

مرعشیان در تاریخ ایران

نویسنده: مجد، مصطفی

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: نشر رسانش

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: ۱۳۸۰ ه. ش

نوبت چاپ: اول

ص: ۷

فهرست

سپاس‌گزاری ۹

خلاصه پژوهش ۱۱

مقدمه ۱۴

فصل اول: معرفی و تحلیل منابع، محسنات و کاستی‌های آن‌ها ۱۹

پی‌نوشت‌های فصل اول ۴۲

فصل دوم: از ورود اسلام تا روزگار تأسیس سلسله سادات مرعشی در مازندران ۴۳

پی‌نوشت‌های فصل دوم ۶۵

فصل سوم: اصل و نسب، زندگانی، عقاید و تعالیم سید قوام‌الدین و عوامل شکل‌گیری حکومت مرعشیان ۶۹

پی‌نوشت‌های فصل سوم ۹۵

فصل چهارم: مرحله دوم حکومت سادات مرعشی (از بازماندگان سید قوام الدین تا یورش تیمور و برانداختن حکومت سادات مازندران ۷۹۵-۷۸۱ ه. ق) ۱۰۷

پی‌نوشت‌های فصل چهارم ۱۲۶

ص: ۸

فصل پنجم: دوره سوم حکومت سادات مرعشی در مازندران (از عصر سلطنت شاهرخ تیموری تا برآمدن صفویان ۹۰۶-۸۰۷ ه. ق) ۱۲۹

پی‌نوشت‌های فصل پنجم ۱۶۰

فصل ششم: مرعشیان در عصر صفویان (۱۱۳۵-۹۰۷ هجری) ۱۶۵

پی‌نوشت‌های فصل ششم ۲۱۲

نتیجه‌گیری ۲۲۱

فهرست منابع ۲۲۵

پیوست‌ها ۲۳۳

نمایه ۲۶۱

grammuS

(خلاصه انگلیسی) ۲۸۶

ص: ۹

سپاس‌گزاری

با حمد و سپاس به درگاه ایزد منان و درود بی‌پایان بر پیامبران الهی از حضرت آدم (ع) تا حضرت خاتم (ص) و با عرض تشکر و قدردانی از ساحت بزرگوارانی که دیده و نادیده از محضر و مکتب پرفیض و نتایج کارها و آثار علمی و اندوخته‌های گران‌بهایشان بهره‌ها اندوختیم و با تکریم به روان پرمایه استاد فقید مرحوم دکتر اسماعیل رضوانی (ره)، هم‌چنین در مطلع سخن وظیفه خود می‌دانم از پیشگاه دانشمندان عالیقدر تاریخ ایران جناب آقای دکتر نوایی، جناب آقای دکتر اشراقی، جناب آقای دکتر خلعتبری و دکتر بیات صمیمانه سپاس‌گزاری نمایم و هم‌چنین از تنی چند از شخصیت‌های برجسته و فاضل خاندان معظم مرعشی آیت الله سید محمد حسن مرعشی، جناب استاد علی اکبر مرعشی و جناب آقای دکتر محمد رضا مرعشی به ویژه جناب آقای جلال پاشا (پورشاهمیر) که در ارائه اسناد و فرامین علی‌رغم مراجعات مکرر، اینجانب را با علاقه مندی و روی باز پذیرا شدند و مشوق و معین نگارنده در ادامه راه بودند

قدردانی کنم. چرا که این امکان را یافتیم که حین دو سال مأموریت آموزشی خارج از کشور و علیرغم عدم دسترسی آسان به منابع مورد نیاز با انگیزه و امیدی افزون تر کار را دنبال نمایم. اما در باب قدردانی از جناب آقای دکتر رضا شعبانی استاد و مراد نگارنده که تا جان دارد مهر او در جانم خواهد بود، زبان قاصر است و خامه از نگارش باز می‌ایستد. چه از ایشان حین آموزش روش مطالعه و تحقیق، معرفی و بهره‌گیری از منابع و مراجع گوناگون و آئین نگارش یافته‌های تاریخی، راه و رسم حسن سلوک و همواره به نیکی یاد کردن

ص: ۱۰

پیش‌کسوتان و قافله سالاران و پاسداران تاریخ و فرهنگ میهن را نیز آموختم. خداوند ایشان و دیگر استادان عزیز را طول عمر با عزت و سلامت عنایت فرماید. از دوست عزیزم آقای احمد رضا متولی پژوهنده علاقمند به تاریخ و ادب ایران که در تهیه و ارسال چند منبع کمیاب به محل مأموریت در خارج از کشور اینجانب را یاری داده است، نیز صمیمانه متشکرم.

معتبرم که دو سال دوری از وطن و محروم ماندن از آثار خطی احتمالاً موجود در کتابخانه‌های بزرگ ایران چون کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی و کتابخانه ملک و کتابخانه آستان قدس رضوی که به کار موضوع کتاب می‌آمد موجب نقصان‌هایی در این پژوهش بوده و جاهای خالی فراوانی در اطلاعات نگارنده پدید آورده است. با این همه پژوهشگر در پی یافتن پاسخ پرسش‌هایی پیرامون موضوع کتاب و آزمون چند فرضیه امیدوار است توانسته باشد پاسخ‌ها را از منابع موجود به شایستگی استخراج نماید و یافته‌ها را به رشته تحریر درآورد، به گونه‌ای که آثار رضایت‌خاطر خوانندگان از آن مشاهده شود. امید که از رهگذر حسن ظن خویش از خبط و سهو و نسیان درگذرند و با تذکرات مفید نگارنده را در رفع کاستی‌ها و جبران مافات یاری فرمایند. تا درج‌آپ‌های آینده کاستی‌ها با الحاق مستندات اصلاح شود. از آقای دلاور بزرگ نیا مدیر کل محترم اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی مازندران و آقای محسن علی‌نژاد قمی مدیر فاضل نشر رسانش نیز سپاس فراوان دارم که به اتمام کار عنایت کردند.

ص: ۱۱

خلاصه پژوهش

سید قوام الدین مرعشی که به یک واسطه شاگردی، روحانی و سلسله مراتب تصوف از طریق سید عزالدین سوغندی به شاخه شیخیه سربرداران خراسان تعلق خاطر داشت، پی‌گیر قیام آنان در مازندران شد. این درویش عالم به معارف روزگار خویش، توانست با بهره‌گیری از موقعیت سیاسی-مذهبی منطقه از جمله تضاد حکام محلی با یکدیگر و اندیشه ظلم‌ستیز مردم پیروانی را به دور خود جمع آورد و پیوستن کیافر افراسیاب چلاوی از دودمان‌های محلی به انگیزه بهره‌گیری از حرکت سید قوام الدین و پیروان وی را می‌توان نشانه‌ای از توفیقات سید قوام الدین دانست. بهره‌گیری جهت‌دار سید قوام الدین از این نوع گرایش‌های صرفاً سیاسی بیان‌گر هوشیاری و اراده وی از این زمینه‌های مساعد است. و چنان‌که دیری نپائید وی بر دیگر حکام وابسته به خاندان‌های قدیمی فایق آمد و حکومتی شیعی در آمل پی‌افکند (۷۶۰ ه. ق)

بیست سال هدایت توأمان دینی-سیاسی سادات از سوی سید قوام الدین، گسترش قلمرو در مازندران و سپس در استرآباد را در پی داشت. گیلان نیز به زودی به دلیل ارادت و اطاعت آل‌کیا از وی در حیطه نفوذ سید قوام الدین قرار

گرفت. استقرار حکومتی شیعی اثنی عشری با آمیزه‌هایی از تصوف ضمن تداعی روزگار علویان، با بهره‌گیری از وحدت رویه کارگزاران یک چند به بی نظمی و اغتشاش در آن دیار پایان داد. البته حکومت سادات مرعشی متضمن اجرای اصلاحات آرمان‌گرایانه شیعی نبود و دگرگونی عمیق اجتماعی- اقتصادی را در منطقه

ص: ۱۲

ایجاد نکرد. برگزیدن سید کمال الدین از سوی سید قوام الدین به عنوان جانشین به معنی گزینش نوع حکومت دودمانی بود که مردم منطقه از دیرباز با آن آشنا بودند. در عصر حکومت سید کمال الدین، سادات که چشم به آن سوی البرز داشتند برای مدتی توانستند قزوین را در تسلط خود گیرند.

یورش تیمور لنگ به یک ربع قرن آرامش در مازندران پایان داد. نبرد در ماهانه سر به شکست سادات و تبعید آنان به ماوراءالنهر انجامید و موجب شکافی عمیق در استمرار حکومت آنان شد. بدین ترتیب فرصتی ارزشمند برای گسترش حکومتی دینی- سیاسی متکی بر اندیشه شیعی از دست رفت. مورخان با تکیه بر اعترافات تیمور در میز ان غنایم به دست آمده در ماهانه سر، سادات مرعشی را به عدول از اندیشه های آرمان‌گرایانه متهم ساخته، در درویش پروری آنان تردید نموده‌اند. اما به نظر می‌رسد تأثیر بقایای سلاطین محلی زمین دار و صاحب اقطاع و دیگر طبقات ذی نفوذ بر سادات از دید مورخان دور مانده است.

سال‌ها بعد که نسل دوم یعنی نوادگان سید قوام الدین با اذن تیمور و تنفیذ آن پس از مرگ وی از سوی جانشین اش شاهرخ به مازندران بازگشتند (۸۰۷ ه. ق) دیگر از آن حکومت یکپارچه توأم با امنیت و آرامش خبری نشد. نزاع بر سر آب و ملک موروثی در اثر نبود یک رهبر مقتدر دینی و وحدت رویه سیاسی، آنان را به چنان تفرقه‌ای دچار ساخت که چاره‌ای نماند جز آن که به این یا آن حاکم قدرتمند از جمله شاهرخ و سلاطین ترکمن و بالاخره به صفویان متوسل و حتی وابسته شوند. با ظهور صفویان شیعه مذهب و تمایل سادات در پیوستن به یک حکومت مقتدر تحولی در تاریخ سیاسی مرعشیان پدید آمد. تحولی که با درآمیختن تدریجی سیاسی و خونی مرعشیان و صفویان توأم شد، مظهر این درآمیختگی شاه عباس اول است که ثمره ازدواج شاه محمد خدابنده فرزند شاه تهماسب اول با فخر النساء بیگم دختر میر عبداله خان مرعشی والی مازندران است. ظهور سادات مرعشی صفوی سال‌ها بعد و مقاومت بازماندگان این نسل چون سید احمد خان در برابر شورشیان افغانی و قیام سید محمد از نوادگان شاه سلیمان صفوی علیه شاهرخ نوه نادر شاه بیان‌گر آن است که مرعشیان خود را داعیه دار حکومت صفویان می‌دانستند. مطمئناً آنان در ابتدا ای روکار آمدن قاجاریان نقش‌هایی ایفا کردند. شرکت تنی چند از مرعشیان در نبرد تدافعی با روس ها تا مرز جانبازی و سپردن حکومت بخش‌هایی از شمال کشور به آنان از سوی قاجاریان مؤید این ادعاست.

ص: ۱۳

به نظر می‌رسد در جریان مشروطه سادات مرعشی در شمار مشروطه‌خواهان بوده‌اند.

در زمان تأسیس حکومت پهلوی از سادات مرعشی، علیرغم نگرانی آنان در از دست دادن مالکیت زمین ها و اعمال برخی محدودیت‌ها، فعالیت سیاسی- مذهبی قابل ملاحظه‌ای دیده نشده است.

سرآمد نخبگان این خاندان در دوران معاصر آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی (ره) از مرعشیان آذربایجان (۱۴۱۸-۱۳۱۸ ه. ق) است که کتاب خانه‌ای عظیم از دستاورد تلاش ایشان در قم به یادگار مانده است. علیرغم عدم دسترسی پژوهشگر به آثار ارزشمند و راهگشایی که چه بسا در نبردهای خانگی و یا سوء استفاده عوامل سوداگر از بین رفته و یا در آرشو خانوادگی دست نخورده باقی مانده است، نمی توان نقش سادات مرعشی را به عنوان یک خاندان حکومت گر شیعی نادیده گرفت، چنان که در این زمان نیز می توان نشانه های بارزی از تکاپوهای علمی و اجتماعی آنان ملاحظه کرد.

ص: ۱۴

مقدمه

مطالعه نقش خاندان های ایرانی در شکل گیری حکومت های پیش از اسلام و موضوع حکومت های محلی نیمه مستقل در ایران پس از اسلام و عوامل گوناگون مؤثر در شکل گیری آن ها همواره مورد علاقه مؤلف بوده است. به ویژه آن که این موضوع- تحت الشعاع اقتدار و دوام حکومت های مرکزی- آن چنان که باید از اهمیت وی ژهای در مطالعات تاریخی برخوردار نشده است. گرچه نمی توان منکر شد که در بسیاری از تألیفات و آثار محققان و مورخان بر نقش برجسته خاندان های ایرانی پیش از اسلام در روی کار آمدن دولت های اشکانیان و ساسانیان تأکید شده است و پس از اسلام نیز مورخان با به کار گرفتن عناوین آل طاهر و آل سامان و آل بویه به نقش خاندان ها در تشکیل حکومت های ایرانی اشارات معنی داری دارند.

کتاب حاضر با مطالعه و بررسی تاریخ ایران بعد از اسلام، تا حدّ ممکن در پی دستیابی به اطلاعات نابافته مؤثر در چگونگی تأسیس و استقرار و توسعه یکی از این نوع حکومت ها است که سید قوام الدین مرعشی در نیمه دوم قرن هشتم هجری در مازندران بنیان نهاد و پس از او نیز بازماندگانش با بهره گیری از زمینه های مساعد مذهبی و اجتماعی منطقه در جهت منافع مردم آن را به قرن دهم رساندند و پس از آن نیز مردانی از آن خاندان در نقاط مختلف ایران در تشکیل حکومت های دیگر نقشی برجسته ایفا نمودند.

مؤلف در این مطالعه با گزینش روش گردآوری اطلاعات و بهره گیری از برخی آثار خطی و

ص: ۱۵

منتشر نشده و نقل قول های صاحب نظران و معمرین مرعشی سعی در تجزیه و تحلیل علیّ آنها داشته است.

اگرچه مرعشیان حکومت ابتدایی خود را در سال ۷۶۰ هجری قمری در آمل بنیاد نهادند.

اما آثار مورخان و محققان درباره آنان از بسیاری جهات به یکدیگر شباهت دارد. چنان که می توان از تأثیر نهضت سربداران خراسان به عنوان فصل مشترک تألیفات مذکور نام برد. این در حالی است که آنان از حضور فرق گوناگون شیعی و تضاد آنان با یکدیگر و مذهب تسنن و دیگر ویژگی های مازندران و گیلان غافل نبودند. لیکن مراد مؤلف جستجو در زمینه های عمده و اساسی استقرار و توسعه این دولت است. و این که چه ارتباط اعتقادی میان سربداران خراسان و مرعشیان وجود دارد. و وجوه اعتقادی آرمانی شیعی چگونه با تمایلات استقلال طلبانه و جنگجویانه مردم و

سران خاندان‌های مازندران که از قدیم الایام در شکل گیری حکومت‌های محلی مؤثر بودند در عصر مرعشیان باهم درآمیخت.

از ویژگی‌های کتاب حاضر مطالعه و بررسی چگونگی درآمیختن مرعشیان و صفویان با هم و استمرار نقش پویای رجالی از آن خاندان در دورانهای دیگر تاریخ ایران است.

مطالعه و بررسی اوضاع سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مردم مازندران و حتی همسایگان، پیش و بعد از ظهور مرعشیان، هم‌چنین مناسبات متقابل حکام و مردم نیز از جمله مورد توجه این کتاب است. در این باره سعی شده است نکات برجسته حوادث و رخداد‌های گوناگون همسایگان، در خراسان و گیلان مورد توجه و ضبط و ثبت قرار گیرد تا ابعاد مختلف ارتباط و اثرات آن‌ها بر اوضاع مازندران آشکار شود. بدین ترتیب پیشاپیش می‌توان گفت که آن چه مرعشیان پی‌افکندند استمرار نتایج و آثار حکومت علویان و آل بویه و سربداران خراسان و دیگر تکاپوهای شیعی و در مراحل نهایی‌اش درآمیختن آن با تشیع مردمی ایالات مرکزی و غربی ایران بوده است. با این تفاوت که تشیع دوازده امامی مرعشیان پررنگ‌تر از پیشینیان می‌نماید.

مطالعه و بررسی تاریخ صفویان در ادامه حیات سیاسی - فرهنگی مرعشیان از آن جا حائز اهمیت و اولویت است که بنیانگذار دولت مزبور یعنی شاه اسماعیل یک‌چند از روزگار کودکی خویش را در گیلان و تحت نظر و حمایت حکام آن دیار که از مرعشیان مازندران متأثر بودند گذرانده است. چنان‌که چگونگی درآمیختن بازماندگان سید قوام‌الدین مرعشی با صفویان ابعاد

ص: ۱۶

دیگری از نقش و اهمیت خاندان‌ها و حکومت‌های محلی را آشکار می‌سازد، چرا که در طول تاریخ ایران پس از اسلام برخی از این حکومت‌ها علیرغم محدودیت‌های جغرافیایی و محصور ماندن در قلمرو معین و عمر کوتاه زمامداری، گاه به مثابه یک حکومت فراگیر عمل می‌کردند و در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی و حتی در مواضع حمله و دفاع کمتر از حکومت‌های قدرتمند مرکزی ظاهر نمی‌شدند و آثار وجودی آنان تا مدت‌ها پس از انقراض آنان باقی می‌ماند. برای مثال امنیت و رفاه موجود در عصر حکومت‌هایی چون طاهریان، سامانیان، علویان و آل بویه می‌تواند شاهد خوبی باشد که مکرراً در تألیفات تاریخی نیز به آن استناد شده است.

در خاتمه بار دیگر با اعتراف به کاستی‌هایی که بی‌شک با ادامه مطالعه و بررسی‌های افزون‌تر و ژرف‌تر قابل رفع خواهد بود، امیدوارم کتاب حاضر بتواند تا حدودی به اهداف خود نزدیک شود چنان‌که مقصود اصلی نگارنده از پژوهش حاضر دستیابی به پاسخ پرسش‌های زیر بوده است:

الف: اگر بپذیریم نقش خاندان‌های با نفوذ در ایران پیش از اسلام توانست خود را به عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی ایرانیان پس از اسلام برساند آیا مرعشیان می‌توانند یکی از مظاهر آن باشند؟ در صورتی که پاسخ مثبت باشد، زمینه‌های مؤثر در بروز و ظهور حکومت سادات مرعشی چه بوده است؟

ب: آن چه که صفویان به عنوان حکومتی یکپارچه و با اقتدار سیاسی - مذهبی در ایران بنیان نهادند تا چه حد از سوابق شیعی خاندان هایی چون سادات مرعشی و یا سادات آل کیا متأثر بوده است؟ و آن چه که این خاندان ها به عنوان آمیزه های صوفیانه با خود داشتند تا کجا مورد بهره گیری صفویان قرار گرفت؟

ج: چگونه زمانی که حکومت مرعشیان منقرض شد، رجال این خاندان از حکومت دور ماندند و اقتدار سیاسی خود را از دست دادند، نفوذ قابل ملاحظه آنان در عرصه های گوناگون سیاسی، فرهنگی صفویان و دولت های پس از آن استمرار یافت؟

پاسخهای فرضی و احتمالی به سؤالات فوق نیز عبارتند از:

الف: تأسیس حکومت مرعشیان مازندران نمونه ای است بسیار آشکار از استمرار و تکرار نوعی از حکومت های خاندانی در ایران پس از اسلام، که بنا به مقتضیات زمان و مکان در

ص: ۱۷

گستره تاریخ ایران عینیت یافت و برآیند برجسته ای است از تفکرات شیعی منطقه که نمی توان در آن تصوف و در آمیختن آن با تشیع را نادیده گرفت و قبض و بسط آن را در گذشت ایام مورد ملاحظه قرار نداد.

ب: استقرار دولت صفویان بی شک از اندیشه های سیاسی - اجتماعی تشیع و نقش خاندان ها و دولت های شیعی پیش از خود متأثر بود، چنان که می توان از جمله برجسته ترین آنان مرعشیان را نام برد.

ج: انقراض حکومت سادات مرعشی و در آمیختن آن با صفویان نیز از ابعاد گوناگون - فرهنگی، اقتصادی و سیاسی - قابل ملاحظه است. چنان که حضور رجال مذهبی، سیاسی و نظامی از این خاندان در دورانه های گوناگون تاریخ ایران بیان گر آن است که سادات مرعشی به دلیل آن که خود را در محدوده جغرافیای طبیعی و سیاسی خاصی محصور نکرده بودند، توانستند قرن ها پس از انقراض حکومت منسوب به خود، به حیات فرهنگی و اجتماعی خویش ادامه دهند.

ص: ۱۹

فصل یکم معرفی و تحلیل منابع، محسنات و کاستی های آنها

ص: ۲۱

معرفی و تحلیل منابع، محسنات و کاستی های آنها

یورش فاجعه آمیز قوم مغول در تاریخ و تاریخ نویسی از اهمیت خاصی برخوردار است.

کتاب های ارزشمندی که در این دوره از تاریخ ایران نوشته شده است آشکارا تفاوت عمده ای نسبت به ادوار قبل و بعد از خود به نمایش گذاشته اند چنان که باعث تحسین اهل نظر شده است.

در عصر تیموری علیرغم استمرار ویرانگری ها، جریان رو به رشد تاریخ نویسی هم چنان به راه خود ادامه داد. اگرچه مرکز تلاش های تاریخ نویسی دربار سلاطین تیموری در هرات بود، در عین حال گرایش به تاریخ نویسی محلی و

دودمانی در دیگر مناطق نیز از مظاهر آشکار این تحوّل بود . جدای از علت و انگیزه گرایش مغولان و تیموریان به تاریخ‌نویسی، نمی‌توان تشویق سلاطین و درباریان را در این باره انکار کرد، چه دسترسی به مدارک و اسناد دولتی بزرگترین پشتوانه این نوع تاریخ‌نویسی بوده است. آگاهی مورخان این دوره در پی اشتغال در دربار و دیوان به اطلاعات مورد نیاز و دستیابی آنان به بایگانی دولتی به علاوه عوامل مؤثر دیگر، آثار ماندگاری از این دوره به ویژه به زبان فارسی بر جای گذاشت که منابع مهم کتاب حاضر را تشکیل می‌دهد.

در این مطالعه منابع قابل ملاحظه‌ای به شرح ذیل مورد بررسی قرار گرفته است:

الف: منابع اصلی

ب: منابع فرعی

ج: منابع معاصر

ص: ۲۲

الف: منابع اصلی

تحت این عنوان منابعی مورد مطالعه قرار گرفته اند که تألیف آن‌ها فاصله چندانی با زمان ظهور مرعشیان ندارد و یا مؤلفان آن‌ها با استفاده از منابع و تألیفات نزدیک به آن دوران و بهره‌گیری از نقل قول معرّین مرعشیان عصر خود مطالبی بیان کرده‌اند، چنان‌که بعضی از آنان خود را به عنوان شاهد عینی بازماندگان نخستین حکام مرعشی معرفی کرده، با بهره‌گیری از اسناد و مدارک و نقل قول‌ها، احوال مرعشیان زمان خود را به رشته تحریر درآورده‌اند. این عنوان علاوه بر آن‌که شامل کتب تألیف شده در عهد تیموریان است به لحاظ شباهت و پیوستگی نوع تاریخ‌نویسی عصر تیموری، عصر صفویان را نیز در بر می‌گیرد. چه از عصر صفویان و حتی مدّت زمانی پس از آن نیز منابع و تألیفات بسیاری باقی مانده است که کمابیش به مرعشیان پرداخته‌اند. البته مؤلفان مزبور در بیان مطالب مربوط به مرعشیان پیش از عصر خود از منابع متقدّم نیز بهره‌گیری و اقتباس کرده، سپس به احوال مرعشیان زمان خود پرداخته‌اند.

تاریخ طبرستان ابن اسفندیار کاتب آملی

این اثر ارزشمند از نخستین منابع مورد استفاده در تألیف کتاب است که به منظور دریافت اطلاعات اولیه از حوادث ایران بعد از اسلام در طبرستان و خراسان در ارتباط با مراکز قدرت خلفا و وابستگان آنان مورد بهره‌گیری قرار گرفته است. این کتاب شامل دو جلد است که جلد دوم آن مربوط به وقایع سال‌های ۶۱۳ تا ۷۵۰ هجری قمری اعتبار کمتری دارد. (این بخش از کتاب را به مؤلفان پس از ابن اسفندیار نسبت داده‌اند که مهمترین آنان اولیاء الله آملی است.)^۱

با توجه به این‌که درگذشت ابن اسفندیار در اوایل حمله مغول اتفاق افتاد و این‌که وی کتاب را در ۶۱۵ ه. ق به پایان رسانیده است به نظر می‌رسد ادعای مزبور مقرون به صحت باشد.

جلد اول کتاب که حاوی اطلاعات ذیقیمتی از تاریخ استقرار ساسانیان و بنیادهای فکری آنان در طبرستان است . بخش‌هایی از این کتاب اطلاعات سودمندی از علویان و سادات علوی حاکم بر طبرستان، چگونگی ظهور و رشد آل زیار و بالاخره ذکر احوال ملوک آل باوند تا سال ۶۰۶ هجری قمری به دست می‌دهد. این کتاب اگرچه در حدّ تواریخ محلی و منطقه‌ای مورد بررسی و معرفی برخی صاحب‌نظران قرار گرفته است، ۲ اما نقش مهم آن در فهم ارتباط

ص: ۲۳

این خطّه با کل تاریخ ایران پیش و بعد از اسلام انکارناپذیر است . تاریخ طبرستان ابن اسفندیار به لحاظ ثبت مطالب ارزنده و موضوعات اقتصادی و سیاسی فراتر از رفتار و آداب پادشاهان، که معمول کتب تاریخی بوده است از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از دیگر نکات مهم این کتاب بهره‌گیری مؤلف از کتبی چون عقد السحر و قلائد الدّر و باوندنامه است، هم‌چنین بهره‌گیری مؤلف از دیگر کتب عمومی دست اول چون تاریخ الرسل و الملوک طبری که گاه برخی وقایع افسانه‌گونه را نیز از این منابع ذکر کرده است . این اثر در شناخت تاریخ طبرستان بعد از اسلام و تاریخ تشیع در این سرزمین، در ارتباط با دیگر مراکز شیعی آن روزگار در شمار آثار ممتاز قرار دارد . لازم به یادآوری است گرچه تألیف این کتاب حدود یک قرن پیش از ظهور مرعشیان صورت گرفته، اما بسیاری از مطالب مورخان مقارن ظهور مرعشیان مانند؛ اولیاء الله آملی و میر ظهیر الدین مرعشی برگرفته از این منبع است.

تاریخ رویان تألیف اولیاء الله آملی

این کتاب از کتب خطی موجود در مجلس شورای اسلامی و ظاهراً تنها نسخه مؤلف به نام شاه غازی بن زیاد بن کیخسرو و از اسپهبدان گاوباره است . شاه غازی از سال ۷۶۱ تا ۷۸۰ هجری بر رویان حکومت کرد . اصلی‌ترین منبع مورد مراجعه اولیاء الله آملی تاریخ طبرستان ابن اسفندیار است و علاوه بر آن از منابع مورد استفاده ابن اسفندیار نیز بهره گرفته است.

به نظر می‌رسد رونویسی از کتاب مزبور را می‌توان به اولیاء الله نسبت داد، با این همه نمی‌توان کنجکاو وی را بر مطالب کتاب تاریخ طبرستان نادیده گرفت. بهره‌گیری اولیاء الله از لغات قدیمی پارسی به تبع از دیگر کتب پیشین، همان روشی است که ابن اسفندیار در تألیف تنها اثر بازمانده از خود به کار برده است.

تاریخ رویان که در هشت باب تدوین شده، دارای مقدمه ارزشمندی است که تشّت آرای ملوک طبرستان و وابستگان آنان را پس از تسلط مغولان بیان می‌کند چنان‌که می‌توان از آن تشّت به عنوان موج‌بات اصلی تضعیف و انحطاط آنان یاد کرد.

پس از این مقدمه مطالب کتاب از ابتدای عمارت رویان آغاز و با ذکر واقعه انقلابی که در مازندران به وقوع پیوسته به پایان می‌رسد. این واقعه در حقیقت ماجرای کیا افراسیاب چلاوی و قتل فخر الدوله حسن حاکم مازندران (در ۷۵۰ هجری) است. چرا که پس از بیان خونخواهی حاکم رویان، به ظهور جریان درویشی سیّد قوام الدین و قتل کیا افراسیاب به دست پیروان

ص: ۲۴

سید قوام الدین (در سال ۷۶۰ هجری) و حمله تیمور به مازندران و تبعید فرزندان سید قوام الدین نیز پرداخته است . بازگشت مجدد نوادگان سید قوام الدین به حکومت مازندران (۸۰۷ هجری) نیز از اهم مطالب این کتاب است . علیرغم نکته‌بینی اولیاء الله در بیان اقدامات توسعه طلبانه سریداران خراسان و حمله وجیه الدین مسعود به طبرستان وی متأسفانه به اصل و ریشه درویشی در مازندران اشاره کافی نمی کند و از آن‌چه که بر فرزندان سید قوام الدین در ماوراء النهر گذشت خبری به دست نمی دهد.

تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف سید ظهیر الدین مرعشی

سید ظهیر الدین نبیره بسری سید قوام الدین بنیانگذار حکومت مرعشیان و مادرش دختر اسپهبد ویشتناسب باوند است . وی در اوایل قرن نهم هجری قمری متولد شد و در اواخر همان قرن نیز درگذشت . از آن‌جا که سید ظهیر الدین به طور مستقیم و غیر مستقیم شاهد بسیاری از حوادث مربوط به خاندان خود بود، لذا آثار وی از مراجع و منابع بسیار معتبر به شمار می رود. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران نخستین تألیف میر ظهیر الدین است.

وی اطلاعات وقایع پیش از خود را از کتاب تاریخ اولیاء الله آملی و نسخه نایاب جمال الدین رویانی به دست آورده است. جمال الدین رویانی در عهد کارکیا میرزا سلطان محمد حکمران لاهیجان در نیمه دوم قرن هشتم هجری می زیسته و کتابی به نام کارکیا میرزا علی ولیعهد تألیف کرده بود.

سید ظهیر الدین که از خردسالی به همراه پدر از دست مخالفان به آل کیای گیلان پناه برده بود، بعدها به مقام و منصب دست یافت . ولی وی علیرغم آن که بهره گیری خود را از کتب پیشینیان صادقانه بیان می کند، در آثارش نامی از ابن اسفندیار و تاریخ طبرستان نمی آورد. به نظر می آید اگر بگوئیم سید ظهیر الدین از کتاب تاریخ طبرستان و ابن اسفندیار نامی ننشیده بود سخن به اشتباه نگفته ایم، چه کتاب مزبور قرن ها پس از درگذشت ابن اسفندیار شناخته شده چنان که در آثاری چون کشف الظنون حاجی خلیفه که نام سید ظهیر الدین آمده نیز از ابن اسفندیار خبری نیست . ۳

سید ظهیر الدین در نخستین اثر خود قبل از پرداختن به خروج سید قوام الدین مطالب بسیار جالبی از حکمرانان و ملوک طبرستان چون دابویهیان، پادوسبانان و باوندیان آورده است.

اگر بپذیریم که او در نقل دیده‌ها و شنیده‌های خود چون منابع مورد مراجعه‌اش گه‌گاه در

ص: ۲۵

معرض اشتباه قرار گرفته، یا در برخی موارد دچار تعصب حاصل از وابستگی خانوادگی شده به هیچ وجه از اهمیت و ارزش اثر او که حوادث مهم مقارن حیاتش (از ۷۱۸ هجری به بعد) را دربر دارد نمی کاهد. به‌ویژه آن‌که وی بیش از دیگران به اصل و نسب و زندگانی و تحصیلات سید قوام الدین و چگونگی ارتباط و تأثیرپذیری وی از درویش خراسان پرداخته است.

تاریخ گیلان و دیلمستان دومین اثر سید ظهیر الدین را در حقیقت باید جلد دوم تاریخ طبرستان و قدیمی ترین سند تاریخ گیلان دانست. تألیف این کتاب در سال ۸۰۸ هجری آغاز شده و در سال ۸۹۴ هجری به پایان رسیده است . در این اثر دیدگاه نقادانه مؤلف به حوادث زمانه خواندنی است . اگرچه وی خود از صاحب منصبان سلاطین محلی یعنی

کارکیا میرزا علی و پدرش بود و نمی توانست در برخی موارد جانب داری خود را آشکار نسازد اما به عنوان یک شاهد عینی و بهره گیری از دیده ها و شنیده های برخی دیگر از اعضای خاندان مرعشی هم چنین دسترسی به بایگانی حکومت سادات آل کیا جذابیت خاصی به دیدگاه های خود بخشیده است. از دیگر نکات برجسته این اثر اشاره نسبتا مبسوط آن به ارتباطات سادات آل کیا و سید قوام الدین و حمایت سید قوام الدین از سادات گیلان و استمرار این ارتباطات است.

تاریخ خانی تألیف علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی

این کتاب به دستور یکی از سلاطین کیایی گیلان به نام احمد خان اول و تحت نظارت وی توسط یکی از رجال اهل قلم منطقه به نگارش درآمد. لاهیجی که حوادث چهل ساله گیلان را از سال های ۸۸۰ تا ۹۲۰ هجری مد نظر قرار داده بی شک از اسناد و مدارک دیوانی بهره برده است. وی در حقیقت با بهره گیری از آثار سید ظهیر الدین ناگفته های او به ویژه چگونگی اقامت شاه اسماعیل صفوی را در گیلان قبل از دستیابی به پادشاهی بیان می کند. اما آن چه که مربوط است به ابتدای پژوهش، با احترام یاد کردن از میربزرگ (سید قوام الدین) و تکریم بازماندگان اوست. از جمله بیان شدت احترامی که میرزا علی برای عبد الکرم و سید ظهیر الدین و فرزندش میر عبد الله قائل بود. این میرزا علی همان است که اسماعیل میرزا پسر حیدر پسر جنید به او پناه برد و در دامن پرمهر وی شخصیت او شکل گرفت. بدین ترتیب می توانیم اطلاعات جدی تری از توسعه نهضت مرعشیان مازندران را در ملاقات های اولیه سید قوام الدین با سادات آل کیا در این کتاب مطالعه کنیم چه این اثر ارتباطات مذهبی - سیاسی مازندران و گیلان از عصر ظهور مرعشیان تا پناه بردن اسماعیل میرزا را به خوبی

ص: ۲۶

بیان می کند. به طوری که می توان استنباط کرد که بسیاری از اطلاعات شاه اسماعیل صفوی از مازندران و سادات مرعشی نتیجه چنان ارتباطاتی بوده است.

ب: منابع فرعی

مجمع الانساب تألیف محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای

مؤلف از شعرا و نویسندگان قرن هشتم هجری است. وی که در ایام وزارت خواجه غیاث الدین فرزند خواجه رشید الدین فضل الله همدانی به سر می برده، در ۷۳۳ هجری قمری یعنی سه سال قبل از درگذشت ابو سعید بهادر خان آخرین حکمران ایلخانی تألیف اثر خود را آغاز کرد و در سال ۷۳۶ هجری آن را به پایان رساند. مرگ ابو سعید و قتل وزیر او خواجه غیاث الدین موجب به غارت رفتن این کتاب شد. شبانکاره ای در تألیف مجدد کتاب، وقایع دوران ابو سعید را نیز اضافه کرد. این کتاب حاوی اطلاعات ارزشمندی درباره ایلخانان، به ویژه دوران سلطنت ابو سعید است. از جمله اطلاعات ارزشمند اطلاعات کتاب مربوط به سید عز الدین سوغندی و موضوع جانشینی و حرکت وی به سوی آمل است. این اطلاعات از آن جهت حائز اهمیت است که شماری از منابع، پس از شبانکاره ای، سید عز الدین را به اشتباه پدر سید قوام الدین نامیده اند و به تبع برخی منابع معاصر نیز از آن متأثر شده اند. ۴

ظفرنامه شامی تألیف نظام الدین شامی

نظام الدین شامی از شعرای اواخر قرن هشتم و قدیمی ترین مورّخ عصر تیموری و پیشگام در تاریخ نویسی آن دوران است. وی که در جریان محاصره بغداد توسط تیمور در سال ۷۹۵ هجری در خدمت وی بوده، قدیمی ترین اثر تاریخی موجود درباره زندگانی و فتوحات تیمور را با نثری ساده و روان و خالی از زواید و عبارات متکلف انشاء کرده است. این اثر به دستور مستقیم تیمور به رشته تحریر درآمده است و از آن جا که نظام الدین از مشاوران وی بود و به عنوان شاهدی عینی در متن حوادث حضور داشت، دسترسی وی به منابع و اسناد دولتی بیش از پیش مورد تأیید است. تأکید بر تقدیر در توجیه جنایات بی شمار تیمور از برجستگی های این اثر ارزشمند است. این کتاب از چگونگی حمله تیمور به مازندران در سال ۷۹۴ هجری و برخورد او با سادات مرعشی و تبعید آنان، به طور مشروح خبر می دهد. البته این مطالب خالی از شرح و تفصیل درخور درباره تفکر مذهبی مرعشیان است. این که مؤلف

ص: ۲۷

سعی دارد در کلامی به اختصار، برانداختن حکومت سادات مرعشی را به دنیاگرایی و خوش گذرانی آنان نسبت دهد حاکی از داشتن نوعی دیدگاه نقادانه جهت دار است، که از آن توجیه رفتار تیمور نیز استنباط می شود.

ظفرنامه تألیف شرف الدین علی یزدی

مؤلف این اثر از ادبا و شعرای اوایل دوره تیموری است که در کتاب خود زندگانی تیمور را به تفصیل از ولادت تا وفات آورده است. وی علاوه بر منابع عمومی پیشین چون جامع التواریخ خواجه رشید الدین فضل الله همدانی نوشته های "نظام الدین شامی" و "حافظ ابرو" را نیز دست مایه خود قرار داده است. ظفرنامه شرف الدین علی یزدی حاوی مطالب بسیار مهم جغرافیایی و تاریخی عصر تیمور است. وی چون دیگر مورّخان گاه در بیان مطالب به افسانه سرایی روی آورده، مطالبش درباره تسخیر مازندران و تبعید مرعشیان از چنان تازگی و جاذبیتی برخوردار است، که به نظر می رسد بیشتر مؤلفان پس از وی با بهره گیری از آن سعی داشته اند به مطالب خود تازگی بخشند. در این باره او تلویحا به این مطلب اشاره دارد که تیمور جهت برانداختن مرعشیان علاوه بر بکار بردن زور سرنیزه، سعی داشت از حیل های سیاسی نیز بهره ببرد. شرف الدین علی یزدی تألیف این کتاب را به دستور ابراهیم پسر شاهرخ پسر تیمور در ۸۲۲ هجری آغاز کرد و در سال ۸۲۸ هجری به پایان برد، بنابراین طبیعی است که به عصر شاهرخ (۸۰۷ تا ۸۵۰ هجری) نیز پرداخته باشد.

شرف الدین ضمن بیان حمله تیمور به مازندران از مذهبی بر خلاف سنت عامه و از اباحیگری و اشتراک! در عقاید مرعشیان سخن به میان آورده اما شرح و تفصیلی در این باره نیاورده است.

زبدۃ التواریخ تألیف عبد الله بن لطف الله بن خوافی معروف به حافظ ابرو

حافظ ابرو از مورّخان عصر تیموری است، وی در جوانی به اردوی تیمور پیوست و سپس در عصر شاهرخ و به دستور او نگارش ذیل کتاب ظفرنامه شامی را آغاز کرد، بدین ترتیب ضمن هم کاری و همراهی با دولتیان به بسیاری از نامه ها و فرامین و دستورالعمل های دولتی دسترسی یافت. این اثر به دلیل بهره گیری از منابع دولتی و بسیاری از مطالبی که مؤلف خود خوانده یا شنیده است از جامعیت خاصی برخوردار می باشد. تأکید مورّخ بر صدق گفتار و

ص: ۲۸

دشمنی با ستمگری از امتیازات وی بر دیگر مورخان درباری عصر تیموری است و این مهم در اثر کاملاً مشهود است . حافظ ابرو نگارش زبدة التواریخ را که در ۸۰۷ آغاز شده بود در ۸۳۰ هجری به نام بایسنقر میرزا فرزند شاهرخ به پایان برد. بنابراین طبیعی است که در این نگارش حوادث و اخباری از مرعشیان در دوره دوم حکومت آنان بر مازندران انعکاس یابد.

به ویژه رفتار احترام آمیز شاهرخ با سادات مرعشی از جمله با سید مرتضی و سید علی حکام آمل و ساری . وی برخورد و رفتار شاهرخ را با بکارگیری از سیاست جذب و دفع چنان می نمایاند که علیرغم استمرار سیاست تیموری به گونه ای متفاوت از تیمور رفتار کرد.

مجله فصیحی تألیف فصیح الدین جلال الدین محمد خوافی

فصیح الدین شاعر و ادیب عصر تیموری در سال ۷۷۷ هجری در هرات به دنیا آمد و در همان جا نیز به تحصیل پرداخت. وی از ابتدای جوانی به کار دیوانی وارد شده، در خدمت شاهرخ و سپس بایسنقر میرزا مشاغل را بر عهده گرفت. برکناری وی از کارهای دیوانی (۸۳۶ هجری) فرصتی ایجاد کرد تا به تألیف این کتاب پردازد و بدین ترتیب در شمار مورخان عصر تیموری قرار گیرد . فصیحی خوافی کتاب خود را در سن ۶۸ سالگی به پایان برد (۸۴۵ ه) و در ۸۴۹ هجری درگذشت. شیوه تاریخ نویسی عمومی و مختصر و مفید با بیان ساده و شیوه سالنامه نگاری که با مطالب مربوط به ادبیات و مذهب توأم شده است از ویژگی های اثر او است. ۵ وی در کتاب خود درباره تبعید بازماندگان سید قوام الدین و بازگشت فرزندان سید کمال الدین از ما وراء النهر و دستیابی مجدد آنان به حکومت مازندران به اختصار اشاره دارد.

بررسی و بیان اطلاعاتی درباره شیوخ صوفیه از جنید و منصور حلاج و شیخ صفی الدین اردبیلی نشانه توجه او به وقایع مربوط به تصوف در آن روزگار است . البته این مطالب بیش از آن است که مثلاً در زبدة التواریخ می بینیم اما باز هم موجب بودن موضوعات و مطالب مطرح شده در این اثر نیز ما را از دستیابی به پاسخ بسیاری از پرسش ها محروم می سازد از جمله بیان علل دوگانه برخورد کردن تیموریان با صوفیان و رفتار جانشینان تیمور از جمله شاهرخ با مشایخ صوفی و یا بازماندگان آنان، که به نظر می رسد استمرار همان تدبیر و سیاست تیموری البته توأم با یک ملایمت زیرکانه است. به راستی آیا اتخاذ همین شیوه یعنی تلطیف تدابیر خشونت بار تیموری موجب سر برآوردن صوفیان از جایگاه انفعالی به موضع گیری فعال نبوده است؟ در این باره به نظر می رسد تیمور به مراتب بیش از شاهرخ وانمود می کرد که از

ص: ۲۹

سیاست های توصیه شده از سوی علمای دینی که در خدمت خود داشت اطاعت می کند.

مطلع سعدین و مجمع بحرین تألیف کمال الدین عبد الرزاق سمرقندی

کمال الدین عبد الرزاق چون پدر، به عنوان عالم دینی در دربار شاهرخ میرزا به مناصب دینی و دیوانی مشغول شد و از مرتبتی بالا برخوردار بود . وی موضوع کتاب خود را حوادث ایران در فاصله سال های ۷۰۴ تا ۸۷۳ هجری قرار داده

است، دوره مهم یک صد و هشتاد ساله تاریخ ایران دوره ای که ضعف سلطنت ایلخانان بیش از پیش نمایان و علم استقلال مدعیان در مناطق مختلف ایران برافراشته شد، تا آن که با ظهور تیمور همه آنان تابع یا خراج گزار وی شدند. کمال الدین در اثر خویش به وجهی نیکو به این حوادث پرداخته، از آن جا که چون دیگر مورخان عصر تیموری به اسناد رسمی دسترسی داشت و خود نیز به عنوان صاحب منصب، شاهد عینی حوادث ایام سلطنت شاهرخ و فرزندان او بود به خوبی توانسته است از بیان مطالب فوق برآید. آن چه که به موضوع این کتاب مربوط است شرح چگونگی نزدیک شدن کیاافراسیاب چلاوی به سید قوام الدین و ماجرای پسر کیا افراسیاب یعنی اسکندر شیخی است که به نظر می رسد اقتباسی است از زبدة التواریخ " حافظ ابرو " و ظفرنامه تیموری " شرف الدین علی یزدی "، چنان که درباره زندگی و احوال سید قوام الدین مرعشی در جوانی و در عصر سربداران خراسان مطالبی بیش از آن ها نیاورده است. یکی از نکته های مرقوم در این اثر نسبت دادن اسلاف سید قوام الدین به امام حسن عسکری (ع) است که در مقایسه با اثر سید ظهیر الدین مرعشی اگرچه مطلب تازه ای است، اما امکان اشتباه آن دور از ذهن نیست.

چه در آثار معتبر دیگر کمتر مورد تأیید و تکرار قرار گرفته است.

تذکره الشعرا تألیف امیر دولتشاه بن علاء الدوله بختیشاه الغازی السمرقندی

اگرچه تذکره الشعرا به عنوان یک اثر ادبی بازمانده از قرن نهم، از شهرت بسزایی برخوردار است اما نمی توان آن را عاری از اشتباهاتی چند راجع به رجال و کتب ادب پارسی دانست. با این همه این کتاب مشحون از تاریخ سلاطین و حکومت های آن روزگار است. مؤلف از خانواده ای از مقربان دربار شاهرخ بود بنابراین می توانست، به عنوان یک عضو دیوان، ناظر و شاهد حوادث بسیاری باشد. از نکات قابل ملاحظه این تألیف که وقایع عصر شاهرخ و پس از آن را مورد توجه قرار داده، بیان و بررسی مسایل اجتماعی قرن نهم است. از محتوای مطالب

ص: ۳۰

کتاب می توان چنین دریافت که وی از موقعیت سیاسی و اقتصادی ناخوشایندی در مقایسه با دیگر علما و شعرا و ارباب دیگر صنوف آن دوره برخوردار بوده، این امر می تواند بیانگر روحیه غیر وابسته و آزادگی مؤلف باشد.

این مورخ نیز نسبت به منابع پیشین بیش از دیگران به رجال مورد نظر پرداخته است.

چنان که می شود به موقعیت سید عز الدین سوغندی مراد سید قوام الدین اشاره کرد که او نیز سوغندی را پدر سید قوام الدین نامیده است بی آن که از درگیری های فکری رهبران سربداران اخباری ارائه دهد. با این همه مطالعه این کتاب در درک فضای آن روزگار بی تأثیر نیست.

تاریخ روضة الصفا سید محمد بن سید برهان الدین خاوند شاه (میرخواند)

مؤلف در اثر خود که از نوع تواریخ عمومی است از جهانگشای جوینی بسیار الهام گرفته است. وی با توجه به این که در عصر علیشیر نوایی و تحت نظر و توجه او به سر می برد از قلمی دیوانی برخوردار و بهره مند بوده است. میرخواند نیز سید قوام الدین را منسوب به امام حسن عسکری (ع) می داند و درباره تفکر وی بیشتر به طاعت و عبادت و گوشه نشینی در قریه ای از قرای آمل اشاره می کند، بدون آن که اطلاعاتی بیش از این ارائه دهد. مطالب او درباره فرزندان سید قوام

الدین و تبعید آنان توسط تیمور به ماوراء النهر و چگونگی حضور آنان در آن دیار و نسل دوم مرعشیان که به مازندران بازگشتند و دیگر بار صاحب حکومت شدند جالب است.

(زندگی شگفت‌آور تیمور) عجایب المقدور فی اخبار تیمور تألیف ابن عربشاه

نام اصلی مؤلف کتاب "قاضی القضاة شهاب الدین ابو محمد احمد بن محمد عبد الله دمشقی" است. وی در نوجوانی به همراه خانواده پس از فتح دمشق به اسارت تیمور درآمد و به سمرقند منتقل شده، در همان دیار از محضر درس علمای دینی کسب فیض کرد. در سال ۸۴۰ هجری کتاب خویش را در شرح حال تیمور به عربی نگاشت. (۸۴۰ ه) وی انگیزه خود در تألیف این اثر را بهره‌گیری از عبرت‌پذیری از تاریخ معرفی کرده، سلاست و روانی در نوشتارش را نه به جهت اظهار فضل بر دیگر ادیبان که برای درک مطلب کتاب از سوی آحاد مردم بکار گرفته است. این ادیب صاحب قلم که از سوابق کار دیوانی نیز برخوردار است در عصر حکومت الغ بیک (پسر شاهرخ پسر تیمور) بر شهر سمرقند، این کتاب را با استفاده از

ص: ۳۱

تجارب و اطلاعات اسلاف خود از منابع موثق به نگارش درآورد. از ویژگی‌های مؤلف برخوردار از آزادگی و صداقت بیش از پیشینیانش است. چه بارها تیمور را به خاطر اعمال خشونت بار هجو کرد در حالی که همراه با آن نقاط قوت تیمور در فرماندهی و دوراندیشی و هوشیاریش را ستوده است.

حبیب السیر فی اخبار افراد بشر تألیف غیاث الدین بن همام الدین الحسینی (خواندمیر)

مؤلف که نواده دختری میرخواند است در حقیقت حوادث تاریخی جلد ششم روضة الصفا را ادامه داد و به پایان رساند. این کتاب معروفترین کتاب تاریخ به زبان فارسی پس از روضة الصفای میرخواند است و به لحاظ جامعیت و تنوع مطالب تاریخی امتیاز خاصی بر دیگر آثار دارد. نوع کار در این اثر تاریخی عمومی است که از ابتدای تاریخ بشر آغاز شده و تا درگذشت شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۳۰ هجری ادامه می‌یابد. این اثر به دلیل بیان مطالب پیوسته از عصر تیموریان و آغاز سلطه صفویه به سیاق تاریخ نگاری عصر تیموری شهرت فوق‌العاده‌ای برای مؤلف آن به ارمغان آورده است. مؤلف، کتاب را به نام خواجه حبیب الله وزیر دورمیش خان حاکم هرات و خراسان نوشته و نامیده است. در جلد سوم این کتاب مطالبی راجع به تاریخ طبرستان پیش از ظهور مرعشیان را می‌توان یافت که بی‌شک از تألیفات سید ظهیر الدین و بعضاً در حدّ تکرار و هم‌چنین از دیگر کتب پیشین متأثر است. اما دید خواندمیر دیدی، محققانه و تحلیل‌گرایانه به نظر می‌رسد چنان‌که می‌توان در تعدیل یکسونگری برخی منابع وابسته به خاندان مرعشی از آن بهره گرفت.

امتیاز دیگر این کتاب شرح حال رجال و اجله سادات و نقباء و مشایخ و فضلا و ارباب شعر و ادب و هنر است چنان‌که سرمشق مورخان عهد صفویه قرار گرفت.

تاریخ نگارستان تألیف قاضی احمد بن محمد غفاری کاشانی

مؤلف، این کتاب را به شیوه تاریخ‌نگاری عمومی در حالات پیامبر اکرم (ص)، خلفا و امامان شیعه (ع) و ملوک و رجال اسلامی از سده اول تا دهم هجری یعنی تا تاریخ ۹۰۸ هجری که ابتدای حکومت صفویه است به نگارش درآورده است.

مطالب این دوره اخیر یعنی از ۹۰۰ هجری، که سال تولد مؤلف تا ۹۷۵ هجری که سال درگذشت او است به لحاظ معاصر بودن وی از ویژگی خاصی برخوردار است.

ص: ۳۲

انبوه لغات مغولی که در تاریخ نگارستان به کار گرفته شده، این تألیف را به گنجینه لغات اجتماعی و دیوانی عصر مغول تبدیل کرده است، گرچه وجود لغات نامأنوس مغولی فهم مطالب کتاب را برای خوانندگان دشوار می سازد. این نکته، به علاوه اشتباهاتی که در بیان مطالب تاریخی تا حدّ زیر سؤال بردن تاریخ تولد و وفات مؤلف وجود دارد ! مصحح کتاب را با زحمت بسیار روبرو ساخته، وی را ناچار به بیان اشتباهات کتاب و نگارش تذهیلی از اول صفویه تا دوران معاصر کرده است. از ویژگی های کتاب، بهره گیری توأمان از نثر و نظم در همان حکایات و حوادث تاریخی است امّا آن چه که به تألیف اثر حاضر مربوط است اشارات کوتاهی است که مؤلف به سادات آل کیا و پناه بردن اسماعیل میرزا به سیّد علی کیا کرده است که می تواند مقوم مطالب منابع پیشین در این باره باشد.

تاریخ جهان آرا

تاریخ جهان آرا تألیف دیگری است از قاضی احمد غفاری که در آن فصلی مستقل امّا به اختصار به ملوک طبرستان و سادات مرعشی اختصاص دارد. مطالب این کتاب که از سیّد قوام الدین آغاز شده و تا سلطان مراد خان به سال ۹۶۹ هجری ادامه می یابد بسیار جالب و خواندنی و حاوی برخی نکات و اشارات تحلیلی است . به ویژه آن که به نوعی از پیوند سادات با خاندان صفوی سخن به میان آورده است.

امّا در مجموع نکته قابل ملاحظه ای پیش از تألیفات پیشین در آن به چشم نمی خورد.

مجالس المؤمنین تألیف قاضی نور الله شوشتری

مؤلف از اعقاب خاندان مرعشی است که در عصر صفویان به هند مهاجرت کرد و در لاهور اقامت گزید . وی از سوی اکبر شاه، قاضی آن شهر شد و در سال ۹۹۳ هجری تألیف مجالس المؤمنین را در شرح حال و آثار علما و فقها و سلاطین شیعه آغاز کرد و در ۱۰۱۰ هجری به پایان رساند.

این کتاب که ساده تر از آثار پیشین نگارش شده، به بررسی اجمالی حکومت مرعشیان و حکام مرعشی پرداخته است . بهره گیری و اقتباس مؤلف از تألیفات سیّد ظهیر الدین کام لا آشکار و بیان گر اعتماد کامل وی به نوشته های سیّد ظهیر الدین است. این تألیف مطالبی پیرامون سادات مشعشی دارد و از آن جا

ص: ۳۳

که نوعی ارتباط میان آنان و مرعشیان قایل است، جالب توجه به نظر می رسد.

احقاق الحق و ازهاق الباطل

تألیف دیگری است از قاضی نور الله شوشتری که مقدمه مبسوط آیت الله مرعشی (ره) - حاوی تاریخچه مفصل خاندان مرعشی و انشعاب و اقامت آنان در نقاط مختلف ایران - جلوه خاصی به آن بخشیده است. در این اثر مؤلف به تفصیل درباره اصل و نسب مرعشیان و مهاجرت آنان از موطن اصلی سخن به میان آورده، از آن م یان مهاجرت از شام به طبرستان و سپس به شوشتر و اصفهان و قزوین، شیراز و تبریز و رفسنجان و هند و زنگبار آفریقا جالب توجه است، چنان که در دیگر منابع به ندرت به آن اشاره شده است. آنچه که به معرفی سید قوام الدین مشهور به میربزرگ بنیان گذار مرعشیان مازندران مربوط است معرفی منابعی جهت مطالعه بیشتر مرعشیان مازندران است. نگارش این کتاب به عربی است لیکن هنوز ترجمه نشده است.

فردوس در تاریخ شوشتر تألیف علاء الملک حسینی شوشتری مرعشی

مؤلف این کتاب فرزند قاضی نور الله شوشتری مرعشی است. وی از معلمان "محمد شجاع" فرزند شاه جهان پادشاه بابر هند بود. این شاه شجاع همان است که بر سر جانشینی پدر با برادر خود اورنگ زیپ درافتاد. تألیف مورد بحث اطلاعات خوبی از سادات مرعشی شوشتر به دست می دهد که در سایر کتب یافت نمی شود و رشته ارتباط سادات مرعشی شوشتر و آمل را نیز آشکار می سازد.

تاریخ مازندران تألیف ملا شیخ علی گیلانی

ملا شیخ علی از معاصرین شاه عباس اول بود. تألیف او نوعی تاریخ عمومی است هر چند مؤلف به اختصار آن را از آفرینش انسان آغاز کرده و تا حوادث ۱۰۴۴ هجری ادامه می دهد.

بسیار طبیعی است که بپذیریم وی از منابع معاصر خود، چون حبیب السیر بهره مند شده باشد.

مواردی چون چلاویان و سادات مرعشی عناوین مورد استفاده از این کتاب بوده است که از آن میان وقایع مازندران در عصر مرعشیان مقارن روی کار آمدن صفویان و هم چنین حوادث پیوسته دوره سلطنت شاه تهماسب اول و شاه عباس اول بیش از پیش مورد توجه بوده است.

ص: ۳۴

وی از نگرش اجتماعی خوبی نیز برخوردار بود و لاقلاً این امر را می شود در مطالب مربوط به عهد شاه عباس اول که مؤلف شاهد بسیاری از حوادث آن ایام بوده، مشاهده کرد. تکیه مؤلف بر حافظه و خاطره باعث می شود که بپذیریم گاه در بیان مطالب دچار اشتباه شده باشد. ملا شیخ علی انتساب سید قوام الدین از سوی دولتشاه سمرقندی به عنوان پسر سید عز الدین سوغندی را سهو و اشتباه می داند. مطالب این کتاب در بیان نقش سرداران محلی مرعشیان موفق تر از دیگر منابع به نظر می رسد.

تاریخ خاندان مرعشی در مازندران تألیف میر تیمور مرعشی

مؤلف، خود از سادات مرعشی مازندران و معاصر شاه عباس اول، شاه صفی و شاه عباس دوم صفوی است. دوره حیات وی مصادف است با زمانی که مرعشیان به دیگر نقاط ایران و هندوستان مهاجرت کرده بودند. این کتاب با عبارات

بی تکلف و بدون به کارگیری عناوین و القاب، گویای آن است که مؤلف سعی دارد جانب بی‌طرفی را رعایت کند چنان‌که گاه شنیده‌های خویش را از کسانی که حتی دوستی و آشنایی با آنان ندارد به نگارش درمی‌آورد.

استناد وی به احکام و اسناد و فرامین دیوانی نشانه دستیابی مستقیم وی به بایگانی مدارک دولتی است چنان که خود نیز بر آن تأکید دارد. او نیز چون ملا شیخ علی گیلانی حوادث تاریخی را با دیدگاهی اجتماعی درآمیخته است و به نظر می‌رسد در شرح حال رجال و بیان اعمال خیر و سوء آنان جانب انصاف را رعایت کرده، در بیان تاریخ وقایع دقتی بیش از دیگران به خرج داده است. بدین ترتیب در بررسی و تحلیل بی‌طرفانه می‌توان تا حدی بیش از دیگر تألیفات وابسته از آن بهره گرفت.

مجمع التواریخ تألیف میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی

موضوع این کتاب شرح وقایع عصر شاه سلطان حسین صفوی از شورش غلزائیان قندهار تا روی کار آمدن نادر شاه و حوادث پس از او تا پایان کار کریم خان است. گرچه وی از دوره نادر شاه و کریم خان به اختصار می‌گذرد، اما به اطلاعات و نکات بسیار مهمی توجه دارد. میرزا محمد خلیل این کتاب را در هندوستان به رشته تحریر درآورد و منابع مورد استفاده وی غیر از آثار پیشینیان، یادداشت‌های پدرش سلطان داود میرزا و نسخه‌های نایاب دیگر است. درباره عصر نادر شاه از جهانگشای نادری میرزا مهدی خان استرآبادی نیز بهره گرفته است. آنچه

ص: ۲۵

که به کار موضوع کتاب پیش رو آمده، شرح حال رجال و سادات مرعشی از عصر شاه تهماسب اول و شاه سلطان حسین و عصر نادر شاه و کریم خان است. شرح و زیرنویس آیت الله مرعشی نجفی (ره) مکمل مطالب بدیع این کتاب درباره خاندان مرعشی است. اطلاعات ارزنده این تألیف درباره شاه سلیمان ثانی از سادات مرعشی و شاه اسماعیل سوم، بدیع و راهگشای مؤلف درباره سادات مرعشی از عصر صفویه تا مقارن تاریخ معاصر ایران است.

عالم آرای نادری تألیف محمد کاظم مروی وزیر مرد

این کتاب حاوی زندگی نادر شاه و تاریخ حوادث روزگار اوست.

محمد کاظم مروی که خود از دیوانیان نه‌چندان صاحب نام بوده است خاطرات و مشاهدات خود را با روایات برخی از شاهدان عینی درآمیخته، به شیوه کار شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه آورده است. وی در این باره از داستانهای تاریخی و اسطوره‌ای به شیوه قصه‌پردازی نیز بهره گرفته است.

به نظر می‌رسد که مؤلف از جهانگشای نادری میرزا مهدی خان استرآبادی نیز استفاده کرده است. آنچه که درباره موضوع کتاب مورد توجه قرار گرفته، برخی حوادث مهم مربوط به سقوط صفویان و آشفتگی اوضاع پس از آن، تا برآمدن نادر به‌ویژه مدعیان شاهزادگی و جانشینی شاه سلطان حسین صفوی است چه وی آن قیام‌ها را که با مقاصد و انگیزه‌های گوناگون صورت گرفته بود مورد بررسی تقادانه قرار داده است. از آن جمله قیام سید احمد خان از سادات مرعشی است که به نظر می‌رسد مؤلف در مقایسه با آن چه که فی‌المثل میرزا محمد خلیل مرعشی در تألیف خود مجمع التواریخ نگاشته حوادث را موشکافانه‌تر مورد مطالعه و بررسی قرار داده است.

ج: منابع و تحقیقات معاصر

این منابع شامل دو بخش منابع داخلی و خارجی است که طی یک صد و پنجاه سال اخیر در خصوص قیام مرعشیان به رشته تحریر درآمده، یا به نوعی به مرعشیان پرداخته اند. برخی از این منابع چون لغت نامه دهخدا و ریحانة الادب که مطالبی به روال عمومی درباره مرعشیان دارند و یا تاریخ ادبیات ایران ذبیح الله صفا و تاریخ ایران مرحوم عباس اقبال تکرار آثار گذشتگان است و به نظر می‌رسد حاوی مطلب و تحلیل خاصی نیستند، مگر آن که

ص: ۳۶

بخواهیم دیدگاه‌های مورّخی صاحب‌نام چون عباس اقبال را در مورد فتوت و اخوت با دیگر منابع مقایسه کنیم علاوه بر این‌ها منابع و تألیفاتی نیز وجود دارد که درخور توجه بیشترند که به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۱- تألیفات ایرانی

التدوین فی احوال جبال شروین تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه

این مورّخ پرکار عصر ناصری مقدمات تألیف التدوین را در سال ۱۳۱۱ هجری فراهم کرده، با پرداختن به تاریخ و جغرافیای مازندران و بهره‌گیری از تألیفات گذشتگان تألیف خویش را به انجام رساند، به همین دلیل اثر وی حاوی نکات قوّت و ضعف آثار پیشینیان است. وی در حین بهره‌گیری از آثاری چون تألیفات سیّد ظهیرالدین مرعشی و اسکندرییگ منشی سعی دارد مراحل مختلف تاریخ مرعشیان را بهم ارتباط دهد و حتی از مقاومت بقایای چلاویان در عصر شاه اسماعیل صفوی شواهدی ارائه کند. جدول تطبیقی و تصحیح شده کتاب مربوط به تاریخ حکومت مرعشیان با زحماتی که مصحح محترمه آن به کار برده است بسیار جالب و مورد بهره‌گیری است.

پژوهش‌های آیت الله سیّد شهاب الدین مرعشی نجفی (ره)

این پژوهش‌ها که بیشتر در زمینه شرح حال سیّد ظهیرالدین مرعشی مؤلف کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران و اسلاف ۶ وی است، هم‌چنین درباره شجره‌نامه مرعشیان تهران و قم و تبریز و تعلیقات بر برخی کتب منبع ۷ را می‌توان از برجسته‌ترین آثار جدید داخلی دانست. چه این روحانی اندیشمند با دسترسی به بسیاری از اسناد خطی و کار موشکافانه بر روی آن‌ها از نظر فن انسب و رجال و اطلاع بر احوال کتب رجال از مفاخر عصر حاضر بوده‌اند. ۸

پژوهش‌های احمد کسروی

احمد کسروی نیز مقاله‌ای تحت عنوان تواریخ طبرستان و یادداشت‌های ما ۹ مملو از دانستنی‌های گوناگون توأم با نقد و بررسی منابع با دیدگاهی نقادانه به تاریخ اجتماعی طبرستان ارائه کرده است که از بسیاری جهات قابل استفاده است، اگرچه گاه با احساسات و عواطف ضد شیعی از جانب انصاف خارج می‌شود. از دیگر آثار این نویسنده و

ص: ۳۷

پژوهشگر - تاریخ معاصر ایران - تاریخ پانصد ساله خوزستان است که در آن به طور مفصل به مشعشعیان پرداخته است. در این باره آن چه که مربوط به عصر شاه اسماعیل صفوی و زیر سؤال بردن سیادت صفویان و برانداختن مشعشعیان و اشارات قاضی نور الله شوشتری است مورد استفاده مؤلف قرار گرفته است.

مقاله «درویشان مازندران» نوشته منوچهر ستوده ۱۰

ستوده در این مقاله اطلاعاتی را به زبان ساده درباره مرعشیان ارائه کرده است، با توجه به آثاری که از تلاش‌های پیشین این مصحح محترم کتاب‌های منبع مربوط به تاریخ طبرستان دیده و بهره‌گیری شده، بررسی و تحلیل قابل ملاحظه‌ای در آن دیگری دیده نمی‌شود.

شجره خاندان مرعشی تألیف سید علی اکبر مرعشی (هوشنگ)

موضوع اصلی این کتاب شرح احوال و بیان فضایل و خدمات سادات مرعشی از ابتدای حضورشان در تاریخ ایران است. از نکات مثبت تألیف مزبور، معرفی منابع کمیاب و گمنام است و از آن جا که بسیاری از آثار باقیمانده این خاندان در خزانه خانوادگی محفوظ مانده است مؤلف با طرح مطالبی جهت ایجاد انگیزه، گام‌های مؤثری برداشته است. امید که منابع مذکور پس از ارائه مورد نقد و تصفیه قرار گرفته، و سپس به بهره‌برداری برسد. چه نمی‌توان از این موضوع چشم پوشید که تا وقتی بسیاری از منابع اعم از مجموعه‌های خطی و غیر خطی که نزد این خاندان محترم دست نخورده باقی مانده، اطلاعات ما در خصوص آنان کامل خواهد شد.

خاندان مرعشی در ایران

تألیف دیگری است از سید علی اکبر مرعشی که همانند کتاب قبلی وی درباره خاندان مرعشی به رشته تحریر درآمده است، البته این اثر منظم‌تر از تألیف قبلی مؤلف با به دست آوردن اطلاعات جدید از منابع گذشته و آثار معاصرین اعم از دست‌نوشته‌ها و نقل‌قول‌ها به شیوه شجره‌نامه‌نویسی تنظیم و تدوین شده است. این تألیف علاوه بر اصل و نسب سادات مرعشی در شناخت بازماندگان مرعشیان غیر مازندرانی و موقعیت آنان به لحاظ فرهنگی و اجتماعی از عصر صفویان تا دوران معاصر اطلاعات ارزشمندی به دست می‌دهد.

ص: ۳۸

قیام مرعشیان نوشته یعقوب آژند

این اثر که در حقیقت خلاصه‌ای از رساله دوره دکتری مؤلف است، ۱۱ به زبانی ساده برای جوانان به نگارش درآمده، و حاوی زمینه‌های سیاسی - نظامی و فکری مقارن عصر ظهور مرعشیان و پس از آن است. به نظر می‌رسد مؤلف علیرغم اشارات پرجاذبه به زمینه‌های اندیشه‌ای و سیاسی ظهور مرعشیان در مازندران و پیاپی مدهای آن با تکیه اکید و عمده بر تألیف میر ظهیر الدین نتوانسته است به طور گسترده و عمیق از آن نتیجه‌گیری کند. در مراجعه به رساله دکتری مؤلف آن چه که بیش از اصل موضوع به آن پرداخته شده سربداران خراسان است تا آن جا که مرحله دوم حکومت مرعشیان مسکوت مانده است.

زمینه‌های تحلیلی این کتاب علیرغم کوتاهی آن جالب و خواندنی است، اگرچه جنبه توصیفی آن گاه یکسویه و جانب‌دارانه می‌نماید.

از دیگر آثار در این زمینه می‌توان کتب ذیل را نام برد که به تفاوت مطالبی نه‌چندان مهم از آن‌ها دریافت شده است.

- تاریخ جنبش سربداران و دیگو جنبش‌های ایرانیان در قرن هشتم هجری تألیف عبد الرفیع حقیقت

- تفحصی در تاریخ سربداران خراسان و مازندران تألیف سید محمد علی شهرستانی

- تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری تألیف رسول جعفریان

- انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن تألیف عباسعلی عمید زنجانی

- مازندران تألیف عباس شایان

- تاریخ مازندران تألیف اسماعیل مهجوری

- تاریخ تبرستان تألیف اردشیر برزگر

۲- منابع خارجی (مؤلفان غیر ایرانی)

از نخستین کارهای این دسته از محققان، چاپ تاریخ طبرستان و رویان سید ظهیر الدین مرعشی در سال ۱۸۵۰ میلادی توسط برنهار دارن است. وی در مقدمه مبسوط خود بیش از دیگران از مطالب تاریخ طبرستان سید ظهیر الدین اقتباس کرده است بدون آن‌که مطلب

ص: ۳۹

جدیدی به آن افزوده باشد. مؤلف گاه تحلیل‌های کوتاهی نیز در پیوند دادن حوادث حال و گذشته ارائه می‌دهد.

محقق دیگر، هیاسین لویی رابینو است که به اقتضای مأموریت رسمی سیاسی خود، چند سالی در گیلان زیست (نماینده بانک شاهی از ۱۹۰۶ میلادی تا ۱۹۱۲ میلادی برابر با ۱۳۲۴ الی ۱۳۳۰ ه. ق). وی در زمینه‌های تاریخ گیلان و مازندران و استرآباد و سادات مرعشی به اطلاعات جالبی دست یافته و بر اساس آن‌ها تالیفات جالب توجهی ارائه داده است.

سلسله مرعشیه مازندران از رابینو ۱۲

نکته قابل توجه در این تألیف ذکر حوادث مربوط به ایام حرکت مرعشیان در پیوند با گیلان، به صورت وقایع نگاری است. اگرچه وی نیز به صورت عمده از تالیفات سید ظهیر الدین استفاده کرده است اما سعی دارد در مقایسه با دیگر منابع و ایجاد ارتباط میان حوادث، آن‌ها را توضیح و بسط دهد. بدین ترتیب شبه دایرة المعارفی از شخصیت‌های مختلف

و حوادث گوناگون به وجود آمده است. تلاش وی در ایجاد نظم تاریخی درآمد و شد حکام، ستودنی و قابل بهره برداری است چنان که می توان بسیاری از مبهمات موجود را رفع کند.

دودمان علویان مازندران

دومین تحقیق رابینو دودمان علویان مازندران است. در این تألیف وی با ادامه شیوه وقایع نگاری درباره سادات مرعشی، سادات آل کیای گیلان را نیز در نوشته خود آورده است.

ادامه موضوع این تألیف تا ۱۰۶۴ هجری است که سال درگذشت خلیفه سلطان مرعشی در دربار شاه عباس دوم است. همان گونه که پس از او دیگر مورخان مازندرانی چون شایان بر آن تأکید کرده اند.

سفرنامه مازندران و استرآباد

اثر دیگر رابینو به نام سفرنامه مازندران و استرآباد است که جنبه جغرافیایی آن بر دیگر مطالب کتاب برتری دارد.

ولایات دارالمرز گیلان

این کتاب اثر برجسته رابینو است که به طور مفصل به اوضاع جغرافیایی و زیست محیطی،

ص: ۴۰

اجتماعی، اقتصادی و تاریخی گیلان پرداخته است. این اثر جامع که توانسته است گیلان را از دوران باستان به تاریخ معاصر پیوند دهد در موضوع کتاب بیش از سایر تألیفات به نکات مبهم روابط سادات آل کیا و مرعشیان پاسخ داده است، به ویژه مطالب مربوط است به گیلان مقارن عصر شاه اسماعیل و شاه تهماسب و شاه عباس اول صفوی که حاوی نکات بسیار ظریفی است.

*** نویسندگان شوروی سابق نیز به انگیزه بیان مصادیق قانونمندیهای ماتریالیسم دیالکتیک در تاریخ ایران به کار تألیف و نشر آثار خوبی دست زده اند از آن جمله است:

نهضت سربداران خراسان تألیف ای. پ. پتروشفسکی

در این تألیف، قیام مرعشیان مازندران به عنوان پیامد قیام سربداران خراسان و موضوع مقابله با فتودال های منطقه از سوی نویسنده معرفی شده است. منبع اصلی مؤلف عمدتاً آثار سید ظهیر الدین است. کتاب با بررسی و تحلیل عصر سربداران و مرعشیان و معرفی شخصیت رهبران آن از جاذبه های قابل توجهی برخوردار است به ویژه آن جا که نگاه نویسنده به ابعاد اجتماعی و فرهنگی معطوف می شود. از جمله پایگاه اقتصادی- اجتماعی مرعشیان و تأثیر آن در جذب و دفع سایر طبقات مردمی که این بحث ظرافت و دقت نظر خاصی را می طلبد.

تاریخ ایران تألیف جمعی از نویسندگان روسی از جمله پیگولوسکایا و ای. پ. پتروشفسکی

این تألیف تفاوت چندانی میان مرعشیان و سرمدار ان خراسان قایل نیست و بحث مساوات طلبی درویشان را متأثر از افکار طبقاتی آنان می داند. برای مثال جناح میانه رو را نمایانگر طبقه خرده مالک و آنتی تر نبرد طبقاتی در مازندران قلمداد کرده، به تجزیه و تحلیل آن پرداخته است. جاذبه این گونه تحلیل ها تا بدانجا است که بر برخی اظهارنظرهای پژوهشگران تأثیر مستقیم گذاشته است.

چگونگی بنیاد نخستین دولت سراسری شیعی در ایران یا پیدایش دولت صفوی تألیف میشل مزای

این اثر نمونه دیگری از پژوهش های غیر ایرانی مورد رجوع مؤلف است. به نظر می رسد

ص: ۴۱

مؤلف که برای رساله دکتری خود این عنوان را برگزیده است در حدّ والترهینتس در تألیف خود به نام تشکیل دولت ملی در ایران در بیان جامع عوامل شکل گیری دولت صفویان موفق نبوده، مترجم محترم سعی کرده است با افزودن مقدمه ای مفصل، به توضیح موضوعات اساسی بپردازد. در هر حال این تألیف تلاشی است در جهت شناخت عوامل مذهبی - سیاسی و قومی زمینه ساز تشکیل دولت صفوی که انتظار می رفت تمامی نهضت های مذهبی، سیاسی پس از سقوط ایلخانان را در بر گیرد. آنچه که در این اثر مورد توجه خاص مؤلف قرار گرفت روش تحقیق نویسنده و بررسی پیوسته منابع توسط اوست. بحث مفصل وی در باره صوفیگری و تطبیق و مقایسه منابع دست اول و دست دوم و دریافت زمینه های اسلامی و شیعی آن و خلق اصطلاح جالب اسلام مردمی از درآمیختن تصوف و آرمان های اقوام گوناگون علیرغم جذابیت خاص، از بیان ارتباط میان صوفیان آذربایجان و گیلان و مازندران خالی است. چنان که به نظر می رسد وی از آن چه که پس از ناکامی دولت شیعی سرمداران خراسان در مازندران و گیلان و سپس ارتباط آن ها با تصوف در آذربایجان به ویژه پس از تشکیل دولت صفوی نامیده اطلاعات درخوری به دست نیاورده است، در حالی که به پناه بردن اسماعیل به لاهیجان و محافظت وی توسط حکام شیعی مذهب آن دیار اشاره دارد.

این کاستی ها در دو تألیف دیگر از این نوع یعنی تشکیل دولت ملی در ایران تألیف والترهینتس و ایران عصر صفوی راجر سیوری به طرز استادانه ای رفع شد و بر نقاط قوت این تألیفات افزوده است. چنان که در آن ها ضمن اشاره به چگونگی بنیاد و تثبیت و تحکیم دولت صفوی و علل سقوط نخستین دولت فراگیر صوفیان در ایران از زنان و مردان برجسته خاندان مرعشی که نقش های ویژه ای ایفا کرده بودند صحبت به میان آورده است. اگرچه منابع اصلی اینان نیز مورخان معاصر صفوی چون حسن بیگ روملو و یا اسکندر بیگ ترکمان بوده است.

مالک و زارع. ان لمبتون

مؤلف کتاب مالک و زارع موفق تر از مؤلفان روسی توانست به نتایج واقعی تر دست یابد.

چه علیرغم کم و کاستی ها و گسیختگی های اطلاعاتی، به طور ریشه ای و پیوسته به نقش مالک و زارع در ایران پرداخته، در این زمینه به شیوه ملکی داری و روابط مالکانه و زراعت و مالیات بر محصولات زراعی اشاره هایی دارد. مواردی چون بیگاری در کار کشت و زرع و بنای ساختمان های حکومتی و عمومی نمونه هایی است که اگرچه به اختصار اشاره شده، حاوی

نکات بسیار جالبی از شیوه زندگانی مردم و روابط حاکم صاحب آب و ملک با کشاورزان و سایر اقشار است که به عصر مرعشیان نیز اشاراتی دارد.

پی‌نوشت‌های فصل اول

- (۱). دکتر عزیز الله بیات استاد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی بر این نکته تأکید دارد.
- (۲). روزنتال، فرانتس، تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، صص ۱۳۷ و ۱۸۵.
- (۳). کسروی، احمد، تواریخ طبرستان، مقدمه کتاب تاریخ طبرستان میر ظهیر الدین مرعشی.
- (۴). از جمله تاریخ ایران کمبریج جلد ۵ سوغندی را پدر سیّد قوام الدین معرفی کرده است و پطروشفسکی در نهضت سربداران خراسان نیز ...
- (۵). آژند، یعقوب، تاریخ‌نگاری در ایران، ص ۹۰.
- (۶). مرعشی، میر سید ظهیر الدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، مقدمه، صفحه ۳۹.
- (۷). مرعشی نجفی، آیت الله سیّد شهاب الدین، تعلیقات بر کتاب احقاق الحق قاضی نور الله شوشتری و مقدمه بر رساله اسدیه تألیف عبیدلی سبزواری، ناشر حاج میرزا محمّد صابری تبریزی که شجره نامه است به نام امیر اسد الله مرعشی وزیر شاه تهماسب اول صفوی که با بسیاری از مشجرات سادات مرعشی مطابقت دارد.
- (۸). مقدمه مرحوم عباس اقبال بر مجمع التواریخ میرزا محمد خلیل مرعشی صص و- ز- ح.
- (۹). ذکاء، یحیی، کاروند کسروی، ص ۱۵ تا ۴۰.
- (۱۰). ستوده، منوچهر، درویشان مازندران، نشریه گروه آموزشی تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، جلد ۱، شماره ۲، ص ۷، ۱۳۵۶ ش و از آستارا تا استرآباد.
- (۱۱). آژند، یعقوب، رساله دکتری (پایان‌نامه).

(۱۲). رابینو، ه ل، سلسله مرعشیه مازندران ۷۶۰ هجری ث ۹۹۰ هجری (۱۳۵۹ - ۱۵۸۲ میلادی)، ترجمه آن در کتابخانه شخصی مؤلف اثر حاضر موجود است.

ص: ۴۳

فصل دوم از ورود اسلام تا روزگار تأسیس سلسله سادات مرعشی در مازندران

ص: ۴۵

از ورود اسلام تا روزگار تأسیس سلسله سادات مرعشی در مازندران

بی آن که بخواهیم به طور مبسوط به چگونگی ورود اسلام به ایران بپردازیم لازم می دانیم هرچند کوتاه و مختصر به عوامل سقوط دولت ساسانیان اشاره کنیم. دولتی که روزی سایه به سایه امپراتوری روم، درگیری های موسوم به مبارزه قدیمی شرق و غرب را بی آن که به نتیجه نهایی برسد استمرار بخشید. بی شک این درگیری ها و برخی نابسامانی های مربوط به دیرینگی آئین زرتشتی و اختلافات داخلی، ضربات سنگینی به مبانی یگانگی و وحدت نظام ساسانی وارد کرد. از سویی دیگر وحدت اعراب حول محور اسلام و تشکیل جامعه ای دینی - سیاسی در مدینه و توجه ساسانیان به خارج از مرزها نیز خطر بالقوه ای برای شاهنشاهی ساسانی پدید آورد که از درون آفت زده و آسیب دیده و از ظهور اسلام در همسایگی خود غافل بود. اگرچه حمله مسلمانان به ایران در عصر حیات پیامبر اسلام (ص) محقق نشد اما تحقق آن دیرزمانی نینجامید. نخستین حمله، مثنی بن حارثه شیبانی رئیس قبیله بکر بن وائل در عصر خلافت ابو بکر بیانگر اختلال در نظام مرزداري ساسانیان بود و آن گاه که عمر بن خطاب به وصیت ابو بکر، بر سریر خلافت مسلمانان جای گرفت (۲۳ - ۱۳ ه. ق) این حملات با حمایت وی با شدت هرچه بیشتر و منظم تر استمرار یافت. فتح حیره کلید فتح بین النهرین نامیده شد. ۱ ایرانیان علیرغم کسب یک پیروزی اتفاقی در نبرد جسر، ۲ در ادامه حملات مسلمانان شکست های سنگینی را در جلولاء و قادسیه متحمل شدند، اعراب مسلمان منطقه ایران زمین را فتح کردند در حالی که آخرین پادشاه ساسانی یعنی یزدگرد سوم به شرق

ص: ۴۶

می گریخت و چه بسا در اندیشه جلب حمایت ترکان و یا امپراطوری چین بود. ۳ اگرچه به نظر می رسد «چین هم در وضعی نبود که در اعاده قدرت به یک فرمانروای بی پناه و بی امید سرزمین پارس کمک نماید.» ۴ این در حالی بود که شورش های ناپیوسته و نه چندان جدی علیه اعراب در مناطق مختلف ایران، با آشکار شدن قتل یزدگرد سوم به خاموشی گرائید. ۵ (۳۱ هجری). بی شک آغاز آشنایی ایرانیان با اسلام به این نبردها محدود نمی شود. گرچه بنا به گفته مورخان این آشنایی را می توان در زمانی پیش از این جستجو کرد. زمانی که سلمان پارسی به عنوان عضوی از جامعه ایرانی (در حدود دو دهه قبل) آن هم نه از طبقات حاکم ایران ساسانی، اسلام آورد و در حضور پیامبر اسلام (ص) منزلت به سزایی یافت و در شمار اصحاب خاص آن حضرت (ص) قرار گرفت ۶ و یا زمانی دور پیش از او که باذان عامل خسرو پرویز در یمن مسلمان شد و ایرانیان همراه او نیز همگی مسلمان شدند. ۷ پس از حمله اعراب مسلمان آن چه که ایرانیان را به اسلام جذب کرد جاذبه ی عدالت خواهانه و مساوات طلبانه آئین جدید بود. چنان که ایرانیان پیرو آئین زرتشتی را که می خواستند بر دین پدران خود باقی بمانند با پرداخت جزیه و شروطی آسان به عنوان اهل کتاب در بر می گرفت. فتح نواحی باقیمانده ایران در عصر خلافت عثمان بن عفان خلیفه سوم ادامه یافت اما پس از آن که بخشهای عمده ایران به دست مسلمانان فتح شد، این تنها سواحل جنوبی دریای خزر (گیلان و قسمتی از مازندران) بود که به دلیل وجود رشته

کوه‌های بلند و جنگل‌های انبوه و ویژگی‌های خاص استقلال طلبانه و روحیه جنگجویانه بومیان، سال‌ها دیرتر از سایر نقاط به دست مسلمانان افتاد.

در دوران خلافت حضرت امیر المؤمنین امام علی بن ابی طالب (ع) در کوفه، (۴۰-۳۵ ه. ق) ایرانیان با ویژگی‌ها و مظاهر عدالت اسلامی بیش از پیش آشنا شدند. تسلط ستمگرانه امویان بر مقدرات مسلمانان این آشنایی را به یک باور تبدیل کرد.

چه ایرانیان می‌دیدند که امویان چگونه در برخورد با عناصر عرب و غیر عرب از اصول مساوات اسلامی خارج شدند. قیام امام حسین (ع) در برابر بازگشت امویان به عصر جاهلیت و تمایل آن حضرت در این‌که به سوی ایران حرکت کنند و شهادت مظلومانه ایشان در واقعه کربلا (۶۱ ه. ق) اگرچه ظاهراً دور از دید و دسترس ایرانیان اتفاق افتاد اما بازتاب آن در قیام مختار بن ابی عبیده جراح ثقفی با حضور موالی ایرانی در جمع لشکریان وی ۸ و سپس ارتباط

ص: ۴۷

خاص امام علی بن الحسین (ع)، با موالیان با توجه به این‌که ایشان منسوب به مادری ایرانی به نام شهربانو بودند ۹ و سپس قیام فرزند ایشان زید بن علی بن الحسین (ع) در ۱۲۲ هجری در بصره با حضور گسترده تر موالیان، ۱۰ تأثیر گسترده‌تر و عمیق‌تری بر ایرانیان گذاشت. هنگامی که یحیی فرزند زید بعد از تعقیب امویان به خراسان گریخت در آن منطقه طرفدارانی بسیار پیدا کرد. استقبال مردم خراسان اعم از اعراب مهاجر و ساکنان اصلی از قیام وی چنان هنگامه‌ای برپا کرد که هشام و ولید دوم، خلفای اموی را پریشان خاطر ساخت. ۱۱ (۱۲۵ ه. ق) آنان با تمام توان به مقابله با قیام یحیی و مردم خراسان پرداختند. نصر بن سیار والی خراسان در زمان ولید بن یزید بن عبد الملک یا ولید دوم که اقدامات او در بستن خراج بر مردم جهت تهیه و ارسال کاروانی از هدایای گران قیمت رمق مردم خراسان را گرفته بود، مأمور دفع این قیام شد. قتل یحیی از چنان پیامد و آثاری برخوردار شد که تا سال‌ها بعد از آن مردم به یاد او اولاد ذکور خود را یحیی نام نهادند ۱۲ تا خاطره فضل و شجاعت او همواره زنده بماند. شهادت زید و یحیی برای امویان به معنی پایان کار فتنه‌های خراسانیان نبود چه دوری خراسان از دمشق مرکز خلافت و رقابت و منازعه قبایل مهاجر عرب اوضاع را در آن سامان به گونه‌ای دگرگون ساخت که اداره آن برای کارگزاران دستگاه خلافت روز به روز مشکل‌تر شد. در این حال هم اعراب و هم ایرانیان در ضدیت با امویان از موضع نسبتاً یکسویی پی‌خوردار بودند.

این نکته به علاوه آگاهی از آن‌که تشیع جایگاه ویژه‌ای در میان خراسانیان داشت ما را به زمینه‌های استمرار قیام علیه امویان نزدیک‌تر می‌کند. حتی اگر بپذیریم «قتل این پدر و پسر هر چند در ظاهر فتیحی کم اهمیت برای امویان محسوب می‌شد نفعش تا حدی به دسته‌ای دیگر از شیعه که برای اولاد عباس بن عبد المطلب فعالیت می‌کردند، رسید.» ۱۳

در جریان نهضت ضد اموی آل عباس از ابتدا توس و نیشابور به عنوان محور کار، محل توجه بودند. عباسیان در حدود سال یک‌صد هجری در خراسان داعیان و تقییان بسیاری داشتند. در شعارهای اولیه آنان ذکر معایب و انحرافات امویان و بیان فضایل آل رسول (ص) وجود داشت و دعوت آنان به الرضا من آل رسول (ص)، خلاصه آن شعارها بود. این نوع دعوت بیان‌گر وسعت نفوذ تشیع در ایران آن روزگار است. اگرچه عباسیان تحت این شعار در پی یافتن جای پای برای توسعه نفوذ خاندان خود بودند و نه تحقق شعار الرضا من آل رسول (ص)

ص: ۴۸

برجسته‌ترین داعیان عباسی در خراسان ابو مسلم بود که از ارتباط فعال وی با رهبران عباسی بسیار نقل شده است . ۱۴ با گسترش دامنه نفوذ ابو مسلم و طرفداران وی که به تأسی از عباسیان جامه سیاه به تن کرده بو دند سیاه‌جامگان از شهرت بسزایی برخوردار شدند. ۱۵ با حمله سیاه‌جامگان، نصر بن سیار حاکم خراسان که پیش از این از اقتدار فائقه ای در منطقه برخوردار بود گریخت و مرگ نابهنگام وی در حقیقت پایان تسلط امویان بر خراسان بود.

گرچه ابو مسلم شخصا در جنگ زاب شرکت نداشت و فرمانده سپاه، علی عموی سفاح بود و مروان به دست او کشته شد، با قتل مروان حمار خلافت امویان به آخر رسید . (۱۳۲ هجری) اما دیری نپائید که مکر و فریب عباسیان، در بهره‌گیری از شعار الرضا من آل رسول (ص) آشکار شد ۱۶ و بسیاری از مسلمانان از فرا رسیدن یک دوره واق عی عدالت ناامید شدند.

قتل ابو سلمه خلال همدانی ۱۷ و در پی آن قتل ابو مسلم به دست منصور دوانیقی ۱۸ دومین خلیفه عباسی بر آن سرخوردگیها افزود و شورش هایی در خراسان در پی آورد . مبارزات ضد عباسی ایرانیان که به انگیزه های متفاوت و تحت عناوین گوناگون صورت می گرفت همگی با سرکوب عباسیان ظاهرا بی ثمر ماند. علاوه بر این عباسیان دیگر حضور شیعیان و امامان شیعه را نیز بر نمی تافتند چرا که آنان را شایسته تر از خود و به حق در حکومت بر مسلمانان می دانستند و ترس از موقعیت آنان موجب اذیت و آزار و قتل آنان بود . منصور تقریبا تمامی قیام های شیعی را سرکوب کرد. شهادت امام جعفر صادق (ع) ۱۹ و در پی آن تعقیب و کشتار سادات حسنی و حسینی ۲۰ حکام شمال و شرق ایران از جمله اسپهبد طبرستان و اخشید حاکم سند و افشین حاکم اشروسنه را وادار کرد تا فرمانبرداری عباسیان را بپذیرند. ۲۱ در این حال ادامه قیام هایی چون المقنع با عقیده و انگیزه خاص وی و یوسف البرم که رنگ شیعی داشت نمایانگر ادامه نارضایتی و ناآرامی در خراسان بود.

علیرغم روی کار آمدن برمکیان که از خاندان های قدیمی ایرانی بودند و دستیابی آنان به مقام وزارت هارون پنجمین و مشهورترین خلیفه عباسی، نه تنها آن مشکل حل نشد بلکه قدرت و شهرتی که برمکیان فراهم آوردند خلیفه را چنان برآشت که به بهانه ای فرمان برانداختن آن خاندان- مؤثر و مفید در کار اداره قلمرو وسیع عباسیان- را صادر کرد.

این اقدام به حکومت عباسیان بیش از پیش رنگ عربی بخشید، این عامل به علاوه عواملی چون اختلافات داخلی، ورود ترکان و قدرت گیری آنان، تشکیل حکومت های مستقل و

ص: ۴۹

نیمه مستقل و ... در حقیقت آغاز ضعف و فتور در دستگاه اداری عباسیان بود . ظهور حمزه خارجی در خراسان و حرکت هارون جهت سرکوب وی و مرگ او در اثنای کار در سناباد توس (در ۱۹۳ هجری قمری) موجب آشکار شدن عناصر اختلاف میان جانشینان از پیش تعیین شده این خلیفه بود . مأمون پسر هارون از همسری ایرانی و امین ولیعهد هارون از مادری عرب بود که نتوانست جانشینی خود را بلافاصله پس از مرگ پدر به مأمون بقبولاند. مأمون که خود را در حمایت خراسانیان دید طاهر بن الحسین بن مصعب پوشنچی سردار خراسان را مأمور برانداختن امین کرد، اگرچه این موضوع شایسته شرحی بیش از این است.

وقتی که امین در مقابله با طاهر ذو الیمینین به قتل رسید مأمون خود را خلیفه مسلمانان خواند . وی در ابتدا مرو را به عنوان مرکز خلافت خود برگزید . دعوت مأمون از امام هشتم شیعیان امام علی بن موسی الرضا (ع) جهت سفر به خراسان و انتصاب ایشان به ولایتعهدی، به منظور جلب رضایت ایرانیان و تظاهر به انس و علاقه به علویان صورت گرفت. اما شهادت امام رضا (ع) (۲۰۳ هـ. ق) ماهیت فریبکارانه مأمون را بخراسانیان آشکار ساخته، ۲۲ دیری نپایید که مرکز خلافت از مرو به بغداد منتقل شد و مأمون جامه سبز علوی از تن درآورد و جامه سیاه عباسیان بر تن کرد ! بدین ترتیب مخالفان عرب وی که پس از قتل امین بشدت از مأمون و گرایش شیعی و ایرانی اش ناراضی بودند به او روی آوردند.

واگذار کردن حکومت خراسان به طاهر (۲۰۵ هجری) و حذف غیر مترقبه نام خلیفه در خطبه نماز جمعه از سوی وی، ۲۳ بیانگر ما فی الضمیر دو طرف در ائتلاف و اتحاد ناپایدار گذشته آنان بود . به همین علت حکومت طاهر را نخستین حکومت ایرانی پس از اسلام ثبت کرده اند. اما دیری نپایید که طاهر پس از این اعلام درگذشت . (۲۰۷ هـ. ق) این نوع مرگ همواره از سوی مورخان مشکوک گزارش شده است. ۲۴

جانشینان طاهر کوشیدند تا با جلب رضایت خلفای عباسی و با استفاده از نفوذ معنوی آنان به حکومت نیمه مستقل خود ادامه دهند، به همین منظور با دشمنان خلافت به مقابله پرداختند. در این دوران طبرستان نیز جزیی از قلمرو طاهریان به شمار می‌رفت.

از قرن سوم هجری اسلام در طبرستان گسترش یافت و این بی تأثیر از مهاجرت علویان به طبرستان نبود که در اثر تعقیب و گریز آنان پس از شهادت امام رضا (ع) به آن سرزمین روی آورده بودند. در پی درگذشت مأمون (۲۱۸ هـ. ق) برادرش معتصم که از مادری ترک بود به

ص:۵۰

خلافت رسید. (۲۲۷-۲۱۸ هـ. ق) وی عبد الله بن طاهر را مأمور تعقیب محمد بن قاسم علوی که در طبرستان طرفدارانی یافته بود کرد. ۲۵ از طرفی قیام خرم دینان که از عهد خلافت مأمون آغاز شده بود در این دوره به رهبری بابک در آذربایجان به مرحله جدی تری رسید. بابک خرم دین با بهره گیری از نارضایتی مردم از عباسیان بر ضد دستگاه خلافت شورش کرد. وی توانست در بسیاری از جنگ ها سپاهیان خلیفه را شکست دهد. او و یارانش در حدود بیست سال مشکلات فراوانی را برای عباسیان به وجود آورده بودند اما آن که توانست بابک را از پس قلعه بزد در ارتفاعات آذربایجان به زیر آورد، افشین حیلہ گر بود که در پی جاه و مال تن به قبول این مأموریت داده بود. ۲۶

قیام مازیار بن قارن از شهریاران و اسپهبدان طبرستان علیه معتصم نیز از حوادث مهم این دوره است . وی که ظاهراً در پی یافتن پایگاهی مستقل همانند عبد الله بن طاهر در دستگاه خلافت عباسیان بود بر سر این آرزو جان باخت همان طور که افشین به چنین سرانجامی دچار شد. ۲۷

طبرستان در دوران امیران طاهری از عبد الله بن طاهر (۲۳۰-۲۱۳ هـ. ق) گرفته تا آخرین امیر طاهری یعنی محمد بن طاهر (۲۵۹-۲۴۸ هـ. ق) تحت نظر آنان اداره می شد و تنها در این زمان بود که توانست از زیر سلطه طاهریان خارج شود. بدین ترتیب که نارضایتی مردم طبرستان از کارگزاران طاهری و جاذبه معنوی علویان آنان را به سوی محمد بن

ابراهیم علوی سوق داد. وی که در میان مردم به زهد و علم اشتهار داشت آنان را به سوی داماد خویش حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) که در ری اقامت داشت هدایت کرد. ۲۸ به زودی نمایندگان از مردم در ری با حسن بن زید ملاقات کردند. وی با مردم به کتاب خدا و سنت رسول (ص)، امر به معروف و نهی از منکر بیعت کرد. ۲۹

بدین ترتیب اهالی طبرستان که از ستم طاهریان به ستوه آمده بودند حسن بن زید (داعی کبیر) را به حکومت طبرستان رساندند. این حکومت در سال ۲۵۰ ه. ق با بهره‌گیری از تمایلات استقلال طلبانه و روحیه جنگجویانه مردم طبرستان و علائق شیعی آنان در آمل بنیاد گذاشته شد. این مهم یعنی وحدت مردم طبرستان در خانه و زادگاه خویش با مهاجران علوی که فرسنگ‌ها از زادگاه و خاستگاه اصلی خویش دور بودند از حوادث بسیار مهم تاریخ سیاسی اسلام به شمار می‌رود. به زودی حسن بن زید علیرغم مخالفت برخی اسپهبدان

ص: ۵۱

طبرستان و حامیان و مروّجان تسنّن بر همه مخالفان پیروز شد. اخبار قیام علویان، مستعین خلیفه عباسی را به مقابله جدّی وادار ساخت. وی طی فرمانی محمد بن عبد الله بن طاهر امیر خراسان را مأمور سرکوب این قیام کرد. اما گسیل لشکری از خراسان به فرماندهی ابو علی میکال نیز برای او حاصلی در پی نداشت. در عصر خلافت معتز نیز (۲۵۵-۲۵۲ ه. ق) عباسیان با این موضوع با شدّت بیشتری برخورد کردند. که جز عقب نشینی حسن بن زید از گرگان و طبرستان، تغییر جدّی و پایدار دیگری در تسلط علویان بر طبرستان ایجاد نکرد. اما ظهور یعقوب لیث صفار در سیستان و برانداختن حکومت طاهریان (۲۵۹ هجری) و حمله او به طبرستان فصل دیگری در تاریخ منطقه گشود. ۳۰ تنها بهانه یعقوب در حمله به طبرستان ۳۱ دستگیری سوء قصد کنندگان به جانش نبود که به حسن بن زید پناه آورده بودند، چرا که وی جلب نظر معتمد خلیفه عباسی را نیز در ذهن داشت. چه این خلیفه در پی برانداختن طاهریان و فرار محمد طاهری آخرین امیر طاهری خراسان به بغداد از یعقوب ناراضی و خشمگین بود، همان گونه که از علویان طبرستان به سختی نگران بود. ۳۲ بهر حال یعقوب علیرغم کسب پیروزی و جمع آوری غنایمی چند در طبرستان و دستیابی به عبد الله سگری سوء قصدکننده به جانش در ری، نتوانست بیش از چند صبحی در طبرستان بماند و به خراسان بازگشت. ۳۳

در دوره حکومت دومین حاکم علوی یعنی محمد بن زید (۲۸۷-۲۷۰ ه. ق) برادر و جانشین داعی کبیر، اسماعیل سامانی امیر خراسان با نظر مثبت بغداد، آن‌هم پس از شکست دادن عمرو لیث برادر و جانشین یعقوب به طبرستان حمله کرد. در این نبرد که در سال ۲۸۷ ه. رخ داد محمد بن زید در حین دفاع از حکومت خود کشته شد و سامانیان برای مدتی بر طبرستان مسلط شدند. ۳۴ این سلطه سیزده سال به طول انجامید تا آن‌که شخصیت برجسته علویان به نام حسن بن علی بن عمر بن زین العابدین علی بن الحسین بن علی (ع) ۳۵ مشهور به ناصر کبیر (۳۰۴-۳۰۱ ه. ق) با شکست دادن و اخراج عمال سامانیان از طبرستان حکومت علویان را پس از یک دوره فقرت، دیگر بار احیاء کرد. تلاش دوباره سامانیان و حمایت‌های دستگاه خلافت بغداد در بازپس‌گیری طبرستان از علویان به جایی نرسید. چه حکومت با عدل و داد ناصر کبیر در مجاورت امارت احمد بن اسماعیل سامانی (۳۰۱-۲۹۵ ه. ق) واقعیتی انکارناپذیر بود. ویژگی‌های اخلاقی و علمی ناصر کبیر دولت او را در جهان اسلام مشهور ساخت. اما

ص: ۵۲

آنچه که علویان را رنج می داد اعمال تفرقه افکنانه برخی اسپهبدان ناراضی بود که گاه از سوی خلیفه بغداد حمایت می شدند و ناصر کبیر نیز چند بار از سوی آنان به زحمت و دردسر افتاده بود. ۳۶

حسن بن قاسم (داعی صغیر) نیز که پس از ناصر کبیر به حکومت علویان دست یافت از ابتدا گرفتار مدعیان داخلی بود، ۳۷ چنانکه علیرغم اشتها به عدل و تلاش در تأمین امنیت و رفاه مردم به سختی توانست بر اوضاع آشفته طبرستان فائق آید. در این هنگام نصر بن احمد سامانی، سردار خود سیمجور را با لشکری به سوی طبرستان فرستاد و خود نیز چندی پس از او حرکت کرد. اگرچه نصر در حملات خود ناکام ماند و حتی در نبردی به اسارت علویان درآمد اما جدال مدعیان داخلی با حسن بن قاسم همچنان ادامه یافت.

هرچند ادعای یکی از فرزندان ناصر کبیر و سپس ماکان بن کاکي و پس از او هجوم اسفار بن شیرویه از سرداران علوی که به خدمت سامانیان درآمده بودند، طبرستان را به میدان درگیری رقیبان تبدیل کرد. سعی و تلاش داعی صغیر در رویارویی با ائتلاف اسفار و مرداویج بن زیار به جایی نرسیده، وی در یکی از همین نبردها به قتل رسید. (۳۱۶ هجری) با قتل وی علویان نتوانستند اقتدار سیاسی خود را در طبرستان احیاء کنند. ۳۸ البته پایان حکومت علویان در طبرستان هرگز به معنی خاتمه نفوذ معنوی آنان و در نتیجه توقف تلاش و مبارزه ضد عباسی نبود. چرا که تأثیر عمیق علویان در رواج تشیع و ظهور شخصیت های برجسته شیعی در آن دیار به ویژه از عصر ناصر کبیر که بیش از دیگران به امامی بودن وی می شود تأکید کرد، ۳۹ انکارناپذیر بوده است. اگرچه علویان در ارتباط با مبارزات ضد عباسی خود قلمروی فراتر از طبرستان را مد نظر داشتند. ۴۰ ائتلاف سرداران یاغی یعنی اسفار و مرداویج نیز دیری نپائید. چه اسفار در سال ۳۱۹ هجری به دست مرداویج به قتل رسید.

پس از آن مرداویج از اطاعت سامانیان سر باز زد. و در آرزوی تشکیل حکومتی مستقل بود. او کار خویش را با فتح گرگان و دامغان و طبرستان آغاز کرده، سپس برخی شهرهای مرکزی و غربی ایران را به تصرف خود درآورد. وی اصفهان را پایتخت خود قرار داد و در پی تحقق بخشیدن به حکومتی همانند ساسانیان و احیای بسیاری از آداب و رسوم دربار آنان بود. دستور وی در ساختن تختی زرین و ترتیب دادن حاجب و دربان خاص و بدرفتاری با امرای ترک و شدت عمل در این گونه امور باعث ناراضی غلامان ترک شد تا آن جا که پس از

ص: ۵۳

چندی او را به قتل رساندند. (۳۲۳ ه. ق)

دفع تهاجم نصر بن احمد سامانی با واگذار کردن گرگان و در پی آن فتح اهواز از سوی وی که می توانست مقدمه ای در حمله به بغداد باشد بی شک دستگاه خلافت عباسی را در رقم خوردن چینی سرانجامی برای وی خشنود ساخت. مرگ مرداویج کاملاً به سود سامانیان بود چه تلاش امیر نصر بن احمد سامانی با همکاری ماکان بن کاکي در تسلط بر طبرستان این مدعا را تأیید می کند. اگرچه پس از آن حرکت دیگری از دیلمیان به منصف ظهور رسید و سامانیان را ناکام ساخت.

علی فوزند بویه ماهیگیر که پیش از این در خدمت ماکان بن کاکي و سپس مرداویج زیاری بود، با اعلام استقلال خود حکومت بویه را بنیاد گذاشت و مقتدرترین سلسله ایرانی پس از اسلام را در قرن چهارم به وجود آورد. البته مرگ

مرداویج نیز موجب تسریع در این امر شده بود. از این پس میان آل بویه و سامانیان رقابت ایجاد شد و وشمگیر (۳۵۷-۳۲۳ ه. ق) برادرزاده و جانشین مرداویج دستاویز این رقابت بود که گاه به این و گاه به آن می پیوست تا آن که در وانفسای یکی از این درگیری ها در سال ۳۷۵ هجری به قتل رسید. پس از او قابوس بن وشمگیر با حمایت سامانیان بر طبرستان مسلط شد. (۴۰۳-۳۶۶ ه. ق) وی توانست با جلب نظر مشهورترین فرمانروای آل بویه به نام فناخسرو ملقب به عضد الدوله دیلمی و ایجاد رابطه با خلیفه بغداد که او را به لقب شمس المعالی مفتخر ساخته بود ۴۱ به آرامشی نسبی در قلمرو خود دست یابد. اما این آرامش برای او پایدار نبود. چه عضد الدوله به بهانه پناه گرفتن برادر عاصی خود فخر الدوله به قابوس، طبرستان را مورد حمله قرار داد و آن جا را از تسلط وی درآورد. امیر زیاری به خراسان گریخت و مورد حمایت سامانیان قرار گرفت. این پناهجویی هجده سال به طول انجامید تا آن که قابوس توانست در زمان مجد الدوله دیلمی دیگر بار به طبرستان بازگردد و بر آن جا مسلط شود. (۴۲۰-۳۸۷ ه. ق) البته حمایت اسپهبدی از طبرستان به نام شهریار بن شروین از قابوس در مقابله وی با مجد الدوله دیلمی بسیار مؤثر بود.

پس از کشته شدن قابوس به دست سربازانش، پسر وی منوچهر به حکومت طبرستان رسید (۴۲۳-۴۰۳ ه. ق) و از خلیفه القادر بالله، لقب فلک المعالی را دریافت کرد. وی با اطاعت کامل از سلطان محمود غزنوی و پس از آن از سلطان مسعود توانست موقعیت خود را

ص:۵۴

استحکام بخشیده، آن را به مدّت بیست سال با آرامش حفظ کند. فلک المعالی در ۴۲۳ هجری قمری درگذشت و پسرش انوشیروان با پرداخت خراج به سلطان مسعود غزنوی حکومت طبرستان و گرگان را در اختیار گرفت. شکست غزنویان از سلجوقیان در جنگ دندانقان (۴۳۱ ه. ق) و در پی آن ادامه پیشروی سلجوقیان به گرگان و طبرستان، بر افتادن حکومت آل زیار را در پی داشت. (۴۳۳ ه. ق)

پیش از این اشاره کردیم که در اوایل روی کار آمدن آل زیار، علی بویه با خروج خود بر مرداویج زیاری سلسله آل بویه را بنیاد نهاد. ۴۲ وی پس از آن با همراهی و همکاری برادرانش احمد و حسن توانست به موفقیت های چشمگیری دست یابد. تصرف فارس، برادران بویه را به همسایگی عراق رساند. (۳۲۲ ه. ق) فتح خوزستان و بالتبع آن بغداد به دست احمد در سال ۳۴۴ ه. ق، آل بویه شیعی مذهب را در موقعیت بسیار ممتازی در جهان اسلام قرار داد. آنان خلافت عباسیان را برنینداختند بلکه با خلع خلیفه و نشانیدن فرد دیگری به جای او، آنان را دست نشانده خود ساختند. این رخداد نقطه عطفی در تاریخ سیاسی اسلام چه در مقایسه با سقوط بغداد و چه قتل خلیفه، توسط هلاکو خان - که به رجال متنفذ شیعی چون خواجه نصیر و ابن علقمی نسبت داده اند - شد. در توضیح این نکته به چگونگی حمله هلاکو خان به بغداد و سقوط آن شهر و نقش شیعیان در جای مناسب اشاره خواهد شد.

حکومت یک صد ساله آل بویه آنان را به عنوان نخستین دولت کاملاً مستقل در تاریخ ایران پس از اسلام که توانست خلیفه بغداد را مطیع خود سازد مطرح کرده است. چه آنان با فرصت پدید آمده توانستند بی ش از پیش تعالیم شیعی را رواج دهند. لغو بدگویی علی بن ابی طالب (ع)، برگزاری جشن عید غدیر خم و مراسم عزاداری عاشورای حسینی، تأسیس نهادهای علمی و فرهنگی شیعی در مرکز خلافت عباسیان و دیگر نقاط ایران اقدام به عمران و آبادانی و توجه به اقتصاد کشاورزی و تجارت از جمله اقدامات قابل ملاحظه آن هاست. ظهور علمایی چون ابن بابویه، شیخ مفید و سید مرتضی (ره) و تألیف کتب اربعه شیعه و ارائه و تدوین نخستین تجزیه و تحلیل های شیعی بر تاریخ اسلام در کتبی چون

الجمال و الارشاد نمونه‌ای است از این آثار هم‌چنین آرامش و امنیتی که شیعیان بدون احساس نیاز به برانداختن خلافت سنی مذهب در بغداد از آن برخوردار شدند . اوج شکوفایی حکومت بویه‌یان در عصر عضد الدوله دیلمی بود . (۳۷۲-۳۳۸ ه. ق) با مرگ وی بویه‌یان درگیر

ص:۵۵

مسئله جانشینی شدند و این برخوردهای خانوادگی از جمله مهمترین عوامل انقراض این سلسله است. از سویی طغرل سلجوقی نیز مترصد فرصت بود تا با اشاره خلیفه‌القائم از خراسان به سوی غرب به حرکت درآید . و بالاخره چنین نیز شد. به نظر می‌رسد علیرغم وجود اختلاف در مورد آخرین فرد از آل بویه ۴۳ یعنی ملک رحیم که با حمله طغرل اسیر و زندانی شد، حکومت آل بویه نیز به پایان رسید. (۴۴۷ ه. ق)

طغرل طی این حرکت پیشرونده از خراسان، مرکز خود را از نیشابور به ری منتقل کرد و در آن جا نیز درگذشت. پس از طغرل برادرزاده وی الب ارسلان به سلطنت رسید (۴۶۵-۴۵۵ ه. ق) وی که با در خدمت داشتن خواجه نظام الملک توسی و پیروزی بر امپراتوری روم شرقی شهرت بسزایی کسب کرده بود در ۴۶۵ ه. ق به قتل رسید و پس از وی پسرش ملکشاه به سلطنت رسید. (۴۸۵-۴۶۵ ه. ق) ملکشاه توانست قلمرو سلجوقیان را به منتهی درجه وسعت خود از ماوراءالنهر تا شام و فلسطین توسعه دهد . نقش خواجه نظام الملک توسی در اداره امور قلمرو گسترده سلجوقیان از زمان الب ارسلان و پسر وی ملکشاه غیر قابل انکار بلکه تحسین برانگیز است. در عصر اوست که اصفهان به عنوان مرکز حکومت از موقعیت خاصی برخوردار می شود. پس از مرگ ملکشاه که به فاصله کمی پس از قتل خواجه به دست اسماعیلیان نزاری اتفاق افتاد . (۴۸۵ ه. ق) برکیارق به سلطنت رسید. لازم به ذکر است که فعالیت اسماعیلیان در این دوره از تاریخ اسلام در ایران شدت بیشتری گرفت، چه آنان موفق شدند تشکیلاتی به رهبری حسن صباح در الموت ایجاد کنند و به فعالیت های خود صبغه ایرانی بدهند و با توجه به موقعیت الموت در کوه های البرز، بسیاری از مردم طبرستان نیز چون گذشته در معرض تبلیغات اسماعیلیان قرار گرفتند، ۴۴ در حالی که اعتقادات شیعی زیدی و امامیه و مخالفت اسپهبدان طبرستان مانع نفوذ آنان بود . اگرچه علیرغم مخالفت زیدیان با گسترش قلمرو اسماعیلیان، تلاش نزاریان تا برآمدن صفویان ادامه داشت و در عصر سلطنت برکیارق و در پی درگیر بودن جانشینان برکیارق (۴۹۶-۴۸۵ ه. ق) با اسماعیلیان فرصتی برای اسپهبد حسام الدوله به وجود آورد تا بر وسعت قلمرو خود بیافزاید . پس از این توفیق وی چنان مورد توجه سلجوقیان قرار گرفت، که آنان در تعقیب اسماعیلیان پناه بسته به کوه های البرز برآمده، از آنان درخواست مساعدت و همکاری کردند. چنان‌که این موضوع به وصلت یکی از باوندیان با غیاث الدین سلجوقی انجامید. ۴۵ بدین ترتیب سلجوقیان توانستند نفوذ خود را بر

ص:۵۶

طبرستان و سمنان و گرگان تحکیم بخشند، علیرغم آن که مقاومت باوندیان هم‌چنان ادامه داشت. این اقدامات نیز چندان بی‌فایده نبود چه حتی اگر به صورت ظاهری بوده باشد، این نوع برخورد اسپهبدان با سلجوقیان، آن روی مقابله رو در رو است یعنی رفتار مدارا جویانه ای که به نظر می‌رسد چاره‌ای جز این نبود، چه درگیری ها و نزاع‌های داخلی آنان بر سر قدرت از جمله مشکلات اسپهبدان در این دوره است که گاه آنان را به شکوه نزد سلاطین سلجوقی می‌کشاند! ۴۶ در حالی که تشخیص ضد و نقیض بودن سیاست سلجوقیان با باوندیان و اسپهبدان چندان مشکل به نظر نمی رسد تا آن که سلطان غیاث الدین (۵۱۲ ه. ق) درگذشت و پس از او طبرستان به یک باره به دست باوندیان افتاد و جانشین محمد

غیاث الدین یعنی محمود سلجوقی با اسپهبدان از در سازش کامل درآمد. از آن پس تا مدتی اسپهبد علی علاء الدوله بر دیگر رقیبان پیشی گرفت تا آنکه دامنه رقابت سنجر با برادرزاده اش سلطان محمود سلجوقی به طبرستان کشیده شد. ۴۷ پیروزی سنجر بر محمود موجب شد تا وی اسپهبد علاء الدوله را با تهدید نزد خود فراخواند. اسپهبد درخواست سنجر را اجابت نکرد و از رفتن به مرو سر باز زد. سنجر خشمگین شده، با حمایت از مخالفان اسپهبد علاء الدوله طبرستان را دیگر بار به صحنه درگیری رقیبان تبدیل ساخت.

اهمیت طبرستان برای سنجر فوق العاده زیاد بود چه از این طریق می توانست، بر راه عبور خراسان به عراق اشراف داشته باشد. از پیوند خویشاوندی میان سنجر و اسپهبد علاء الدوله پس از چند درگیری کم اهمیت می توان به نقش و پیامد این سازش در طبرستان پی برد، در حالی که حملات خوارزمشاهیان دست نشانده سلجوقیان در خوارزم نیز چندی آرامش اسپهبدان را بر هم زده بود. چرا که آنان ناچار بودند همزمان در برابر اسماعیلیان و خوارزمیان مقاومت کنند. گزارش هایی وجود دارد که نشان می دهد سادات نیز در برخی از این مقاومت ها با اسپهبدان همراه بوده اند. ۴۸ بدین ترتیب به نظر می رسد اسپهبدان در این دوره کمتر از یک دولت مستقل عمل نمی کردند و وحدت رویه آنان در برابر ترکان گواهی است بر این ادعا. چنان که همکاری غازی رستم در نبرد قراختائیان و غزها با سنجر پس از رهایی سنجر از زندان موجب استحکام موقعیت اسپهبد غازی رستم شده بود. ۴۹ (۵۵۱ ه. ق) در تمامی این دوران ارتباط ری و طبرستان و تمایل اسپهبدان به توسعه قلمرو خود از سوی گرگان، جاجرم، بسطام و دامغان ادامه داشت. غازی

ص: ۵۷

رستم در ۵۵۸ هجری قمری درگذشت در حالی که به مردم داری ستوده شده است. ۵۰

خوارزمشاهیان که پس از قراختایان و غزان در شمار دیگر دشمنان سلجوقیان بودند، هنگامی که آنان را ضعیف و گرفتار دیدند اعلام استقلال نمودند، خراسان را به تدریج به تصرف خود درآوردند. با تصرف کامل خراسان، دولت بزرگ سلجوقیان به قلمروهای کوچکی که توسط شاهزادگان سلجوقی و اتابکان تبدیل گردید، تجزیه شد. ۵۱

رابطه اسپهبدان با اتابکان دوستانه و خوب بود، اما خوارزمشاهیان از زمانی که دست نشانده سلجوقیان بودند به طبرستان توجه خاصی داشتند. زمانی که علاء الدوله تکش پس از وقوع چند جنگ خانگی توانست بر دیگر رقیبان پیروز شود و به عنوان خوارزمشاه دست یابد (۵۹۸ ه. ق) برادرش محمود در مخالفت با تکش به همراه مادرش به امید حمایت اسپهبد علاء الدوله حسن باوند به طبرستان پناه برد. وی اسپهبد حسام الدوله اردشیر را به عنوان سفیر به سوی تکش فرستاد. ارسال هدایا و وصلت با تکش و هماهنگی با او در جهت درگیری با غزان و واگذاری گرگان به تکش همه از سیاست صلح جویانه اسپهبدان حکایت دارد. وقتی حسام الدوله اردشیر حکومت طبرستان را پس از درگذشت پدر به دست گرفت الناصر لدین الله خلیفه عباسی قاضی القضاة بغداد را برای بیعت نزد او فرستاد که این امر با توجه به فقدان رابطه مثبت خلیفه با خوارزمشاهیان و گرایشی که الناصر به شیعیان نشان می داد بسیار با معنی می نمود. ۵۲ تکش نیز در عملی متقابل دختر خود را به عقد شرف الملوک پسر اردشیر درآورد. ۵۳ با این همه گاه میان تکش و اردشیر کدورتی ایجاد می شد که می توان ارتباط اسپهبد اردشیر با خلیفه الناصر و پناه جستن ناراضیان طبرستان به تکش را از علل آن دانست. چنان که دشمنی نصرت الدین کبودجامه با اسپهبد اردشیر و پیوستن وی به تکش نمونه ای از آن دست است. اردشیر نیز با نگاه توسعه طلبانه اش به خراسان، خوارزمشاهیان را نگران و وادار به عکس العمل می کرد که آتش زدن ساری از جمله آن عکس العمل ها است. ۵۴ (۵۷۸ ه. ق)

تکش در سال ۵۹۶ ه. ق و اردشیر نیز شش سال پس از او یعنی در سال ۶۰۲ ه. ق درگذشتند. پس از اردشیر، پسرش اسپهبد رستم شمس الملوک به سلطنت طبرستان رسید در حالی که برادر ناراضی او قارن به سلطان محمد خوارزمشاه پناه برده بود. این سلطان مقتدر خوارزمشاهی دستور داد تا شمس الملوک حقوق قارن را رعایت کند، این اعمال نفوذ بی نتیجه

ص: ۵۸

نبوده، دو برادر را به سازش با یکدیگر وادار ساخت. با کشته شدن قارن به دست اسماعیلیان سلطان محمد خوارزمشاه تاخت و تاز به طبرستان را آغاز کرد. وی در ۶۰۶ ه. ق که اسپهبد رستم به قتل رسید طبرستان را فتح کرد. زمانی که مغولان به ایران حمله کردند. (۶۱۶ ه. ق)

سلطان محمد که نتوانست در همدان و ری پناهگاه مطمئنی بیابد به ناچار به طبرستان روی آورد و به دریا و جزیره آبسکون پناهنده شد تا در آن جا مرد. ۵۵ (۶۱۷ ه. ق) پس از آن مغولان دو بار طبرستان را مورد هجوم ویرانگر خود قرار دادند که شرح گزارش ویرانیهای آنان در منابع دست اول آن دوره آمده است. ۵۶ چندی پس از آن اردشیر حسام الدوله که از حملات مغولان جان به در برده بود توانست فرمانروایی باو ندیان را دیگر بار احیا کند. خاندان اردشیر که به استنداریه شهرت داشت حکومت مازندران را بسته و گریخته تا ۶۲۶ هجری قمری در اختیار داشتند تا آن که اوکتای قاآن پسر چنگیز با اتخاذ سیاست جدیدی جنتیمور نامی از مغولان را مأمور استقرار امنیت در ایران کرد. ۵۷ وی تتی چند از رجال خراسانی و طبرستانی از جمله ملک بهاء الدین صعلوک و نصرت الدین کبودجامه را به تختگاه اوکتای فرستاد. اوکتای کبودجامه را حکمران طبرستان و استرآباد کرد. این دوره مقارن آخرین مقاومت های سلطان جلال الدین خوارزمشاه است (۶۱۷-۶۱۸ ه. ق) که دیگر تنها سنگرهای مقاومت در برابر مغولان در اختیار اسماعیلیان بود. با دستیابی منگوقاآن به فرمانروایی، وی فرماندهی مغولان ری خراسان و مازندران را به دلیل مشکلاتی که اسماعیلیان ایجاد می کردند به مغولی به نام اوکیتو گرگوز سپرد.

و زمانی که هلاکو خان از سوی برادرش منگوقاآن به قلع و قمع اسماعیلیان و تکمیل فتح ایران و تسلط بر بغداد مأمور شد، شمس الملوک محمد بن اردشیر بر نقاطی از مازندران حکمفرمایی می کرد. هلاکو که با سپاه بسیار بزرگی به ایران یورش آورده بود، توانست قلاع اسماعیلیان به ویژه قلعه الموت را وادار به تسلیم کن د. (۶۵۴ ه. ق) در این زمان رکن الدین خورشاه هشتمین و آخرین امام اسماعیلیان ایران با هلاکو از در صلح درآمد اما آنان وی و همراهانش را در راه انتقال به سوی منگوقاآن (خان بزرگ مغولان) که در مغولستان مستقر بود به قتل رساندند. ۵۸ سپس هلاکو به بغداد حمله کرد و پس از ویران کردن آن شهر و قتل آخرین خلیفه عباسی المستعصم بالله سلسله عباسیان را برانداخت. ۵۹ (۶۵۶ ه. ق)

مورخان در آن قتل و براندازی در باب دخالت شیعیان شبهاتی دارند چنان که می توان

ص: ۵۹

حداقل چنین برداشت کرد که در آن هنگامه رجال شیعی چون خواجه نصیر ا لدین توسی و ابن علقمی وزیر شیعی آخرین خلیفه عباسی، سعی داشتند از شدت عمل صدمات و ویرانی ها بکاهند. اما چنان که باید توفیق نیافتند. پس از سقوط بغداد، هلاکو به ایران بازگشت و مراغه را مرکز حکومت خود قرار داد تا آن که در ۶۶۳ هجری قمری درگذشت.

پس از او آباقا خان پسر و نماینده وی در خراسان و مازندران و عراق که از حمایت شمس الملوک محمد نیز برخوردار بود به فرمانروایی ایلخانان رسید (۶۸۰-۶۶۳ ه. ق) وی پس از دستیابی به حکومت بر اثر بدگویی هایی که به نظر می‌رسد از سوی سپاهیان مغول بوده باشد به شمس الملوک بدبین شده، وی را به زندان انداخت. پس از آن سپاهیان مغول مازندران را دستخوش غارت و چپاول قرار دادند. با این همه پس از قتل شمس الملوک محمد (۶۶۵ ه. ق) برادرش علی علاء الدوله مدعی حکومت بر مازندران بود. در حالی که آباقا خان حکومت خراسان و مازندران را به برادرش تبشین و پسرش ارغون سپرده بود. غازان خان پسر همین ارغون است که در سال ۶۶۹ هجری قمری در مازندران بدنیا آمد و چندی نماینده مغولان در مازندران بود، به نیکی های وی بر مردم طبرستان اشاراتی شده است. ۶۰ با توجه به گرایش وی به اجرای اصلاحات اقتصادی ۶۱ و اجتماعی چنین رفتارهایی از غازان خان باورکردنی است.

پس از آباقا خان، گیخاتو به فرماندهی ایلخانان رسید و غازان خان در مازندران بود که از مرگ گیخاتو باخبر شد. و این در حالی بود که آل باوند هنوز بر ادعای سلطنت خویش بر طبرستان و رویان پابرجا بودند و فخر الدوله حسن آخرین آنان بود.

دستیابی غازان خان به سلطنت در ۶۹۴ ه. ق صورت گرفت. او که تازه مسلمان شده بود چندی ایران را به آرامش و امنیت رساند. دستور او دایر بر مسلمان شدن همه مغولان ایران و قطع ارتباط با مغولستان و چین دلیلی بر اعلام استقلال وی از آنان است. خواجه رشید الدین فضل الله همدانی وزارت او را بر عهده داشت. وی با اجرای اصلاحاتی چند به حمایت غازان خان در زمینه های مختلف از جمله، اقتصاد و فرهنگ پرداخت و از شدت ظلم مغولان کاست و اداره کشور را بیش از پیش به نظم درآورد. ۶۲ در عصر غازان خان رکن الدین کیخسرو باوند بر مازندران حکومت می‌کرد.

پس از مرگ غازان خان در سال ۷۰۳ ه. ق و برادرش محمد خدابنده (۷۱۶-۷۰۳ ه. ق) مغولان هرگز نتوانستند اقتدار عصر غازانی را استمرار بخشند، چه سرداران مغول به اداره

ص:۶۰

متمرکز کشور تن نمی‌دادند. مداخله آنان در اداره کشور باعث بی نظمی‌های بسیار بود به‌ویژه آن که با وزیران ایرانی به دلیل جلوگیری از خودسری های آنان مخالفت می‌کردند. هرچند اظهار تشیع الجاتیو، ۶۳ آثار مثبتی در پی داشت اما همین که او در سال ۷۱۶ ه. ق در سلطانیه درگذشت، ابو سعید که جوانی بی تجربه و خوشگذران بود به فرمانروایی ایلخانان رسید.

(۷۳۲-۷۱۶ ه. ق) وی پیش از این در خراسان و مازندران به سر می‌برد. ۶۴ در عصر او نیز گماشتگان وی خراسان و مازندران را مورد هجوم خود قرار داده بودند. در حالی که مقاومت‌های اسپهبدان مازندران ادامه داشت و اسپهبد شرف الملوک باوند تا ۷۴۴ ه. ق در حکومت مازندران باقی بود. در این میان تا مرگ ابو سعید در ۷۳۶ ه. ق یکی پس از دیگری، بخش‌هایی از مازندران را اداره می‌کردند و عموم آنان با مغولان سر ستیز داشتند.

با مرگ ابو سعید که فرزند و جانشینی نداشت قلمرو او میان سرداران مغول و حکام ولایات تقسیم شد و سرداران مغول که پیش از این سبب قتل خواجه رشید الدین فضل الله شده بودند پس از مرگ ابو سعید خواجه غیاث الدین را نیز به قتل رساندند ۶۵ و به‌طور کامل بر دفتر و دیوان ایلخانی چیره شده، بیش از پیش به آشوب و ناامنی دامن زدند. بدین

ترتیب علائم انقراض مغولان در ایران روز به روز آشکارتر شد. ۶۶ از جمله سرزمین‌های تحت سلطه مغولان که پس از مرگ ابو سعید آخرین ایلخان مغول از خود عکس العمل نشان داد خراسان بود. سرزمینی که همواره در قالب فتوت و عیاری و تصوف مظهر استقلال طلبی و اسلام خواهی و علم دوستی ایرانیان بود و اینک مردم آن علیرغم تحمّل صدمات جانی و مالی در نخستین فرصت به دست آمده سر برآوردند. ۶۷ و با شعار سر به دار می دهیم و تن به ذلت نمی دهیم اعلام موجودیت کردند. این در حالی بود که به دلیل نبود یک حکومت مقتدر مرکزی، مازندران نیز جولانگاه قدرت‌نمایی خاندان‌های آل باوند و آل افراسیاب و کیهان‌های جلالی بود، خاندان‌هایی محلی که پیش از این تحت فرمان خلفا و یا سلاطین دیگر در مازندران حکومت می کردند و یا به صورت باجگزار حکومت های مرکزی چون آل بویه، غزنویان و سلجوقیان به حیات خود ادامه می دادند. از آن میان کینخواریه که یکی از شعب آل باوند بود بیش از دیگران بر اوضاع مسلط بود. ۶۸ (از ۷۵۰-۶۳۵ ه. ق). در درگیری‌های رقابت‌آمیز میان کیهان‌های چلاوی و کیهان‌های جلالی با فخر الدوله حسن آخرین فرد از کینخواریه، مردم نیز در پی کسب امنیت و رزق و روزی آلت دست و تحت تأثیر آنان قرار می گرفتند. این

ص: ۶۲

مردم که مرکب از صاحبان پیشه‌ها و حرف، کشاورزان و کارگران محلی بودند زندگانی نامطلوبی داشتند، در حالی که طبرستان به دلیل دارا بودن منابع گوناگون ثروت چون دریا و رودخانه و زمین های مناسب کشت و زرع و جنگل های انبوه می توانست زندگانی بهتر از آن نصیب مردم خود سازد. اما همان‌طور که اشاره شد مالکان حاکم، با یکدیگر درگیر بودند و اقشار گوناگون جامعه متأثر از درگیری‌های آنان، زندگانی بی ثباتی داشتند. جنگ‌های خانگی، حملات بیگانگان و قطع امیدهای مکرر از حکام محلی و عدم کارایی نظام دیوانی آنان، علیرغم پرداخت خراج سالیانه و انواع مالیات‌ها، آرزوی دستیابی به یک روزگار خوش توأم با عدالت را به صورت یک آرمان در مردم طبرستان می پروراند. حمله مغولان و افزایش ویرانگری‌ها و تضعیف اخلاق اجتماعی در عصری که مغولان این سرزمین را در فصول بیلاق و قشلاق زیر پا می گذاشتند مزید بر سایر علّت‌ها بود و از آن‌جا که مذهب از دیرباز جزء مهمی از پیکره جامعه ایرانی طبرستان بود، چنان‌که تشیع با تحریک و جهت دادن به روحیه ضد عباسی و حکام وابسته و بهره گیری از دیگر شرایط مساعد طبیعی و اجتماعی توانست به موقعیت برتری دست یابد. بدین ترتیب نخستین دولت شیعی در ایران به وسیله علویان در طبرستان بنیاد نهاده شد. (۳۱۶-۲۵۰ ه. ق) پس از آن در فاصله ای نه‌چندان دور، برادران بویه- از سرزمین گیلان- مقتدرترین حکومت مستقل ایرانی بعد از اسلام را برپا کردند. این امر، علیرغم حضور تسنن و علمای اهل سنت، در منطقه قابل ملاحظه بود. پس از شیعیان زیدی که قائل به امامت زید فرزند امام سجاد (ع) بودند، اسماعیلیان (شیعیان هفت امامی) که معتقد به امامت اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع) بودند در ارتفاعات البرز به کار ساختن قللاع مستحکم و گسترش و تعلیم و تبلیغ اعتقادات خود برآمدند. با این همه و به رغم گرایش مازندرانیان به فرق گوناگون شیعی، تشیع اثنی عشری از جایگاه خاصی در منطقه برخوردار شد و وقتی مغولان با اقدامات غازان خان و سپس الجایتو فضای بازتری برای تشیع فراهم کردند، ارتباط میان شیعیان خراسان و مازندران وارد مرحله تازه ای شد. چنان‌که قیام خراسانیان در برابر مغولان در اواخر دولت ایلخانان بر اثر مالیات‌های سنگین و فشارهای بی شمار، به رهبری شیخ خلیفه مازندرانی بود که به هدایت مردم علیه ظلم ظالمان داد سخن گفت.

سخنان شیخ بیش از همه در میان مردم خراسان و مازندران که شمار شیعیان در آن مناطق زیاد بود مورد پ ذیرش قرار گرفت. پس از آن بود که شیخ را شبانه در مسجد سبزوار به دار

ص: ۶۳

آویختند در حالی که به درستی معلوم نشد چه کسی این کار را کرده است. پس از شیخ خلیفه نام شاگرد و مرید وی شیخ حسن ۶۹ از اهالی جور از دهات سبزوار به عنوان مرشد مردم بر سر زبان ها افتاد. وی که به عراق و بیشتر شهرها سفر می کرد توانست بسیاری از مردم شیعه مذهب را به سوی خود جلب کند. در حالی که مخالفانش از مذهب تسنن در پی قتل او بودند.

مقارن همین ایام دو برادر به نام های پهلوان عبد الرزاق باشتینی و وجیه الدین مسعود از کارگزاران ابو سعید آ خرین ایلخان مغول پس از مرگ وی به دیار خویش باشتین از توابع سبزوار بازگشتند و ندای ناسازگاری و مخالفت سر دادند. در این هنگام اقدام چند تن از سربازان مغول که شراب و شاهد طلبیده بودند مزید بر سایر علل، موجب فراهم آمدن سپاهی از مردم کوچه و بازار شد. آنان سربازان مغول را کشتند و به گرفتن شهر اقدام کردند (۷۳۷ ه. ق) اقدام وجیه الدین مسعود در آزاد کردن شیخ حسن جوری که در زندان طاق یازر امیر ارغون شاه جانی قربانی گرفتار بود و سپس همراهی شیخ حسن و طرفداران وی با وجیه الدین مسعود موجب برآمدن دولت شیعه مذهب سربداران در خراسان شد. ۷۰ (۷۸۸-۷۳۷ ه. ق) شرکت شیخ حسن در نبردی که میان امیر علی، حاکم خراسان و طغاتی‌مور خان و سربداران رخ داد، بسیار انگیزنده بود.

در این نبرد مغولان شکست خورده، طغاتی‌مور به مازندران گریخت. امیر مسعود پس از تسلط بر خراسان و گرگان قصد فتح مازندران کرد ۷۱ و این در حالی بود که شیخ حسن جوری در نبرد زاوه در بحبوحه درگیری امیر مسعود با آل کرت بر اثر ضربه‌ای ناگهانی به قتل رسیده بود. ۷۲ (۷۴۳ ه. ق) برخی در این قتل تشکیک کرده اند و به امیر مسعود سوءظن دارند. ۷۳ در این دوره همان‌طور که اشاره شد فخر الدوله حسن لپوند بر طبرستان حکومت می کرد. وی که پس از شرف الملوک حکمران مازندران شده بود علی رغم آگاهی از تمایل امیر مسعود در تسلط بر مازندران با او از در سازش درآمد. ۷۴ امیر مسعود و سپاهیان به آرامی وارد آمل شدند اما به زودی در دام حيله ای که فخر الدوله و برادران و وابستگان وی اندیشیده بودند گرفتار آمده، چندان که تنها آرزوی امیر مسعود رهایی از آن دام بود. آرزویی که هرگز محقق نشد و وی در آن درگیری‌ها به قتل رسید. ۷۵ فخر الدوله حسن درگیر دو قدرت محلی دیگر نیز بود.

کیاهای چلاوی به رهبری کیا افراسیاب و کیهای جلالی به رهبری جمال احمد اجل و این در حالی بود که هر دو کیهای جلالی و چلاوی نیز با یکدیگر دشمن بودند. انگیزه

ص: ۶۴

این دشمنی‌ها منافع خانوادگی بود و مازندران را به آشفتگی دچار می کرد.

در این حال فخر الدوله حسن، کیا افراسیاب چلاوی را که برادر همسرش بود به عنوان سپهسالار لشکر خود برگزید. این انتخاب که بر قدرت افراسیاب چلاوی به مقدار زیادی افزوده بود، موجب نارضایتی کیا جلالیان شد. البته کیا افراسیاب نیز در سر اندیشه‌ای دیگر داشت. وی در پی آن بود که فخر الدوله حسن را از محبوبیت بیندازد. و کارگزاران وفادار وی را از دور او پراکنده سازد. کیا جلالیان که با اقدامات کیا افراسیاب مخالف بودند، به جلال الدوله یکی از استداران بزرگ رویان پناه برده، او را به جنگ با فخر الدوله ترغیب نمودند. فخر الدوله حسن با روحیه‌ای صلح‌آمیز با کیا جلالیان رفتار کرد و این امر موجب ناخشنودی افواسیاب چلاوی شد چنان‌که چندی بعد فخر الدوله حسن را به داشتن روابط نامشروع

با دختر همسر خود که از شوهر سابق وی بود متهم ساخت تا بدینسان او را بدنام ساخته، از محبوبیت بیندازد و چون از این حيله طرفی نسبت به اقدامی دیگر متوسل شد . وی سرانجام در سال ۷۵۰ هـ. ق فخر الدوله حسن را با همدستی پسران خود علی و محمد در گرمابه به ضرب خنجر از پای در آورد. ۷۶

فرزندان فخر الدوله حسن که همه خردسال بودند به جلال الدوله استندار رویان پناه بردند.

جلال الدوله یک سال بعد به خونخواهی فخر الدوله به آمل لشکرکشی کرد و علیرغم به قتل رساندن محمد یکی از فرزندان کیا افراسیاب شکست خورد. یکی از مهمترین دلایل شکست وی حمایت سید قوام الدین مرعشی صاحب نفوذ کلام معنوی در آمل از کیا افراسیاب چلاوی بود. در صفحات آینده درباره انگیزه این حمایت توضیح داده خواهد شد. اما علیرغم این مسایل هنوز بودند کسانی که به بهانه قتل فخر الدوله با کیا افراسیاب چلاوی مخالفت کنند.

آنان عبارت بودند از کیا جلال متمیر حاکم قلعه فیروزکوه که از سرداران سپاه فخر الدوله بود و کیا اسکندر سیاوش حاکم ولایت فیروزکوه و پولادقبا حاکم دماوند و کیا حسن صاحب اقطاع لاریجان . علاوه بر ایران، مردم مازندران نیز به شدت از قتل فخر الدوله حسن متأثر و متأسف بودند و نسبت به کیا افراسیاب اظهار نارضایتی می کردند.

این که چرا کیا افراسیاب چندی خود را به سید قوام الدین نزدیک کرد و در زمره پیروان وی درآمد، بدیهی است که برای جلب نظر مردمی بود که دل در گرو مرشد و راهنمای خویش سید قوام الدین داشتند . اما این که چرا سید قوام الدین چنین زمینه ای برای کیا افراسیاب فراهم

ص:۶۵

کرد، سؤالی است که همراه با بیان اصل و نسب و اندیشه سید قوام الدین و عوامل گوناگون گرایش مردم به وی در فصل آینده توضیح داده خواهد شد.

پی نوشت های فصل دوم

(۱). اشپولر، بر تولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ص ۹.

(۲). همان، ص ۱۰.

(۳). همان، صص ۲۷ و ۲۶.

(۴). زرین کوب، عبد الحسین، تاریخ مردم ایران، ص ۱۸.

(۵). همان، ص ۲۶.

(۶). آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۹۳.

(۷). همان.

(۸). زرین کوب، عبد الحسین، بامداد اسلام، ص ۱۴۱.

(۹). مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، صص ۱۳۲ - ۱۳۱. مرعشیان در تمامی شجره نامه‌ها، خود را از نسل امام علی بن الحسین (ع) منسوب می‌دانند. رجوع کنید به شجره‌نامه‌های پیوستی.

(۱۰). زرین کوب، عبد الحسین، تاریخ مردم ایران، ص ۳۷.

(۱۱). طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسول و الملوک، جلد ۷، ص ۲۲۸.

(۱۲). مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب، ص ۲۱۶.

(۱۳). زرین کوب، عبد الحسین، همان، ص ۳۸، مقصود نویسنده از شیعه، عباسیان است.

(۱۴). دینوری، احمد بن ابی داود، اخبار الطوال، صص ۳۸۸ و ۳۵۸.

(۱۵). ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، ص ۲۰۰ و زرین کوب، عبد الحسین، همان، ص ۴۸.

(۱۶). زرین کوب، عبد الحسین، همان، ص ۴۵.

(۱۷). ابن طقطقی، همان، صص ۲۱۱ - ۲۱۰.

(۱۸). دینوری، احمد بن ابی داود، همان، ص ۴۲۲.

(۱۹). این شهادت بیان‌گر نادرستی دیدگاه‌هایی است که سعی دارند ایشان را نسبت به مبارزات علویان بر ضد عباسیان بی‌علاقه نشان دهد.

(۲۰). اصفهانی، ابو الفرج، مقاتل الطالبین، ص ۱۷۸.

(۲۱). یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، جلد دوم، ص ۹۸.

(۲۲). اصفهانی، ابو الفرج، همان، ص ۵۲۲.

ص: ۶۶

(۲۳). یعقوبی، ابن واضح، همان، جلد دوم، ص ۴۷۷.

(۲۴). یعقوبی، ابن واضح، همان، ص ۴۷۷ و طبری، محمد بن جریر، همان، جلد ۸، صص ۵۸۲ و ۵۷۷ ابن طقطقی، همان، ص ۳۱۱.

(۲۵). همان، ص ۴۹۶.

(۲۶). دینوری، احمد بن ابی داود، همان، ص ۴۴۵. نگارنده در تابستان ۱۳۵۸ ش در اوقات فراغتی که در حین انجام خدمت جهاد سازندگی به دست آمد به اتفاق تنی چند از دوستان از آن قلعه در ارتفاعات کلیبر آذربایجان شرقی دیدن کرد. این قلعه اخیرا بازسازی شده است.

(۲۷). مسعودی، علی بن حسین، همان، جلد دوم، ص ۴۷۴، ابن اسفندیار نیز در تاریخ طبرستان، ص ۲۲۰ در این باره نظر جالبی دارد که حرکت بابک و افشین و مازیار را در پی هدف خاصی نقل می‌کند.

(۲۸). ابن اسفندیار، همان، ص ۲۲۸.

(۲۹). همان، ص ۲۲۹.

(۳۰). همان، ص ۲۴۵.

(۳۱). همان.

(۳۲). زرین‌کوب، عبدالحسین، همان، ص ۲۷.

(۳۳). مسعودی، علی ابن حسین، همان، صص ۶۰۳-۵۵۹.

(۳۴). اشپولر، برتولد، همان، ص ۱۴۱.

(۳۵). ابن خلدون، مقدمه، ص ۱۵۸.

(۳۶). مرعشی، میر سید ظهیر الدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۱۴۷ و ۱۴۶ و ابن اسفندیار، همان، صص ۲۷۴ و ۲۷۰.

(۳۷). ابن اسفندیار، همان، ص ۲۷۵.

(۳۸). اشپولر، برتولد، همان، ص ۱۵۵.

(۳۹). جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، ص ۲۱۷.

(۴۰). مادلونگ، ویلفرد، متونی جدید درباره اخبار رهبران زیدی طبرستان و دیلمان و گیلان، صص ۱۳۵ و ۱۳۴.

(۴۱). مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، صص ۸۹-۸۶.

(۴۲). ابن اثیر، عز الدین علی، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، جلد ۶، ص ۲۳۲.

(۴۳). فقیهی، علی اصغر، آل بویه، صص ۳۲۸ و ۳۲۷.

(۴۴). لوئیس، برنارد، فدائیان اسماعیلی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ایران، ۱۳۷۱، صص ۶۷-۶۳ و دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، صص ۵۱۵-۵۱۲؛ تاریخ ایران کمبریج، جلد ۵، نیز به نشانه‌هایی ایرانی اسماعیلیان اشاره

ص: ۶۷

۲

شده است از جمله دودمانی شدن آنان و توجه به علوم گوناگون.

(۴۵). آملی، اولیاء الله، تاریخ رویان، ص ۹۸.

(۴۶). همان، ص ۱۰۰.

(۴۷). آملی، اولیاء الله، همان، صص ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵.

(۴۸). مهجوری، اسماعیل، تاریخ مازندران، جلد اول، صص ۱۹۰-۱۸۶.

(۴۹). همان، صص ۱۹۴-۱۹۰.

(۵۰). آملی، همان، صص ۱۲۷-۱۲۶.

(۵۱). در جلد ۵ تاریخ ایران کمبریج به طور مشروح و جامع به آن پرداخته است.

(۵۲). آملی، اولیاء الله، همان، ص ۱۱۱.

(۵۳). همان.

(۵۴). همان، ص ۱۶.

(۵۵). اشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران.

(۵۶). ابن اثیر، عز الدین علی، همان، جلد ۲۶، صص ۱۴۸-۱۵۵

(۵۷). جوینی، عطا ملک بن بهاء الدین محمد بن شمس الدین محمد، تاریخ جنگ های جوینی، صص ۲۲۸-۲۲۲ و اشپولر، همان، ص ۴۱.

(۵۸). لویس، برنارد، همان، ص ۱۳۷ و دفتری، همان، ص ۴۸۸.

(۵۹). اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، ص ۱۸۵.

(۶۰). مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، ص ۳۵، اولیاء الله نیز در تاریخ رویان خود اشاره ای دارد، ص ۱۷۸.

(۶۱). اقبال آشتیانی و اشپولر هریک در آثار خود تحت عنوان تاریخ مغول به نکات پیوسته این اصلاحات و آثار و نتایج آن به طور مشروح اشاره دارند.

(۶۲). اقبال آشتیانی، عباس، همان، صص ۲۸۱-۳۰۷.

(۶۳). اشپولر، برتولد، همان، صص ۱۱۷ و ۱۹۵۰ و آشتیانی، همان، صص ۳۱۷ و ۳۱۶.

(۶۴). اشپولر، همان، ص ۱۲۲ و اقبال آشتیانی، همان، ص ۳۲۵.

(۶۵). اشپولر، همان، ص ۱۲۵ و اقبال آشتیانی، همان، ص ۳۲۶.

(۶۶). اشپولر، همان، ص ۱۳۳ و ۱۴۲ و اقبال آشتیانی، همان، ص ۳۲۹ و ۳۴۹.

(۶۷). اقبال آشتیانی، همان، صص ۳۶۴ و ۳۶۳.

(۶۸). آژند، یعقوب، قیام مرعشیان، ص ۲۵.

(۶۹). مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، صص ۱۶۷-۱۶۶.

ص: ۶۸

(۷۰). اقبال آشتیانی، همان، صص ۴۶۸-۴۷۷.

(۷۱). سمرقندی، امیر دولتشاه بن علاء الدوله بختیشاه الغازی، تذکرة الشعراء، ص ۲۱۰.

(۷۲). همان، ص ۲۱۰.

(۷۳). پطروشفسکی، ای. پ، نهضت سربرداران خراسان، چاپ سوم، صص ۶۶-۶۴.

(۷۴). مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۲۰.

(۷۵). پطروشفسکی، ای. پ، همان، ص ۶۸ و مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، ص ۴۴.

(۷۶). مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۲۱.

ص: ۶۹

فصل سوم اصل و نسب، زندگانی، عقاید و تعالیم سید قوام الدین و عوامل شکل‌گیری حکومت مرعشیان

ص: ۷۱

اصل و نسب، زندگانی، عقاید و تعالیم سید قوام الدین و عوامل شکل‌گیری حکومت مرعشیان

از جمله نتایج مطالعه فصل پیش آگاهی از عوامل زمینه ساز ورود سادات حسنی و حسینی به مازندران و چگونگی حکومت علویان بود که خود زمینه ساز نفوذ اندیشه شیعی و ظهور سید قوام الدین مرعشی است. با وجود اندک اختلاف در منابع اصلی و فرعی، همه آن ها به روشنی مرعشیان را از نسل امام علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) می‌دانند. ۱ آن شمار اندک نیز که سید قوام الدین را از نسل امام حسن عسکری (ع) نوشته‌اند، ۲ به قول موثق تکیه ندارند، کما این که آیت الله مرعشی نجفی (ره) نسب‌شناس برجسته معاصر نیز قول اول را به صحت شناخته ۳ درباره پسوند مرعشی که لقب ابی الحسن علی المرعشی است افزوده است:

«او کسی است که انساب تمام مرعشیان دنیا به او منتهی می شود و قبرش بنا به برخی مشجرات در شهر مرعش می‌باشد.» ۴

و شجره این علی، با چهار نسل به امام چهارم شیعیان علی بن الحسین (ع) می‌رسد. وی در شام به مقاماتی رفیع رسیده، صاحب علو درجات معنوی شد و به مرعش یعنی کبوتر دور پرواز نیز متصف گردید. ۵

از او نه فرزند ذکور باقی ماند که از آن میان ابو محمد حسن، جد مرعشیان مازندران، دماوند، قم، تهران، اصفهان و نیای سید قوام الدین (میر بزرگ) و ابو القاسم حمزه که جد سادات شوشتر و خوزستان نیای میر نجم الدین محمود، بزرگ مرعشیان شوشتر است. ۶ به احتمال بسیار قوی و بنابر منابع فوق تمامی سادات مرعشی که در بلاد گوناگون ایران گسترده‌اند از

ص: ۷۲

این شجره‌اند. از فاصله تقریبی نسلها می توان دریافت که گویا مرعشیان نخست به همراه سادات علوی به طبرستان مهاجرت کرده بودند. به‌ویژه آن که سادات علوی طبرستان از نسل امام سجاد (ع) و آخرین نسل علویان صاحب حکومت در طبرستان بودند و با دیگر علویان جهان اسلام نیز ارتباط داشته، ۷ حتی آنان را مورد حمایت خود قرار می‌دادند. برخی شجره‌نویسان معتبر نیز از قول بیهقی نقل کرده اند که رد پای فرزندان علی المرعش را در عصر سلطان البارسلان سلجوقی در ری و همدان یافته‌اند که نزد آن سلطان، صاحب جاه و ثروت بودند. ۸ علاوه بر این از مرعشیان هند و اندونزی و آفریقا نیز مطالبی خوانده و یا شنیده شده است. که در متن کتاب به آن اشاره خواهد شد. معروفترین

بازمانده علی المرعشی، سید قوام الدین است که نام او بی هیچ شک و شبهه‌ای در کلیه منابع تاریخی آمده است. چه وی توانست پس از یک وقفه قابل ملاحظه در نهضت شیعی و حکومت علوی طبرستان و دیلمان، حکومتی دیگر منسوب به سادات در طبرستان برپا کند. درباره پدر وی صادق فرزند سید علی ملقب به مرتضی آورده اند: «پدر و جد بزرگوارش بطنا بعد بطن مردم متورع و متدین و صالح بودند.»^۹ و در زمره علمای دین و مورد احترام مردم.

سید قوام الدین نیز «از اوایل ایام صبی و ابتدای اوان نشو و نما به تبع سنیه آباء بزرگوار و اجداد نامدار خود نموده سلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریق صلاح و رشاد مشغول فرمود.»^{۱۰} محل سکونت و اقامت وی قریه دابوی آمل بود^{۱۱} و از آن جا که در این شهر لااقل از عهد ناصر کبیر مدرسه علوم دینی تأسیس شده بود^{۱۲}، وی باید تحصیلات ابتدایی علوم دینی را در آن دیار گذرانده باشد. پس از آن وی جهت تکمیل تحصیلات به خراسان مهاجرت کرد و در شهر مشهد مقیم شد.^{۱۳}

در این که وی بیست سال از عمر خویش را جهت تحصیلات در نجف اشرف به سر برده باشد^{۱۴} تردید جدی وجود دارد. دوران اقامت سید قوام الدین در خراسان مقارن قیام سربداران به رهبری شیخ حسن جوری شاگرد و جانشین شیخ خلیفه مازندرانی و درویشان طرفدار او بود.

در آن روزگار سربداران در نواحی خاصی از خراسان از قدرت زیادی برخوردار بودند، چنان که نوشته اند بی نظارت آنان در آن دیار کاری انجام نمی شد.^{۱۵} پس از قتل شیخ حسن و سپس وجیه الدین مسعود، خواجه شمس الدین علی از جناح شیخیه بیشترین نفوذ را پیدا کرد. وی بعد از دو جانشین وجیه الدین مسعود یعنی ی آی تیمور و کلواسفندیار به حکومت سربداران رسید در

ص: ۷۳

حالی که یکی دیگر از مریدان شیخ حسن یعنی سید عز الدین سوغندی که دارای نفوذ معنوی بود با او در رقابت بود. ظاهراً در همین دوره است که سید قوام الدین «را با جمعی که همراه بودند گذر بر خاتقاه ایشان افتاد. جمعی درویشان که حاضر بودند سید را احترام نموده به جای لایق فرود آوردند.»^{۱۶} و گویا در همین جلسات و انجمنها بود که سید قوام الدین در زمره مریدان سید عز الدین سوغندی درآمد و «اربعینی - که به خدمت سید مذکور بود - برآورد.»^{۱۷} این ملاقات و ارتباط مورد تأیید منابع متعدد قرار گرفته است.

بدین ترتیب می توان چنین دریافت که نخستین سفر سید قوام الدین به خراسان همزمان با کشته شدن شیخ حسن جوری و طرح جانشینی سید عز الدین سوغندی صورت گرفت.^{۱۸} (۷۴۵ ه. ق) سید قوام الدین نیز با توجه به گرایش تشیع دوازده امامی سربداران خراسان که هاله ای از تصوّف را نیز در بر داشت به شدت تحت تأثیر آنان قرار گرفت، چنان که مرید جانشین شیخ حسن جوری شد. و چه بسا همین شدت ارادت بوده است که برخی منابع دست اوّل و به تبع آن چند منبع دست دوم او را به اشتباه فرزند سوغن دی معرفی کرده اند.^{۱۹} بی مناسبت نیست اشاره شود به این که فتوت یا جوانمردی و عیاری به عنوان «نوع دیگری از مبارزه های مردمی ایرانیان»^{۲۰} پس از اسلام، با تشیع اثنی عشری به ویژه اصل مهدویت و وجه عدالت خواهی و مساوات طلبانه آن درآمیخت، چنان که در فضای عقیدتی - سیاسی ایران آن روزگار به عنوان اندیشه ای پایدار در مقابله با ظلم از جایگاه رو به توسعه ای برخوردار شد.

این که شعارهای سربداران از «خاستگاه سخت مردمی» ۲۱ برخوردار بود، می توانست سید قوام الدین آگاه از اوضاع نابسامان مازندران را در جستجوی راه کار مناسب تحت تأثیر خود قرار دهد. جاذبه سید عز الدین سوغندی نیز به عنوان مرادی سید قوام الدین را پس از گذراندن ایامی چند در زادگاهش آمل بار دیگر بخود کشید، چه سید قوام الدین باز به خراسان رفته به شرف طواف روضه منوره رضوی علیه الصلوة و التحیه مشرف گشته اربعینی دیگر در خانقاه پیر خود به سر آورد و بعد از آن به وطن اصلی معاودت نمود. ۲۲

گویا سید قوام الدین از آن همه رفت و آمد از موطنش آمل به مرکز علم و خانقاه های خراسان آن روزگار که به بیانی دیگر «کانون های حزبی دوران معاصر را نیز شبیهند» ۲۳ انگیزه خاصی در سر می پروراند و خیالات دیگری را پیگیری می کرد. به تعبیری ممکن است که این همان تصوّف فعال در مقابل تصوّف منفعل باشد که رگه هایی از آن در تاریخ تصوّف

ص: ۷۴

ایران از دیرباز مشاهده شده است و گرایش او به شاخه شیخی سربداران نیز حاکی از وفاداری وی به اصول اعتقادی سید عز الدین سوغندی است که در آن ایام با تهدید جدی رقیبان روبه رو بود. چه سید عز الدین بر سر رهبری سربداران از «خواجه شمس الدین علی اندیشناک و متوهم» ۲۴ بود. و مسلماً این نگرانی و خوف می توانست دو طرفه باشد. اما از آن میان، این سید عز الدین بود که تاب مقاومت نیاورد و به ناچار بازگشت.

دیگر بار سید قوام الدین در سفر دوم به وطن با مریدش همراه شد و به مازندران مهاجرت کرد و به احتمال قوی در همین سفر بود که در راه جان سپرد. ۲۵ و سید قوام الدین به تنهایی به موطن خویش بازگشت و نهضتی شبیه آن چه در خراسان اتفاق افتاده بود به راه انداخت. این که بگوییم افکار سربداران در طبرستان پیش از او نفوذ تعیین کننده و شاخصی در مازندران داشت، چنان که مردم آن دیار را به یک باره و به شدت تحت تأثیر خود قرار داده باشد، لااقل بدون ذکر زمینه های آن، قول چندان دقیقی به نظر نمی رسد، آیا عدم توفیق وجیه الدین مسعود سربداری در تسلط بر مازندران نمی تواند مؤید این ادعا باشد؟ تشیع قرن ها پیش از این در سواحل جنوبی دریای مازندران پایگاه مستحکم و گسترده ای به دست آورده بود و در مقابل ظلم حکام محلی و غیر محلی مالک آب و زمین و اوضاع نابسامان اجتماع ی حاصل از درگیری اینان با یکدیگر به نوعی بازتاب آرمان ها و آرزوهای عام مردم تبدیل شده و این مهم مطمئناً از سوی سید قوام الدین به عنوان یک عالم دینی و مورد توجه مردم محلی با توجه به عدم وابستگی وی به حکام، قابل درک بود و مسلماً مورد بهره برداری قرار گرفت چنان که وقتی این آگاهی و حساسیت در سخنان وی انعکاس یافت، موجب گرد آمدن خیل عظیمی از مشتاقان، به حلقه بحث و درس او شد. شاید اینهم یکی از مظاهر تشیع با جنبه مردمی باشد که از آن یاد شده است. پس از آن بود که کیاافراسیاب چلاوی از بزرگان لشکر کیاحسن فخر الدوله آخرین امیر باوندی و قاتل او و نیازمند به حمایت های مردمی در برابر رقبایش به تظاهر، طرفداری از سید قوام الدین آغاز کرد. وی یک چند به سید متمایل شد تا:

«اهل شرع بر او ایراد نگیرند و نگویند که ارتکاب قتل ملک معظم به سبب مناهی و معاصی و استخفاف شریعت حضرت مصطفوی - علیه السلام - بوده است. از این سبب به نزد سید ارشادی شعار رفت.» ۲۶

ص: ۷۶

اما چرا سید قوام الدین، با آگاهی از اعمال و نیات کیاافراسیاب، وی را پذیرفت؟ به نظر می‌رسد این رفتار کریمانه چندان بی‌فایده متقابل هم نبود چون:

مردم مازندران آن چنان دینداران بودند که رئیس ایشان دست ارادت به دامن سیادت حضرت سید هدایت قباب زده است و سید را مقتدای خود دانسته و مرید با ارادت او شده است مردم به جوق و فوج و گروه گروه نزد سید می‌رفتند و سیادت پناهی را پیرو مقتدای خود می‌دانستند. ۲۷

یا به بیان و تحلیلی دیگر:

خواص برای این که وضع و موقع خود را استوار و پایدار سازند و عوام بدان سبب که سهم بیشتری از دنیا بگیرند و با خواص بر سر یک سفره بنشینند. ۲۸

به سید قوام الدین روی آوردند.

این گونه شواهد و تأکیدها برخلاف آن چه که برخی دستیابی سید قوام الدین به حکومت را بر سبیل ا تفاق و از روی تصادف می‌دانند ۲۹ و یا او را به دین حکومتی بی اعتنا، ۳۰ بیان‌گر آن است که وی به جهت آن با قصد و اراده عمل کرده است. ۳۱ در غیر این صورت چه توجیهی برای ائتلاف توأمان سید قوام الدین و کیاافراسیاب با افکار و انگیزه های متفاوت می‌توان یافت؟ به هر حال دیری نپائید که کیاافراسیاب چلاوی رفتار درویشان و طرفداران سید قوام الدین را که عموماً از اقشار پایین جامعه بودند و می‌خواستند چون او بخورند و بیوشند و سلاح ببندند، تاب نیاورد و در اندیشه شد که:

همیشه در مازندران سادات خروج کردند و مردم مازندران با وجود اصالت و عظمت و سلطنت آل باوند متابعت سادات کرده با ولی نعمت خود مخالفت نکرده که مبادا در حکومت سید بزرگوار خللی پدید آید و او را خسران واقع شود. ۳۲

این نگرانی از آگاهی کیاافراسیاب به تاریخ سیاسی مازندران و جهت دار بودن اندیشه های وی حکایت دارد چنان که تدبیری دیگر اندیشید و به فقهای سنی مذهب شهر روی آورده، با آنان به مشورت نشست.

ص: ۷۷

... مجموع گفتند که از ارادت مردم مازندران با سید بوی دیگری به مشام می‌رسد. گفت تدبیر چیست؟ علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد ۳۳

نتیجه این مشاوره با «جمعی از فقها و علمای آمل را که بر آن سید ستوده خصال رشک می نمودند»، ۳۴ این بود که جهت جلوگیری از اختلال در امور ملک و مال، افراسیاب را به اجتناب از روش سید و تشکیل محکمه ای برای وادار ساختن سید قوام الدین به دست کشیدن از بدعت درویشی ترغیب کردند ۳۵. آیا این صحنه محاکمه رهبری دینی مردمی به وسیله نمایندگان رسمی دین نبود که از پایگاه اجتماعی- اقتصادی غیر از متهم برخوردار بودند؟

منابع درباره بدعت درویشی و چند و چون آن توضیح قابل توجهی ارائه نکرده اند جز آن که حدس بزنیم مقصود آنان همان شعار اخوت و مساوات سربداران توأم با یاد و نام و سیره امامان شیعه (ع) بود. چه آن شعارها از دیرباز از جاذبه و پذیرش خاصی برخوردار بود و حرکت سید قوام الدین بر جاذبه های آن می افزود. متولیان امور وقتی در محاکمه سید قوام الدین و مجاب کردن او درماندند وی را تنها به اتهام ذکر جلی که به نوعی همان د نیاگرایی بود مجرم شناختند، درست همان گونه که در خراسان با شیخ خلیفه مازندرانی رفتار شد. پس از آن دستور دادند:

سید را در میان بازار آمل دستار از سر برداشتند اذاءها کردند و ... در زندان محبوس ساختند. ۳۶

با زندانی شدن سید قوام الدین، کیاافراسیاب آشکارا ماه یت خویش نمایان ساخت و در پی یافتن حامی و پشتیبان و درصدد جلب نظر فرزندان کیااحمد جلال به نام های کیا فخر الدین در ساری و کیا وشتاسف در قلعه توجی ۳۷ پیام فرستاد و آنان را به مشاوره طلبید:

با وجود اعتقادی که مردم به سادات پیدا کردند و هر لحظه اعتقاد بیشتر می شود تدبیر چه باشد؟ ۳۸

نگرانی کیاافراسیاب هنگامی شدت گرفت که همزمان با گرفتار بودن سید قوام الدین در زندان یکی از فرزندان وی به مرض قولنج درگذشت و مردم این واقعه را از کرامات سید دانستند و مصمم به آزادی سید قوام الدین از زندان شدند . همراهی کیائیان جلالی علیرغم صدماتی که پیش از این از کیاافراسیاب چلاوی دیده بودند و هماهنگی با او در دفع سید قوام الدین بیان گر گسترش اندیشه های سید قوام الدین و افزایش طرفداران اوست. بدین

ص: ۷۸

ترتیب کیاافراسیاب در اواخر حکومت ده ساله خود یعنی سال های ۷۵۰ تا ۷۶۰ ه. ق به مقابله رودررو با سید قوام الدین دست زد. در این هنگام سید قوام الدین رهیده از محبس به اتفاق فرزندان و حامیان خود در زادگاه خویش دابو که قریه ای نزدیک آمل است بسر می برد.

آمادگی دفاعی فرزندان ارشد ۳۹ و حامیان سید قوام الدین و توصیه های وی که فرمود:

درویشان و فرزندان ثابت قدم و صابر باشند و تفرقه بر خاطر راه ندهید و مطمئن باشید و طریق سپاه گیری آن چه شرط است به جای آورید و بر خصم در محاربه مبادرت نمائید و در مقام رضا و تسلیم اقامت نمائید و بدانید که آن چه مقدّر است سمت ظهور خواهد یافت. ۴۰

بیان گر تدابیر دفاعی سید قوام الدین به سان یک فرمانده محلی و سرداری با سوابق سپاهی گری است. تأکید سید قوام الدین بر طریق سپاهی گری که حرفه ای با سابقه و شناخته شده در طبرستان آن روزگار بود این اندیشه را تقویت می کند که وی مبارزات خود را جهت دستیابی به حکومت، که دفاع از ضروریات مسلم آن است، پیگیری می کرد. چنان که همه نگرانی کیاافراسیاب نیز همین بود که مبادا با رویکرد مردم به سید قوام الدین بر اساس سوابقی که از سادات علوی طبرستان شنیده و خوانده بود، حکومتی از همان نوع بنیاد شود و اقتدار او را که اینک صاحب ثروت و قدرت شد ه بود از بین ببرد.

حدس وی درست بود همان گونه که پیش از آن، در زمانی که کیاافراسیاب خرقة درویشی به تن کرده بود رفتار طرفداران سید قوام الدین چنین سرنوشتی را برای او تداعی می کرد. چه درویشان طرفدار سید قوام الدین از همان ابتدا خوراک و پوشاکی چون او می طلبیدند! چه بسا، همین اندیشه اجتماعی که در قالب مساوات ارائه می شد و در رفتار جسورانه درویشان تجلی پیدا می کرد، کیاافراسیاب را به جدایی از آنان و سپس به ایستادگی در مقابل سید قوام الدین وادار ساخته بود. نبرد جلالک مار پرچین ۴۱ نبرد تعیین کننده ای بود. چرا که درویشان پناه گرفته آن سوی پرچین؛

حوالی آن پرچین را آب روان کردند که گل آن موضع به اندک رطوبت چنان نرم می شود که اسب و چهارپا را عبور بر آن متعذر می گردد. ۴۲

در این نبرد کیاافراسیاب چلاوی و دو پسرش کشته شدند . ۴۳ وقتی لشکریان کیاافراسیاب از معرکه نبرد گریختند درویشان و اولاد سید «تا دروازه آمل در

ص: ۷۹

عقب گریختگان تاخته، بسیاری از ایشان بر تیغ بی دریغ، بگذرانیدند.» ۴۴

این واقعه در ۷۶۰ هجری قمری اتفاق افتاد. اسکندر شیخی فرزند کیاافراسیاب به همراه سایر برادران و طرفداران پدر:

روی بوادی فرار آوردند و از آمل بلارجان کشیده از آن جا به رستمدر شتافتند.

... و از رستمدر به شیراز رفتند و از شیراز به خراسان خرامیده تا زمان استیلای امیر تیمور گورکان در دار السلطنه

هرات هموطن بودند. ۴۵

این نشان می دهد که در این زمان چ لایوان از پایگاه مردمی در آمل و اطراف آن برخوردار نبودند و یا این که حضور گسترده درویشان در اطراف و اکناف آمل آنان را به شدت ترسانیده بود و اجازه هیچ عکس العملی به آنان نمی داد.

در پی خروج چلاویان از آمل سید قوام الدین و انبوه جمعیت طرفدار وی با بانگ صلوات و «الله اکبر» شهر را به تصرف خود درآوردند. پس از آن سید قوام الدین در جمع مردمانی که در مصلاهی شهر گرد آمده بودند طی سخنرانی اصول عقاید و بنیاد و شالوده حکومت خود را به زبانی ساده بیان کرد:

هرگز من طلب دنیا نکرده ام و اکنون نیز به جز آن ارادت دیگر نیست . اما چون تقدیر الهی بر آن جاری بود که ممالک مازندران از ظلمت کفر و فسق به صیقل عدل و راستی معقول گردد و این معنی به قلم تقدیر چنان محرز بود که به دست این فقیر مهیا و میسر گردد انشاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن . نزد خواص بنی نوع آدم مستور و مخفی نیست و ارا دت الله را تغییر و تبدیل نه ممکن . چون چنین باشد باید که همگی شما نظر در صلاح و فلاح برایا که ودایع خلق بی چون می باشند در مقام عدل و انصاف ثابت قدم باشید و از مکروهات و محرّمات متجنب گشته در کم آزاری کوشیده با اهل اسلام وظایف عاطفت و مرحمت را مسلوک گردانید ه، آن را از جمله طاعات و عبادات دانید و بدانید که سبب طرد

مخالفان و عنایت و مرحمت در حق این دودمان حضرت تعالی شانه را رعایت و حمایت عجزه و مساکین است و ترویج

دین حنیف و شرع

ص: ۸۰

شریف را بر همه چیز مقدم باید ساخت که الملک و الدین توأمان . در قلع و قمع مخالفان دین امکان سعی باید نمود. امر به معروف و نهی از منکر را که از اصول دین اند شعار و دثار خود باید ساخت تا در روز قیامت نزد بزرگوار خود شرمنده و سرافکنده نگردند. ۴۶

در مطالعه و بررسی متن این سخنرانی به عنوان نمونه ای آشکار از اصول و منشور اعتقاد ی سید قوام الدین نکات برجسته ذیل به دست آمد:

۱- تقدیر الهی، علت غایی پیروزی سید قوام الدین بر دشمنان و بر عهده گرفتن مسؤولیت زدودن ظلمت و کفر و فسق از مازندران و استواری عمل و راستی در آن دیار شده است. چرا که تقدیر چنان مسئولیتی عظیم را بر دوش فقیری چون او که فقرش از مراتب درویشی است نهاد.

۲- توصیه‌های سید قوام الدین به پیروان خویش به ویژه کارگزاران حکومت در مورد یکی از مقاصد حکومت از نظر وی یعنی صلاح و فلاح برایا که همانا بندگان خدا و امانت‌های اویند قابل ملاحظه است.

۳- طی طریق عدل و انصاف نیازمند ثبات قدم است. این شعار که در تعالیم علویان طبرستان نیز دیده شده، جاذبه ریشه‌دار آن در میان عامه مردم ایران در طول تاریخ بر هیچکس پوشیده نیست.

۴- دوری از مکروهات و محرمات، سعی و تلاش در آزار نرساندن به بندگان خدا، که شاید بتوان چنین دریافت که جلوگیری از مکروهات و محرمات نباید موجب و بهانه آزار رساندن به مردم باشد.

۵- اظهار مهر و محبت به مسلمانان که خود طاعت و عبادت است و در مقابل سعی در قلع و قمع مخالفان دین که ترجمان اشداء علی الکفار و رحماء بینهم است می تواند بیان‌گر عامل وحدت دینی با توجه به موقعیت مازندران آن روزگار باشد که علیرغم محدودیت قلمرو جامعه‌ای کاملاً یکدست و متجانس نبود.

۶- سید قوام الدین عامل پیروزی بر مخالفان خویش را رعایت و حمایت از درماندگان و فقرا و بینوایان قلمداد کرده، همانند تکلیفی که خداوند به خاندان وی مرحمت داشته است.

۷- امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یکی از تعالیم اجتماعی اسلام و شعار حضرت

ص: ۸۱

امام حسین بن علی (ع) در نبرد با سپاهیان ظلم و ظلمت یزیدی که شعار رهروان راه آن شهید بزرگ تاریخ تشیع در طول تاریخ پس از اسلام بوده است. در سخنان سید قوام الدین آشکارا بیان شده است.

۸- الملک و الدین توأمان که آشکارا پیوستگی دین و دولت را بیان می کند، از دیرباز برای ایرانیان کلام آشنایی بوده است چنان‌که در تاریخ قبل و بعد از اسلام موجب استقرار حکومت های قدرتمند دینی سیاسی یکپارچه در ایران شده است. نکته بسیار مهمی که تشکیک در تمایل سید قوام الدین به حکومت را قویا رد می‌کند.

۹- ترویج دین حنیف و شرع شریف را سید قوام الدین بر همه چیز مقدم می‌داشت، و چنان‌که می‌توان آن را از انگیزه‌های اصلی بنیاد و توسعه حکومت وی برشمرد. این نکات مهم ابعاد معنوی و مادی یا دنیایی و اخروی در بر دارد، چنان‌که دین و مذهب با عاطفه و رحمت مبنای وحدت مسلمانان قلمداد می‌شود و عدل و انصاف و رعایت و حمایت عجزه و مساکین بیان‌گر جهت آشکار عدالت خواهی در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی و برای رفع محرومیت از بیچارگان و درماندگان است. به نظر می‌رسد موارد فوق جهت یافتن مقبولیت عام بر اساس باورهای عمومی ایرانیان صورت گرفته باشد. ۴۷

در ادامه این مطالعه خواهیم دید آیا آن چه را که برشمردیم در شیوه‌های تبلیغاتی و عملی سادات مرعشی و آموزه‌های آنان در مساجد و محافل و در رجزخوانی‌های جنگی درویشان عینیت خواهد یافت؟

پس از این توضیح مختصر در باب منشور عقاید دینی، سیاسی - اجتماعی و اقتصادی بنیانگذار حکومت سادات مرعشی به دیگر سخنان وی که از آن به کناره‌گیری و عزلت و بی‌اعتنایی به حکومت تعبیر شده است می‌پردازیم. سید قوام الدین در انتهای خطابه خویش اعلام کرد:

من به جز عزلت و گوشه کلبه فقر، چیزی دیگر اختیار نمی‌کنم و شما را تا مادام که بر طریق مستقیم سلوک کنید، در اوقات صلاة به دعای خیر یاد می‌کنم و استعانت و توفیق از حضرت و اهب العطایا مسئلت می‌نمایم. ۴۸

به نظر می‌رسد، چنین اما و اگری را نمی‌توان کناره‌گیری مطلق معنا کرد و آن را نشانه اکراه از مقامات حکومتی دانست چرا که این از مظاهر دیرینه عملی شیوخ و

ص: ۸۲

پیروان طریقت بود. و یکی از اسباب گرایش مردم به آنان، چرا که وقتی فرزندان سید قوام الدین، با تذکر به پدر خویش در وجود خطر فسقه و فحشه در مازندران و امکان قیام جلالیان در ممالک ساری و این که؛

چون آنحضرت در این حالت عزلت اختیار کند و منزوی شود تعیین که درویشان مجموع به مناسبت منزوی خواهد گشت و دودمان سیادت مآبی را بی‌امداد علما و زهاد و صلحاء و فقرای صالحین ثمره‌ای نبوده است ۴۹

اظهار نگرانی کردند. سید قوام الدین بی‌هیچ مقاومتی درخواست فرزندان را پذیرفت و دیگر تکراری چنان از وی دیده نشد. حضور وی در رأس این حکومت نقطه امتیاز حکومت سادات مرعشی بر سربداران خراسان است. هرچند نظرات دیگری نیز در این باره وجود دارد که:

دولت سادات در مازندران استقرار یافت و قدرت روحانی و سیاسی به دست سید قوام الدین و پس از او، به کف فرزند او سید کمال الدین مرعشی افتاد ... و دولت سادات مرعشی در مازندران به صورت دولت سربداران خراسان درآمد. ۵۰

اما با اندک آشنایی از چگونگی به رهبری رسیدن شیخ حسن جوری پس از قتل شیخ خلیفه مازندرانی و پدید آمدن دوگانگی میان رهبری دینی و غیر دینی یعنی شیخ حسن و وجیه الدین مسعود تفاوت میان رهبری سربداران و مرعشیان آشکار می‌شود و به نظر می‌رسد آنقدر بدیهی است که نیازی به توضیح افزون تر ندارد. ضمن آن‌که کشته شدن وجیه

الدین مسعود در مازندران و ناکامی وی در آن دیار، تأیید دیگری است بر این ادعا که رهبری سیاسی - مذهبی سربداران از وحدت و یگانگی برخوردار نبود، در حالی که حضور سید قوام الدین مرعشی در رأس نهضت و حکومت مرعشیان تجلی وحدت سیاسی - مذهبی در سایه الملک و الدین توامان بوده است.

نخستین اقدام حکومتی سید قوام الدین برگزیدن مهتری از میان فرزندان، جهت اداره امور و اجرای اوامر اوست. وی در نخستین اقدام که در حقیقت تعیین جانشین بود با توفیق روبه‌رو

ص: ۸۳

نشد. چرا که فرزند ارشد سید عبد الله با اظهار تمایل به زهد و گوشه گیری از قبول پیشنهاد پدر و پذیرش مسئولیت حکومتی سر باز زد. پس از او سید کمال الدین پیشنهاد پدر را پذیرفت تا وی را به دلیل کهنلت در ادامه راه یاری دهد. سید کمال الدین نیز حکومت آمل را به برادر خود به نام سید رضی الدین سپرد تا در برابر جلالیان که اینک به آمل نزدیک شده بودند سپاهی جهت دفاع فراهم آورد. (ارائه توضیحی در این باره پیش از شرح نبرد بی‌مناسبت نیست)

همان گونه که اشاره شد کیا فخر الدین جلال و کیا وشتاسف از خاندان ملک فخر الدوله حسن که در ساری آب و ملک و صاحب حکومت بودند با کیا فراسیاب چلاوی بر ضد سید قوام الدین تباری کرده بودند. ۵۱ آنان وقتی اخبار موفقیت‌های سادات مرعشی را شنیدند لشکر آراستند و از ساری به سوی آمل حرکت نموده، تا مگر مانع پای گیری حکومت سادات شوند. آنان در مامطیر که چندی پس از این بارفروش ده نامیده شد (بابل کنونی) اردو زدند. ۵۲ به نظر می‌رسد علیرغم اشاره سید ظهیر الدین به نفوذ طرفداران سید قوام الدین در قلمرو حکومت جلالیان در ساری، کیا جلالیان نیز به طرفداران خود در حوالی آمل امید بسته بودند که محل اختفای خود را ترک کرده، با تمام قوا به سوی آمل حرکت می‌کنند. از آن جا که سید قوام الدین نیز طرفداران خود را به دفع «فتنه» فراخوانده، خود پا در رکاب نهاده بر میدان درآمد، باید این حدس را قرین صحت دانست که هنوز بودند کسانی که می توانستند حکومت نوین سادات را دچار مشکل سازند و به کار بردن کلمه فتنه از سوی سید ظهیر الدین بجای حادثه و واقعه و پیشامد ضمن آن که می تواند بیانگر تعلق خاطر وی باشد، چنین وانمود می کند که انگار مخالفان سید قوام الدین هیچ گونه حقی در آب و ملک منطقه نداشتند و سید قوام الدین و طرفداران او را محق معرفی نماید و این بیان گر جدی گرفتن این گونه مخالفان از سوی سادات است. همان گونه که پیش از این در اشاره به درخواست سید کمال الدین از پدر خود جهت اجتناب از کناره گیری آمده بود که جلالیان ساری در استقلال کامل اند و مقابله با آنان بی‌رهبری سید قوام الدین ممکن نخواهد بود.

علاوه بر این که همین سید کمال الدین عرصه ممالک مازندران را علیرغم تسلط سادات بر آن مملو از فسقه و فجیره می‌دانست، که می تواند کنایه از وجود بقایای خاندان های پیشین و هواداران و وابستگان آنان باشد. در هر حال نبرد پاولرود کیانیان جلالی را به شکست سختی دچار ساخت. بسیاری از آنان کشته شدند و باقیمانده سپاهیان نیز به ساری عقب‌نشینی کردند

ص: ۸۴

و بارفروش ده فتح شد. سید قوام الدین آن شهر را محل اقامت خود و مرکز ترویج امور دینی قرار داد. ۵۳ این اقدام بیانگر آن است که بارفروش ده آن روزگار موقعیت ممتازی داشت.

مردم بارفروش ده نیز گروه گروه با وی بیعت کردند . بعضی از آنان که مسلماً از جنگجویان بودند در زمره سپاهیان سادات مرعشی درآمدند.

عقب‌نشینی کیا فخر الدین جلال به ساری و حصار گرفتن کیا وشتاسف در قلعه توجی بیان گر استمرار خطر کیا جلالیان بود چنان‌که سید ظهیر الدین چنین انعکاس می دهد که آنان «در مجالس و محافل نسبت به سادات فحش و مهملات می‌گفتند.»^{۵۴} در جایی دیگر آنان را در توطئه قتل سید عبد الله فرزند ارشد سید قوام الدین همدست کیا چلاویان و مجری طرح آنان معرفی می‌کند،^{۵۵} صدور فرمان انتقام به تعبیر سید ظهیر الدین از سوی سید قوام الدین پس از دریافت خبر شهادت فرزند ارشدش بیان گر تصمیم قاطع سادات به برانداختن کیانیان جلالی است . ماندن سید رضی الدین در آمل بی‌شک احتمال سر برآوردن دوباره مخالفان سادات در آمل را نیز قوت می‌بخشد. سید کمال الدین و سید فخر الدین به پایگاههای کیا جلالیان حمله بردند . عاقبت کشته شدن کی فخر الدین جلال و چهار فرزندش و در پی آن به قتل رسیدن کیا وشتاسف و فرزندان^{۵۶} وی علیرغم مقاومت بسیار در توجی به معنی پایان کار کیا جلالیان بود . سید فخر الدین که با سپاهیان خود به ساری درآمد خزائن و اموال کیا جلالیان را تصاحب کرد . تلاش همسر وحشت زده کیا وشتاسف که فرزندان خردسال خود را به همراه داشت در این که به سید کمال الدین بفهماند این شکست ها برای چلاویان زیاده طلب و کیا جلالیان آلوده به قتل سید عبد الله، حق آنان بود، بی فایده نبود چه ظاهراً برخورد مهربانانه فاتحان را در بر داشت. چنان‌که سید کمال الدین دستور داد:

آن عورت معظمه که از خانواده آل باوند بود و دخترش و دو پسر کوچک و کنیزکان ایشان و نقد و جنس که خاص ایشان بود به حرمت تمام از قلعه بیرون بردند و به خانه کدخدای امینی معتبر بازداشتند.^{۵۷}

پس از آن امر کرد «تا قلعه را بشکافند و با زمین هموار کردند .»^{۵۸} بدین گونه خاطر مرعشیان از دو سلسله حکومتی قدیمی آسوده شد . سید کمال الدین که دختر کیا وشتاسف را به عقد نکاح خود درآورده بود^{۵۹} در ساری مستقر شده، حکومت آن شهر را به دستور پدر بر عهده گرفت.

ص: ۸۵

حفر خندق و بنیاد برج و بارو در سال ۷۶۹ ه. ق در اطراف شهر به دستور سادات، بیان گر اهمیت دفاع از آن شهر است، همان گونه که از مورخان درباره تأکید او بر رعایت عدل و انصاف در رفتار با مردم و قرار دادن شرط تدبیر و صلاحیت در گماردن کارگزاران مطالبی آورده اند. ^{۶۰} اگرچه برخی از آنان بر جامه عمل نپوشیدن افکار مساوات اجتماعی در دولت سادات مازندران نیز اشاره دارند . ^{۶۱} آنان مانع کار را «اعیان و بزرگان نورسیده ای»^{۶۲} می‌دانند و معتقدند «اراضی که از فتودال های پیشین منتزع شده بود»^{۶۳} را مالک شده بودند . به نظر می‌رسد این موارد را می توان پیامد برخی از اقدامات سید کمال الدین از جمله به همسری برگزیدن دختر کیا وشتاسف و یا رعایت برخی ملاحظات در قبال اعیان گذشته که به معنی ادامه حیات و استمرار برخی نقش‌ها از سوی بازماندگان خاندان‌های پیشین دانست.

همان گونه که در این میان نباید از اقداماتی چون تأسیس ساختمان های عالی و بناهای عمومی چون مسجد و حمام و بازار و حفر چاه های آب از سوی حکام جدید مازندران گذشت که نشانه ای از توجه به تأمین رفاه و امنیت عمومی در این دوره است. اگرچه این بناها با اختلاف در زمان در آثار مورخان به ثبت رسیده باشد. ^{۶۴} پس از سقوط دو حکومت محلی چلاویان و جلالیان سه دشمن دیگر بر سر راه توسعه قلمرو مرعشیان قرار داشتند. کیا جلال متمیز از سرداران فخر

الدوله حسن در قلعه فیروزکوه ۶۵ و کیاسکندر سیاوش در سوادکوه که در ارتباط نزدیک با کیاجلال متمیر بود و ملک قباد یکی از ملوک رستم‌دار . ۶۶ و امیر ولی استرآبادی در شرق مازندران در این میان کیاجلال متمیر و کیاسیاوش نگران‌تر از بقیه به نظر می‌رسیدند چون آنان آوازه شهرت سید قوام الدین و فرزندان وی و سقوط چلاویان و کیاجلالیان را شنیده بودند و چنین سرنوشتی را برای خود پیش بینی می‌کردند. آنان می‌دانستند که مرعشیان برای حفظ حکومت خود در شهرهای مازندران باید بر این دژهای مستحکم دست یابند و بر این گذرگاه ها مسلط شوند. تمایل مردم این نواحی به اهل بیت (ع) و بالطبع به سادات مرعشی همان گونه که مبلغان مرعشی در شعارهای خود ارائه می کردند نیز مزید بر علت بود . شعار برکندن ظلم و اجحاف، بسیار پرجاذب می نمود و پیگیری آن ها از سوی سید کمال الدین، دراویش را به پیروزی‌های آینده امیدوار می‌ساخت تا آن‌که وی از پدر خود که در عین حال رهبر حکومت مرعشیان نیز بود، مجوز حمله را دریافت نمود . وی در جلسه ای توجیهی با برادران و لشکریان، آنان را به طلب پیروزی از پی شگاه خداوند فراخواند،

ص: ۸۶

آنان نیز آمادگی روحی - ایمانی خویش را به فرماندهی وی اعلام کردند . ۶۷ آن‌گاه درویشان سلاح به دست به سوی سوادکوه متوجه شدند.

آیا آنان در این نخستین توجه به شرق نیم‌نگاهی به خراسان داشتند؟ مسیر حرکت این لشکر از لیور ۶۸ می‌گذشت که در حقیقت قشلاق سوادکوهیان و محل زندگی مردمی شجاع به نام کیائیان بیستون بود . سید کمال الدین با بخشش هدایا و وصلت با دختر کیاحسن کیابیستون مهتر بیستونیان در حقیقت برای خود جای پای مستحکمی باز کرد چرا که این نوع اقدامات زمینه ساز گشایش قلعه‌های آن دیار بود . ۶۹ این اقدامات کیاسکندر سیاوش سخت کمان را، در سوادکوه به چاره‌جویی که جز اطاعت نبود سوق داد. اما هنوز کیاجلال متمیر در قلعه فیروزکوه مقاومت می کرد و پاسخی به دعوت سید کمال الدین نمی‌داد، تا آن‌که فصل پائیز و بارندگی و سرمای خاص آن فرارسید و سادات کار را نیمه رها کردند و به ساری بازگشتند . از تمهیداتی که سید کمال الدین پیش از فرا رسیدن بهار اندیشید درمی یابیم که سادات فتح قلعه فیروزکوه را کار آسانی نمی‌پنداشتند و از این‌که بی‌گدار به آب بزنند سخت پرهیز می‌کردند.

وقتی، بهار فرارسید در حالی که هنوز برف و یخ در ارتفاعات وجود داشت سپاهی مجهز و متکی به حمایت های سید رضی الدین حاکم آمل به فیروزکوه حمله کرد. اما علیرغم فتح سریع فیروزکوه هنوز کیاجلال در قلعه مقاومت می‌کرد.

تأکید سید ظهیر الدین بر رفتار توأم با احسان سادات با مردم همراه با گزارش لحظه به لحظه این حملات که مسلمانان سادات از به درازا کشیدن آن خشنود نبودند بیان گر چیست؟ در حالی که نبردهای سنگین و وحشتناک نیز در پیش و پس متون یادشده دیده می‌شود.

سید کمال الدین در پیامی دیگر از کیاجلال خواست که تسلیم شود و کیاجلال این بار با ارسال هدایایی از وی مهلت طلبید. ۷۰ این مهلت نیز به درازا کشید و پائیزی دیگر از راه رسید و نگهداری آن لشکر عظیم در پای قلعه به سختی ممکن بود. بدین ترتیب سادات ادامه کار را به بهار آینده موکول کردند، عقد پیمان دوستی با ملوک رستم‌دار در فاصله دو فصل پائیز و بهار و تعهد رستم‌داریان به سادات در یاری رساندن به آنان در تسخیر قلعه فیروزکوه نیز از دیگر دلایل اهمیت فتح این قلعه برای سادات مرعشی است . ۷۱ از دیگر دلایل اهمیت آن درخواست کمک سید کمال الدین و سید

رضی الدین از پدر و مقتدای درویشان در خاتمه دادن به ماجرای فتح قلعه فیروزکوه است. آنان به سید قوام الدین چنین گزارش کردند:

ص: ۸۷

فتح قلعه فیروزکوه نشده است و عجیب اگر به عین همت شما و بی آن که قدم مبارک رنجه فرمائید آن فتح میسر گردد .
۷۲

این درخواست حضور پدر در میدان نبرد به چه معناست؟ این گزارش می تواند مؤید این ادعا باشد که سادات در کار بسیج نیرو و ایجاد تحریض و تشویق اهالی مازندران جهت فتح قلعه و شکست دادن کیاجلال متمیر تا این زمان موفق نبودند. بنابراین بر خلاف نظر برخی مؤلفان معاصر، ۷۳ کیاجلال متمیر یک امیر گردنکش و حيله گر ساده نبود و مقاومت او تنها جنبه نظامی صرف نداشت. تعلق خاص او و دیگر طرفداران به حکام گذشته را نباید نادیده گرفت . از نکات بسیار مهم دیگر این که، گزارش و درخواست فرزندان از پدر همزمان با ایامی صورت گرفت که سید علی کیا فرزند سید امیر کیا (از سادات گیلان ملاطی و از دیگر نوادگان امام سجاد (ع)) به میهمانی سید قوام الدین آمده بود وی از احترام خاصی نزد سید قوام الدین برخوردار بود . چرا که سید امیر کیا پدر سید علی همان بود که در برابر «امرای ناصرونند بیه پیش ۷۴ سر به شورش برداشت و ناچار شد به رستمدرار فرار کند ،» ۷۵ (۷۶۲ ه. ق) اما یک سال بعد در همان جا درگشت . سید قوام الدین همواره نسبت به فرزندان سید امیر کیای گیلان اظهار ارادت می کرد، چنان که دیدار با آنان را برای خود توفیقی می دانست ۷۶ و آنان نیز متقابلاً خود را در خدمت و یاور و معین دولت سادات مرعشی اعلام می کردند. ۷۷ آنان یک بار در سال ۷۶۳ ه. ق و بار دوم در ۷۷۶ هجری قمری در پی فشار مخالفان خود به سید قوام الدین پناه آوردند. سید قوام الدین این بار به آنان قول مساعدت داد که در وقت مقتضی به کمک آنان خواهد شتافت. ۷۸ وجود این نوع ارتباطات بیان گر عمق ارتباط این دو خاندان شیعی منطقه و جاری بودن تأثیر مبار زات و انتقال تجارب آنان به یکدیگر از دوره های گذشته به ویژه از عصر سربداران به بعد است . اگرچه می شود بر زیدی بودن سادات امیر کیای ملاطی و این که چرا سید قوام الدین برای اخذ تصمیم نهایی در قبال درخواست فرزندان با آنان به مشورت نشست را مورد پرسش قرار داد؟ در یک نگاه ساده می توان اعتماد و علاقه متقابل را در نظر آورد، اما در این که سید علی کیا پس از تشجیع و تشویق سید قوام الدین خود نیز با کلیه همراهان جهت شرکت در آن نبرد اعلام آمادگی نمود، پاسخ فوق را کامل تر می کند چنان که بر سید قوام الدین نیز اثر گذاشت «سید آید بنابر سخن سید علی کیا در آن یورش شمشیری ساده بر میان بست.» ۷۹ این اظهار و اعلان آمادگی آن هم از سوی مرشد پیری که

ص: ۸۸

در شمار جنگاوران نبود، تن دادن و تظاهر به یکی از شعارهای عمومی ایران است که در پی آن شمار بسیاری از طرفداران وی را به راه انداخت. سادات طبق معاهده ای که با ملوک رستمدرار داشتند آنان را به کمک طلبیدند . اما ملوک رستمدرار به عهد خود وفا نکرده، به درخواست سادات بی اعتنائی کردند. ۸۰ لیکن این حادثه در تصمیم سادات تردیدی ایجاد نکرد.

حال آیا نباید آن مشورت با سادات گیلان و حتی به میهمانی آمدن آنان را از تدابیر سیاسی - نظامی سید قوام الدین و فرزندان او قلمداد کرد؟ چرا که حضور سادات آل کیای گیلان جای خالی رستمدراریان را در میان لشکریان پر کرد . در وانفسای نبرد در حالی که سنگربانان قلعه به شدت مقاومت می کردند و امید به گشایش قلعه به یأس مبدل شد، خبری به

کیا جلال متمیر رسید که وی را از حضور سادات گیلان در آن سوی قلعه ها با خبر می ساخت. با این خبر کیا جلال متمیر به شرط میانجیگری سید علی کیا و دریافت امان نامه برای فرزندان خود حاضر به تسلیم شد. به نظر می رسد نوعی ارتباط، از قبل میان سادات گیلان و کیا جلال متمیر وجود داشت که سادات مرعشی را به این اندیشه انداخت که اگر نتوانستند به قوه قهریه قلعه فیروزکوه را بگشایند، به این وسیله توسل جویند. بدین ترتیب سید قوام الدین پیشنهاد سید علی کیا را جهت امان دادن به مقاومت گران قلعه پذیرفت و پس از آن که کیا جلال متمیر از مصونیت جان و مال خود و هواداران خویش اطمینان یافت درهای قلعه را به روی سادات گشود. سادات نیز پس از تسلط بر قلعه با جدا کردن اموال دیوانی و اموال باقیمانده از ایام ملک فخر الدوله حسن آخرین حاکم باوندی، اموال کیا جلال متمیر را به او بخشیدند. وی نیز در مقابل بسیاری از دارائی های خود را به سادات گیلان هبه کرد و بخشی را نیز به سید قوام الدین و فرزندان وی بخشید. سادات نیز او را با احترام به ساری منتقل کردند و در جای شایسته ای مسکن دادند و پس از آن قلعه فیروزکوه را به عنوان انبار ذخایر خود حفظ کردند. علیرغم این پیروزی، رستمدریان و بدعهدی آنان از خاطر سادات محو نشد. چه فتح رستمدرار نیز اهمیت خاصی داشت اخباری که از اذیت و آزار درویشان و طرفداران سید قوام الدین در رستمدرار به سید رضی الدین حاکم آمل می رسید به عنوان بهانه کافی بود که او از پدر و برادر خویش درباره برخورد با رستمدریان کسب تکلیف کند. پاسخ سید قوام الدین چنین بود:

ملوک رستمدرار از آن چه با فقرا و صلحاء کردند درویشان ما نیز در مقام

ص: ۸۹

انتقام برآیند. اکنون به هرچه صلاح شما می دانید بر آن موجب قیام نمائید که حق تعالی موافق است. ۸۱

صدور این فتوا در حقیقت بیان گر اهمیت موقعیت رستمدرار برای سادات مرعشی است و بعید به نظر می رسد از آن جا که این منطقه حد فاصل مازندران و گیلان بود از ابتدا مورد توجه سادات نبوده باشد.

ابتدا از سوی رضی الدین حاکم آمل نامه ای به ملک قباد حاکم رستمدرار ارسال شد و او را به تسلیم دعوت کرد. حاکم رستمدرار نپذیرفت. تعیین و نصب حاکمی مستقل یعنی سید فخر الدین یکی از برادران سید رضی الدین به حکومت رستمدرار با کسب اجازه از سید قوام الدین بیان گر آن است که سادات مرعشی در تسلط بر رستمدرار مصمم بودند و به نظر می رسد که پاسخ ناخوشایند ملک قباد به سید رضی الدین و برانگیختن خشم سید کمال الدین بهانه ای بیش نبود. ۸۲ سید فخر الدین از دیگر برادران به شجاعت معروفتر بود و گماردن او بر حکومت آن منطقه پیش از تسخیر آن، او را بیش از پیش تشجیع می کرد.

فتح رستمدرار در چند مرحله صورت گرفت. نخستین نبرد در سال ۷۸۲ ه. ق در میراندشت اتفاق افتاد. ۸۳ در مطالعه رجزخوانی درویشان در ابتدا و اثنای جنگ موارد جالبی دیده می شود که نگاهی به آنها بی مناسبت نیست:

استخفاف اهل اسلام و ایمان نه سرسری است و هرکه با مسلمانان استخفاف نماید عاری از اسلام و ایمان باشد. این است که با لشکر می رسیم و بجای هراتار مویی که از درویشان به طریق استخفاف کنده آید سری از تن خواهیم کند! ۸۴

این نبرد با پیروزی سادات و عقب نشینی ملک قباد به کجور و تصرف رستمدر به پایان رسید . سید رضی الدین و سید فخر الدین در تعقیب او تا حوالی ک جور پیش رفتند و در منطقه ناتل ۸۵ به قریه واتاشان رسیدند و آن جا را مرکز عملیات جنگی خود قرار دادند و رستمدر را نیز از همین محل اداره کردند . آنان «داروغگان تعیین فرمودند و مردم آن دیار که در مقام اطاعت و فرمانبرداری درآمده بودند مجموع را با اسب و سلاح مفخر ساختند.» ۸۶

اخبار این پیروزی‌ها طی فتح‌نامه‌هایی به پدر و سایر برادران می‌رسید. مرحله بعدی نبرد در بهار سال آینده یعنی ۷۸۳ هـ. ق روی داد. شیخون ملک قباد به سپاه سادات در صحرای

ص: ۹۰

لکتر ۸۷ بیان‌گر آن است که وی پیش از این با گردآوری سپاهی از دوستان و طرفداران خود در آمادگی دفاعی به سر می‌برد. ملک قباد در آن شیخون به سادات و طرفداران آنان ضربات سنگینی وارد کرد . خواندمیر به نکته جالبی اشاره دارد که: «نزدیک بود جنود مازندران منهدم گردند « ۸۸ امّا صبح روز بعد، شهد پیروزی در کام ملک قباد و یاران وی تلخ شد، چرا که؛

ملک قباد را از قضای ربّانی تیر تقدیر بر گردن آمده از اسب درافتاد و جان به حق تسلیم کرد. ۸۹

با کشته شدن ملک قباد در گیرودار نبرد، امید پیروزی در سپاهیان وی مبدل به یأس شد، پس از آن سادات بر شدت حملات خود افزودند و علیرغم ادامه مقاومت آن سپاه بی فرمانده، عاقبت رستمدریان با بجای گذاشتن کشته‌ها و اسیران بسیار، شکست را پذیرفتند. در پی آن قلعه‌های کجور ۹۰، کلار ۹۱ و هرسی و آبدان گشوده شد. اگرچه سید ظهیر الدین نوشته است؛ سادات با اهالی آن قلعه‌ها به نیکی رفتار کردند و «بنیاد عدل و انصاف را چنان که آئین رسول است رواج دادند.» ۹۲ امّا با عنایت به متن رجزخوانی‌هایی که پیش از آغاز حمله به رستمدر به آن اشاره کردیم و پناه بردن سعد الدوله طوس برادر خوش انصاف ۹۳ ملک قباد مقتول به تیمور این گمان تقویت می‌شود که گشودن قلعه‌های مذکور نمی‌توانست چندان به سادگی و آسانی صورت گرفته، بکارگیری قوه قهریه را منتفی ساخته باشد . پس از آن سادات برای کلارستاق ۹۴ داروغه‌ای ۹۵ برگزیدند تا به ضبط و ربط امور بپردازد . در این زمان واتاشان به عنوان مقر ثابت حکومت سید فخر الدین انتخاب شده، وی نیز به تأسی از برادران طرحی نو جهت بنیاد شهر درانداخت چنان که در آن دیار از دیرباز مرسوم بود. وی با بهره‌گیری از استادان ماهر و بیگار گرفتن کارگران دستور داد:

حفر خندق عظیم بر گرداگرد آن شهر فرمودند که دو بنیاد قصر و حمام و بازار و مسجد و غیره را طرح کشیدند و مردم را به سر کار بازداشتند و به جهت هر سرکاری سردار دانا و کامل تعیین فرمودند. ۹۶

در عنوان سرکاری میان بعضی صاحب‌نظران اختلاف وجود دارد، ۹۷ که آیا این عنوان به معنی حکومت بوده، یا نظارت و مراقبت از کارهای ساختمانی؟ چنان که این عنوان در بنیاد جدید شهر ساری پس از فتح آن شهر توسط سید کمال الدین

ص: ۹۱

به وسیله سید ظهیر الدین نیز آمده است:

چون سید را حق تعالی نصرت و کرامت فرمود به تعمیر آن مقام مشغول گشت و بنیاد خندق فرمود و درون آن خندق عظیم کوشک و خانه و عمارات عالیّه و حمام و سایر عمارات ضروریّه فرمود ساختند و چاه های آب حفر کردند و بیرون قلعه بنیاد شهر و بازار و حمام و مسجد طرح انداختند و سرکاری هر موضعی را که به یکی از امرا و ارکان دولت و برادران خود سپردند. ۹۸

این گونه اقدامات سازنده پس از آن نبردهای خونین، بیان گر دو رویه متفاوت در رفتار سادات است. چنان که اهالی نیز مجالی می یافتند تا با مشارکت خود در پی کسب موقعیت و مقام اجتماعی و اقتصادی جدیدی برآیند. در بهار آینده که سید فخر الدین به کجور بیلاق کرد در کار فتح قلاع دیگری از برادران کمک طلبید. آنان به درخواست وی لبیک گفتند و دیری نپائید که لشکری عظیم از ساری و آمل به سوی رستمدر به حرکت درآمد. سید فخر الدین بی درنگ به سوی قلعه نور حرکت کرده، اهالی این قلعه نیز با اطمینان از نیک رفتاری سادات از در تسلیم و اطاعت درآمدند. ۹۹ اما کوچ دادن آنان به ساری و به کار گماردن آنان در آن شهر جای تأمل دارد و لااقل می تواند به عنوان پاسخ سید فخر الدین به مساعدت های نظامی و خدماتی برادران وی در فتح رستمدر و نور بوده باشد این که کوچ دادن هایی چنین بر چه قاعده ای استوار بود. شواهد مستندی در دست نیست. پس از آن وی به لار روی آورد. فتح برخی قلاع لاریجان عزم او را به فتح قلاع قصران و طالقان و لواسان برانگیخت که این خود می تواند به عنوان طلّیعه توجه سادات به آن سوی البرز مورد توجه قرار گیرد. روی آوردن اهالی نمارستاق ۱۰۰ و دیلارستاق و کارود ۱۰۱ که پیش از این در قلمرو ملوک رستمدر بودند به سید فخر الدین، موجب رفتار محبت آمیز با آنان شد چنان که سید فخر الدین با اعطای هدایایی به آنان آرامش بخشید و آن گاه برای اداره امور «داروغه تعیین فرمود و ... سایر چیزهای دیوانی را فرمودند تا ضبط کرده بیرون آورند.» ۱۰۲ برای این سؤال که این اموال دیوانی که می توانست شامل دفاتر و اموال ارزشمند باشد به کجا منتقل می شدند. ظاهراً پاسخی در مطالعه متون دست اول دیده نمی شود مگر آن که حدس بزنیم به مراکز حکومت سادات چون ساری و آمل و واتاشان ارسال می گردید. و چه بسا بخش عظیمی از این اندوخته ها همان

ص: ۹۲

باشد که به قلعه ماهانه سر منتقل و در آن جا ذخیره می شد که بعدها در حمله تیمور به غارت رفت. ۱۰۳ تسلیم کیاحسن ضماندار حاکم لاریجان با دریافت امان نامه بیان گر تأثیر مثبت اعطای عفو عمومی و عطایا به مردمی است که این بار با گماردن کارگزاران باتجربه و مؤمن بر مناطق مفتوحه در حفظ دستاوردهای پیروزی سهمیم شده اند. نکته دیگر اقدام به کارهای عمرانی است که موجب جذب نیروی انسانی به بیگاری بود. این امور مطمئناً در پی استقرار امنیت به وسیله یک نظام متکی بر دفتر و دیوان و بهره گیری از آثار گذشتگان امکان پذیر بود که متأسفانه بیش از چند اشاره از آن ها، اطلاع دقیق و موثق دیگری به دست نیامده است. آن اشارات نیز بیش از داروغه - کدخدا - سپه سالار - قلعه دار - اموال دیوانی - انبار ذخایر - هبه و سرکاری نیست که در صفحات گذشته به آن ها استناد شد. نگاهی به نقاط غربی و مرکزی ایران مقارن این ایام بیان گر هرج و مرج حاکم بر آذربایجان، قزوین و عراق عجم است که به دلیل عدم وجود حکومتی قدرتمند، یک چند میان حکومت سلطان حسین ایلکانی و شاه شجاع و پس از آن نیز میان قراقویونلوها و کیانیان هزار اسبی درگیر با بقایای ملاحده دست به دست می شدند. ۱۰۴

مسئله این اوضاع نامناسب چندان مورد خوشایند مردم این نواحی نبود. سید ظهیر الدین چنین گزارش کرده است که عده ای از آن ناراضیان به سید فخر الدین پیام فرستادند:

اگر کرم فرموده ما را حمایت کنید تا از آسیب مردم یاغی طاغی ایمن گردیم . مال و جهات خود را به دیوان سیادت قبابی به اعتقاد درست و اصل گردانیم و در مقام اطاعت و فرمانبرداری قیام می‌نمائیم. ۱۰۵

با نگاهی نه‌چندان جدی به این اشاره، لااقل می‌توان چنین استنباط کرد که احتمالاً آوازه استقرار حکومت سادات در این سوی البرز به شیعیان آن سوی البرز نیز رسیده است . حتی اگر تنها منبعی که این خبر را گزارش کرده باشد سید ظهیر الدین بدانیم. بنابر زمینه و سابقه شیعی مناطقی چون؛ طالقان و قزوین و ری نمی‌توان آن را کاملاً انکار کرد . اما وقتی سید فخر الدین در پی این درخواست به سوی قزوین حرکت کرد علیرغم گزارش استقبال خوب مردم آن دیار از سادات و گماردن ضابطان و محافظان و قلعه‌دار و سپه‌سالار در آن شهر، پس از آن که وی «به مقر ایالات و سلطنت به واتاشان نزول اجلال فرمودند. چون از آن مدت دو ماه بگذشت متغلبان به قزوین درآمدند.» ۱۰۶ و کارگزاران سید قوام الدین را از قزوین اخراج کردند. با مطالعه

ص: ۹۳

این نوع گزارش‌ها در پذیرش قطعی آنگونه گزارش‌ها به دشواری و ناباوری‌هایی دچار می‌شویم. اخباری که از بیماری سید قوام الدین به سید فخر الدین رسید، مانع حرکت مجدد او به سوی قزوین جهت سرکوب مخالفان شد . وی موضوع را به پس از فراغت پدر از بیماری موکول کرد . سید قوام الدین با احتساب بیست سال حکومت، حداقل هفتاد ساله بود که به بستر بیماری افتاد.

تلاش سید کمال الدین در جمع آوردن برادران بر بالین پدر به ویژه در مورد سید رضی الدین حاوی نکات جالبی است . چه سید قوام الدین رنجشی از سید رضی الدین حاکم آمل در خاطر داشت، اگر چه از اصل و علت آن رنجش اطلاعی دقیق نداریم اما حضور سید رضی الدین در کنار بستر پدر با پادرمیانی برادران در حالی که از وی طلب عفو می‌کرد بیان‌گر اهمیت موضوع است. آیا ترک آمل و استقرار در بارفروش ده از سوی سید قوام الدین را باید به سابقه این رنجش افزود؟ مطالعه و بررسی وصایای سید قوام الدین به فرزندان در ساعت آخر عمر حاوی نکات جالبی است :

وی فرزندان را دلالت بر عفت و طهارت نمود ... روح من از شما شاد است که از جاده شریعت غرّاً تجاوز نرود و با مردم به عدل و انصاف حسن سلوک نمائید مرا به نظر رحمت و عنایت منظور گردانید. ۱۰۷

آن‌چه که از سید قوام الدین به یادگار باقی مانده بود فرزندان او بودند که غیر از سید عبد الله که در زمان حیات پدر به توطئه مشترک جلالیان و چلاویان به قتل رسید عبارت بودند از:

سید کمال الدین که والی ساری و وصی پدر بود، سید رضی الدین که در آمل حکو مت می‌نمود، سید فخر الدین که در رستم‌دار کامکار گشت، سید نصیر الدین که بعضی از قصابات ولایات آمل به وی تعلق داشت، سید یحیی که در زمان حیات پدر بعضی از قصابات ساری به ایشان متعلق بود، سید اشرف الدین که در قراطوغان که داخل ساری است ریاست می‌نمود و چهار پسر دیگر سید قوام الدین که در صغر سن وفات یافتند و اسامی ایشان معلوم نیست. ۱۰۸

البته سید ظهیر الدین غیر از این در بیان بخشی از وصیت‌نامه سید قوام الدین آورده است:

ص: ۹۴

و مرا چون از دنیا وی چیزی موجود نیست و دو سه نفر از فرزندان به سن صغر می باشند این ها را رعایت و حمایت سید کمال الدین بکند و آنچه صلاح داند عنایت فرماید و شما را به خدا سپردم. ۱۰۹

البته سید قوام الدین پیش از این با تعیین سید کمال الدین به جانشینی خویش تمایل خود به دودمانی کردن حکومت را آشکار ساخته بود. وی پس از بیست سال حکومت در محرم ۷۸۱ هجری قمری درگذشت. ۱۱۰ فرزندان، پیروان و طرفدارانش در مراسم باشکوهی پیکر او را از بارفروش ده به آمل منتقل کرده، در آن شهر به خاک سپردند و گنبد باشکوهی بر مقبره اش بنا نهادند. تاریخ اتمام این گنبد را ۸۱۴ ه ذکر کرده اند. ۱۱۱ بنابر قول معروف مرقد او همواره مورد احترام و زیارتگاه مردم بوده است. اگرچه این گنبد بارها به وسیله دشمنان مرعشیان، چون اسکندر چلاوی ویران شد اما دیگر بار به وسیله دوستداران آن خاندان به ویژه در عصر شاه عباس اول به شکوهمندی بنا گردید. ۱۱۲

اینک این بنا در کنار مجموعه ای مرکب از دو مسجد و یک مصلاهی جمعه در سبزه میدان شهر آمل مورد توجه و زیارت معتقدان آن خاندان و علاقمندان به بازدید از آثار تاریخی است.

به این ساختمان آجری با نمای کاشی های آبی و کتیبه ای از آیات قرآنی و محوطه مشجر آن در منابع گوناگون اشاره هایی شده است. ۱۱۳ اینک از آن همه زیبایی خیره کننده به شیوه معماری عصر صفوی خبری نیست. پس از آن نیز بسیاری از سران و بزرگان مرعشی در اطراف مرقد میر قوام الدین یا مشهد میربزرگ به خاک سپرده شده اند که از جمله آنان می توان سید علی آملی را نام برد که درباره وی در صفحات بعد توضیح داده خواهد شد.

نسب نامه های متعددی درباره اصل و نسب سید قوام الدین و بازماندگان وی و مرعشیان تمامی نقاط ایران از منابع گوناگون در دست است که تصویر اهم آن در بخش شجره نامه ها پیوست شده است. ۱۱۴ همان گونه که اشاره شد اینک در جوار مقبره میربزرگ در آمل، مصلی جمعه این شهرستان بنا شده است که علیرغم گستردگی نتوانسته است عظمت و جاذبه مشهد میربزرگ را تحت الشعاع خود قرار دهد. این در حالی است که برخی از برجستگان این خاندان از جمله آیت الله مرعشی نجفی (ره) و آیت الله شهرستانی برای بازگرداندن تأسیسات تصاحب شده این آرامگاه به اقدامات مستندی دست زده اند. ۱۱۵ با توجه به حوادث و ماجراهایی که پس از درگذشت سید قوام الدین و متأثر از نشو و نما و درگیری های فرقه های گوناگون زیدی،

ص: ۹۵

اسماعیلیه و ... صوفیانه و حتی برخی آثار حروفیان و تقطویان در گیلان و خراسان اتفاق افتاد شاید بتوان گفت وی توانست با استقرار حکومت خویش امنیتی فارغ از این باب در مازندران پدید آورد. چنان که سال ها پس از او ادامه یافت و مورد بهره گیری فرزندان وی قرار گرفت. اما آیا نزدیکی و تمایل صفویان به مرعشیان حاکم بر مازندران و تسلط بر آنان بی درگیری های خونین چون گیلان را نیز می توان از آثار نبود فرقه هایی چون زیدیه و یا نزاریه و یا حروفیه در مازندران دانست؟

پرسشی که امیدست در فصول آینده به پاسخ آن نزدیک شویم.

پی نوشت های فصل سوم

(۱) - مرعشی، میر ظهیر الدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۶۶، شوشتری، قاضی نور الله، احقاق الحق، ص قیز، همان مؤلف در مجالس المؤمنین، ص ۳۸۰، و گیلانی، ملا شیخ علی، تاریخ مازندران ص ۵۴.

(۲) - سمرقندی، کمال الدین عبد الرزاق، مطلع السعیدین و مجمع البحرین، ص ۳۰۵.

(۳) و

(۴) - مرعشی، سید ظهیر الدین، تاریخ طبرستان، همان، ص سی و نه و چهل.

(۵) - شوشتری، قاضی نور الله، احقاق الحق، مقدمه آیت الله مرعشی نجفی، صص قیز - قیط و قک.

(۶) - سبزواری، عبیدلی، رساله اسدی و مرعشی، علی اکبر، شجره خاندان مرعشی در ایران، صص ۱۹۴ - ۱۸۹.

(۷) - مادلونگ، ویلفرد، متولی جدید درباره اخبار رهبران زیدی ...، صص ۱۳۵ - ۱۳۴.

(۸) - شوشتری، قاضی نور الله، احقاق الحق، ص فلد.

(۹) - میر ظهیر الدین، همان، ص ۱۶۶.

(۱۰) - خواندمیر، حبیب الله، جلد سوم، ص ۳۳۷.

(۱۱) - آملی، اولیاء الله، همان، ص ۲۰۵، دابو دهستان آباد و بزرگی است در شمال آمل شامل روستاهای مرزنگو، واسکس، اوجاک، کبودکله، و آهنگرکلا و نورئی محله و کچب که آثاری از قبور گذشتگان در آن دیده می شود. حضور سادات مرعشی در این مناطق ریشه دار بودن آنان را در این روستاها تأیید می کنند.

(۱۲) - آملی، اولیاء الله، همان، ص ۱۱۰.

(۱۳) - مرعشی، میر ظهیر الدین، همان، ص ۱۶۶.

(۱۴) - عمید زنجانی، عباسعلی، انقلاب اسلامی و ریشه های آن، ص ۲۰۸.

(۱۵) - سمرقندی، کمال الدین عبد الرزاق، همان، صص ۱۷۴، ۱۸۵.

(۱۶) - میر ظهیر الدین، همان، ص ۱۷۰.

(۱۷) - همان، ص ۱۷۱، اربعین چهل روزی است که صوفیان به قصد عبادت و ریاضت در چله خانه معتکف می شوند
فرهنگ فارسی دکتر محمد معین آ- خ، ص ۱۳۰۹.

(۱۸) - سمرقندی، عبد الرزاق، همان، ص ۱۴۶.

(۱۹) - سمرقندی، تذکرة الشعراء، ص ۲۱۲ و پطروشفسکی، سرداران، ص ۱۰۳ بعضی از صاحب نظران پدر را از مراتب مرید و مرادی می دانند که گاه به اشتباه به معنی پدر و فرزند معمول و مرسوم به کار گرفته شده است.

(۲۰) - شعبانی، رضا، تاریخ اجتماعی ایران، ص ۲۳۰.

ص: ۹۶

(۲۱) - همان، ص ۲۳۶.

(۲۲) - خواندمیر، حبیب السیر، صص ۳۳۸ - ۳۳۷.

(۲۳) - شعبانی، رضا، همان، ص ۲۳۹.

(۲۴) و

(۲۵) - سمرقندی، دولتشاه، همان، ص ۲۱۲ و ملا شیخ علی گیلانی در تاریخ مازندران ص ۵۴ علاوه بر این شبانکاره‌ای در مجمع الانساب به جانشینی سوغندی پس از قتل شیخ حسن جوری اشاره مستقیمی دارد همان گونه سفر وی به آمل و مرگ او در آن دیار را بیان کرده است همان ص ۳۴۸ و دفتری تاریخ و عقاید اسماعیلیه ص ۵۲۴.

(۲۶) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۷۴.

(۲۷) - همان، ص ۱۷۵.

(۲۸) - ستوده، منوچهر، مقاله درویشان، ص ۱۱.

(۲۹) - مرعشی، سید علی اکبر، خاندان مرعشی در ایران، ص ۱۲۴.

(۳۰) - شهرستانی، تفحصی در تاریخ سرداران، ص ۱۱۵.

(۳۱) - دولتشاه، همان، ص ۳۰۵، خواندمیر، حبیب السیر، همان، ص ۳۴۰ و سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۷۸، این منابع در توجیه مهر تأیید سید قوام الدین بر فتوای قتل فخر الدوله حسن به کارگردانی کیاافراسیاب به نکاتی اشاره کرده‌اند.

(۳۲) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۷۵.

(۳۳) - همان، ص ۱۷۶.

(۳۴) - خواندمیر، همان، ص ۲۳۸.

(۳۵) - همان، ص ۳۳۹.

(۳۶) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۷۶.

(۳۷) - توجی دژی بود میان شیرگاه و قائمشهر (شاهی سابق) که امروز نامی از آن نیست ولی رودخانه ای به همین نام در نزدیکی این محل وجود دارد، برزگر تاریخ تبرستان جلد ۲ صص ۲۸ و ۲۷.

(۳۸) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۷۷.

(۳۹) - اسامی چهار فرزند ارشد وی که در موقعیت بلوغ کامل و تشخیص مسایل روز بودند عبارتند از : سید عبد الله، سید کمال، سید رضی الدین و سید فخر الدین.

(۴۰) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۷۸.

(۴۱) - این پرچین متعلق به مادر کودک یتیمی بود جلال نام که با حرف مصغر " ک " به معنای جلال کوچولوست جلالک مار پرچین به معنای پرچین مادر جلال کوچولو.

(۴۲) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۷۹.

(۴۳) - آملی اولیاء الله، همان، ص ۲۰۵.

(۴۴) - خواندمیر، حبیب السیر، ص ۳۳۹.

(۴۵) - همان، صص ۳۴۰ - ۳۳۹ و ملا شیخ علی گیلانی، همان ص ۵۲ اسکندر به علت افراط در تظاهر به ارادت سید قوام الدین لقب شیخی گرفت.

(۴۶) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۸۳.

(۴۷) - شعبانی، همان، صص ۱۸۰ - ۱۷۳.

(۴۸) و

(۴۹) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۸۳.

(۵۰) - پطروشفسکی، نهضت سرداران، ص ۱۰۷، این مؤلف و همکارانش در تألیف دیگری به نام تاریخ ایران از زمان باستان نظر مشابه با اندکی تفاوت ارائه کرده‌اند: «جنبش درویشان مازندران از لحاظ محتوای اجتماعی و ایدئولوژیک با جنبش سرداران فرقی نداشت.» همان ص ۲۳۳.

(۵۱) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۷۷.

(۵۲) - اعتماد السلطنه، التدوین، ص ۲۲۸ و برزگر، مامطیر را معرب کلمه مه میترا به معنی فروغ دوستی و مهربانی می‌داند، همان، ص ۳۴ این نکته را بارها از استاد بزرگوار جناب آقای دکتر نوایی نیز شنیده ام. بارفروش‌ده به نظر می‌رسد به دلیل رونق تجاری از دوره سید قوام الدین شهرت یافته و بر سر زبان ها افتاده است که اینک بابل نامیده می‌شود.

(۵۳) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۸۷.

(۵۴) و

(۵۵) - همان، ص ۱۸۸.

(۵۶) - گیلانی، ملا شیخ علی، همان، ص ۵۲.

(۵۷) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۹۳.

(۵۸) - همان، ص ۱۹۴.

(۵۹) - سید ظهیر الدین این دختر را مادر بزرگ پدری خویش معرفی کرده است. همان، ص ۱۹۵ و ص ۲۵۳.

(۶۰) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۹۵.

(۶۱) و

(۶۲) و

(۶۳) - پطروشفسکی، سرداران، ص ۱۰۷.

(۶۴) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۹۵ و خواندمیر در حبیب السیر جلد سوم، ص ۳۴۲، که به نظر می‌رسد سایر مورخان چون پطروشفسکی، همان، ص ۱۰۷ و لمبتون در مالک و زارع نیز به گزارش وی تأکید دارند.

(۶۵) - فیروزکوه یکی از بخشهای کوهستانی طبرستان آن روزگار بود و از لحاظ دفاعی اهمیت فوق العاده داشت.

اعتماد السلطنه در التدوین نیز بر این نکفت تأکید دارد. همان، ص ۲۰۷.

(۶۶)- ناحیه رویان با کمی اختلاف از اول قرن هفتم هجری به نام استندار یا رستمدر خوانده شده است، سرزمینی که بین گیلان و بارفروش ده واقع بود و به نظر می رسد نور و کجور را در بر می گرفت. ستوده، از آستارا تا استارباد جلد ۳، ص ۱۶۵ این نکته در لغت نامه دهخدا نیز درج شده است.

(۶۷)- سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۹۸.

(۶۸)- لپور در دامنه سوادکوه و در حقیقت قشلاق مردم سوادکوه است، سید ظهیر الدین، تاریخ طبرستان و ... ص ۱۹۹.

(۶۹)- سید ظهیر الدین، همان صفحه.

(۷۰)- همان، ص ۲۰۰.

(۷۱) و

(۷۲)- همان، ص ۲۱۰.

(۷۳)- شهرستانی، همان، ص ۱۵۱-۱۴۹.

(۷۴)- در این باره نگاه کنید به سید ظهیر الدین مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان . مردم بیه پیش در شرق گیلان که مناطقی چون لاهیجان و لنگرود را در بر می گرفت با مردم بیه پس (غرب گیلان) یعنی رشت و فومن درگیر بودند.

(۷۵)- رابینو، ه. ل، ولایات دارالمرز ایران و گیلان، صص ۴۶۴-۴۶۳ و مختصری هم در تاریخ گیلان و دیلمستان، سید ظهیر الدین، ص ۱۵ و اشاره هایی از قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین، ص ۳۷۱.

(۷۶)- مرعشی، سید ظهیر الدین، تاریخ طبرستان، ص ۱۹۶.

(۷۷)- مرعشی، سید ظهیر الدین، تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۱۷.

(۷۸)- مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، ص ۲۱. در این رابطه نگاه کنید به دفتری، همان، ص ۵۱۲: «سید علی کیا بن امیر ملاطی ... با کمک مساوات مرعشی مازندران اقتدار خود را بر دیلمیان و اشکورد کهدم تا طارم و قزوین گسترده».

(۷۹)- سید ظهیر الدین، تاریخ طبرستان و ... ص ۲۰۲.

(۸۰)- همان، صص ۲۰۴-۲۰۳.

(۸۱)- سید ظهیر الدین، همان، ص ۲۰۶.

(۸۲) - همان، ص ۲۰۷.

(۸۳) - میراندشت یا بنا به نوشته اعتماد السلطنه در التدوین میراناده.

(۸۴) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۰۸.

(۸۵) - ناتل یا نائله آغاز خاک رستمدر و رویان بوده است ... و امروز در کنار شهرستان نور است، اعتماد السلطنه، التدوین، ص ۱۲۵.

(۸۶) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۰۹.

(۸۷) - لکتر همان است که میخواند آن را لکیران نامیده است. خواندمیر، حبیب السیر جلد ۳، ص ۳۴۳.

(۸۸) - خواندمیر، حبیب السیر، همان، ص ۳۴۲.

(۸۹) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۱۰. تعدادی از منابع دست دوم نوشته اند که ملک قباد به دست سیّد فخر الدین کشته شد که قول موثقی به نظر نمی رسد از جمله این تواریخ، تاریخ جهان آرای قاضی احمد غفاری است. همان، ص ۱۷۴.

(۹۰) - اعتماد السلطنه، التدوین، ص ۱۱۱، وی درباره کجور به اختصار نوشته است شهر تاریخی کجور از قدیمی ترین ایام مرکز ناحیه رویان و سپس پایتخت رستمدر بوده است. این ناحیه به صورت کوهستان و دشت است و از شمال به دریا و از شرق و جنوب به نور و از غرب به رود چالوس محدود است.

(۹۱) - کلار از جمله قلاع مهم طبرستان چون کجور و لار و لاریجان و لوندر و کارود بوده است. اعتماد السلطنه که خود آن را دیده بود در التدوین به عظمت معماری آن و مصالح به کار گرفته شده در آن اشاره کرده است. همان، ص ۱۱۱.

(۹۲) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۱۱.

(۹۳) - این خوش انصافی از آن روست که رفتار سعد الدوله طوس را با اسکندر چلاوی مقایسه کنیم که در قبال کشتگان خودش قصاص سادات را از تیمور درخواست کرده بود. نگاه کنید به صفحه ۳۵ این کتاب که مبتنی بر گزارش منابع دست اول است.

(۹۴) - اعتماد السلطنه، التدوین، زیرنویس صفحه ۱۲۳: «ناحیه کلارستاق شامل دشت کلارستاق و نواحی کوهستانی است ... از قدیمیترین ایام از طرف غرب به رودخانه نمک آبرود ختم می شده و حدّ شرقی آن به رودخانه چالوس می رسیده است.»

(۹۵) - منصب داروغگی به معنی پاسبانی حکومت و نظارت و سرپاسبانی است، لغت‌نامه دهخدا، ماده داروغه.

(۹۶) - لمبتون، مالک مزارع در ایران، ص ۲۰۲.

(۹۷) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۱۱.

(۹۸) - پطروشفسکی، نهضت سربداران خراسان، ص ۱۰۷.

(۹۹) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۱۹۵.

(۱۰۰) - رایینو، مازندران و استرآباد، ص ۱۶۸، نمارستاق از دهستانهای بیلاقی آمل است.

(۱۰۱) - اعتماد السلطنه، التدوین، ص ۲۱۰، کارود یا کهرود، دهکده‌ای است از دهکده‌های دلارستاق که بعدها به کارود معروف شد. از گذشته آباد این دهکده توصیفاتی خوانده و شنیده شده است.

(۱۰۲) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۱۳.

(۱۰۳) - نگاه کنید به فصل سوم این کتاب.

(۱۰۴) - خواندمیر، همان، ص ۲۴۳.

(۱۰۵) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۱۴.

(۱۰۶) - همان، ص ۲۱۵.

(۱۰۷) - همان، صص ۲۱۶ - ۲۱۵.

ص: ۹۹

(۱۰۸) - خواندمیر، همان، ص ۳۴۴.

(۱۰۹) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۱۶.

(۱۱۰) - گیلانی، ملا شیخ علی، همان، ص ۵۴.

آیا این صورت دیگری از مشروعیت سیاسی - اجتماعی ریشه دار در تاریخ ایران نیست که همواره پس از مرگ بنیانگذاران، جانشینان در پی بهره‌گیری از آن بوده‌اند؟ و نگاه کنید به شعبانی، رضا، تاریخ اجتماعی ایران، ص ۱۷۳.

(۱۱۱) - ستوده، منوچهر، از آستارا تا استارباد چهارم، ص ۱۷.

(۱۱۲) - همان، ص ۹۲.

(۱۱۳) - همان، صص ۹۲ الی ۹۵.

(۱۱۴) - پیوست‌های شماره ۱ الی ۱۱.

(۱۱۵) - پیوست ۱۲ و ۱۳ اصل این دو نامه را در پرونده میربزرگ (مادر) در اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان آمل در زمان مسئولیت جناب آقای نعمت الله ارجمندیان و با مساعدت ایشان دیده‌ام.

ص: ۱۰۰

عکسی که عکاس مخصوص ناصر الدین شاه در محرم ۱۲۸۴ ه. ق. از نمای شرقی مشهد میربزرگ گرفته است. برگرفته از کتاب آستارا تا استارباد

ص: ۱۰۱

عکسی که دمرگان در سال ۱۳۰۷ ه. ق. از مشهد میربزرگ گرفته است.

برگرفته از کتاب آستارا تا استارباد

ص: ۱۰۲

عکسی که رایینو در سال ۱۳۳۰ ه. ق از مشهد میربزرگ برداشته است.

برگرفته از کتاب آستارا تا استارباد

ص: ۱۰۳

نمای دیگری از مشهد میربزرگ در سال ۱۳۵۶ شمسی. برگرفته از کتاب آستارا تا استارباد

ص: ۱۰۴

نمونه‌ای از کتیبه صندوق و ضریح مشهد میربزرگ برگرفته از کتاب آستارا تا استارباد

ص: ۱۰۵

بقعه میر قوام الدین مرعشی (میربزرگ) در آمل یا مشهد میربزرگ ۱۳۷۶ ه. ش

ص: ۱۰۷

فصل چهارم مرحله دوم حکومت سادات مرعشی (از بازماندگان سید قوام الدین تا یورش تیمور و برانداختن حکومت سادات مازندران ۷۹۵-۷۸۱ ه. ق)

ص: ۱۰۹

مرحله دوم حکومت سادات مرعشی (از بازماندگان سید قوام الدین تا یورش تیمور و برانداختن حکومت سادات مازندران ۷۹۵-۷۸۱ ه. ق)

این دوره از تاریخ مرعشیان که حدود سیزده سال به طول انجامید شامل سه واقعه مهم در دو بخش شرقی و غربی قلمرو جانشینان سید قوام الدین است. دو واقعه که توأم با پیروزی بود و یک حادثه که سبب انقراض حکومت نسل اول سادات مرعشی و پایان حکومت آنان بود.

نخستین واقعه مربوط به بعد از بازگشت سید فخر الدین از مراسم تدفین پدر به رستمدر است که طی آن فرصت یافت تا بازگشت جسورانه مخالفان خویش به قزوین را که در ایام بیماری پدر به ناچار مسکوت گذاشته بود پاسخ دهد. وی با جمع‌آوری لشکری تازه نفس که بیان‌گر دائمی نبودن آن است به قزوین تاخت. سید ظهیر الدین شدت این تاخت و تاز را با عباراتی چون «از اهالی قزوین مال و امان بستاند»^۱ انعکاس می‌دهد. سید فخر الدین از طالقان به قلعه الموت که آن زمان میان کیانیان هزار آسی و بقایای اسماعیلیه منطقه دست به دست می‌گشت حمله کرد و «بسیاری از اموال و مواشی اهالی آن دیار را به طالقان آورد.»^۲

و پس از آن که چند روزی را در شکارگاههای طالقان گذراند، به کجور بازگشت. از تأکید سید ظهیر الدین بر این که وی «در آن دیار به عدل و داد اقدام نمود.»^۳ نوعی اشاره انتقادی به رفتار سید فخر الدین در قزوین و طالقان به نظر می‌رسد همان گونه که پیش از این درباره برخی رفتارهای او انتقاد کرده بود،^۴ پس از این عملیات نظامی است که می‌توان پذیرفت «مرعشیان از نظر سیاسی - نظامی تا نواحی قزوین را نیز تحت سلطه خود گرفتند»^۵ که البته

ص: ۱۱۰

این تأکید از آن رو که بسیاری از گزارش‌ها چنین حکایت دارد که مرعشیان در بسط و توسعه تعالیم خود از راه عملیات نظامی نیز بهره بسیار برده اند، چندان دور از واقعیت نمی‌نماید. حال اگر در این دوره گیلان را نیز بر این مجموعه بیافزاییم بیش از پیش می‌توان پذیرفت که:

تمامی طبرستان و اکثر گیلان و تمامی دیلمستان سادات مازندران را مسلم گشت.^۶

این نیز چندان دور از صحت به نظر نمی‌رسد چه سید علی کیا و برادران وی که در این دوره بر بخشی از گیلان حکومت می‌کردند همواره مورد مشورت و حمایت سادات قوامی بودند و به طور کلی خود را دنباله دولت سید قوام الدین اعلام می‌کردند.

پس از آن در هزار جریب^۷ نیز خروج سید عماد سرکوب شد و آن دیار بطور کلی تحت سلطه سادات مرعشی درآمد. اما هنوز سادات مرعشی در استرآباد نفوذی نداشتند. در آن سامان امیر ولی نامی - پسر امیر شیخ علی هندو از امرای طغا تیموری، آخرین امیر ایلخانی در خراسان - حکومت می‌کرد و استرآباد را از تسلط سربداران خراسان درآورده بود. ^۸ امیر ولی از اخبار سادات مرعشی آگاه و از آن بشدت نگران بود. به همین دلیل گاه برای آزمون توان آنان به سرحد قلمرو سادات دست اندازی می‌کرد. به اشارت وی بود که پولادقبا، که در قلعه اسکن دماوند حکومت داشت به عملیات ایذایی علیه سادات دست زد. از آن جمله؛ توطئه سوء قصد به جان سید کمال الدین که با کشف و دستگیری عوامل سوء قصد ناکام ماند، در مقابل سادات نیز با ارسال نامه‌هایی مستند بر ضد آن اقدامات، امیر ولی را به مقابله تهدید کردند.^۹

امیر علی اعتنایی به این تهدیدها نکرد، بنابراین برای سید کمال الدین بهانه ای به دست آمد تا با جمع آوری تمامی لشکریان مازندران و سپردن فرماندهی آن به سید فخر الدین حاکم رستمدر به استرآباد حمله کند. امیر ولی با شنیدن خبر حرکت لشکر مازندران در منطقه‌ای به نام تمیشه اردو زد. ۱۰ و وقتی دو لشکر به مصاف هم رفتند؛

پیاده‌های مازندران تیرباران کردند و از ضرب تیر و شمشیر فی الحال لشکر استرآباد منهدم گشتند، فرار نمودند، سادات در عقب دوانیدند. ۱۱

در این حال امیر ولی که در نخستین ساعات دفاع بسیاری از سپاهیان خود را از دست داده بود گریخت و به کوهپایه ها پناه برد، و «سادات با تکبیر و صلوات که شعار اسلام است به شهر استرآباد درآمدند» ۱۲

ص: ۱۱۱

سید ظهیر الدین چنین گزارش کرده است که سادات با استقبال مردم گرگان روبرو شدند و «مذکوران و ارباب و اهالی استرآباد بلا تکلیف جمع آمده به شرف ملازمت و خدمت مشرف شدند». ۱۳ وی برای توجیه این استقبال چنین می‌آورد.

واقعا مردم استرآباد از میرولی آزرده بودند که به ایشان ظلم و ستم می کرد. چه زن و چه دختر مردم را مشکلی داشتند طمع می‌کرد و به افعال وقیح خود آخر الامر گرفتار شد. ۱۴

پس از آن نیز چنین شایع شد که امیر ولی به خراسان گریخته است. سید فخر الدین نیز با توجه به اهمیت و چه بسا در پی نیم‌نگاهی که سادات به خراسان، همسایه بزرگ استرآباد داشتند، «یکهزار مرد مکمل را با سرداری دانا و متدین و عاقل در شهر گذاشت و داروغه و وکلا تعیین فرمود». ۱۵ از این که سادات بسیار زودتر از آن چه که پیش‌بینی می شد به مازندران بازگشتند، می‌توان دریافت که آنان چندان به توان خود در حفظ استرآباد مطمئن نبودند.

سومین واقعه مهمی که سادات مرعشی پس از درگذشت مقتدا و رهبر خود با آن مواجه شدند، حمله تیمور گورگانی به قلمرو آنان بود. عصر ظهور تیمور لنگ را می توان ایام آشفتگی قلمرو نوادگان چنگیز خان مغول در آسیای مرکزی و ماوراءالنهر دانست. ۱۶ در این زمان تیمور که ادعا می کرد از سلاله چنگیز خان است و میراث چنگیز به او می رسد با بهره‌گیری از شجاعت و بیرحمی و هوشمندی خود توانست در آن آشفته بازار خودنمایی کند. ۱۷ وی پس از تسلط بر ماوراءالنهر، سمرقند را مقر حکومت خود قرار داده، لشکرکشی های خود را که یورش نامیده شد، آغاز کرد. وی در یورش نخست خود «پس از گذشتن از جیحون خرابیهای بسیار به بار آورد». ۱۸ (۷۸۲ ه. ق)

اوضاع آشفته ایران آن روزگار مهمترین عامل انگیزنده تیمور در آن یورش بود. ادامه یورش‌های شدت‌گیر تیمور (۷۸۵ ه. ق) فتح آذربایجان، لرستان، گرجستان، شیروان و آسیای صغیر را در پی داشت چنان که تا زنجان پیش آمد. وی سپس به اصفهان رفت و ... در قتل عامی وحشتناک هفتاد هزار نفر از مردم آن شهر را به قتل رساند و از سرهای آنان مناره ها ساخت و پس از آن به شیراز رفت.

شاهزادگان آل مظفر و فرمانروایان کرمان و یزد و اتابکان لرستان و امیران لارستان به حضور وی آمدند و خطبه پادشاهی بنامش خواند. ۱۹

در این زمان به نظر می‌رسد اخبار فتوحات تیمور و پیوستن اسکندر چلاوی به وی به

ص: ۱۱۲

گوش سادات قوامی رسیده بود. چه آنان نگران از بدگویی های وی نزد تیمور و احتمال این که مبدا امیر ولی حاکم فراری استرآباد نیز به تیمور بپیوندد پس از مشورت های زیاد تصمیم گرفتند استرآباد را به امیر ولی واگذار کنند. ۲۰

مجموع گفتند که صلح کرده استرآباد به میرولی داده آید. ۲۱

بدین ترتیب امیر ولی بار دیگر بر استرآباد مسلط شد در حالی که تمامی کارگزاران مرعشی از آن دیار خارج شدند. از این نوع گزارش های سید ظهیر الدین این پرسش در ذهن متبادر می شود که به راستی این امیر ولی که به قول وی به افعال وقیح متهم و روزی مورد نفرت مردم استرآباد بود چگونه توانست به همین آسانی مورد پذیرش همان مردم قرار گیرد و کارگزاران مرعشی هم به همان آسانی مردم طرفدار خود را به او سپردند؟! مشابه چنین سیاستی را سادات درباره ملوک سابق رستمدر اتخاذ کردند چه:

صلاح چنین دیدند که چون طوس ملک از ملوک گاوباره بود و به پیرامون ولایت رستمدر می گشت او را استمالت داده رستمدر را بدو مسلم دادند تا او نیز به اسکندر شیخی موافقت ننموده در مقام انتقام نباشد. ۲۲

این نوع مصالحه و سازش ها بیان گر آن است که با تسلط سادات مرعشی بر نواحی که پیش از آنان به صورت سنتی با حاکمیت خاندان های محلی اداره می شد همه چیز پایان نیافته و نفوذ ریشه دار آنان از بین نرفته است. چه، همان گونه که پیش از این نیز در برخی از تحلیل های معاصرین اشاره شده است اینان گردنکشان و طاغیان مورد نفرت مردم نبودند که با دفع قهرآمیز آنان، موضوع حضور و نفوذ خاندان های قدیمی «کان لم یکن» اعلام شود. در هرحال سادات مرعشی اگرچه کمی دیر اما بالاخره در این باره اندیشیدند و در پی جبران مافات، سیاست درستی اتخاذ کردند. این در حالی بود که:

ملوک گیلان که سال ها بل قرن ها بود که در مقام فرمانبرداری هیچکس را گردن ننهاده بودند مطیع و منقاد گشته مال فرستادند و خراج قبول کردند و امان طلبیدند. بندگی حضرت ایشان را امان داده عذر تقصیرات ایشان قبول فرمود و بسیورغال و خلعت مخصوص گردانید. ۲۳

و این رفتاری غیر از روش مرعشیان بود، که نشان می دهد به راستی سادات مرعشی هرگز روحیه تسلیم و باج دهی به تیمور را نداشتند و حفظ ده سال حکومت مستقل پس از نخستین یورش تیمور به ایران نیز این اعتقاد را در آنان تقویت کرده بود. لیکن به نظر می‌رسد

ص: ۱۱۳

در اندیشه سیاسی آنان باور به قطب های ریشه دار مقاومت محلی و چگونگی جذب آنان جایگاهی نداشت، چه می بینیم ملک طوس، امیر ولی و حتی اسکندر چلاوی نیز در برابر تیمور تن به تسلیم بی چون و چرا نداده، هریک به نوعی در اثر ضربات خردکننده تیمور از پا درآمده اند. در هرحال تیمور پس از تسخیر خراسان به جانب استرآباد روی آورد. ۲۴

بهانه او در این لشکرکشی به ائتلاف امیر ولی با امیر علی بیگ حاکم هرات علیه اقدامات وی بود. ۲۵ به نظر می‌رسد این گزارش «شامی» که؛

چون امیر ولی خبردار شد مقربان خود را با انواع تنسوقات و دوقوزها حضرت فرستاده عذرها خواست و به تضرع و زاری امان طلبید و ... صاحب‌نظران مرحمت نموده ملتمس او مبذول داشت. ۲۶

با بازگشت دیگر بار تیمور پس از یک وقفه زمانی صورت پذیرفت، سازگاری ندارد. سبب این تأخیر را سید ظهیر الدین «مهم ضروری که در ماوراء النهر واقع گشته بود»، ۲۷ می‌داند. به نظر می‌رسد معطل شدن تیمور به پای تسلیم علی بیگ حاکم هرات و در پی آن درگذشت یکی از همسران تیمور به نام دلشادآغا و خواهر بزرگ وی به نام قتلغ ترکان آغا در آن ایام همان «مهم ضروری» باشد. ۲۸ (۷۸۵ ه. ق) در هر صورت تیمور در این سفر جنگی «با امیر ولی محاربه کرد و او را منهدم ساخت و او گریخته از راه گیلان به خلخال رفت». ۲۹ و ظاهراً در همان‌جا نیز به قتل رسید. (۷۸۶ ه. ق)

شامی در ظفرنامه علت این حمله را عدم وفاداری امیر ولی به عهد و پیمانش با تیمور نوشته است، ۳۰ او در کتابش روحیه استقلال طلبانه امیر ولی را تأیید کرده، از مقاومت جانانه امیر ولی در برابر تیمور نیز مطالب بسیاری آورده است. ۳۱ پس از آن تیمور استوآباد را به پیرک پادشاه نامی سپرد که سادات سعی داشتند با او رابطه برقرار کنند. چنان‌که سید ظهیر الدین اشاره دارد به این که سید اشرف پسر سید کمال الدین خواهر وی را به عقد نکاح خود درآورد. ۳۲ تیمور در ادامه این سفر جنگی، به آذربایجان و از آن جا «به موضع رستمدر درآمد و ملوک ایشان از پیش برخاسته گریخته و لشکر ولایت ایشان بغارتیدند». ۳۳

سپس تیمور «به جهت تسخیر ولایت بطرف آمل و ساری عزیمت نمود. در این اثنا سید کمال الدین و سید رضی الدین به بساط بوس رسیدند و در مقام انقیاد» درآمدند. ۳۴

اگر از برخی گسستگی‌های تاریخی این گزارش‌ها بگذریم، گویا این اظهار انقیاد که مسلماً

ص: ۱۱۴

به واسطه سید غیاث الدین فرزند سید کمال الدین حاکم ساری صورت گرفت نخستین ارتباط سادات مرعشی با تیمور است. سید ظهیر الدین به این اظهار و اعلام انقیاد اشاره نمی‌کند و بدون ذکر زمان، حمله نهایی تیمور به مازندران را شرح می‌دهد. ۳۵ به نظر می‌رسد وی علاقه ندارد توجه تیمور به مازندران را گزارش کند. در حالی که پیش از این در جریان حمله تیمور به خراسان، خواجه امیر علی مؤید آخرین امیر سربداران اعلام اطاعت کرده، در التزام رکاب تیمور قرار گرفته بود. ۳۶ همان‌گونه که:

والی شیراز شاه شجاع که به حشمت و مکنت و عقل و دانش از انباز خود ممتاز بود و بارشاد عقل با این حضرت حلقه اخلاص بر در محبت می‌زد به بساط بوس رسید. ۳۷

از سوی دیگر «ملوک گیلانات پیشکش مال و فرزندان خود به درگاه صاحب‌نظران فرستادند». ۳۸ به نظر می‌رسد تیمور از انگیزه چنین عملکردهایی که همانا جلوگیری از ویرانگری‌ها و تاراج و غارت شهرها و بازداشتن از قتل عام‌های حضرت صاحبقرانی بود، چندان نیز بی‌خبر نبود. شاید هم وی از انتشار سریع اخبار هجوم‌های وحشیانه و توأم با

تخریب خود همین عکس العمل ها را انتظار داشت، همان گونه که به شناسایی و جذب ناراضیان داخلی حکومت های محلی اقدام می کرد و از آنان جهت کسب اطلاعات و بهانه لازم برای حملات خود بهره می گرفت.

تیمور پس از آن که در سال ۷۸۳ ه. ق آن ملوک را برانداخت رو به جانب آل مظفر کرده آنان را نیز منقرض کرد، (۷۹۵ ه. ق) پس عزم خویش را برای فتح مازندران جزم نمود. وی پیش از این در بیستم شوال ۷۹۴ هجری سید برکه، یکی از سادات مورد توجه و عنایت خویش یا به تعبیر سید ظهیر الدین مقتدای خود را نزد مرعشیان فرستاده، در بازگشت ۳۹ از مذاکره خویش با مرعشیان، غیاث الدین «پسر کمال الدین را با خود آورد و چون بساط بوس مشرف شد احوال پدر بعز رساند و تقریر کرد که در مقام مطاوعت و فرمان برداریست و سر بر آستان انقیاد نهاد.» ۴۰

اگرچه تیمور متوقع بود که سید کمال الدین خود به خدمت وی آید اما علیرغم بدگویی های اسکندر چلاوی سید غیاث الدین را بناخت و خلعت و انعام بخشید. سید غیاث الدین نیز در سفر جنگی تیمور به عراق از جمله در یورش وی به هزار جریب وی را همراهی کرد. این

ص: ۱۱۵

تمهیدات اگرچه توانست یورش تیمور به مازندران را به تأخیر اندازد، اما نتوانست آن را مانع شود. به ویژه آن که در این زمان سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیار، حاکم رستم دار علیرغم اقدام سیاسی مرعشیان سر به اطاعت تیمور نهاده بود و پیرک پادشاه حاکم استرآباد نیز از در نفاق با سادات درآمد.

سادات نیز با شنیدن این اخبار، دیگر با سید غیاث الدین را با تحف و هدایای بسیار به اردوی تیمور فرستادند. این عمل یعنی فرستادن سید غیاث الدین، در منابع گوناگون با شدت و ضعف بیان شده است لیکن وجه مشترک همه آن ها عذرخواهی سید غیاث الدین و عدم پذیرش تیمور است. اما سید ظهیر الدین که مسلماً نخس تین منبع و اصلی ترین آن هاست با شرحی مفصل به این موضوع پرداخته است:

سید غیاث الدین ... عذرخواهی بسیار نمود که ما جمعی از ساداتیم که در این جنگل مازندران مقیم گشته و به دعای دولت مواظبت می نمائیم و چون پدر اسکندر شیخی نسبت با ولی نعمت خود غدر کرده به قتل آورده بود و خود مرتکب امری گشت که حد او نبوده است و به مناهی مشغول گشت و استخفاف شریعت غراً می نمود تقدیر الهی بر آن جاری شد که جهت ظلم چلاویان بدکردار ولایت مازندران در ربه اطاعت ما درآید و اهالی آن ملک را از ظلم ظالمان خلاصی پدید آید، اکنون این من حقیر مدتی است که به طریق جد و آباء خود در این جنگل مازندران با مردم آن چه وظیفه عدل و انصاف است مرعی داشته و دعای دولت شاهان ذوی الاقتدار مشغولیم. مأمول آن که نظر عنایت مشمول حال این فقیران گردانید از ما به دعاگویی چیزی توقع ندارید. ۴۱

در این پیام آمیزش تدبیر سیاسی و غرور آشکار است. و اقدامات بعدی سادات و مقاومت آنان در برابر هجوم لشکریان تیمور که از سوی منابع گوناگون تأیید شده بیان گر این ادعا و صحت نوشته سید ظهیر الدین است. عدم تأثیر این گونه اقدامات سادات بر عزم تیمور این گمان را تقویت می کند که چه بسا وی از سوی اسکندر چلاوی و شنیده های دیگران از ثروت افسانه ای سادات باخبر و در حمله به مازندران بیش از پیش تحریک و تشجیع شده باشد. ۴۲ چرا که عرض حال

سید غیاث الدین «در جمله قبول نیافتاد.» ۴۳ و غیر از سید ظهیر الدین دیگران نیز بر این نکته تأکید کرده اند که تیمور غیاث الدین را در بند کرد و جهت نصیحت به

ص: ۱۱۶

پدر خویش به سوی وی فرستاد ۴۴ و خود نیز در پی او روان شد. اخبار حرکت لشکریان تیمور که با شدت و حدت دهان به دهان می‌گشت بر سادات آشکار ساخت که تدابیر سیاسی و ارتباط مستقیم آنان با تیمور نیز نتوانست سرنوشت آنان را که رودررویی با تیمور بود عوض کند. اطلاعاتی که از تعداد سپاهیان تیمور به سادات می‌رسید نیز بسیار ناامید کننده بود ۴۵ چنان‌که سید ظهیر الدین چنین انعکاس داده است: «لشکر ایشان نسبت به لشکر تیمور همچو قطره و دریاست.» ۴۶

بنابراین بسیار طبیعی می‌نمود که سادات به انبوه درختان جنگلی که به نظر می‌رسید موضعی دفاعی غیر قابل نفوذی باشد پناه ببرند. تیمور نیز دستور داد تا سپاهیان از میان و یمین و یسار «خارها جمع کنند و راه‌ها بگشایند.» ۴۷

چه حکم واجب‌الاذعان نفاذ یافت که ملازمان که شیر بیشه پیکار بودند بدین طریق جنگل بریده پیش می‌رفتند تا به سیاهی دره رسیدند. ۴۸

سید ظهیر الدین از آگاهی تیمور به شیوه دفاعی سادات و پیش‌بینی و تهیه و تدارک وی در جهت انهدام درختان جنگلی خبر می‌دهد ۴۹ و پناه بردن سادات به جنگل را یکی از عوامل شکست آنان یاد می‌کند. ۵۰ بالاخره پس از چند روز، نبرد سنگین دو طرف آغاز شد.

در اخبار آمده است که تیرباران سپاهیان سادات بسیاری از سرداران تیمور را به کام مرگ کشید، اما سادات خود نیز کشتگان بسیار دادند. هم‌چنین سید ظهیر الدین از فرار بسیاری از لشکریان سادات خبر می‌دهد، ۵۱ همان‌گونه که شامی نیز با اعلام درخواست امان از سوی سید کمال الدین آن را تأیید می‌کند. ۵۲ خواند شاه از سه روز مقاومت سادات خبر می‌دهد ۵۳ و خواندمیر آن را به دو روز تقلیل داده است. ۵۴ البته این پایان کار نبود چه شرط تیمور در مورد پذیرش امان‌خواهی سید کمال الدین و مولانا عماد الدین از فقهای سادات ۵۵ این بود که:

هریک از بزرگان و مهتران این ولایت فرزندان خود را با مال چندساله پیش ما فرستند و چون فرزندان ایشان در کوچها با ما باشند پدران ایشان را امان دهیم. ۵۶

از اردوی سادات طبل مخالفت به صدا درآمد و این بار تیمور به یک جنگ زمینی - دریایی دست زد. چه بیش از این اسکندر شیخی خبر آورده بود که مهمترین و آخرین پایگاه سادات

ص: ۱۱۷

قلعه ماهانه‌سر است. ۵۷ مقاومت سادات در این مرحله بیش از پیش به درازا کشید. چندان‌که این مدت در اقوال مختلف از یک هفته تا دو ماه و شش روز گزارش شده است. اما علیرغم آن که سادات سنگر ماهانه سر، را ناگشودنی می‌انگاشتند تیمور رزم دیده‌تر از آنان شیوه جنگی جدیدی به کار بست. «امر شد که کشتی‌بانان جیحون کشتی بسازند و

نقط و آتش تعبیه کرده و در قلعه اندازند. ۵۸ کشته شدن یکی از سرداران تیمور به نام خواجه علی بهادر بر شدت خشم و درنده‌خویی وی افزود. در این مرحله تیمور خود مستقیماً در عملیات جنگی دخالت کرد.

چنان‌که حصارى پس از حصارى فرومى ریخت و مدافعان آن مى گریختند. ۵۹ و این در حالى بود که سادات هنوز با بهره‌گیری از تیراندازان خود هم چنان مقاومت مى کردند. دیگر هیچ امیدی به قطع عملیات تهاجمی تیمور وجود نداشت. سادات نیز هیچ گونه نیروی کمکی برای خود متصور نبودند. ناچار در آن هنگامه نبرد به رایزنی پرداختند و تصمیم گرفتند که دیگر بار فرستادگانی با تحف و هدایا به نزد تیمور فرستند و از او امان بطلبند. ۶۰ این گزارش را که سید ظهیر الدین ارائه کرده، منابع دیگر تأیید نکرده‌اند. آنان نوشته‌اند تیمور با نبردی که «زبان از شرح حال آن قاصر است» ۶۱ قلعه را گشود. از گزارش مورخان چنین برمی آید که تیمور پس از نبردی بسیار خونین که باید آن را یکی از شواهد آشکار سببیت وی دانست، توانست از قدرت مقاومت سادات بکاهد. چه استمرار تهدیدهای تیمور سید کمال الدین را به گشودن دروازه آخرین حصارها وادار ساخته بود. (دوم شوال ۷۹۵ ه. ق). پس از این مرحله از نبرد، مورخان با تنوع خاص و قابل ملاحظه‌ای از انگیزه‌های تیمور و البته به زبان وی در حمله به سادات نکات جالبی نقل کرده‌اند که مطالعه همه آنها جهت مقایسه خالی از لطف نیست.

سید ظهیر الدین نوشته است:

چون سادات را امراء و چاوشان در پیش و پس به درگاه اعلی بردند ... حضرت صاحب نظران به پا استاد ایشان را تعظیم نمود و برابر خود سید کمال الدین را بفرمود تا بنشانند و برادران را هم جای دادند و سید را مخاطب کرد و گفت که من به ولایت شما جهت مال و ملک نیامده‌ام به سبب آن آمده‌ام که مذهب شما بد است. حیف باشد که شما دم از سیادت زیند و مذهبی داشته باشید که لایق مسلم‌انان نباشد. سید فرمود: ای امیر، ما را چه مذهب است که بد است؟ فرمود: شما سب صحابه می‌کنید و رافضی مذهبید.

ص: ۱۱۸

سید فرمود که: ما خود متابعت جدّ و آباء خود کرده ایم اگر مخالفان جدّ خود را بد گفته باشیم غالباً عجب نباشد. اما از آن است که شما می‌خواهید با وجود این فسق و فجور و سفک و دماء و هتک استار مسلمانان اخذ اموال اهل اسلام که در مجلس شما و نوکران شما هر لحظه واقع است مرتکب امر بمعروف و نهی از منکر بر خود و اتباع خود واجب است و بعد از آن بر سایر مردم چندان که قدرت باشد. چون این معنی از خدام شما به هیچ وجه واقع نمی‌شود کی شما را رسد که دیگران بدین خطاب مخاطب سازید؟ قصّه دراز کردن چه احتیاج؟ هر چه خاطر شما است بفرمائید تا هم چنان کنند. ۶۲

حتی اگر به واقعیت چنین مکاتبات و یا مکالماتی شک کنیم و یا آن را عقیده سید ظهیر الدین بدانیم به نظر می رسد می‌توان با مطالعه دیگر گزارش‌ها به استنباطی نزدیک به واقعیت دست یافت. همان گونه که می‌توان نگهداشتن آنان در تبعیدگاه تا مرگ را دلیلی بر عدم اطاعت آنان از تیمور دانست. شامی آورده است:

روز شنبه غره ذی الحجه امیر صاحب قران سوار شده روی به سوی حصار نهاد و زهره خصمان از هول حمله مردان با آب شد و دل دشمنان از بیم جان در خفقان و اضطراب افتاد. به ضرورت از حصار بیرون آمده گروه گروه روی به حضرت نهادند در اول ملاقات بواسطه اعتقادهای بد که بدیشان نسبت می کردند ایشان را تهدید کرده، سخن‌های درشت

فرموده و آخر ایشان را بحسن اکرام و بذل انعام ممنون منتهای بی پایان گردانید نصیحت فرمود تا معتقدات بد را ترک کرده من بعد بر طریقه اهل سنت و جماعت زندگانی کنند و راه شریعت را مسکوک داشته اهل علم را احترام نمایند و فرزندانرا بر تعلّم علوم شرعی ترغیب کنند. ۶۳

خواندمیر پس از شرح ماجرای نبرد ماهانه‌سر و چگونگی گشایش قلعه نوشته است:

مدت محاصره بدو ماه و شش روز کشید آن‌گاه طالب مصالحه گشته داشتند.

سید کمال الدین و برادران راضی شده ... سادات صاحب سعادت پیای اضطراب از ماهانه سر بیرون آمدند و میان خوف و رجاء بیارگاه صاحب‌نظران مظفر لوا

ص: ۱۱۹

شتافتند آنحضرت بتعظیم ایشان قیام فرموده همه را رخصت جلوس ارزانی داشت آن‌گاه سید کمال الدین را ... بر زبان آورد و ... فرمود تا سادات را با اتباع از مجلس بدر بردند و در برابر بارگاه بنشانند. ۶۴

میرخواند نیز در روضه الصفا با اقتباس از مطالب خواندمیر نبرد ماهانه‌سر را با آب و تاب افزون‌تر از دیگران شرح کرده چنین نوشته است:

در آن روز جنگی دست داد که زبان بیان از تعریف آن عاجز و قاصر آید و عاقبت مبارزان لشکر منصور دشمنان را مقهور ساختند و ... جنگ‌های صعب کردند و بعد از هشت روز ساکنان قلعه ماهانه‌سر عاجز و مضطر گشتند و گروه‌گروه از قلعه بیرون آمد. روی توجه بیارگاه فلک شکوه آوردند نخست سید کمال الدین و سید رضی الدین با اولاد و احفاد بخدمت مبادرت نمودند و صاحبقران پاک اعتقاد بواسطه آن که شنیده بود که آنجماعت در وظایف عبادت تکاسل ورزیدند و از اقامت نماز جمعه و جماعت تغافل می نمودند اول ملاقات با ایشان سخت خشونت آمیز گفت و در آخر سبب انتساب ایشان بخاندان نبوت همه را با اکرام و احترام و بذل انعام بنواخت و زبان همایون بنصیحت گشاده فرمود که از اعتقاد فاسده و مذاهب باطله احتراز و اجتناب می باید جست و دست از شیوه‌های پدر و جدّ خویش سید قوام الدین باید شست و بر شما واجب است که فرزندان را به تعلیم علوم شرعی ترغیب و تحریض نمائید و اغراز و احترام صلوٰه بر خود واجب شناسید. ۶۵

با مقایسه این مطالب از منابع گوناگون که علیرغم مشترکات دارای جنبه های منحصر به فرد نیز می باشند می توان تا حدّی پاسخگویی سید کمال الدین به تیمور را مبتنی بر واقعیت دانست به ویژه آن‌که در مواردی چند از تیمور چنین صبر و حوصله‌ای از وی در برابر مخالفان تأیید شده است. ۶۶

اما باور این‌که سادات «مجموع نصیحت پذیرفته اظهار توبه و انابت کردند» ۶۷ نیز بسیار مشکل به نظر می‌رسد. حوادث بعدی نشان می‌دهد که تیمور پیش از آن که در فکر تحمیل توبه و انابه به رهبران سادات باشد در فکر توجیه اعمال خلاف ادعاهای خویش در احترام گذاردن به اهل بیت پیامبر اسلام (ص) بود، چه دیری نپایید که تیمور صحنه‌ای دیگر آراست.

ص: ۱۲۰

وی دستور داد اسکندر چلاوی را که خواهان قصاص خون پدر از سادات بود رودرروی آنان قرار دهند . و همین طور سعد الدوله حاکم رستمدر را که برادر وی ملک قباد در رویارویی با سادات جان باخته بود . ۶۸ این رویارویی چهره به چهره بیان گر عدم اطاعت مطلق اسکندر چلا وی از تیمور است، چه وی با اصرار خواستار قصاص خون پدر بود در حالی که سعد الدوله با قصاص سادات مخالفت می کرد. ۶۹ خواندمیر آورده است که:

امیر تیمور گورکان چون این سخن شنید ملک سعد الدوله را گفت رحمت بر تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ نجات دادی لعنت بر اسکندر شیخی که می خواست مرا همعنان خویش بنار حجیم رساند. ۷۰

حداقل دریافت ما از این گزارش، وجود اختلاف نظر میان تیمور و اسکندر چلاوی است که در رفتار و برخوردهای متقابل این دو در صفحات آینده آشکارتر خواهد شد . پس از آن تیمور با کمک و راهنمایی اسکندر چلاوی و دیگر مازندرانیان آشنا، رشائقه ۷۱ را از سادات جدا کرد و؛

قریب یک لحظه هزار آدمی را به قتل آورده اند و اشارت کردند که قتل عام بکنند مگر سادات را که نکشند دیگر هرکه را بیابند بی محابا بکشند و تالان و تاراج را دست باز ندارند. ۷۲

شامی در این باره چنین می نویسد:

چون در میان ایشان - سادات - عوام بد اعتقاد بسیار بودند و فدائیان بی شمار، مراد وی اسماعیلیان است، حکم شد که عامه مفسدان را بر شمشیر گذرانیدند. ۷۳

سپس کلیه خزائن و اموال نقدی و جنسی ماهانه سر را مصادره کردند و به سمرقند فرستادند . مورخان و در رأس آنان سید ظهیر الدین، این خزائن و اموال را افسانه ای گزارشی کرده اند و برخی مورخان این ثروت ها و دارائی های تدریجا انباشته شده را نتیجه زیاده طلبی ساداتی که از عقاید اولیه خود دست برداشتند، دانسته اند. ۷۴ بی آن که بخواهیم چنین برداشت هایی را بطور تام و تمام نفی، یا توجیه کنیم بر این باوریم، قرائن و شواهدی وجود دارند که بخشی از این اموال و دارائی ها را از اموال دیوانی و یا اموال شخصی برخی تجار و غنایم جنگی و فتح قلاع ملوک طبرستان می دانند، بنابراین برای دست برداشتن از عقاید

ص: ۱۲۱

اولیه سادات باید عوامل دیگری را مورد توجه قرار داد . چنان که از مطالعه تاریخ حکومت ها و دولت های گوناگون می توان یافت که مقتضیات زمان چگونه بر اعتقادات اولیه آنان اثر گذاشته است و ظن و گمان مال اندوزی بر برادران مرعشی تا چه حد می تواند توجیه گر حمله تجاوزکارانه تیمور و غارت مازندران باشد ، در حالی که پیش از این در بررسی برخی منابع اشاره شد که فی المثل نظام الدین شامی به دنیاگرایی و خوش گذرانی و اعتقادهای بد آنان بدون هیچ تفصیل و تفسیر اشاره دارد و شرف الدین علی یزدی از مذهبی برخلاف سنت عامه و از اشتراک در عقاید مرعشیان سخن به میان آورده است بی آن که درباره آن توضیح و یا آن را شرح و تفصیل دهد . در حال وقتی تیمور به ساری رسید؛

توقف نمود، اموال قلعه را که از حیز حساب بیرون بود کشتی مالا مال کرده به امرا و لشکریان بخشید. ۷۵

پس از آن که کاروان اسیران به ساری رسید دستور داد آنان را سوار کشتی کردن و به ماوراء النهر تبعید نمودند.

سید کمال الدین را با اهل و عیال در کشتی نشاندند بخوارزم فرستاد و آن چه از اتباع و اشیاع او که بازمانده بودند همه را به طرف سمرقند روانه کرد. ۷۶

پس از آن دستور داد ساری را غارت کنند همان گونه که آمل و «قلعه ماهانه سر را با خاک برابر ساختند!!» ۷۷، چنان که ...

در تمامی ممالک مازندران خروسی و ماکسانی مانند که بانک کند و بیضه نهد و بقیه السیف - که بودند - گریخته به اطراف و جوانب رفتند و عوارت و پیر و ضعفا و اطفال به گرسنگی بمردند. ۷۸

پس از چندی کاروان اسیران به جیحون رسید، آنان را در آن جا به چند قسمت تقسیم کردند، عده ای را به سمرقند و بعضی ها را به کاشغر و برخی را به خوارزم فرستادند و از جمله؛

سید کمال الدین حاکم ساری را به خوارزم ... و سید مرتضی و سید عبد الله پسران سید کمال الدین را به تاشکند فرستاد. ۷۹

سپس ساری را به جمشید قارن و رستمدرار را به ملک سعد الدوله طوس واگذار کرد و

ص: ۱۲۲

حکومت آمل را به اسکندر شیخی سپرد. ۸۰

بدین ترتیب حکومت مقتدری که سادات، در طبرستان و رویان و مازندران به وجود آورده بودند با یورش ویرانگرانه تیمور متلاشی شد و رهبران آن به نقاط مختلف ماورا النهر تبعید شدند، بی آن که پس از آن، اخبار موثق و مشروحی از آنان در کتب تاریخی عصر تیموری آمده باشد، مگر اخبار درگذشت آنان!

لیکن از آن جا که عصر تیموری عصر شکوفایی و ترقی تاریخ نگاری و ظهور تاریخ نگاران برجسته است جای شگفتی و سؤال است که چگونه و تا چه حدّ تاریخ نگاری و تاریخ نگاران آن دوره توسط حکومت تیمور تحت محدودیت و نظارت بودند. در اخبار درگذشت سادات تبعید شده، چنین می خوانیم:

از جمله اولاد سید قوام الدین، «سید رضی الدین» و «سید نصیر الدین» و «سید ظهیر الدین» در بعضی از بلاد ماوراء النهر وفات یافتند و سید فخر الدین کاشغر به جوار مغفرت ملک اکبر پیوسته و سید زین العابدین در سیرام از جهان محنت فرجام انتقال نمود. ۸۱

این گونه اخبار کوتاه بیان گر آن است که فرزندان سید قوام الدین در تبعید نیز روزگار خوشی نداشتند.

پس از سقوط دولت مرعشیان بر مازندران چه گذشت؟

پس از سقوط دولت مرعشیان بسیاری از مردم آمل از موطن خویش گریختند و آن ولایت آباد به چنان قحطی دچار شد که اسکندر شیخی دلخوش به حکومت بر آن ویرانه جهت آوردن غله به گیلانیان التماس می کرد، در حالی که وی در همان ایام کینه توزانه به تخریب گنبد سید قوام الدین دست زده بود. ۸۲ این گونه اقدامات اسکندر با عکس العمل‌هایی چون قیام سید عز الدین رکابی روبرو شد.

وی که «همشیره سید کمال الدین را در حباله زوجیت» ۸۳ خویش داشت برای جبران مافات یک چند در جنگل ها کمین کرده، برای اسکندر شیخی اسباب دردسر بود. چنان‌که اسکندر با کمک جمشید قارن حاکم ساری و خراسانیان در خدمت وی توانست آنان را عقب

ص: ۱۲۳

براند. ۸۴ به نظر می‌رسد ارائه این گونه خبرها نمی‌تواند چندان هم دور از واقعیت باشد، چه مخالفت مردم با کیا اسکندر چلاوی و استقبال از سادات مرعشی سال ها پس از دوری آنان از مازندران بیان‌گر استمرار نفوذ معنوی آنان در منطقه است. این در حالی است که طی این مدت کیا اسکندر چلاوی از چنان قربی در دستگاه تیموری برخوردار شده بود که در یورش هفت ساله ۸۵ در حمله به آذربایجان و شام و عثمانی و در نبرد معروفی که بایزید عثمانی در آن به ا سارت تیمور درآمد، ۸۶ در التزام رکاب بود. ۸۷ چنان‌که هربار به انواع خلعت متنعم می شد. ۸۸ مورخان پس از بیان این همراهی و همدلی بدون شرح و بسط حادثه‌ای که بیان‌گر چند و چون آن باشد خبر داده‌اند که اسکندر علیه تیمور دست به طغیان و نافرمانی زد! چرا؟ آیا اسکندر در سفرهای جنگی مذکور چندان که باید و متوقع بود مورد توجه تیمور قرار نگرفت؟ و یا حضور و فعالیت دوباره طرفداران مرعشیان در منطقه تحت تسلط وی اسکندر را به این گمان که نکند تیمور دیگر بار به سادات گرایش یافته است نگران کرد؟ در پاسخ چه بسا بتوان یک ناسازگاری اساسی میان اسکندر که جویای سلطنت بر سرزمین پدری خویش بود، با تیمور و تیموریان در نظر آورد و یا این که برداشت مثبت شامی را بپذیریم که تیمور در اواخر عمر در اثر انعکاس اخبار ظلم وی و نصایح علما تغییر حال داده، به دفع ضرر از مظلومان گرایش پیدا کرده باشد. ۸۹ در هرحال اسکندر پس از بازگشت از سفر جنگی با تیمور به محض ورود به فیروزکوه اعلام استقلال کرد که این به معنی طغیان در برابر ولی نعمت خود بود.

همان‌طور که اشاره شد مورخان در این باره نظر روشنی نمی‌دهند جز آن که برخی از آنان به روال معمول این عصیان را به کفران نعمت اسکندر نسبت داده و یا او را یاغی خوانده‌اند. ۹۰ علیرغم این گزارش‌ها بعید به نظر می‌رسد که اسکندر به طور ناگهانی و بی دلیل سر از اطاعت تیمور برتافته باشد. شاید این قصه ابن عربشاه در عجایب المقدور بتواند از ابهام موجود بکاهد و ما فی الضمیر اسکندر و تیمور را بر ما روشن کند. «گفته‌اند که اسکندر چلاوی در مجلس تیمور بود و آن مجلس آراسته به اسباب عشرت و سرور بود. تیمور از او پرسید که اگر دور زمان به خلاف فرزندان من گردد، کرا بینی که آهنگ تباهی آنان کند؟ وی در حالی که مغزش از باده ناب در جوش و چراغ خردش خاموش بود به پاسخ گفت:

«آن که فرزندان تو از میان بگیرد نخست منم ... تیمور در آنحال متعرض

ص: ۱۲۴

اسکندر نشد تا مگر زمانی مناسب یابد ... اسکندر آن گاه که از آن حال به خویش آمد بعضی ملامتش کردند وی گفت که سرزنش من بدین گفته سزاوار نیست از آن که مرا خدای تعالی بدین سخن آورد و اوست که تواند همه چیز را گویا کرد»! ۹۱

تیمور پس از شنیدن خبر طغیان اسکندر تنی چند از فرماندهان را با لشکریان بسیار به تعقیب وی فرستاد. اسکندر فرزند خود حسین کیا ۹۲ را در قلعه فیروزکوه گمارد و خود به سوی آمل و چالوس شتافت. تیموریان جهت تسخیر قلعه فیروزکوه به کیومرث دربان قلعه متوسل شدند تا مگر به حيله ای به آن قلعه راه یابند. در پی کارساز نبودن این حيله، تیمور خود به دفع اسکندر اقدام نمود. در این سفر «از فرزندان سید کمال الدین ساری، سید غیاث الدین ملازم او بود». ۹۳ پناه جستن اسکندر به گیلان و گیلانیان سودی در بر نداشت چه تعقیب کنندگان وی، سید هادی کیا والی تنکابن را از حمایت اسکندر بر حذر داشتند. این برخورد سادات گیلان با سوابقی که از آنان می دانیم و با شناختی که آنان از برخورد اسکندر با سادات قوامی داشتند و خطر یورش تیمور به گیلان قابل توجه است. در هر حال اسکندر با کمترین نیرو به جنگل پناه برد. وی در راه گریز همسر و دو کودک خردسال خود را به قتل رساند و سپس خود نیز به اسارت درآمد و به قتل رسید. ۹۴

با مطالعه اخبار مربوط به طغیان اسکندر و پی گیری جدی تیمور در سرکوب وی از لابه لای متون گوناگون تاریخی این برداشت به ذهن متبادر می شود که اسکندر مردی صاحب اصول بوده و تیمور را با همه قدرت غاصب می شمرده است و چه بسا پیری تیمور و احساس مرگ او نیز عامل دیگری بوده که اسکندر را به استقلال عمل تشویق می کرد. پس از کشته شدن اسکندر، کیا حسین قلعه فیروزکوه را بر روی سپاهیان تیمور گشود. تغییر سیاست تیمور نسبت به بازماندگان سادات مرعشی پس از این واقعه قابل تأمل است. چه پس از دفع اسکندر وی سید علی بن سید کمال الدین را حاکم آمل کرد و به او گفت:

«آن چه رفت رفت من بعد عنایت و مرحمت ما را ملاحظه خواهید فرمود». ۹۵

هم چنین به او وعده کرد که وقتی به ماوراء النهر برسد بقیه سادات را نیز به مازندران باز گرداند. اما اجل به او مهلت نداد. وی در هفتاد سالگی درگذشت. ۹۶ (۸۰۷ ه. ق)

ص: ۱۲۶

پس از آن که شاهرخ بر سریر سلطنت نشست. «هم چنان ممالک بر امیر علی مقرر مسلم فرمود». ۹۷ و از آن جا که وی بر خلاف تیمور، فردی آرامش طلب بود و استقرار وی در هرات علایقی در او نسبت به ایرانیان و شیعیان ایجاد کرده بود «جماعت سادات به دار السلطنه هرات ... معروض سریر اعلی میرزا شهرخ رسانیدند که حضرت امیر مرحوم عنایت کرده آمل را به برادر ما داده است و وعده کرده بود که ما را هم خلاصی داده روانه نماید. چون از قضای ربّانی این چنین حادثه واقع شد رو به آستانه دولت آشیانه کرده آمديم. توقع آن که عنایت صلاح دانند و در حق آن رسول اجازت فرمایند تا به وطن مألوف خود باز رفته به دعای دولت ابد پیوند مشغول گردیم. حضرت پادشاهزاده مرحوم در حق سادات عنایت و مرحمت مبذول داشته، اشارت فرموده که ساری و آمل به شما مسلم داشته آید، بروید و آن جا به دعاگویی او و رضاجویی ما مشغول گردید. مجموعاً دعا گفتند و سر فرود آورده و متوجه مازندران شدند». ۹۸

به این ترتیب باب دیگویی از تاریخ سیاسی مرعشیان در مازندران گشوده شد که با حوادث پیش از آن تفاوت های قابل ملاحظه ای دارد.

پی‌نوشت‌های فصل چهارم

(۱) و

(۲) و

(۳) - مرعشی، سید ظهیر الدین، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، ص ۲۱۶.

(۴) - همان، ص ۲۱۷.

(۵) - مزای، میشل، پیدایش دولت صفوی، ص ۱۶.

(۶) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۲۱۷.

(۷) - فصیحی، خوافی، مجمل، ص ۳۳۷، منطقه ای است کوهستانی در اطراف ساری که دارای جنگل‌های انبوه است.

(۸) - سمرقندی، کمال الدین عبد الرزاق، مطلع السعدین، صص ۳۰۶ - ۳۰۷.

(۹) - سید ظهیر الدین، همان، صص ۲۲ - ۲۱۷.

(۱۰) - اعتماد السلطنه، التدوین، ص ۸۵، به نظر می‌رسد این تمیشه همان است که در پایان خاک مازندران در شرق قرار دارد و هم‌مرز گرگان است.

(۱۱) و

(۱۲) و

(۱۳) و

(۱۴) و

(۱۵) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۲۲۲.

(۱۶) - شامی، نظام الدین، ظفرنامه، ص ۱۲، و سمرقندی، کمال الدین، همان، ص ۴۲۲.

(۱۷) و

(١٨) و

(١٩) - شامی، همان، صص ٦١-١٢.

(٢٠) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ٢٢٣.

(٢١) - همان، ص ٢٢٤.

(٢٢) - همان، ص ٢٢٤.

(٢٣) - شامی، همان، ص ١١٠.

(٢٤) - همان، صص ٨٩-٨٣.

(٢٥) - همان، ص ٨٦.

(٢٦) - همان، ص ٨٩.

(٢٧) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ٢٢٤.

ص: ١٢٧

(٢٨) - فصیحی، همان، ص ١٢٣.

(٢٩) - همان، صص ١٢٥-١٢٣.

(٣٠) - شامی، همان، ص ٩٤.

(٣١) - همان، ص ٩٦.

(٣٢) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ٢٢٤.

(٣٣) و

(٣٤) - شامی، همان، ص ٩٧.

(٣٥) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ٢٢٤.

(٣٦) - سمرقندی، تذکرة الشعراء، صص ٢١٧-٢١٦، شامی، همان، ص ٨٥، و فصیحی، همان، ص ١٥.

(۳۷) - شامی، همان، ص ۸۹، دکتر نوایی، این که والی شیراز یعنی شاه شجاع با تیمور روبرو شده باشد را قول موثقی نمی‌دانند.

(۳۸) - فصیحی، همان، ص ۱۲۷.

(۳۹) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۲۶.

(۴۰) - شامی، همان، ص ۱۲۷.

(۴۱) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۲۲۵ و خواندمیر، حبیب السیر، جلد ۳، ص ۳۴۴.

(۴۲) - خواندشاه، روضة الصفا، جلد ۶، ص ۲۰۵.

(۴۳) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۲۲۵.

(۴۴) - خواندمیر، همان، ص ۳۴۴ و شامی، همان، ص ۱۲۷، و اعتماد السلطنه، التدوین، ص ۲۵۷.

(۴۵) - شامی، همان، ص ۱۲۷، کلمه قول را به ترکی به معنی انبوه بکار گرفته است. (لغت‌نامه دهخدا).

(۴۶) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۵۷.

(۴۷) - شامی، همان، ص ۱۲۷.

(۴۸) - خواندشاه، همان، ص ۲۰۵.

(۴۹) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۲۲۷.

(۵۰) - همان، ص ۲۲۸.

(۵۱) - همان، ص ۲۲۹.

(۵۲) - شامی، همان، ص ۱۲۷.

(۵۳) - خواندشاه، همان، ص ۲۰۵.

(۵۴) و

(۵۵) - خواندمیر، همان، ص ۳۴۵.

(۵۶) - شامی، همان، ص ۱۲۷.

(۵۷) - خواندمیر، همان، ص ۳۴۵، اعتماد السلطنه، همان، ص ۲۳۰، ماهیه سر یا ماهانه سر موضعی بود نزدیک به ساحل با آبگیرهای محصور در میان درخت‌های جنگلی نزدیک به محمودآباد. برزگر در تاریخ تبرستان خود پس از اسلام به نقل از مطلع السعدین نوشته است:

ای آن‌که تراست مکرمت خوی و خصال وز قلعه ماهانه سرت هست سؤال
هشت از مه ذی حجه برو تا دانی تاریخ مه و سال گرفتن به کمال

برزگر می‌افزاید بنا به تحقیقات به عمل آمده، دژ نامبرده میان بلندیه‌های مشرف بر دهکده رزکه و کره سنگ معروف به فرنگیس در ۱۸ کیلومتری آمل قرار داشت. وی در بالای دژ نامبرده خانه‌های ویران و استخر بزرگی که گویا آب دژ را تأمین می‌نمود مشاهده کرد. این توضیح با نظر پیشینیان تفاوت اساسی دارد.

(۵۸) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۳۰.

(۵۹) - خواندشاه، همان، ص ۲۰۵ و خواندمیر، حبیب السیر، ص ۳۴۵.

ص: ۱۲۸

(۶۰) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۱۳۰.

(۶۱) - شامی، همان، ص ۱۲۸، خواندمیر، همان، ص ۳۴۵، خواندشاه، روضة الصفا، ص ۲۰۶، اعتماد السلطنه، همان، ص ۲۵۸

(۶۲) - سید ظهیر الدین، ص ۲۳۱.

(۶۳) - شامی، همان، ص ۱۲۸.

(۶۴) - خواندمیر، همان، ص ۳۴۵.

(۶۵) - خواندشاه، روضة الصفا، جلد ۶، ص ۲۰۶.

(۶۶) - رفیعی، امیر تیمور، در مقاله سیاست مذهبی امیر تیمور گورکانی، به چنین ملاطفت‌هایی اشاره دارد.

(۶۷) - شامی، همان، ص ۱۲۸.

(۶۸) و

(۶۹) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۲۳۲.

(۷۰) - خواندمیر، همان، ص ۳۴۷.

(۷۱) - رشانقه جمع رشنیق به معنی غیر سید، به نظر می رسد ریشه زردشتی دارد که اکنون نیز در مازندران و کاشان بر زبان‌ها جاری است. ناطق، هما، سومین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد ۲، ص ۲۸۷ و لغت‌نامه دهخدا.

(۷۲) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۲۳۳.

(۷۳) - شامی، همان، ص ۱۲۸.

(۷۴) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۲۳۴، آژند، مرعشیان، صص ۱۰۵-۱۰۴ و شهرستانی، همان، ص ۱۶۲ و ستوده در مقاله درویشان و مازندران، ص ۲۶.

(۷۵) - خواندشاه، همان، ص ۲۰۷.

(۷۶) - شامی، همان، ص ۱۲۸.

(۷۷) - خواندشاه، همان، ص ۲۰۷.

(۷۸) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۲۳۷.

(۷۹) و

(۸۰) و

(۸۱) - فصیحی، همان، ص ۱۳۴.

(۸۲) و

(۸۳) و

(۸۴) - سید ظهیر الدین، همان، صص ۲۳۹-۲۳۷، و ستوده در مقاله درویشان مازندران، ص ۲۹ به نکته جالبی درباره این سرّ پناه برده به گیلان نقل می‌کند که بیان‌گر زمینه مردمی قیام اوست.

(۸۵) - خواندمیر، حبیب السیر، ص ۸۰۷.

(۸۶) - شامی، همان، ص ۲۵۶.

(۸۷) - همان، ص ۲۵۵.

(۸۸) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۰۴.

(۸۹) - شامی، همان، ص ۲۸۸.

(۹۰) - خواندمیر، همان، ص ۳۴۶، خواندشاه، همان، ص ۴۶۹ و فصیحی، همان، ص ۱۴۸ و سیّد ظهیر الدین، همان ص ۲۳۸.

(۹۱) - ابن عربشاه، همان، صص ۵۳-۵۴.

(۹۲) - حسین کیا، همان است که بعدها در برابر شاه اسماعیل صفوی نیز صف آرایی کرد. گیلانی، ملا شیخ علی، همان، ص ۵۳.

(۹۳) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۴۲.

(۹۴) - خواندمیر، حبیب السیر، همان، صص ۵۲۶-۵۲۴ و سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۴۳.

(۹۵) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۴۴.

(۹۶) - فصیحی، همان، ص ۱۵۲، و خواندمیر، روضة الصفا، جلد ۶، ص ۴۸۵، فصیحی در صفحه ۴۷ مجمل، این تاریخ را به نثر چنین آورد: سلطان تیمور آن که مثل او شاه نبود - در هفتصد و سی و شش آمد به وجود. در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود.

(۹۷) - حافظ ابرو، زبدة التواریخ، ص ۳۲۷.

(۹۸) - سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۴۵، و خواندمیر، همان، ص ۳۴۶.

ص: ۱۲۹

فصل پنجم دوره سوم حکومت سادات مرعشی در مازندران (از عصر سلطنت شاهرخ تیموری تا برآمدن صفویان ۹۰۶-۸۰۷ ه. ق)

ص: ۱۳۱

۴

دوره سوم حکومت سادات مرعشی در مازندران (از عصر سلطنت شاهرخ تیموری تا برآمدن صفویان ۹۰۶-۸۰۷ ه. ق)

پیش از این اشاره شد که سید کمال الدین و رضی الدین و فخر الدین قبل از تیمور درگذشتند و وقتی تیمور مرد، جانشین وی شاهرخ، همان گونه که با دیگر فرزندان و شاهزادگان تیموری رفتار مسالمت آمیز و آشتی جویانه‌ای داشت با سادات نیز به مسالمت رفتار کرد و به آنان اجازه داد که به مازندران بازگردند. از نوشته‌های سید ظهیر الدین برمی آید که بازماندگان مرعشیان مازندران در این مرحله از حمایت ویژه ی شاهرخ برخوردار نبودند؛ چه با وام گرفتن از برخی متمولین طرفدار سادات توانستند خود را به موطن خویش برسانند. آنان با آن که به اجازه و فرمان شاهرخ مستظهر بودند، در ابتدای ورود، با مخالفت حاکم استرآباد روبرو شدند. پیرک پادشاه آنان را در بند کرد و اموال آنان ضبط نمود.

۱. چه بسا استقبال مردم از سادات، پیرک پادشاه را نگران کرده بود. از برخی حوادث قبل و بعد از بازگشت آنان چنین برمی آید که نفوذ معنوی مرعشیان در منطقه حفظ شده بود که می توان شورش مردم ساری برابر شمس الدین غوری حاکم آن شهر و قتل وی را ۲ از علائم آن دانست. البته بعید به نظر می رسد که سید علی آملی در این باب مشوق و محرک مردم و یا به صورت ظاهر موافق آن اقدام نبوده باشد. با انتشار اخبار مربوط به قیام مردم ساری، مردم آمل به سوی استرآباد به راه افتادند. پیرک پادشاه از آن جا که نمی خواست به سرنوشت شمس الدین غوری حاکم ساری دچار شود، پیشاپیش، سادات را از بند رها کرد و اموال آنان را باز پس داد و برای جلب رضایت، آنان را به هدایایی درخور بهره‌مند ساخت (۸۰۹ ه. ق). گروه‌های عظیم مردم با شوق بسیار

ص: ۱۳۲

به استقبال رفتند و در حالی که سادات را بوسه باران کرده بودند، سجده شکر بجای آوردند. این استقبال در ساری جلوه خاصی داشت. سادات در قلعه‌ای اقامت گزیدند. پس از چند روز فرزندان سید رضی الدین به آمل رفتند و از سید علی بن سید کمال الدین که از حدود دو سال قبل بنا به دستور تیمور در آمل اقامت داشت، حکوم ت آمل را درخواست نمودند. سید علی نیز پس از آن که شاهرخ تیموری را در جریان این تقاضا قرار داد و تأیید او را دریافت ۳، آمل را موقتاً به یکی از عموهای خود سپرد و خود به ساری بازگشت. در ساری وی با رایزنی‌هایی چند با استناد به وصیت‌نامه سید قوام الدین، بارفروش‌ده را طبق وصیت جدّ خود و در پی آن به استناد وصیت پدرش سید کمال الدین به برادر خود سید غیاث الدین واگذار نمود.

آن‌گاه آمل را با نظر مثبت و بیعت مجموع بازماندگان قوامی به سید قوام الدین بن سید رضی الدین (سید قوام الدین دوم) واگذار کرد. حکومت این سید قوام الدین دوم چندان به درازا نکشید چون سید علی عموی سید علی ساری که سید ظهیر الدین وی را سید علی آملی نامیده است با بهره‌گیری از حمایت درویشان «... خروج کرده بود و با جمعی یاغی شده در جنگل آمل می‌گردید.» ۴

این اقدام، نخستین عکس العمل در برابر تصمیم‌گیری سید علی ساری است که با تأیید درویشان آمل صورت گرفت. چه نمایندگانی از آنان به نزد سید علی ساری رفتند و اوضاع آمل و تمایل مردم به سید علی آملی را به وی بازگو کردند. سید علی ساری که دید «اگر بدان راضی نشود شاید که درویشان آمل سید علی را به حکومت بردارند...» ۵ از تصمیم خود عدول کرده، به این امر رضایت داد که، سید قوام الدین دوم عزل و سید علی آملی بر شهر حاکم شود.

سید علی آملی نیز پس از استقرار در آمل بنا به وصلتی که با خانواده سید رضی کیای گیلان داشت ارتباط سادات قوامی و سادات آل کیای گیلان را احیاء کرد. (۸۱۲ ه. ق) به زودی کار سید علی آملی در درویش پروری و عدالت‌خواهی، سخاوت و انصاف باعث جذب و جلب بیشتر مردم به او شد. سید علی ساری که به نظر می رسید از

ابتدای بازگشت سادات به اعتبار گزینش تیمور از موضع یک ریش سفید و بزرگ‌خاندان رفتار می‌نمود برخی گزارش‌ها را مبنی بر اقدامات سوء سید علی آمل بهانه قرار داد و در نامه‌ای گله‌آمیز چنین بیان کرد:

من با تو چه نوع مقام عنایت و تربیت و اشقاقم و آنچه بنیاد کرده‌ای نه لایق

ص: ۱۳۳

دولت است و نوکران تو که با تو در مشورت‌اند آنچه تو را می‌آموزند طریق ثواب نیست. ۶

معلوم نیست که مقصود سید علی ساری از نوکران طرف مشورت سید علی آمل چه کسانی بودند؟ سید ظهیر الدین، سید غیاث الدین برادر «سید علی ساری» را آتش‌بیاز این معرکه معرفی می‌کند و انگیزه وی را از قول مادر بزرگش حسادت می‌داند. ۷ البته از آن چه که در دوران سید کمال الدین می‌دانیم و نقش سید غیاث الدین به عنوان سفیر وی به درگاه تیمور و متقابلاً تیمور به نزد سادات، به نظر می‌رسد انگیزه سید غیاث الدین چیزی فراتر از فرونشاندن آتش حسادت بوده باشد، چنان‌که مادر بزرگ سید ظهیر الدین به سید علی ساری هشدار می‌دهد.

مبادا سید غیاث الدین با شما در مقام نفاق باشد که من همیشه از پدر مرحوم شما - سید کمال الدین - می‌شنیدم که اگر او را نزد پادشاه صاحبقران نمی‌فرستادم کار ما بدینجا نمی‌رسید ... و در آخر عمر سید قوام الدین از او ناخشنود برفت .

۸

این اشارت معنی‌دار، حاکی از دخالت زنان در این دوره از حکومت سادات مرعشی است.

اگرچه این هشدارها چندان مؤثر نبود و به بند کردن سید علی آمل نیز جز افزودن بر کینه وی از سید علی ساری و هرچه بیشتر نزدیک شدن وی به سید غیاث الدین نتیجه‌ای دیگر دربر نداشت. دخالت ملک کیومرث رستمدرار و سید عز الدین حاکم هزار جریب پدر همسر سید مرتضی نامزد پیشنهادی سید غیاث الدین برای حکومت ساری نیز مزید بر علت شد. آنان امیر سلیمان شاه حاکم شاهرخ تیموری قومس و ری را نیز در جریان امور قرار دادند و بالاخره پس از چندی نبرد سروکلا بین سید علی ساری و سید علی آمل بوقوع پیوست، نبردی که به بیرون راندن سید علی ساری و استقرار سید مرتضی بر حکومت ساری انجامید . ۹ سید علی پس از این شکست برادر خود سید نصیر الدین ۱۰ را جهت دادخواهی به سوی شاهرخ فرستاد.

سید ظهیر الدین از این ملاقات چنین خبر داده است:

چون پدر این حقیر سرّید نصیر الدین به آستانه پادشاه مرحوم مشرف شد بلا توقف به مجلس همایون درآوردند و احوال پرسیدند. چنانچه واقعی بود معروض رفت. امراء فرمودند که توقف بر نمی‌تابد زودتر می‌باید رفت او را روانه

ص: ۱۳۴

ساختن. فی الحال حکم نوشتند که لشکر خراسان بعضی و تمامی لشکر استرآباد و قومس به مدد سید علی بروند. ۱۱

در این زمان اوضاع مازندران چندان بر وفق مراد سید علی آملی و سید غیاث الدین و سید مرتضی حاکم منصوب شورشیان بر ساری نبود.

مقابله سید علی ساری با نیروهای کمکی به پیروزی وی بر سید علی آمل انجامید.

حافظ ابرو در این باره از پناه بردن سید علی به شاهرخ و گسیل سپاهی از سوی وی که منجر به شکست سید مرتضی و تسلط دیگر با سید علی بر مازندران شد، مطالبی نوشته است ۱۲ که با شرح و بسط سید ظهیر الدین، که به نظر می رسد همه آن پیروزی را تدبیر پدر خود می داند اندکی تفاوت دارد. ۱۳ میخواند در روضة الصفا همین مطلب را تکرار کرده است. ۱۴ و خواندمیر در حبیب السیر نقل فرستادن سید نصیر الدین پدر سید ظهیر الدین مؤلف تاریخ طبرستان به سوی شاهرخ را نیز بر اطلاعات پیشین می افزاید.

سید نصیر الدین به ملازمت آستان سلطنت آشیان شتافته، کیفیت حال واقعه معروض گردانیده، حکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکریان خراسان با تمامی سپاه جرجان متوجه مازندران گردند و در دفع مخالفان مراسم سعی و اهتمام بجای آورند. ۱۵

این برخوردهای خشونت آمیز خانوادگی برای مردمی که از بازگشت سادات از تبعیدگاه تیمور، استقرار امنیت و رفاه حکومت سید قوام الدین و فرزندان وی انتظار می کشیدند ناامیدکننده بود، چرا که این مردم در اثر این اختلافات و جنگ های پیامد آن به زحمت می افتادند و برای آنان نه کسب و کاری می ماند و نه کشت و زرع. ۱۶ سید مرتضی که از ترس جان گریخته بود پس از یک چند پناهنده شدن در سوادکوه به شیراز مهاجرت کرد و در همان جا درگذشت. ۱۷ غیاث الدین مورد لطف برادر قرار گرفت و دیگر بار به خدمت وی درآمد. سید علی آمل که در آن هنگامه مورد خشم شدید سید علی ساری قرار گرفته بود مورد هجوم وی واقع شد و طی نبردی سنگین شکست خورد، به رستمدار گریخت (۸۱۴ ه. ق) و پس از آن دیگر بار حکومت آمل به سید قوام الدین دوم رسید. در پی آرامش پدید آمده سید علی ساری دستور داد:

برای تعمیر گنبد میربزرگ که اسکندر به سختی خراب کرده بود مصالح

ص: ۱۳۵

ساختمانی زیادی جمع آوری کرده و فوراً شروع به ساختمان نمائید و استادان بسر کار وادار و خود به مشهد امام ناصر الحق که نزدیک بقعه میربزرگ بود رفت و زیارت کرد و گفت این عمارت لایق این بزرگوار نیست و در مقابل عمارت سید قوام الدین خوب نیست که عمارت ناصر الحق این طور حقیر بماند.

مقرر داشت که درویشان عمارت میربزرگ را بسازند و برادران مرعشی ناصر الحق را بنا نمایند. به همین نحو رفتار و هر دو بنا در آن سال تمام شد. ۱۸

نوشته اند که وی مدرسه و کتابخانه ای نیز در کنار آن تأسیس کرد و موقوفاتی به آن اختصاص داد. وی پس از آن که به ساری بازگشت سید نصیر الدین را جهت عرض ارادت مجدد به دربار شاهرخ فرستاد. هرات این بار از سادات توقع

دیگری را انتظار می کشید. چرا که تیموریان هنوز خاطره خوش غنایم ماهانه سر را فراموش نکرده بودند. بنا به گزارش سید ظهیر الدین از پدرش چنین استنتاج شد که «چرا مال مازندران نیاوردید». ۱۹ و علیرغم این پاسخ که:

ما جماعتی سادات غارت زده و تالان دیده ایم که در این دو سه سال که به مازندران رفتیم همه روز ایقاع فتنه است و یکروز سید علی به فراغت به مازندران نشست. چون فرّ دولت قاهره استقلال پدید آید یقین که خدمت لایق به تقدیم خواهد رسانید. ۲۰

شاهرخ راضی نشد و دستور داد تا وی را به زندان افکندند. آن گاه پیکری به سوی سید علی فرستاد، تا وی را از احوال سید نصیر الدین و توقع شاهرخ باخبر سازد. برخورد سید علی با فرستاده شاهرخ و پاسخ وی که از آن بوی یاغیگری و طغیان به مشام می رسید شاهرخ را به جنگ با سید علی به سوی مازندران کشاند. در این حمله سید نصیر الدین نیز هم چنان در بند لشکریان وی بود. انتشار اخبار دست اندازی های مهاجمین به سمرقند موجب بازگشت شاهرخ به سمرقند و دفع خطر از سر مازندرانیان شد. (۸۱۶ ه. ق) حافظ ابرو گزارش دیگری دارد مبنی بر این که:

در آن ایام که عساکر منصوره حضرت سلطنت شعاری ... در قشلاق کبود جامه و استرآباد بنشستند و مردم بسیار از هر جنس به ساری و آمل تردد کردند جمعی

ص: ۱۳۶

از صواحب اغراض و ارباب افساد به سید علی کیا که حاکم آمل و ساری بود چنان رسانیدند که مزاج حضرت سلطنت شعاری از او منحرف گشته است و او خود پیوسته متوهم بود به سبب آن که جمعی از خویشان و برادران او ... در پیش نواب حضرت دائماً به بدگویی او مشغول بودند و او را بر ازعاج او از آن ممالک تحریض می نمودند و امیر علی کیا این معنی معلوم داشت توهم او زیادت شد و ... گفتند که حکومت آن مواضع به دیگری حواله خواهند فرمود و برادران او خود دایم مترصد این فرصت بودند ...

این مقدمات موجب آن گشت که سید علی کیا را به اردوی همایون طلب فرمود عذری معلول گفت. حضرت سلطنت شعاری را به جهت تربیت و عنایتی که درباره او داشت و به ظهور می رسید این معنی غریب و عجیب نمود چه به وسیلت تربیت این حضرت مملکتی وسیع در تصرف داشت ... حضرت سلطنت شعاری امرای عظام ... را با لشکرهای آراسته مقرر فرمود که عازم آن طرف شوند و او را به درگاه طلب دارند. اگر ابا نماید قهرا و قسرا او را با اتباع و اشیاع در قید و قهر و غل ذل کشیده جزا و سزای کفران نعمت بوی رسانند. ۲۱

در ادامه این پیام شاهرخ سید علی را از وهم تغییر حکومت بر حذر داشت و به او اطمینان داد، همان گونه که «پدر مغفور ما نصب فرموده و معین گردانیده ... ما نیز به همان قاعده به ایشان مسلم داشتیم. اکنون به اختیار نمی خواهیم که در فرمان حضرت - انار الله برهانه - تغییر و تبدیلی رود. اگر نه بسیار کس که این مهم به دست ایشان کفایت شود مترصد نشسته اند». ۲۲

بدین ترتیب ضمن آن که اصل نگرانی سید علی تأیید شد، اطمینان بخشیدن شاهرخ در عدم تغییر سیاست پدر باعث شد که سید علی «پسر خود را با لشکرها و هدایا به اردوی همایون فرستاد تا در عداد دیگر بندگان منخرط شد. امرا شفیع گشته سخن او را عرضه داشتند. بندگی حضرت نیز از سر گناه او در گذشته کرامت عفو و امان ارزانی داشت.» ۲۳

بنابراین گزارش سید ظهیر الدین، مبنی بر این که سید علی با ارسال پیامی به وسیله پدرش سید مرتضی به سوی شاهرخ، او را به ادامه رویه پدر درباره سادات دعوت کرده چندان دور از واقعیت نمی نماید. ۲۴ اما این نوع مقاومت ها بدون هیچ گونه تغییر در شیوه اداره اجتماعی و

ص: ۱۳۷

اقتصادی و فرهنگی جامعه بر اساس باورهای دینی و واقعیت های موجود تا چه حد می توانست مفید واقع شود؟ چرا که مردم منتظر و امیدوار به احیای عصر میر قوام الدین از گرد آنان پراکنده و به این و آن متوسل می شدند.

مدتی نگذشت که سید علی آملی پناه جسته به سید رضی کیا حاکم لاهیجان، با شنیدن خبر بیماری نقرس سید علی ساری در حمایت ملک کیومرث رستمدراری دیگر بار به آمل حمله کرد. سید قوام الدین دوم بی هیچ مقاومتی به بارفروش ده گریخت و سید علی ساری که در بستر بیماری بسر می برد از سید غیاث الدین خود درخواست کمک کرد تا مگر وی بتواند خطر سید علی آمل را دفع کند در حالی که سید غیاث الدین خود پیش از این معتقد به تغییر و اصلاح وضع حکومت بود. ۲۵ بنابراین برادر را به صلح با سید علی آمل دعوت کرد و سید علی ساری متعجب از این پیشنهاد و ناچار از پذیرش، به آن رضایت داد بدین ترتیب سید غیاث الدین توانست سید علی آمل را دیگر بار به حکومت بازگرداند. این آرامش البته موقتی بود. چرا که وقتی سید علی ساری از بستر بیماری برخاست، به بهانه مذاکره با سید علی آملی کس در پی او فرستاد و وقتی سید علی آملی از این اقدامات سرباز زد و به رستمدراری گریخت، سید علی ساری هم بی تأمل سید قوام الدین دوم را مجدداً به حکومت آمل منصوب کرد حکومت سید قوام الدین علیرغم حمایت های سید علی ساری بسیار متزلزل بود چرا که با مخالفت طرفداران سید علی آملی و حمایت های سید غیاث الدین روبرو بود. سید علی آملی نیز که «با مردم در گفتگو بود، با همدیگر قرار گذاشتند که چون میر علی ساری را باز علت نقرس زیاد شده است اگر فوت شود تو را به آمل درمی آوریم.» ۲۶

سید علی آملی که بیش از طرفداران خود به حکومت شتاب داشت منتظر عود مجدد بیماری سید علی ساری نماند، به آمل وارد شد و مورد استقبال طرفداران خود قرار گرفت.

سید قوام الدین دوم نیز به ملک موروثی سید علی درآمد و در آن جا مقیم شد. ۲۷ به راستی چرا سید علی ساری در تعیین یک حاکم دچار آن همه دردسر بود؟ آیا او در انتصاب های خود بر حسب شایستگی ها و تمایلات اقشار مختلف مردم صاحب نفوذ اقدام نمی کرد؟ یا آن که تمایل او به حفظ نزدیکان درجه اولی بود که بیش از دیگران از او تبعیت می کردند؟ اگر عفو بر غیاث الدین را علی رغم توطئه گری های وی بنگریم پاسخ سؤال غیر از آن است که استنباط می شود. اما وقتی می خوانیم که او در اواخر عمر نسبت به غیاث الدین هم به گونه ای دیگر

ص: ۱۳۸

برخورد کرده است باید بپذیریم که سید علی ساری را در دل فکر دیگری بود چرا که «غیاث الدین بر خود تحقیق کرده بود که وصیت حکومت بعد از خود به او خواهد کرد ... صلاة روز عید قربان ... سید علی چون نتوانست بیرون آمدن، فرزند خود سید مرتضی را بفرستاد تا بجای پدر بنشست ... سید غیاث الدین ... چون دید که سید مرتضی بجای پدر نشسته است بازگشت». ۲۸ و پیامی تهدیدآمیز به سوی سید علی فرستاد. سید علی ساری از این پیام متوحش و نگران شد و سید نصیر الدین را به مشورت خواست و از او جهت سید مرتضی به سوگند بیعت گرفت. سید نصیر الدین نیز با تدبیر خویش «بی آن که خونی ریخته شود و مالی تلف گردد بساط غیاث الدین برچید». ۲۹ سید مرتضی نیز در پی درگذشت پدر بر مسند حکومت آمل نشست. (۸۲۰ ه. ق) سید نصیر الدین پس از کسب بیعت از مردم برای سید مرتضی جهت دیدار با سید علی آملی به آن شهر رفت و موافقت او را نیز جهت بیعت با سید مرتضی جلب نمود. سپس از فرزندان سید رضی الدین و ملک کیومرث رستم‌داری که خویشاوند سید مرتضی بود ۳۰ برای او بیعت گرفته، به ساری بازگشت. سید نصیر الدین به این بسنده نکرد و نماینده ویژه ای با تحف و هدایا به سوی هرات تختگاه شاهرخ تیموری فرستاد «توقع حکم مازندران به اسم سید مرتضی نمود» ۳۱

شاهرخ علی رغم اظهار احترام به سادات، بخاطر درگذشت سید علی تسلیت گفت: «اما حکم مازندران ندادند و مال مازندران توقع فرمودند». ۳۲ آیا این نوع تدبیرهای سید نصیر الدین و مساعدت او به سید علی در کنار گذاشتن «سید غیاث الدین» با آن همه تجارب سیاسی - نظامی عصر پدر و بر سر حکومت نشاندن فرزند بی تجربه و خام سید علی (سید مرتضی) تا چه حد می توانست در استحکام بخشیدن به حکومت مرعشیان کارساز باشد؟ آیا این توقع و زیاده‌خواهی شاهرخ را سید نصیر الدین می توانست از سر جانشین سید علی به آرامی و بی دغدغه خاطر وی دفع کند؟ به راستی مشاوره برگزیده از سوی پدر برای پسر تا چه وقت می توانست پایدار و ماندنی باشد؟

شرح موضوع گزینش مشاوره جدید به نام اسکندر روزافزون از سوی سید مرتضی و بیان عملکردهای این شخصیت مسئله ساز می تواند به برخی پرسش ها پاسخ دهد. اسکندر روزافزون از خدمت گزاران سید غیاث الدین بود که چندی پیش از این، از ولی نعمت خویش رنجیده خاطر شده به ساری پناه آورد و در آخر عمر سید علی با سید مرتضی همراه و

ص: ۱۳۹

خلوت نشین شده بود. سید مرتضی پس از آن که به حکومت دست یافت، با تعیین وی به مشاورت خاص خود جایگاهی والا به اسکندر روزافزون بخشید. این امر مسلماً موجب نگرانی و نارضایتی سید نصیر الدین بود که سعی داشت حکومت را برای سید مرتضی تثبیت و تحکیم کند. در این زمان هنوز سید غیاث الدین در زندان بسر می برد، اسکندر روزافزون به این فکر افتاد که او را به قتل رسانده، تا مگر از خطرات احتمالی آینده جلوگیری نماید. از سوی دیگر سید مرتضی هم چندان بی میل نبود که عمویش سید غیاث الدین را برای همیشه از میان بردارد، اما مخالفت بزرگان خاندان و زنان صاحب نفوذ ۳۳ و حتی سید نصیر الدین که احتمالاً از آینده خویش بیم داشت و از نتایج عملکردهای خود ناراضی بود مانع کار بهدند. پس از آن سید نصیر الدین جهت بری ماندن از پی آمدهای اتهام مخالفت با سید مرتضی ظاهراً از کلیه فعالیت های سیاسی کناره گیری کرد و به آب و ملک خود که همه بازماندگان نسل دوم مرعشیان حتی بدون آن که حکومتی داشته باشند از آن برخوردار بودند، رفت. سید مرتضی از او درخواست کرد به ساری بازگردد و فعالیت های خود را از سر گیرد. سید نصیر الدین نپذیرفت و این بار به طور علنی اعلام کرد که تصمیم درباره غیاث الدین برخلاف روش پدر اوست.

سید مرتضی این اعلام موضع خصمانه از سوی بزرگترین حامی خود را تمرّد آشکار نامید و به جنگ با او شتافت. (۸۲۲ ه. ق) عجیب آن که در این نبرد سید علی آملی، سید مرتضی را در برابر سید نصیر الدین همراهی و پشتیبانی می کرد. طی سه نبرد سنگین بسیاری از دو طرف کشته و مجروح شدند. شکست های پیاپی سید نصیر الدین در برابر ائتلاف سید علی آملی و سید مرتضی ساری، آن شخصیت کارآمد سیاسی - نظامی مرعشیان را از صحنه خارج کرد و به تختگاه شاهرخ تیموری سوق داد. تعهد سید نصیر الدین به شاهرخ که:

هرسال چهل خروار ابریشم سرخ و سفید به وزن استرآباد هر خرواری چهل من به دیوان اعلی جواب گوید و ده خروار جهت امرای دولتی ارسال دارد ... و ... هرگاه که رایات نصرت آیات متوجه عراق و آذربایجان گردد و لشگر و ششصد خروار شتری غلبه به اسم علوفه برساند. ۳۴

بیان گر آن است که او نیز وادار شده است با تکیه بر قدرت فائقه تیموری به تلاش سیاسی - نظامی خود ادامه دهد. از سوی دیگر با انتشار اخبار پناه بردن سید نصیر الدین به درگاه شاهرخ و تعهد وی، سید مرتضی نیز به شتاب

ص: ۱۴۰

به تختگاه شاهرخ رفت و ضمن ارائه گزارشی تحریک آمیز از طغیان سید نصیر الدین گفت:

آنچه او قبول کرده ده خروار اضافه می رسانم و لشکر خود و علوفه نیز می رسانم و از فرمان عدول نجسته و نمی جویم. توقع عنایت است! ۳۵

این نخستین بار بود که مرعشیان برخلاف سنت بیگانه ستیزی آباء و اجدادی خویش، با دستاویز قرار دادن اختلافات داخلی جهت تحکیم موقعیت خود به وابستگی تن می دهند و البته با به حراج گذاشتن ثروت های مازندران، که بی هیچ شکی می بایست از حاصل کار مازندرانیان بخت برگشته به دیوان اعلی بیردازند و شاید هم آنان چنین می اندیشیدند که سلطه بیگانه قدرتمند بر آنان موجب استقرار صلح و آرامش بیشتری است. در هر حال نمایندگان و محصلان مالیاتی شاهرخ نیز با چانه زدن برای افزایش نرخ دریافتی از آنان به دفع الوقت می پرداختند و امروز و فردا می کردند و در آخر کار این سید نصیر الدین بود که علی رغم این بدعت زشت پا پس کشید و خود را از معرکه آن معامله شوم یعنی پذیرفتن باج دهی علنی به بیگانگان رها نید. «کاری که ما کردیم بسیار بد بود نباید چنین بدبختی در مازندران هاده می شد. حالا به جایی رسیده ایم که برای باج دهی به این مغولان بر یکدیگر پیشی می گیریم». ۳۶

همان گونه که پیش از این اشاره کردیم عدم ایجاد تحول و تغییر در زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم بر اساس تعالیم اعتقادی و فرهنگ و عرف محلی که در این مرحله به دلیل نداشتن فرصت کافی از سوی سید علی در نتیجه درگیر بودن وی با دیگر افراد خاندان ۳۷ پیش از پیش متوقف مانده بود، زمینه ساز ضعف هایی بود که به پایگاه مردمی سادات لطمه می زد.

سید مرتضی پس از قول و قرار و تعهد به شاهرخ به ساری بازگشت و آن گاه که تلاش دیگر بار سید نصیر الدین در نبرد لپور با ناکامی روبرو شد وی به ناچار به گیلان گریخت. ۳۸ مرگ مادر صاحب نفوذ سید نصیر الدین و سید علی ساری نیز مزیدی بر سایر علل تفرقه انگیز بود.

سید نصیر الدین نامه‌ای برای درویشی از مریدان سید قوام الدین نوشت و از او درخواست نمود عیال و اطفال وی را که در راه رستمدارند مورد حمایت خود قرار دهد و از آنان نگهداری کند.

یکی از این اطفال ظهیر الدین مورخ معروف بود که در این باره نوشته است: «در آن وقت حقیر پنج ساله بود» ۳۹ وی در رستمدار حال و روز پدر خویش را در حالی که آنان را به سوی تنکابن کوچ می داد گزارش کرده است. تنکابن در آن روزگار در قلمرو سادات آل کیای گیلان بود.

ص: ۱۴۱

سادات کیای تنکابن سید نصیر الدین و خانواده وی را پذیرفتند. آنان چندی در پناه سید محمد بن سید محمد حاکم ولایت رانکو و دیلمستان بودند و پس از آن به سوی لاهیجان که مرکز حکومت گیلان بود حرکت کردند. رعایت جوانب احتیاط از سوی حاکم گیلان به ویژه از سوی سید رضی کیا حاکم لاهیجان و پناه دادن محترمانه به سید نصیر الدین از خردمندی سیاسی آنان حکایت دارد. چه آنان احترامی عام برای سادات مرعشی قایل بودند و هیچ تمایلی به قطع آن نداشتند. اگرچه بعدها برخی دخالت‌های آنان را در امور مازندران خواهیم دید که آن نیز بسیار محترمانه و محتاطانه و به اصطلاح امروزی‌ها محافظکارانه بود. در این هنگام که هنوز سید نصیر الدین در لاهیجان مستقر نشده بود خبر رسید که میان سید علی آملی و سید مرتضی ساری نفاق و شقاق افتاده است این اختلاف البته قابل پیش بینی بود، همان طور که ائتلاف سید علی آملی و سید مرتضی ساری بر ضد نصیر الدین از ابتدا موجب سؤال و شگفتی. به نظر می‌رسد علت امر پیامد آن تعهد سنگینی بود که سید مرتضی به دیوان اعلی سپرده بود. پیامدی که افزایش باج و خراج حکومت‌های تابعه را در بر داشت و هرکه در پرداخت آن ناتوان بود می‌بایست مقام خویش به دیگران بسپارد.

سید علی را که تاب مقاومت در برابر سید مرتضی نبود از آمل اخراج کردند. (۸۲۴ ه. ق) و سید قوام الدین دوم برای چندمین بار بر مسند حکومت آمل نشست. وی متعهد شد «هرسال چهل هزار تنگه مضروب مسکوکه جهت تنمه مال پادشاهی به عمال ساری برساند.» ۴۰

اخبار مازندران از اوضاع آشفته آن دیار سید نصیر الدین را به این پرسش انداخت که «به اتفاق سید علی آملی شاید به مازندران دستبرد زدن صلاح باشد؟» ۴۱ مشاوره وی با کارگزاران کارکیا امیر سید محمد نیز باب طبع سید نصیر الدین بود که «سعی در جمیع مهم دینی و دنیوی مطلوب است شاید که تقدیر موقوف سعی و تدبیر باشد.» ۴۲ آیا این همان طلیعه برخی مداخله‌های سادات آل کیای گیلان در امور مازندران نبود؟

این بار ائتلاف سید نصیر الدین و سید علی آمل که هر دو از سید مرتضی مأیوس شده بودند بسیار جدی به نظر می‌رسید. سید قوام الدین دوم به محض اطلاع از اخبار این ائتلاف آن را به ساری ارسال کرد. ۴۳ این بار حمایت ساری از سید قوام الدین دوم با حضور سید مرتضی در رأس لشکری مجهز نشانه جدی بودن این ایستادگی است. نبرد وازیدمال موجب شکست ائتلاف سید نصیر الدین و سید علی آمل شد و آنان دیگر بار به گیلان گریختند.

ص: ۱۴۲

پس از آن سید نصیر الدین به عنوان یک عنصر باتجربه دیوانی و لشکری تا پایان عمر در دستگاه امیر سید محمد به کار اشتغال داشت. (در ۸۲۶ ه. ق) مدفن وی در قریه تیماجان گیلان است. ۴۴ اگرچه سید علی آملی دست از کار نکشید و

پس از این واقعه در نوبت دیگر سید باندک مردمی از تنکابن که نشیمن او بود به دروازه آمل تاخت اما تیری خورده باز رایت هزیمت برافراخت و ... از پای در افتاد. ۴۵ (۸۲۵ ه. ق)

محل دفن وی در زاغ سرای تنکابن بود و «دو سال در آن مکان مدفون بود. آخر الامر درویشان برداشتند و به آمل در زیارت پدر او سید قوام الدین بزرگ دفن کردند». ۴۶ چنانکه پیش از این در شرح مقبره سید قوام الدین اشاره شده بود.

سید علی آخرین بازمانده از نسل اول مرعشیان است که توجه درویشان و مردم آمل به او بیان گر وجه والای دینی وی بود. با درگذشت او و سپس سید نصیر الدین، خیال سید مرتضی از این دو مدعی صاحب نام و نفوذ آسوده شد. اما علیرغم آن همه دشمنی‌ها، سید ظهیر الدین از سید مرتضی به خوبی یاد می‌کند. چه او را «سیدی به انواع فضایل آراسته» ۴۷ که «با مردم روزگار عدل می‌گذرانید» ۴۸ معرفی کرده است. پس از آن رابطه سادات گیلان و مازندران بیش از پیش بهبود یافت. شرکت سید مرتضی در نبردی جهت حمایت از سادات آل کیای گیلان در جریان مقابله آنان با ملک کیومرث رستم‌داری سابق الذکر نشانه‌ای از دوستی و یگانگی حکومت‌های سادات گیلان و مازندران در آن ایام است. ۴۹ سید مرتضی نیز پس از هفده سال حکومت بر مازندران در صفر ۸۳۷ هجری قمری در ساری درگذشت. ۵۰

پس از آن تنها فرزند وی سید محمد زمام امور را در دست گرفت. مرگ غیاث الدین در زندان در ابتدای حکومت سید محمد خیال این سید آرامش طلب را از هرسو آسوده ساخت. ۵۱ وی با استمرار سیاست پدر در متابعت از دیوان اعلی «سال به سال مالی که به ساری مقرر گشته بود به خزائن معموره هرات می‌رسانید و از جانب پادشاه کامکار شهرخ میرزا همیشه ملحوظ عنایت گشتی». ۵۲ البته این ثبات و آرامش در نتیجه ایستادگی پدر در برابر مدعیان بود، چنان که مدتی طعم شیرین رفاه حاصل از آن را مردم مازندران چشیدند. حکومت سید کمال الدین بن سید قوام الدین دوم پس از مرگ پدر در آمل نیز بسیار مقتدرانه و مدبرانه بود در عین این که وی از سید محمد حاکم ساری تبعیت محض داشت، مردم آمل نیز یک چند

ص: ۱۴۳

از رهگذر این تابعیت بی چون و چرا از آرامش و رفاه پدید آمده بهره بردند. تلقین کارگزاران و مشاوران سید محمد به‌ویژه روزافزونیان که پیش تر از آنان سخن گفتیم به این که، حکومت آمل از سید کمال الدین بازستاند و به فرزندان خود بسپارد، مقدمه وقوع حوادث تازه‌ای بود.

البته ناگفته پیداست که می‌توان غیر از نفوذ کلام روزافزونیان به تمایل سادات ساری جهت توسعه اقتدار خود نیز اشاره کرد. با آن که عصر حکومت سید کمال الدین بن سید قوام الدین دوم را تجربه موفق می‌داند. اما به نظر می‌رسد که در آن زمان، روزافزونیان از نفوذ قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند چه خواندمیر اشاره دارد به این که: «سید محمد را از غایت الهی پنج پسر که هریک شایسته مسند پادشاهی بودند در وجود آمدند و دخل و ولایت ساری بخرج ایشان وفا نمی‌نمود بنابر آن بهرام ولد اسکندر روزافزون بعرض همایون رسانید که مناسب آن است که سید کمال الدین بن سید قوام الدین را از ایالت آمل عزل نمایی و یکی از محزوم‌زادگان را بجایش نصب فرمای» ۵۳ و وقتی سید محمد، سید کمال الدین را به ساری فراخواند وی از این امر سر باز زد به بهانه این که سید مرتضی در بند فتنه و اغوای مردم است، تا بر مستند حکومت آمل بنشیند. ۵۴ مطالعه گزارش سید ظهیر الدین که به اشاره بیان شده از آن جا که وی خود نیز درگیر این مسئله خواهد شد از اهمیت خاصی برخوردار است. ۵۵ سید محمد پس از امتناع سید کمال الدین حيله‌ای دیگر اندیشید

تا مگر اعتماد سید کمال الدین را جلب کند . وی این بار سید مرتضی را به ساری فراخواند سید مرتضی نیز به انگیزه دستیابی به حکومت آمل، دعوت سید محمد را پذیرفت و به ساری رفت . سید محمد وی را در بند کرد و سپس برای سید کمال الدین چنین پیام فرستاد: «اینک سید مرتضی - که شما را مدعی بود- مقید ساختیم، اکنون به فراغت خاطر بیا تا ببینیم که صلاح چیست؟ و در حق سید مرتضی هم فکر شافی بکنیم .» ۵۶ این بار نیز سید کمال الدین با پاسخی آشکار از خود عکس العمل نشان داد و زمینه های نفوذ روزافزونیان را نیز برملا کرد.

تا یکتا از اولاد سید رضی الدین در حیات باشد آملیان راضی نخواهند شد که دیگری در این ولایت حاکم گردد مناسب آن که از سر این خیال فاسد درگذرند و یقین دانند که حيله بهرام از پیش نخواهد رفت. ۵۷

چنین پاسخی می توانست یک اعلام جنگ تلقی شود و سید محمد نیز که حيله خود را افشا دیده بود چاره ای جز حمله به آمل نداشت. در نبردی که نبردهای دیگری در پی داشت،

ص: ۱۴۴

سید کمال الدین شکست خورد و عیال و خان و مان خویش برداشت و به تنکابن و حاکم آن دیار یعنی سید ناصر کیا بن امیر سید محمد پناهنده شد . ۵۸ سید محمد نیز حکومت آمل را به پسر بزرگتر خود سید عبد الکریم سپرد . حکومت سید عبد الکریم بر آمل با اقبال مردم روبرو نشد . «بعد از آن بعضی از مریدان سید قوام الدین و اشرف و اعیان آن سرزمین ملاحظه رعایت عهد و وفا نموده طالب حکومت سید کمال الدین گشتند .» ۵۹ مخالفت ها از سوی طرفداران سید کمال الدین بسیار زودتر از آن چه که پیش بینی می شد اوج گرفت . این مهمترین مخالفت مردمی در برابر سادات ساری در طول درگیری های طولانی و مکرر آنان با آملیان بود. چنان که برجستگان آن خاندان نیز با مردم آمل همراهی کرده بودند. نمونه چنین همراهی را سید ظهیر الدین درباره شرکت خود این گونه انعکاس می دهد:

حقیر را غرور جوانی در سر بود و هم از آن فکر کرده شد که تا امروز که پدر در حیات بود با ایشان همیشه دم از مخالفت می زد اکنون چون پدر وفات یافت ...

مردم مازندران گویند که نصیر الدین عقیم رفته است. ۶۰

این اظهار سید ظهیر الدین نشان می دهد که اگرچه وی و امثال وی ظاهراً از مازندران خارج شدند و در گیلان و به خدمت دیوانی سرگرم شدند، اما هنوز دل در گرو تحوّل در مازندران بسته و حتی در این باره حاضر به همراهی و مشارکت بودند. اتفاق و یگانگی سید ظهیر الدین و سید کمال الدین موجب آن شد که آملیان با علنی ساختن حمایت خویش از سید کمال الدین بدون هیچ درگیری، سید عبد الکریم بن سید محمد را از حکومت عزل و او را از شهر اخراج کنند. این پیروزی آسان، آملیان را به این فکر انداخت که چه می شود اگر ساری را نیز از سلطه سید محمد خارج کنند . جالب آن است که بدانیم؛ سید ظهیر الدین نیز خود در این میدان داعیه دار بوده، چنین نقل می کند:

چون در سنه ۸۴۰ کاغذ مردم ساری به حقیر رسید و سیّد کمال الدین به آمل متمکن گشت هم کاغذی بنوشت و از ملک کیومرث هم کاغذی به نام حقیر بستاند و طلب به جدّ نمود عزم جزم کرده روان گشته آمد. ۶۱

وی برای این که در این فعالیت سیاسی - نظامی با ممانعت و مخالفت سید ناصر کیا حاکم تنکابن روبرو نشود بی اجازه و اذن وی قدم به خاک رستمدر گذاشت. البته سید ظهیر الدین

ص: ۱۴۵

خود درباره این عمل بی اذن خود توضیحی نداده است تا باور آن را قطعی نماید. به زودی مثلث ملک کیومرث، سید ظهیر الدین و سید کمال الدین تشکیل شد. آنان صلاح چنان دیدند که بیدرنگ به سرحد ساری بشتابند. از همان آغاز در رستمدر و آمل و بعد از آن در بارفروش نیز عده ای به آنان پیوستند که در آن میان ناراضیان ساروی نیز دیده می شدند. از آن سو سید محمد نیز بیکار ننشسته، لشکری به سرداری سید زین العابدین حسینی پازواری فراهم کرد و به مقابله سپاه سید ظهیر الدین فرستاد که به شکست سارویان انجامید. سید زین العابدین به ساری عقب نشینی کرد. در ادامه مقابله با سید ظهیر الدین این بار سید محمد حيله ای اندیشید. وی سید مرتضی را از بند رها نید و او را با وعده حکومت آمل در رأس سپاهی به سوی سید ظهیر الدین فرستاد. شکست سید مرتضی از سید ظهیر الدین باعث شد تا

سید محمد یکی از اولاد خود را با تحف لایقه نزد امیر هندو که حاکم جرجان بود فرستاد و مدد طلبید و امیر هندو که با لشکر جرجان و قومس به ساری شتافته از آن جا در موافقت سید محمد روی به آمل نهاد و در موضع مرزناک میان ایشان و سید کمال الدین جنگی سهمناک واقع شد. ۶۲

این نبرد به نوشته شاهد و ناظر فعال آن حادثه، به شکست آملیان انجامد و سید ظهیر الدین در پی ضربات عمیق و جراحات متعدد به سرش به سختی توانست از آن مهلکه جان بدر برد. ۶۳ و در حالی که امیر هندو در تعقیب سپاهیان آمل بود، به آمل و سپس به رستمدر گریختند. پس از آن حکومت آمل از سوی سید محمد و پشتیبان وی امیر هندو به سید مرتضی تفویض شد. از این که پس از این شکست ها و پیروزی های کوتاه مدت چه بر سر مردم آمد و حاصل و پیامد خصوصتهای خانوادگی چه بود و بر کسب و کار مردم چه صدمات و لطمه هایی وارد شد، اطلاع خاصی نداریم. پس از این نبرد ناموفق سید ظهیر الدین نیز چون پدر خویش برای همیشه مازندران را ترک کرد و تا آخر عمر در خدمت سادات گیلان به سر برد. ۶۴ اما سید کمال الدین هنوز دست بردار نبود و چون احساس تنهایی می کرد با ارسال نامه ای به سید مرتضی از کرده خود اظهار پشیمانی نمود و از او درخواست عفو کرد. از این که سید مرتضی حاکم جدید آمل تا چه حد در این باره با سید محمد مشورت کرده بود، اطلاعی نداریم اما در هر صورت موافقت او با سید کمال الدین نباید بدون اذن و اجازه سید محمد حاکم ساری بوده باشد. اگر چه می توان پذیرفت که سید مرتضی همواره از مردم آمل که طرفدار

ص: ۱۴۶

سید کمال الدین بودند در نگرانی بسر می برد و این نگرانی چندان دور از واقعیت نبود، چه دیری نپایید که سید کمال الدین با طرح توطئه ای که چند و چون آن بر ما معلوم نیست دیگر بار به حکومت آمل دست یافت. وی این بار برای آن که سید محمد حاکم ساری را از اقدام متقابل بازدارد با ارسال نامه ای عذر تقصیر به درگاه وی برد که:

مرا نسبت به خدام شما بی ادبی واقع نشده است که عفو آن ممکن نباشد. تا در آمل بودم آن چه وظایف خدمت بود به جای آوردم و شما را با حقیر عنایتی واقع شد، اکنون توقع دارم که آمل را که مدت چهل سال من و پدر من به اجازت جد و آباء شما ریاست گردید به من بازگزارید تا بعد از این در رضاجویی و فرمان برداری بیشتر بکوشم. ۶۵

با اطمینان می توان چنین برداشت کرد که سید محمد از روی نا چاری این درخواست سید کمال الدین را پذیرفت، اما ظاهراً اجل به سید کمال الدین مهلت نداد تا پس از دستیابی مجدد بر آمل از آن بهره گیرد. چه وی همزمان با ائتلاف سید مرتضی و ملک کیومرث رستم‌داری درگذشت و سید مرتضی دیگر بار در آمل به حکومت نشست. (۸۴۹ ه. ق) سید مرتضی نیز «بعد از وصول بر مسند ایالت متمکن گشته، بر دفع بدعت های نامشروع قیام نمود و مردم را از ارتکاب ملامی و مناهای زجر فرمود». ۶۶ مظاهر این ملامی و مناهای که خواندمیر به آن اشاره دارد و سید مرتضی آن را بهانه سرکوب مردم قرار داده بود بر ما معلوم نیست چه بها، این نمونه همان عقوبت هایی باشد که می بایست پس از هر شکست طرفداران و حامیان طرف مقابل تحمل کنند و تاوان آن را بپردازند. چه از سید کمال الدین در تواریخ گزارش سوء فکری و رفتاری، آن هم آنگونه که در میان مردم رواج و شیوع داشته باشد و مستوجب زجر طرفداران وی باشد دیده نشد. بنابراین گزارش خواندمیر با آن چه باب «عدالت و رضامندی مردمان آمل» از سید مرتضی گزارش شده است سازگاری ندارد. ۶۷ در هر حال سید محمد ساری به آرزوی خویش که گماردن بی دغدغه سید مرتضی بر آمل بود رسید و عذر تقصیر، رحم و شفقت بی جای وی به سید کمال الدین را بر او بخشید. اما این آرامش نتوانست پایدار بماند، چرا که درگیری های خانوادگی یادشده به دلیل نبود یک مرکزیت مقتدر حاکم در دوره سوم حکومت سادات مرعشی پایان پذیر بود. اگر جنگ و گریزهای انجام شده را نیز برای دستیابی به این مقصود بدانیم، با پی آمده ای گزارش شده سازگاری ندارد چه این

ص: ۱۴۷

جنگ ها و صلح ها هم جز آن که قلمرو هریک از سادات را دستخوش ناآرامی و ناامنی و مردم را دچار خسارت های جبران ناپذیر مادی و معنوی کند نتیجه دیگری در بر نداشت. نتیجه بدتر آن نیز همان وابستگی هرچه بیشتر سادات به تیموریان و ادامه خراج دهی آنان بود. چنان که در آن زمان «شاهرخ میرزا طمع در مازندران کرد ... آخر جمعی وسیله شده دختر سید محمد به میرزا شاهرخ دادند تا مملکت بدو گذاشت». ۶۸ سید محمد، حاکم ساری نیز پس از نوزده سال حاکمیت پرحادثه درگذشت. (۸۵۶-۸۳۶ ه. ق) در حالی که وی بیش از برخی دیگر از حاکمان مازندران به دنیاگرایی اشتها داشت. اما با توجه به ضدّ و نقیض گویی مورخان و تشکیک برخی که به خاندان مرعشیان نیز وابستگی دارند ۶۹ نمی توان نظر قطعی ارائه کرد. اگرچه نمی توان تمامی گزارش های مثبت از جمله همت او بر ملک داری و رفتار نیکوی او با بیگانه و آشنا و احتراز وی از اخذ اموال رعایا را تماماً پذیرفت ۷۰ و دیگر گزارش های سوء ۷۱ را به تبلیغات دشمنان نسبت داد.

یک ماه پس از درگذشت وی فرزند مهتر وی، سید عبد الکریم که جهت کسب آموزش های ملک داری در دیوان اعلی ۷۲ و یا اردوگاه پیرزا جهان شاه بن قرايوسف ۷۳ به سر می برد به ساری آمد و زمام حکومت در دست گرفت.

برادران و خویشان و اصحاب و ارباب ساری جمله برو بیعت کردند و درویشان که اساس حکومت مازندران را عمده کلی اند هم درآمدند و بیعت نمودند و او را حاکم و والی خود شمردند. ۷۴

مقارن همین ایام شاهرخ تیموری درگذشت و (۸۵۰ ه. ق) بر سر جانشینی وی در هرات درگیری هایی به وقوع پیوست. این درگیری ها موجب شد یک چند در سلطه و اقتدار تیموریان بر ولایات گوناگون از جمله مازندران خلل ایجاد شود. سید عبد الکریم نتوانست از این فرصت که مدتی آسودگی برای مازندران پدید آورده بود با یک داوری مقتدرانه جهت جلوگیری از شقاق و نفاق میان سرداران خود اقدام مؤثری نماید. چرا که دو مهره اصلی حکومت وی یعنی بهرام

روزافزون پسر اسکندر، مشاور سید مرتضی که سپهسالار مازندران بود و دیگر سردارش سید عزیز بابلکانی به جنگ قدرت درگیر بودند و مدتی بعد این درگیری ها به قتل بهرام انجامید . اگر این اتفاقات را با پذیرفتن روایت افراط در شرب خمر این حاکم درآمیזیم به خوبی اوضاع آن روز ساری را درمی یابیم. رابینو قتل بهرام روزافزون

ص: ۱۴۸

را که فرمانروای ناحیه غربی رود تجن بود به اشاره سید عبد الکريم و موجب رقابت خونین میان خاندان او و سادات بابلکانی می داند. ۷۵

در آمل اوضاع بهتر از ساری نبود. وقتی سید مرتضی درگذشت، سید شمس الدین فرزند متهم به دائم الخمر وی نتوانست توجه مردم آمل را جلب کند، چنان که «اهل صلاح و علما و صلحا اهل زهد به جهت آن ملول و متفکر بودند». ۷۶

این اوضاع موجب دست اندازی افراد فرصت طلب بر جان و مال مردم بود، در این هنگام درگیری های تیموریان بر سر جانشینی شاهرخ میرزا به حکومت بابر پسر بایسنقر پسر شاهرخ انجامید . (۸۵۲ هـ. ق) وی که از دیر کرد ارسال باج و خراج مازندران باخبر شد به منظور در آوردن سید عبد الکريم از فراموشی در پرداخت آن «قصد مازندران کرد و با لشکر خراسان به مازندران آمد و سید عبد الکريم بالضروره با لشکر مازندران مقابله را مهیا شد .» ۷۷ لشکرکشی میرزا ابو القاسم پسر بایسنقر میرزا، توانست یک چند مازندرانیان را جهت دفع بیگانه و دفاع از خانه و کاشانه خود به وحدت متمایل سازد. چنان که حکومت واحد و یکپارچه سید عبد الکريم را پذیرفتند . آنان در نبرد قراطوغان ساری که یادآور خاطرات خوش و ناخوش نبردهای گذشته بود، چند ساعتی با پیروزی همراه بودند اما در پی به قتل رسیدن نتایج چند از سرداران از جمله سید عزیز بابلکانی و بسیاری از افراد لشکر او، آنان مجبور به عقب نشینی شدند.

سید عبد الکريم نیز به عمق جنگل پناه برد . وی و سپاهیان در حین عقب نشینی نیز هم چنان بر سپاهیان تیموری ضربات سختی وارد می آوردند. چنان که تیراندازان مازندرانی شب هنگام با پرتاب تیر به سوی دشمن فرصت یک لحظه آسودگی را از آنان سلب کردند و دیگر بار «چون روز شد هر جا که لشکر خراسان به طلب علوفه و علق چارپا بیرون رفتی سر از تن برداشتند و به هیچ وجه نگذاشتندی که شب و روز خصم را یک زمان آرامش و آسایش بودی». ۷۸

این مقاومت ها در برابر انبوه سواران تیموری موجب شد که بابر پسر بایسنقر با سید عبد الکريم از در صلح درآید، به شرط آن که «مال و پیشکش به دستور سابق بدهد». ۷۹ تیموریان به هرات بازگشتند و مازندرانیان به مراسم کفن و دفن کشتگان خویش پرداختند.

«گماردن علی پسر بهرام روزافزونی به سپهسالاری مازندران نیز نتوانست مشکل نزاع و خصومت روزافزونیان و سادات بابلکانی را دفع کند. سید عبد الکريم در اواخر عمر پس از

ص: ۱۴۹

درگذشت سید شمس الدین بن سید مرتضی، سید اسد الله بن سید حسن بن سید رضی الدین سید قوام الدین را به حکومت آمل گمارد و خود نیز در چهارشنبه پنجم ربیع الاول سال ۸۶۵ هـ. ق در پی نه سال حاکمیت بر مازندران درگذشت. ۸۰

پس از او به نظر می رسد ارباب ساری و برخی وابستگان متنفذ سادات بر اساس محترم شمردن اصل جانشینی پسر بجای پدر «فرزندش سید عبد الکریم را- اگرچه به سن صغر بود- به تخت نشاندند» ۸۱

در همان اوایل با افزایش برخورد روزافزونیان و بابلکانیان، علی بن بهرام روزافزون به قتل رسید . وی «در زمان سید عبد ا ... صاحب اختیار امور» ۸۲ و به قتل سید شمس الدین بابلکانی متهم بود . این حوادث بیان گر عدم توانایی سید عبد الله و اطرافیان وی به اداره امور مازندران بود . این نوع درگیری ها از نظامیان به دیوانیان نیز سرایت کرد چه در آنجا نیز دو خاندان روزافزونی و بابلکانی حضور داشتند و مردم و صلحا و دراویش بیچاره نیز در مانده بودند و در انتظار، که شاید دستی برآید و کاری بکند. سید ظهیر الدین در این باره نومیدانه چنین نوشته است:

مقصود آن که به شومی و فسق و فجور و نکبت و عصیان در خانواده سید قوام الدین که به برکت زهد و تقوی به ریاست دین و دنیا سرافراز و ممتاز بودند فتوری و قصوری هر لحظه صدور می یافت. ۸۳

تا آن که سادات در پی محبوس کردن یکدیگر به بدعتی دیگر روی آوردند و آن، به قتل رساندن همدیگر بود . همان طور که «سید عبد الکریم یک نفر عم زاده خود سید مرتضی نام را بگرفت و به دست خود میل آتشین در چشم او کشید و در دیده خود ذره ای حیا ندید و عم خود سید کمال الدین را بگرفت و حبس کرد تا در زند ان بیمار شد و بمرد» ۸۴ و سید عبد الکریم مذکور را هم «پسر عمش سید زین العابدین ابن سید کمال الدین بن سید محمد به هنگام فرصت در حمام ساری وی را به قتل رسانید» ۸۵ پس از ۷ سال حکومت در ربیع الاول ۸۷۲ هـ.

در دفتر و دیوان نیز آشفتگی ها ادامه یافت . سید عبد الله فقید نیز که ظاهرا قتل خود را پیش بینی می کرد پیش از این فرزند خود سید عبد الکریم را که بهتر است او را عبد الکریم دوم بنامیم به خدمت سلطان ابو سعید تیموری فرستاده بود . ۸۶ وقتی که زین العابدین بن سید کمال الدین خود را حاکم مازندران خواند اگرچه عده ای بلوی بیعت کردند اما سادات

ص: ۱۵۰

پازواری ۸۷ با این حاکم از در مخالفت برآمدند و حکومت سید عبد الکریم بن سید عبد الله را می طلبیدند. همان گونه که اشاره شد در حالی که این کودک چهارساله بنا بر نوشته مورخان در این زمان در التزام رکاب سلطان ابو سعید تیموری بود (۸۷۳- ۸۵۵ هـ. ق)، دخالت سید کارکیا سلطان محمد حاکم گیلان و مذاکرات وی با سلطان ابو سعید تیموری درباره سید عبد الکریم دوم و حمایت توأمان روزافزونیان و سادات پازواری از درخواست وی، موجب فرستادن سید عبد الکریم دوم به سوی گیلان شد . وی مورد استقبال و حمایت کارکیا سید محمد قرار گرفت ۸۸ تا آن که پس از مدتی توقف در گیلان به سوی آمل حرکت کرد . علیرغم پیش بینی های قبلی سید اسد الله آملی با سید زین العابدین حاکم ساری سازش کرده بود چنان که سید عبد الکریم را چاره ای نماند جز آن که در رستمدر بماند و منظر تقدیر بنشیند. در این زمان در تختگاه تیموریان حادثه دیگری بوقوع پیوست که مرگ ابو سعید تیموری را در پی داشت . (۸۷۳ هـ. ق) وقتی امیر حسن بیک که پیش از این با سلطان فقید درگیر بود به تخت سلطنت دست یافت، ۸۹ بزرگان سادات و مازندرانیان صاحب نفوذ با ارسال تحف و هدایا عریضه ای به وی نوشتند:

والده سید عبد الله مقتول باردوی امیر حسن بیک رفته کیفیت شهید شدن سید عبد الله و اضطراب پسرش سید عبد الکریم را بموقف عرض رسانید. ۹۰

فرمان امیر حسن بیک چنین صادر شد:

لشکر گیلان و رستمدر به مدد سیّد زاده مظلوم به مازندران بروند و امیری را که امیر شبلی نام بود با معدودی چند از لشکریان عراق همراه ایشان گردانید. ۹۱

بدین ترتیب سیّد عبد الکریم دوم با حمایت سپاهی مرکب از سادات گیلان و لشکر رستمدر مقاومت زین العابدین را در هم شکست. وی از صحنه نبرد گریخت و به هزار جریب عقب نشینی کرد. بدین ترتیب سیّد عبد الکریم دوم به ساری دست یافت. علیرغم ماندن سپاهیان گیلانی در ساری دیری نپائید که سیّد هیبت الله بابلکانی سر سلسله سادات بابلکانی از سیّد عبد الکریم گسست و به سیّد زین العابدین پناه بسته در هزار جریب پیوست و مازندران دیگر بار صحنه درگیری رقیبان شد. یک‌چند درگیری دو طرف، به تاراج شکست خوردگان منجر شد که عبد الکریم دوم و طرفداران وی بودند. ضربات دشمنان وی چندان سنگین بود

ص: ۱۵۱

که سپاهیان کمکی گیلان نیز نتوانست تاب بیاورند. ۹۲ سیّد زین العابدین در پی آنان برای بار دوم به آمل حمله کرد و سیّد اسد الله حاکم آن شهر را اخراج کرد و بر آن شهر تاخت و «غارت عظیم کرده و اسیر و برده گرفت». ۹۳ اگرچه وی بعدها همین سیّد اسد الله را که به رستمدریان پناه برده بود به وساطت آنان به حکومت آمل پذیرفت. لابد سیّد اسد الله اطاعت بی‌چون و چرا از زین العابدین را تعهد کرده بود. اما در آمل چه خبر بود که دیگر بار سیّد زین العابدین به آن شهر حمله کرد و سیّد اسد الله را برکنار نمود و یکی از فرزندان وی که سیّد حسن نام داشت را بر آمل گماشت؟ شاید این بار سیّد اسد الله در ارسال تعهدات مالی خویش تعلل می‌ورزید. از آن سو سیّد عبد الکریم دوم هم دست از فعالیت نکشیده بود. وی به وساطت کارکیا سلطان محمد خود را به درگاه امیر حسن بیک رساند و از او درخواست کرد تا جهت دستیابی مجدد بر حکومت ساری وی را مورد حمایت قرار دهد. این بار امیر حسن بیک نه با شدّت و جدیّت سابق بلکه با احتیاط رفتار نمود. وی بدون آن که سیّد عبد الکریم را ناامید سازد او را به مدت هفت ماه در دار السلطنه هر ات نگهداشت تا «مال ساری به خازنان درگاه اعلی رسانیدند». ۹۴ پس از آن نامه‌ای به سیّد کارکیا سلطان محمد نوشت که «اگر شما تقبل مال مازندران می‌شوید که سال به سال به خزانه عامره واصل شود سیّد عبد الکریم را لشکر داده اجازت است تا برود سیّد زین العابدین را اخراج نماید و به مسند حکومت خود بنشیند». ۹۵ این مقدار مال را خواندمیر یک‌صد و بیست خروار ابریشم مازندران ۹۶ و سیّد ظهیر الدین آن را «فوق طوق عرصه ممالک مازندران» نوشته است. ۹۷ بدین ترتیب حاکم گیلان که از عهده پرداخت چنان باجی بر نمی‌آمد «سیّد عبد الکریم را در گیلان جا تعیین فرمودند و مترصد عنایت الهی - جل ذکره - بودند». ۹۸ مازندرانیان اندک مدتی پس از توقف این داد و ستدهای سیاسی، اقتصادی روزگار به امنیت گذراندند، اما از آن‌جا که سیّد زین العابدین «درویشان را چندان وقعی ننهاد و درویشان میر قوام الدین را که قوام دین و دولت و مروج قواعد سلطنت آن سلسله علیه بودند مخدول و منکوب می‌داشت». ۹۹ فرماندهان نظامی که همواره درصدد افزایش قدرت خود بودند و در پی بهانه، از جمله سیّد هیبت الله بابلکانی، بر او یاغی شده به سیّد عبد الکریم روی آوردند و آن‌گاه که سیّد زین العابدین به قصد سرکوب فرماندهان یاغی از ساری خارج شد، مردمی که واقعا نمی‌دانیم از کدام قشر بودند سیّد اسد الله، حاکم برکنار شده را «از آن حبس خلاصی دادند و نزد مردم آمل فرستادند». ۱۰۰ با ورود وی فرزندش سیّد حسن از آمل گریخت.

ص: ۱۵۲

سید اسد الله قاصدی به گیلان فرستاد و سید عبد الکریم دوم را به مازندران دعوت کرد.

سید عبد الکریم که از آمدن سید اسد الله به آمل باخبر شد با لشکری به سوی رستمدر و آمل حرکت کرد، در حالی که برخی آملیان نیز منتظر وی بودند. فرمان سید اسد الله جهت حمله به ساری صادر شد به این اطمینان که سید عبد الکریم به زودی به او خواهد پیوست.

سید هیبت الله بابلکانی نیز در تدارک حمله به سید زین العابدین بود . دیگر بار نبرد سنگینی میان سادات رقیب اتفاق افتاد. سپاهیان آمل علیرغم پایمردی و دلیری شکست خوردند و سید اسد الله به اسارت سپاهیان زین العابدین درآمد . د. «برفور یفرمود تا او را به قتل آورند». ۱۰۱ (ذیقعه ۸۸۰ ه. ق)

اگرچه سید زین العابدین در مقابله با رقیبان به پیروزی ارزشمندی دست یافت، چنان که سید عبد الکریم را دیگر بار به گیلان عقب راند. این نبرد نیز پایان ماجرای درگیری های خونین و ویرانگرانه سادات نبود . چنان که سید ظهیر الدین در این باب نوشته است:

مردم مازندران را در این اوقات حضوری نماند و روز و شب ... غارت و تالان و تاراج را مترصداند و اگر یک ماه جهت استیلاء یکی از خانه خود چند روزی بسر بردی جهت هجوم دیگری رخت خود را به جنگل ها برده و سرگردان گشته و سرآسیمه و پراکنده حال می گردند و زمانی به فراغ بال در وطن خود نمی توانند بود. ۱۰۲

آیا این خود یکی از ویژگی حکومت های محلی در ایران عصر اسلامی، به ویژه سال های منتهی به ظهور شاه اسماعیل صفوی نبود که بر خلاف آداب و ضوابط پیشینیان، صاحب حق، بالطبع کسی بود که در مقام دشمن کشی بر دیگران تفوق می یافت و دیگر بار به همان رفتار دست می زد که موجب انقراض پیشینیان شده بود.

این امر خود به نو دولتان اجازه می داد که به ملک و ملت تنها به چشم تیول و خدمت کار بنگرد و خرابی هر دو را که مآلا در درازمدت به زیان خود آنان نیز تمام می شد نادیده بگیرند. ۱۰۳

بر اساس نوشته های تنها شاهد و ناظر، جدال این دو سید تا سال ۸۹۴ ه، یعنی سیزده سال بعد هم ادامه یافت در حالی که سطرهای فوق نیز آخرین نوشته های

ص: ۱۵۳

سید ظهیر الدین است که به دست ما رسیده است. ۱۰۴

سید زین العابدین که پس از آن حوادث توانسته بود یک چند قلمرو خود را با آرامش نسبی اداره کند و بر درویشان فائق آید به روایتی در حادثه ای غیر منتظره جان باخت. (جمادی الاول ۸۹۲ هجری) شاید بتوان این حادثه را به عنوان تجسم صحنه ای از درگیری های زنان حرم قلمداد کرد. بیان خلاصه ای از مآووق در درک این موضوع به ما کمک می کند. زین العابدین دو همسر اختیار کرده بود و به یکی از آن دو بیش از دیگری توجه و عنایت خاص داشت . این موجب شد که آن دیگری با نزدیک کردن خود به مادر زین العابدین علیه همسر مورد توجه وی سخن چینی و چه بسا همدلی و همزبانی کند. چنان که؛

پیوسته بر دفع آن حيله ها و غدرها ترتيب می داد. هیچکدام مؤثر نبود تا آن که به قتل او مصمم گردید که سمّ تظلم در کام او کند. در این روز ... طعامی مهیا ساخته قدری سمّ در ضمن طعام که جهت او فرستاده تعبیه کرده ارسال نمود. ۱۰۵

از قضا آن همسر محبوب از آن جا که علاقه وافری هم به سید زین العابدین داشت از آن طعام نخورد تا مگر شویش از راه رسد و از طعام مادر خویش تغذیه نماید.

عصری که میرزین العابدین از شکار مراجعت نمود به حرمرسا رسید ... بعد از پرسش حال و احوال ... پرسید که چیزی هست خوردنی گفت: بلی والده شما طبخ کرده جهت من بخش فرستاده. فرمود بیار. چون آورد و سرپوش برداشت از روی اشتها، لقمه ای برداشته تناول فرمود و گفت آه این چه طعام بود. حرمش خواست بخورد نگذاشت نیمی از آن به سگ شکاری داده در دم آماس کرده بترقید. ضعیف شروع در گفتگو کرد. گفت: نه گناه تو نیست. والده من جهت تو ساخته بود نصیب من شد. چاهی که جهت تو کنده بود فی الحقیقه قسمت خودش شد. ۱۰۶

این قصه علیرغم سادگی بیان حاوی شرکت مؤثر زنان در پس پرده های حرم و در این سوی میادین جنگ است. پس از مرگ زین العابدین برادر وی میر شمس الدین بر مسند حکومت نشست. میر شمس الدین برخلاف زین العابدین و شاید به توصیه وی با

ص: ۱۵۴

فرماندهان رقیب، سیاست متعادلی در پیش گرفت. وی منصب سپهسالاری شرقی را به سید عظیم بابلکانی که همشیره اش در حباله زوجیت او بود داد و بخش غربی را به طریق سابق به میر حسن پازواری سپرد.

مابین تالار و تجینه رود را به کارگزاری محمد دیو گذاشت ... مدتی بگذشت و مردم در امن و امان روزگار می گذرانیدند. ۱۰۷

این دوران نیز دو سال به طول انجامید تا آن که سید عبد الکریم دوم دیگر بار از گیلان سر برآورد و با کمک گیلانیان و تأیید سلاطین تیموری به سوی مازندران لشکرکشی کرد. او توانست سید حسن آملی حاکم آمل را که منصوب زین العابدین بود با خود همراه سازد. نکته ای که میر تیمور به آن اشاره کرده است حاوی مطلب مهمی است که راز گرایش برخی مردمان را به این و آن به منظور روشن نگهداشتن تنور اختلافات بر ملا می سازد که با «حرف جنگاوری و سلحشوری ایرانی» ۱۰۸ تفاوت ماهوی دارد. وی درباره چگونگی گردآوری سپاه آمل به فرماندهی سید حسن آملی به نکات جالبی اشاره کرده، می نویسد: «سپاه آمل نیز جمعیت نموده از سپاهی و اراذل و اوباش که پیوسته منتظر فتنه و فسادند که مگر یک دو سه روز شکم سیر ن مایند به سبب فترات ملک و پراکندگی مردم درویش و عجزه و مساکین و سایر رعایا الغرض لشکر موفور غیر محصور جمع آمدند». ۱۰۹ به نظر می رسد یکی از عوامل اصلی این همه نبردها، شکست ها و پیروزی های نه چندان پایدار همان ناراحتی و پریشان حالی مردمی بود که برای کسب رزق و روزی فرصت کوتاهی داشتند، تا در فصل کشت و کار توشه ای بگیرند و ضمن پرداخت انواع مالیات به دولت محلی و مرکزی یعنی ساری و دیوان اعلی یک چند سر آسوده داشته باشند. اما معمولاً نبردها در همان زمان مساعد آب و هوایی مناسب کشت و کار، به وقوع می پیوست و از رهگذر آن بر بیچارگی و پریشان حالی رعایا می افزود و همان طور که خواندیم ای بسا شرکت آنان در نبردها که نتیجه حبّ نفس و افزون طلبی و اختلاف انگیزی و بی لیاقتی برخی حکام و وابستگان آنان

بود می توانست محل درآمدی برای رعایا و عجزه و مساکینی باشد که در وصایای سید قوام الدین به رعایت حال آنان تأکید شده بود. باری نبرد میان سید عبد الکریم و سپاهیان میر شمس الدین به وقوع پیوست، نبردی بسیار خونین که «از کثرت قتال و شدت جدال پای معرکه کارزار از خون جوانان در گل و صحن میدان از شکاف سینه دلبران پردل، نه پدر را به پسر رحمی و نه برادر

ص: ۱۵۵

را از برادر آزر می ... تا وقت غروب نیاسودند. وقت شام دلبران خون آشام دست انتقام را از آستین بیرحمی کشیده، هر دو سپاه به آرامگاه رفته رخان از گرد و دست از جان شسته با کمال خوف و توهّم بیاسودند. «۱۱۰ در این نبرد میر حسن آملی دچار جراحات سخت شد و سید عبد الکریم دوم به شدت مرعوب گردید. اما صبحگاهان دیگر بار نبرد آغاز شد، نبردی که به یاری و پشتیبانی آقا رستم روزافزون که «در عهد سید شمس الدین بن سید کمال الدین به مراتب ترقی دست یافت»، ۱۱۱ به پیروزی شگفت انگیزی منجر شد. اما هنوز سوادکوه و فرمانده متمرّد آن محمد دیو مقاومت می کرد چرا که وی به قلعه ای پناه برده بود و سرکوب او بسیار مشکل می نمود تا آن که با ظهور یک پهلوان و مرد میدان کارزار یعنی همان آقا رستم روزافزون، محمد دیو شکست خورد و قلعه سوادکوه تسخیر شد و کار جنگ به پایان رسید.

قصه از این قرار بود که «چون تپاول و شقاوت محمد از حد گذشت میر شمس الدین مکرر لشکرها فرستاد به جنگ او و ظفر نکردند». ۱۱۲ وی دیگر بار به جمع آوردن سپاه اقدام نمود.

چون وقت بهار بود سپاه در صحرا فرود آمدند. چون شب رسید همه کس به جای خویش آرمیدند. والی ساری خود متوجه شده بر اثر طلایه گرد لشکر بگردید. از هر خیمه و پرده ای گذشت از کیفیت حالات مخبر شده به جایی رسید که شخصی نشسته بود و با پدر خود گفتگو از هر باب می نمودند تا به جایی رسیدند که گفت نمی دانم قحط رجال شده که حاکم و پادشاه ما آن قدر کس ندارد که از عهده محمد دیو و م ردم سوادکوه بیرون آید که خود باید متصدی چنین امری سهل شود. محمد دیو که باشد. اگر مرا بطلبد و به من لشکری بدهد به توفیق الله دمار از روزگار او برمی آرم. پدر منع او نمود که مدتی است جماعت ما بی اختیار شد و منکوب شده اند الحال چنین گفتگو اگر به سمع ایشان رسد باز حمل بر زیاده روی ما می نمایند و ما را صاحب داعیه اخذ نموده دشمنان را راه سخن پیدا شود و در قلع و قمع ما سعی می نمایند.

میر شمس الدین این سخنان را استماع نمود آهسته روان شد. و به محل خاص خود رفت و بی آرام و اندیشه در آن مقام شب به سر برده، صبح کس فرستاد جوان معهود را طلبید. جوان ترسان و هراسان به خدمت رسید. حضرت سلطنت پناهی او را نزد خود طلبیده گفت؛ از عهده سخن دیشب بیرون می آیی یا نه، علی الرسم حرفی گفتی؟ جوان زمین بوسیده به عرض رسانید آنچه گفتم صد

ص: ۱۵۶

چندان به اقبال ولی نعمت به ظهور خواهم رساند. میر شمس الدین به عنایت شادمان گشته از نام و نسب پرسید، گفت رستم روزافزون چون روزافزونی در این سلسله علیه مدت مدید خدمات نموده بودند و پیوسته به مناصب ارجمند سپاهسالاری و غیر سرافراز بودند ... میر شمس الدین را به فال نیک آمد. گفت انشاء الله دیوکش است و قتل این شخص که دیو است به دست رستم است ...

میر فرمود تا رستم را به طلوع فاخر و اسب و زین و زرین سرافراز نمود سپهسالاری ... به او داده با سپاه روانه سوادکوه کنند. ۱۱۳

همان گونه که اشاره شد. این رستم بالاخره توانست در نبردی که در آن شیوه های مختلف رزمی آزموده شد، با بکار بردن سیاست جذب و دفع با دشمنان در مسیر حرکت سپاهیان خود قلعه سوادکوه را بگشاید و میر شمس الدین را از نگرانی برهاند. ۱۱۴ به نظر می رسد این گونه رخدادها که منجر به کشف شخصیتی چون رستم روزافزون شد از نتایج توجه جدی به امر سپاهی گری در میان مرعشیان بود. چه آنان که بعضا در دیوان اعلی تیموریان به سر می بردند می بایست لااقل از آنان می آموختند که حفظ یک قلمرو به لشکری نیرومند با دفتر و دیوان و نظارت بر آن امکان پذیر خواهد بود. راستی چرا آنان علیرغم آن که از این امور آگاهی داشتند، بدین امر مهم همت شایسته نمی کردند؟ و اگر اندک توجهی به ظهور سرداری قدرتمند می انجامید کارها به او سپرده، خود تماشاگر صحنه ها بودند. تا آن جا که همین رستم روزافزون که «میر شمس الدین سر او را از چرخ برین گذرانیده جمیع امور مملکت به کف باکفایت او گذاشت، حتی عزل و نصب امرا و اعیان» ۱۱۵ را به او سپرده بود، چنان قدرتی بهم زد که مورد حسادت اعیان مازندران و برخی سادات واقع شد چندان که خاطر میر شمس الدین از او مکدر ساختند و فرمان او را جهت در بند کردن رستم دریافتند. ۱۱۶ البته دیری نپائید که رستم از زندان گریخت و با پادرمیانی

والده معظمه حضرت سلطنت پناهی ... که ... خود به خدمت ولد ارجمند رفته درخواست جرایم او نمود حسب الامر عالی ... از جرایم او گذشته مخلع ساخته به مزید قرب اختصاص یافت. ۱۱۷

آزادی این سردار و دستیابی مجدد وی به موقع و مقام سابق دیگر بار برخی اطرافیان میر شمس الدین را چنان به نگرانی دچار ساخت که به سید عبد الکریم دوم دشمن میر شمس الدین روی آوردند. سید عبد الکریم که در گیلان در پناه سادات آن دیار زندگی

ص: ۱۵۷

می گذراند بر خاطرش می گذشت که شاید به مدد حمایت تیموریان بتواند بار دیگر بر مسند حکومت بنشیند. ۱۱۸ و این آغاز حادثه دیگری است در توجه میرزا علی سلطان والی گیلان که همراه وی لشکری بفرستد تا مگر با کمک ناراضیان ساری و ملوک رستم دار کاری صورت دهند. از سوی دیگر بعضی از سرداران میر شمس الدین نیز دچار خطبهایی شدند از جمله:

سید عظیم بابلکانی را غرور تقرب و فرط اختصاص قرابت و ساوس شیطانی تغییر سلوک نموده با مردم به طریق استغنا و تکبر سلوک می کرد و آن چه موجب رضای الهی و رفاه عجزه و مساکین رعایا و سپاهی و لایق دولت سلطنت پناهی بود به ظهور نمی رسانید. ۱۱۹ و یا سید قوام الدین حاکم بارفروش ده که او نیز دست تعدی دراز نموده ا بواب تعیش و رفاه بر رعایا مسدود ساخته به جرم اندک جریمه بسیار نمودی تا اهالی آن دیار مکرر شکوه نموده و احکام گذرانیده نفع نداشت. ۱۲۰

جمیع این اخبار که از آشفتگی اوضاع آن روز مازندران حکایت دارد باعث شد تا

ملوک رستم‌دار نیز ... حسب الالتماس والی، سپاه عظیم به رفاقت ایشان روانه نمودند . از مردم اوباش و اجامره ! نیز جمعی کثیر بدیشان موافق شده جهت نفع خود حمیت نمودند. ۱۲۱

بدین‌گونه برخی مردم آمل نیز به آنان پیوستند . میر علی آملی، میر شمس الدین حاکم ساری را از این رخدادها آگاه ساخت. این بار نیز وی به مدد آقای رستم روزافزون و مقاومت تحسین برانگیز میر علی توانست حملات سنگین سپاهیان سید عبد الکریم دوم را دفع کند.

«میر شمس الدین بعد از آقا رستم با معدودی چند از ساری ایلغار نموده ... خود را به شهر و بلده قم که محل نزول موکب سلطان یعقوب - ولد حسین بیک ترکمان بود- رسانید و پیشکش لایق بگذرانید از کارکیا میرزا علی والی لاهیجان شکوه نمود که پیوسته در ایقاع فتنه و فساد مازندران سعی بلیغ به ظهور رسانید و مشوش اوقات من و سکنه آن دیار از عجزه و مساکین می شود. سلطان یعقوب کمال اعزاز و احترام والی مازندران به جای آورده ... بکر بیک موصول صاحب ری را با سپاه موفور بلا محصور به مدد حضرت سیادت و سلطنت پناهی نامزد فرموده و معظم الیه را به خلاع شاهانه سرافراز ساخته روانه نمود». ۱۲۲ در زمان سلطنت

ص: ۱۵۸

میرزا علی مذکور بر گیلان است که رستم بیک آق قویونلو پس از مرگ یعقوب بیک به سلطنت دست یافت. (۸۹۷ ه. ق) وی اولاد شیخ حیدر پسر جنید از احفاد ... شیخ صفی الدین اردبیلی را که برجسته ترین آن‌ها اسماعیل میرزا بود از زندان آزاد کرد. اما پس از آن‌که دریافت نه تنها اینان در برابر رقبا به نفع او عمل نمی کنند، بلکه ممکن است طرفداران این خاندان، سلطنت او را نیز به خطر اندازند، دستور دستگیری مجدد آنان را صادر کرد . در این وقت خواجه علی، برادر بزرگتر اسماعیل را چاره‌ای نماند جز آن‌که خود با یعقوب درگیر شود و اسماعیل میرزا را از آن مهلکه برهاند. طرفداران خاندان شیخ صفی الدین اسماعیل میرزا را به لاهیجان رساندند. میرزا علی، مقدم آنان را، گرامی داشت و آنان را با عطوفت و مهربانی خاصی پذیرا شد و پس از چندی به کار تعلیم او همت گماشت . هشت سال از توقف اسماعیل میرزا در آن دیار سپری شد و تهدیدهای دشمنان او بر سادات گیلان اثری نگذاشت و گیلان برای طرفداری خاندان شیخ صفی الدین به محل امنی تبدیل شد . چنان‌که گروه‌گروه به دیدار این بازمانده از تبار شیخ صفی الدین می آمدند. ۱۲۳ این در حالی بود که نبردهای متعدد در مازندران بین دو گروه ادامه داشت و هیچ یک از طرفین نمی توانستند پیروزی موقتی به دست آورده را حفظ کنند. ۱۲۴ تنها پس از آن‌که دو طرف از کشته‌ها پشته ساختند.

از جانب سادات گیلان و ملوک رستم‌دار مردم مصلح رسیده سخن صلح آوردند که مردم مازندران از ایام قتل میر عبد اله والی آمل الی الان آسایش ندیده پیوسته در قتل و کوشش و نهب و غارت و مشقت گرفتارند . اول آن‌که سید عبد الکریم را نیز برادر خود دانسته برخی ممالک مازندران به او ارزانی دارند تا از غربت خلاص شده به رضاجویی آن حضرت سعی نموده بدین امر دقیقه‌ای فرو گذاشت ننماید. ۱۲۵

از سویی دیگر کسان دیگری از همان مصلحان با امیر علی آملی که در صف جنگیان میر شمس الدین بود ملاقات کردند و فیما بین گفتگوهایی چنین رد و بدل شد.

جَدّ شما میر محمد آمل را از سادات آمل گرفته به عم شما که میر عبد الکريم است داد الحال شما نیز بدان سنت عمل نموده آمل را به میر عبد الکريم بگذارید چنان دانید که سادات آمل از اولاد سيّد رضی والی آن جااند. ۱۲۶

ص: ۱۵۹

این گزارش‌ها معلوم می‌سازد که این طبقه مصلح و یا نمایندگان مؤثر در ایجاد صلح و آرامش، جز در این ایام که کار به بن‌بست می‌رسید به کار مشورت امرای سادات فراخوانده نمی‌شدند و احتمالاً جایگاه ویژه ای در دستگاه دیوانی و قضایی آنان نداشتند. در هر حال با رضایت میر علی و ابراز رضایت میر شمس الدین،

سادات آمل و درویشان نیز بدین امر راضی شدند و در فرمان برداری و رضاجویی مساعی جمیله به ظهور رسانیده به هیچ‌وجه خلاف نورزد ... و ...

میر علی به بارفروش‌ده و توابع قابل و قانع شود و سایرین با سایر مملکت در تحت تصرف بندگان والی ساری باشند و حکم او بر همه جاری بود و از فرمان لازم الاتباع او سر نییچیده حکم او را مطاع دانند. ۱۲۷

بدین ترتیب به زودی آثار این صلح و سازش در مازندران ظاهر شد و «مردم کاسب و رعایا مرفه الحال شدند». ۱۲۸ یک چند فراغت از نزاع‌های خانوادگی توسعه اقتدار عبد الکريم دوم بر سراسر مازندران را در پی داشت و طبعاً امنیت حاصل، آثار رفاهی چندی به منصف ظهور رساند. ۱۲۹ از جمله «در ساری طرح چهار باغ انداختند و در وسط حقیقی آن عمارت عالی بنا نهاده به اندک زمان به اتمام رسانیدند. فرمود تا مصوری آن صورت جنگ گاه گیلان و سپاه خود را آنجا مصور ساختند، چنان که عینه رزمگاه مشاهده می‌افتاد. از اطراف و اکناف مردم به تفرج و تماشا می‌آمدند. در ساعت سعد فرشهای ملون و قالبهای ابریشمین گسترده طوی عظیم ترتیب دارند». ۱۳۰

این‌گونه اقدام‌ها بی‌روتنی کسب و کار و از سرگیری فعالیت ک ارگاههای ابریشم سازی ممکن نبود و صد البته نقش آقا رستم که دیگر برای خود موقع و مقامی فراتر از یک سپهسالار قایل بود در این امور برجسته می‌نمود. چنان‌که معاندان دیگر بار به سخن‌چینی و سعایت وی روی آوردند.

با آن‌که اکثر معارف مازندران را ملک موروثی می‌باشد و نسلاً بعد نسل چنین است او اکثر را تغییر نموده به مردم غیر قابل ... ۱۳۱ می‌دهد.

طبیعی می‌نمود که توجهی چنین به مردمی غیر قابل عزل و نصب‌هایی را در پی داشته باشد و این، اکثر معارف مازندران را ناراضی می‌کرد و دیگر بار آنان را به فکر ایجاد ارتباط با

ص: ۱۶۰

سردمدار ناراضیان یعنی «سيّد عبد الکريم» حاکم آمل و ایجاد فتنه‌ای دیگر می‌انداخت.

چنان‌که میر عبد الکريم بر خلاف تعهد خویش در جهت اغوای مردم ساری برآمده، ناراضیان گریخته از ساری و پناه برده به آمل را در پناه خود گرفته، سعی داشت حاکم سابق آمل یعنی میر علی را که بر بارفروش‌ده حکومت می‌کرد نیز با خود همراه سازد.

میر علی ضمن نصیحتی چند وی را به حفظ معاهده صلح تذکر داد و از هرگونه اقدام برحذر داشت و میر شمس الدین را نیز در جریان امر قرار داد. میر شمس الدین نیز آماده نبرد با مخالفان بود و پیش بینی می کرد که شاید لشکریان رستمدر و گیلان نیز دیگر بار پا به میدان بگذارند، خود نیز به سوی آمل شتافت. وقتی به آمل رسید، سید عبد الکریم آمل را رها کرده، برای چندمین بار به گیلان پناه برده بود.

هرجا مفسدان و مفتشان را می یافت بجزا رسانیده آمل را از وجود اهل فساد پاک می کرد ... و بار دیگر آن خطه از ناامنی رهید و مردم مازندران ... مرفه الحال و فارغ البال شدند و مدتی مدید اوقات را خوش گذرانیدند. ۱۳۲

سرانجام در سال ۹۰۶ ه، همزمان با برآمدن شاه اسماعیل صفوی، میر شمس الدین فرزند و جانشین خود میر کمال الدین را بر جای خویش نشاند ۱۳۳ و آقا رستم را نیز به حمایت وی گمارد و سپس مازندران را به قصد دیدار شاه اسماعیل ترک کرد. این در حالی است که رایینو به استناد سنگ قبر وی، مرگ او را در جمادی الثانی ۹۰۶ هجری قمری اعلام کرده است ۱۳۴ لیکن با توجه به گزارش ملاقات وی با شاه اسماعیل این تاریخ چندان دقیق به نظر نمی رسد.

پی نوشت های فصل پنجم

(۱) - مرعشی، سید ظهیر الدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، صص ۲۴۶ - ۲۴۵.

(۲) - شمس الدین، غوری، پس از فوت جمشید قارن در ۸۰۵ هجری به جای وی حاکم ساری شده بود. رایینو، دودمان علوی در مازندران، همان، ص ۹۰ و شیخ علی گیلانی، تاریخ مازندران، ص ۵۶.

(۳) - به نظر می رسد این امر یکی از دلایل نگرانی سید علی از شاهرخ بوده است که مبادا او را به عنوان قاتل شمس الدین غوری مورد قهر و غضب خود قرار دهد یا این که دلیلی است بر موضع دفاعی سید علی در مقابل تیموریان.

ص: ۱۶۱

(۴) و

(۵) - سید ظهیر الدین، همان، ص ۲۵۱.

(۶) - همان، ص ۲۵۲.

(۷) - دختر کیاوش تاسف جلال و نوه، فخر الدوله حسن باوند که در میان سادات از احترام خاصی برخوردار بود.

(۸) - همان، ص ۲۵۴.

(۹) - شایان، عباس، مازندران، ص ۲۳۶.

(۱۰) - سیّد نصیر الدین پدر سیّد ظهیر الدین مورخ است.

(۱۱) - مرعشی، سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۵۷.

(۱۲) - حافظ ابرو، زبدة التواریخ، صص ۳۳۰-۳۲۷.

(۱۳) - مرعشی، سیّد ظهیر الدین، همان، صص ۸-۲۵۷.

(۱۴) - میرخواند، روضة الصفا، ص ۵۹۴.

(۱۵) - خواندمیر، حبیب السیر، ص ۳۴۸.

(۱۶) - مرعشی، سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۶۵.

(۱۷) - همان، ص ۲۵۹.

(۱۸) - ستوده، منوچهر، درویشان مازندران، صص ۹۵-۹۲.

(۱۹) و

(۲۰) - مرعشی، سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۶۱.

(۲۱) - حافظ ابرو، همان، ص ۵۱۶-۵۱۵.

(۲۲) و

(۲۳) - همان، صص ۵۱۷-۵۱۶.

(۲۴) - مرعشی، سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۶۲.

(۲۵) - همان، ص ۲۵۵.

(۲۶) - همان، ص ۲۶۴.

(۲۷) - همان، ص ۲۶۵.

(۲۸) - همان، صص ۲۵۶-۲۵۵.

(۲۹) - سیّد علی ساری حدود ۱۵ سال (۸۲۰-۸۰۵ ه. ق) حکومت کرد و محل دفن وی در ساری است.

(۳۰) - دختر ملک کیومرث رستم‌داری عمه سیّد مرتضی بود و دختری سیّد قوام الدین دوم همسر پسر وی ملک کاوس.

(۳۱) و

(۳۲) - مرعشی، سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۸۶.

(۳۳) - خواندمیر، همان، ص ۳۴۹، آیا حضور زنان بانفوذ که حاصل ازدواج‌های مصلحتی نیز بود نشانه ای از نقش نه چندان آشکار زنان در خاندان حکومت‌گر نبود؟ البته نمونه چنین علائمی بعدها نیز ظاهر خواهد شد.

(۳۴) و

(۳۵) - مرعشی، سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۷۳.

(۳۶) - همان، صص ۲۷۴ - ۲۷۵.

(۳۷) - همان، ص ۲۷۴.

(۳۸) - همان، صص ۶ - ۲۷۵.

(۳۹) - همان، ص ۲۷۷.

(۴۰) و

(۴۱) و

(۴۲) - همان، ص ۲۸۰.

ص: ۱۶۲

(۴۳) - خواندمیر، همان، ص ۳۵۰.

(۴۴) - مقدمه احمد کسروی بر تألیف سیّد ظهیر الدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۷۹، ه. ل، رابینو، سلسله مرعشی مازندران، ص ۱۴.

(۴۵) - خواندمیر، همان، ص ۳۵۰.

(۴۶) - مرعشی، سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۸۳.

(۴۷) و

(۴۸) و

(۴۹) - سیّد ظهیر الدین، تاریخ گیلان و دیلمستان، صص ۱۵۴ - ۱۴۸.

(۵۰) و

(۵۱) - خواندمیر، همان، ص ۳۵۰ و سیّد ظهیر الدین، تاریخ طبرستان، ص ۲۸۷.

(۵۲) - مرعشی، سیّد ظهیر الدین، تاریخ طبرستان، همان، ص ۲۸۷.

(۵۳) - خواندامیر، همان، ص ۳۵۰.

(۵۴) - مرعشی، سیّد ظهیر الدین، تاریخ طبرستان، همان، ص ۲۸۹.

(۵۵) - خواندمیر، همان، ص ۳۵۱.

(۵۶) - مرعشی، سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۸۸.

(۵۷) - خواندمیر، همان، ص ۳۵۱.

(۵۸) - مرعشی، سیّد ظهیر الدین، تاریخ گیلان، همان، ص ۲۳۷.

(۵۹) - خواندمیر، همان، ص ۳۵۱.

(۶۰) - مرعشی، سیّد ظهیر الدین، تاریخ طبرستان، ص ۲۹۱.

(۶۱) - مرعشی، سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۹۲.

(۶۲) - خواندمیر، همان، ص ۳۵۱.

(۶۳) - مرعشی، سیّد ظهیر الدین، همان، ص ۲۹۵.

(۶۴) - کسروی، احمد، کاروند، ص ۳۰.

خدمات سیّد ظهیر الدین جنبه گوناگون دیوانی و لشکری داشت . غیر از جنگ‌هایی که با سیّد محمد کرده بود یک چند در سهاکله‌رود حکومت می‌کرد. از سال ۸۶۱ تا ۸۷۰ مأمور ایجاد صلح میان دو برادر یعنی ملک اسکندر و ملک کاوس رستم‌داری بود. در ۸۷۲ مأمور ضبط و تصرف قزوین و حتی سرکوب برخی ناآرامی‌ها در اردبیل بود و در سال ۸۸۷ هجری از جانب کارکیا میرزا علی جانشین کارکیا سلطان محمد به سپهسالاری منصوب گردید و شاید این آخرین منصب او بوده باشد. با توجه به ادامه تألیفات تا ۸۸۴ ه. ق سال وفات او را نمی‌شود به یقین بیان کرد.

(۶۵) - مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، صص ۳۰۱ - ۳۰۰.

(۶۶) - خواندمیر، همان، ص ۳۵۲.

(۶۷) - مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، صص ۳۰۳ - ۳۰۲.

(۶۸) - گیلانی، ملا شیخ علی، تاریخ مازندران، همان، ص ۵۷.

(۶۹) - شهرستانی، همان، صص ۲۷۰ - ۲۶۸.

(۷۰) و

(۷۱) - خواندمیر، همان، ص ۳۵۰ و ملا شیخ علی گیلانی، تاریخ مازندران، ص ۵۶.

(۷۲) - مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، ص ۳۰۴.

(۷۳) - خواندمیر، همان، ص ۳۵۲ و ملا شیخ علی گیلانی، همان، ص ۵۷.

ص: ۱۶۳

(۷۴) - مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، ص ۳۰۵.

(۷۵) - رایینو، سلسله مرعشیه مازندران، ص ۲۴.

(۷۶) - مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، ص ۳۰۵ و خواندمیر، ص ۳۵۲.

(۷۷) و

(۷۸) و

(۷۹) - مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، صص ۶ - ۳۰۵.

(۸۰) - رایینو، سلسله مرعشیه، مازندران، ص ۲۴.

(۸۱) - مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، ص ۳۰۷.

(۸۲) - خواندمیر، همان، ص ۳۵۲.

(۸۳) و

(۸۴) - مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، ص ۳۰۹.

(۸۵) - گیلانی، ملا شیخ علی، همان، ص ۵۷.

(۸۶) - خواندمیر، همان، ص ۳۵۳ و میرخواند، همان، ص ۸۳۵ و رابینو، همان، ص ۲۶.

(۸۷) - گیلانی، ملا شیخ علی، همان، ص ۱۰۴، وی درباره اصل پازواری ها نوشته است : پازوار قریه ای است مابین بارفروش ده و مشهدسر. در قریه پازوار ... سیدی بود که وی را میر علیخان حسنی می گفتند و برای او صبح و شام کرنا می کشیدند.».

(۸۸) - مرعشی، سید ظهیر الدین، تاریخ گیلان، ص ۳۵۸ و خواندمیر، همان، ص ۳۵۳.

(۸۹) - میرخواند، همان، ص ۸۶۷، رابینو، همان، ص ۲۷.

(۹۰) - خواندمیر، همان، ص ۳۵۳.

(۹۱) - مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، ص ۳۱۰.

(۹۲) - میر تیمور، تاریخ خاندان مرعشی، ص ۱۲.

(۹۳) - مرعشی، سید ظهیر الدین، تاریخ مازندران، ص ۳۱۲.

(۹۴) و

(۹۵) - مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، ص ۳۱۴.

(۹۶) - خواندمیر، همان، ص ۳۵۴.

(۹۷) - مرعشی، سید ظهیر الدین، همان، ص ۳۱۴.

(۹۸) - مرعشی، سید ظهیر الدین، تاریخ گیلان، ص ۴۵۷.

(۹۹) - میر تیمور، همان، صص ۱۶ - ۱۵.

(۱۰۰) - مرعشی، سید ظهیر الدین، تاریخ طبرستان، ص ۳۱۷.

(۱۰۱) - همان، ص ۳۱۹.

(۱۰۲) - خواندمیر، همان، ص ۳۵۵ و سید ظهیر الدین، همان، ص ۳۲۰.

(۱۰۳) - شعبانی، رضا، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، ص ۱۸۰.

(۱۰۴) - کسروی، مقدمه بر تاریخ طبرستان سید ظهیر الدین، ص ۸۰.

(۱۰۵) و

(۱۰۶) - میر تیمور، همان، ص ۲۴، در تاریخ فوت زین العابدین نیز اختلاف وجود دارد، چنان که دکتر ستوده مصحح کتب تاریخ خاندان مرعشی آن را ۸۹۴ و رابینو همان گونه که اشاره شد ۸۹۲ ه. ق می‌دانند.

(۱۰۷) - میر تیمور، همان، صص ۲۶-۲۵.

(۱۰۸) - شعبانی، همان، ص ۱۲۶.

ص: ۱۶۴

(۱۰۹) - میر تیمور، همان، ص ۲۸.

(۱۱۰) - همان، ص ۳۰.

(۱۱۱) - رابینو، همان، ص ۲۶ و ملا شیخ علی گیلانی، همان، ص ۶۱.

(۱۱۲) - میر تیمور، همان.

(۱۱۳) - همان، صص ۳۵-۳۴.

(۱۱۴) - لاهیجی، تاریخ خانی، ص ۵۱.

(۱۱۵) و

(۱۱۶) - میر تیمور، همان، ص ۴۰.

(۱۱۷) - همان، ص ۴۲.

(۱۱۸) - لاهیجی، همان، صص ۲۴-۲۳.

(۱۱۹) و

(۱۲۰) و

(۱۲۱) - میر تیمور، همان، ص ۴۲.

(۱۲۲) - لاهیجی، همان. ص ۲۶.

(۱۲۳) - هینتس، والتر، تشکیل دولت ملی در ایران، صص ۱۲۷-۱۱۶ و لاهیجی، همان، ص ۱۰۴.

(۱۲۴) - میر تیمور، همان، ص ۴۶.

(۱۲۵) - همان، ص ۵۱.

(۱۲۶) - همان، ص ۵۲.

(۱۲۷) - گیلانی، ملا شیخ علی، همان، ص ۵۹.

(۱۲۸) - رایینو، همان، ص ۲۶.

(۱۲۹) و

(۱۳۰) - همان، صص ۵۵-۵۳.

(۱۳۱) - همان، ص ۵۶.

(۱۳۲) و

(۱۳۳) - همان، صص ۶۲-۶۰.

(۱۳۴) - همان، ص ۲۶.

ص: ۱۶۵

فصل ششم مرعشیان در عصر صفویان (۱۱۳۵-۹۰۷ هجری)

ص: ۱۶۷

مرعشیان در عصر صفویان (۱۱۳۵-۹۰۷ هجری)

در فصول نخستین کتاب به طور خلاصه به فعالیت های مذهبی - سیاسی شیعیان در مازندران و همچنین موقعیت جدیدی که بعد از سلطه مغولان به دست آورده بودند اشاره کردیم. پس از آن نیز به اجمال به عیاری و فتوت و فعالیت گروه های متصوفه پرداخته شد. اینکه بی آن که بخواهیم در بروز و ظهور نوع دیگری از تصوّف عوامل مؤثری چون آشفتگی های سیاسی - اجتماعی و صدمات و لطمات اقتصادی و بیم و هراس حاکم بر مردم در روزگار مغولان و پس از آن را نادیده بگیریم، بر این نکته تأکید داریم که شرکت صوفیان در فعالیت های اجتماعی و سیاسی آن روزگار، به عنوان انعکاس و عکس العمل رفتار ایرانیان و در عین حال «زیرکی و هوشمندی ملتی که شمشیرش»^۱ در برابر سرنیزه نیروهای جائر و قاهر شکسته بود، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بوده است.

اوضاع اجتماعی ایران در آغاز قرن دهم هجری به دلیل نبود یکپارچگی سیاسی و مذهبی، موجب ظهور توسعه حکومت‌های محلی پس از تیموریان چون قراقویونلو، و ۲ آق قویونلوها ۳ در غرب، سادات مرعشی در مازندران و سادات آل کیا در گیلان، مشعشعیان در خوزستان ۴ و بقایای تیموریان در خراسان بود. حکومت‌هایی که هیچ‌گاه نتوانستند حتی پیرامون قلمرو خود قدرت فائده ای به وجود آورند و امنیت و رفاهی دیرپا برای مردمان قلمرو خویش فراهم سازند. بدین ترتیب مناسب‌ترین بستر و موقعیت برای فعالیت طریقه های صوفیانه و رهبران صوفی به وجود آمده بود، اگرچه پیش از این فعالیت‌هایی برای کاستن فاصله میان تسنن

ص: ۱۶۸

و تشیع و توسعه تشیع سیاسی انجام شده بود. دیری نپائید که خانقاه اردبیل به عنوان فعال‌ترین محفل مورد توجه عوام و خواص قرار گرفت. این خانقاه در شهری قرار داشت که طی قرون هشتم و نهم هجری پایگاه گروهی از صوفیان به رهبری شیخ صفی الدین اردبیلی و احفاد وی بود.

شیخ صفی الدین اردبیلی که از جوانی با تصوف آشنا شده بود یک چند در گیلان (۷۰۰-۶۷۵ ه. ق) مرید شیخ زاهد گیلانی ۵ بود. وی که صاحب کراماتی هم بود. دختر مراد خویش را به همسری انتخاب کرد و پس از فوت شیخ زاهد به مرتبه مرشدی دست یافت. ۶ شیخ صفی الدین علیرغم حسادت برخی مریدان شیخ زاهد ۷ به مدد روحیه مقاوم خود در برابر هرگونه توجه و چشمداشت مغولان به عایدات و موقوفات و یا تبدیل املاک شخصی به چراگاه قبیله ای (یورت)، ۸ توانست توجه آنان را به خانقاه خود جلب کند. در پی آن در اندک زمانی اشراف و بزرگان نیز به آن خانقاه متمایل شدند، ۹ چنان‌که ثروت بسیاری وقف آن خانقاه شد. این قبیل توجهات و گرایش‌ها خواه ناخواه بر جاذبه این خانقاه می‌افزود، به گونه‌ای که بسیاری از مریدان از نقاط مختلف به آن شهر روی آوردند. اگرچه موضوع بهره‌گیری سیاسی- اجتماعی برخی حکام مغول و به تبع آن اشراف و بزرگان که خود را معتقد به کرامات صوفیه نشان می‌دادند در این بین امری بدیهی است اما، این از ویژگی‌های تعالیم صوفیان بود که به مقامات دولتی به سبب دنیایی بودنشان اعتنای چندانی نکنند، لذا این امر خود از عوامل جلب توجه حکام مغول و هم‌چنین جذب مریدان بسیار به آنان بود. چه‌اولا خطری از سوی آنان متوجه حکام مغول نبود و ثانیاً به طور غیر مستقیم به لحاظ ملاحظات، از ستم حکام و فرماندهان مغول بر مردم می‌کاست.

انتخاب صدر الدین از سوی شیخ صفی الدین به عنوان جانشین و نایب خود در اواخر عمر حاوی نکته جالبی در تعیین ملاک انتخاب رهبر آینده از سوی اوست که اساس آن رابطه پدر و فرزندی بوده است که با توجه به سوابق امر در میان ایرانیان در استمرار حکومت‌هایی خاندانی از صبغه سیاسی آشکاری برخوردار بوده است به‌ویژه آن‌که صدر الدین نه تنها وارث معنوی شیخ صفی بلکه تنها وارث دارایی او نیز بود. ۱۰ تلاش وی از ابتدای کار در بنای مسجد بزرگ اردبیل که در حقیقت آرامگاه شیخ صفی الدین بود بر جاذبه معنوی وی افزود. ۱۱ شیخ صفی الدین در محرم ۷۳۵ هجری قمری درگذشت، در حالی که طرفداران وی با توجه به

ص: ۱۶۹

امکان ارتباط به واسطه و از طریق نمایندگان او به نام خلیفه با خانقاه اردبیل نیازی نمی‌دیدند که فی‌المثل خود را از آناتولی و سوریه به آن شهر برسانند.

مرگ سلطان ابو سعید آخرین سلطان ایلخانی یک سال پس از درگذشت شیخ صفی الدین، موقعیت ممتازی به خانقاه اردبیل بخشید و آن گاه که یورش تیمور لنگ و چپاول و ویرانگری های سپاهیان سنگدل و بیرحم او بر ناامنی ها صد چندان افزود (۷۹۵ هجری)، این پایگاه معنوی بیش از پیش مورد توجه مردم قرار گرفت. ظاهراً در عصر جانشینی خواجه علی بود که تیمور در بازگشت از سفر جنگی پیروزمندانه اش از عثمانی (سال ۸۰۴ ه. ق) بسیاری از اسرای خود را به درخواست آن رهبر صوفی آزاد کرد. ۱۲ به نظر می رسد از همین جاست که موضوع شیعه بودن یا به تشیع گرائیدن رهبران صوفی مطرح شده است. ۱۳ پس از مرگ خواجه علی، جانشینان وی نظیر ابراهیم (شیخ شاه) و شیخ جنید، صوفیان را به جنگ با غیر مسلمانان ترغیب کردند. بدین ترتیب از آن پس طریقت شیخ صفی الدین یا صفویان به نهضتی مذهبی - سیاسی تبدیل شد. چنان که قتل شیخ جنید در یکی از همین درگیری ها مؤید این نکته است. ۱۴ (۸۶۴ هجری). پس از وی شیخ حیدر رهبر صوفیان خانقاه اردبیل نیز با بهره گیری از وصلت خانوادگی با آق قویونلوهای سنی مذهب که در منطقه وسیعی از غرب نفوذ یافته بودند بر صیغه سیاسی نهضت صفویان افزود. وی نیز مریدان خویش را به نبرد انتقامجویانه علیه قاتلان پدرش جنید وادار ساخت. ۱۵ کشته شدن وی در نبرد با شروانشاهیان رنگ و بوی عاطفی خاصی به این نهضت مذهبی - سیاسی بخشید. ۱۶ (۸۹۴ هجری) طرفداران حیدر که به دستور او کلاهی سرخ با دوازده ترک بر سر گذاشته بودند از دیگران متمایز شدند و قزلباش نام گرفتند. آنان از قبایل گوناگونی چون روملو، شاملو، تکلو، استاجلو، افشار، قاجار، ذو القدر و بیات بودند که به انگیزه های گوناگون از دینداری گرفته تا فتوت و ماجراجویی و جنگاوری حرفه ای به دور هم جمع آمده بودند. اگرچه قتل شیخ حیدر ۱۷ در نبرد با شروانشاهیان و یعقوب میرزا ضربه سنگینی بر قزلباشان وارد آورد، (۸۹۳ هجری) اما آنان بدون فوت وقت، سلطان علی فرزند بزرگ شیخ حیدر را به ارشادی برگزیدند و با او بیعت کردند. این گزینش از سویی موجب آرامش قزلباشان و صوفیان صفویه بود و از سویی دیگر آرامش رقبای صفویان را بر هم می زد، چه یعقوب میرزا ۱۸ «بتوهم آن که اولاد سلطان حیدر به خیال خون پدر بر مخالفتش وجهه همت سازند». ۱۹ دستور داد، جمعی از سپاهیانش به

ص: ۱۷۰

اردبیل بروند و سلطان علی و دیگر برادرانش یعنی اسماعیل و ابراهیم و مادرشان یعنی بیوه شیخ حیدر و دختر اوزون حسن، را به اسارت گرفته به شیراز برند و در قلعه اصطخر زندانی کنند. این خانواده مدتی در زندان یعقوب میرزا بسر بردند تا آن که با آغاز اختلافات خانوادگی در میان آق قویونلوها بنابر مصلحت اندیشی رستم بیگ، فرزند و جانشین سلطان یعقوب از زندان آزاد شدند. به این انگیزه که شاید طرفداران شیخ صفی که به دور سلطان علی جمع خواهند آمد به نفع او در برابر رقبایش به ویژه در مقابله با شروانشاهیان ایستادگی کنند. ۲۰

سلطان علی پس از آزادی از حبس تدبیری نیکو اندیشید وی اسماعیل و ابراهیم را به اتفاق مادرشان به اردبیل فرستاد تا اگر خودش با خطری مواجه شد آنان جان سالم به در برند و نهضت صفویان را ادامه دهند و محور جمع آمدن هواداران آن خاندان باشند. پیش بینی سلطان علی درست بود، چه خبر به او رسید که رستم بیگ قصد جان آنان کرده است. سلطان علی که خانواده اش را از معرکه نجات داده بود خود با رستم بیگ درگیر شد. اگرچه او در این نبرد جان خود را از دست داد اما پیش از این، اسماعیل میرزا را به جانشینی خود به مریدانش معرفی کرده بود. پس از آن «... اسماعیل و دیگر برادران ... فرار به اضطرار اختیار کردند و از راه طوالش و حدود کسکر به آوازه دینداری و بزرگی و رحیم دلی و مردمی حضرت میرزا علی مستظهر بوده سایه مکرمت ایشان را نشیمن قرار و منزلت استراحت دانستند و به جانب میرزا علی نمودند». ۲۱

لاهیجان به دو دلیل برای صوفیان صفوی اهمیت خاصی داشت . یکی این که محل اقامت شیخ زاهد گیلانی و شیخ صفی الدین اردبیلی بود و دیگر این که سادات آل کیا، شیعیان مورد اطمینانی بودند . میرزا علی از آنان به گرمی استقبال کرد و به

انواع مرحمت و مکرمت تسلی ساخت و بعد از چند وقت لوح صافی ایشان به نقوش تعلیم علم و آداب فرض و سنت ... زینت داد. ۲۲

اسماعیل در پناه میرزا علی، هشت سال به پویایی گذراند ۲۳ و هرچه رستم بیک تلاش کرد تا مگر اسماعیل را به چنگ آورد موفق نشد. ۲۴ در مدت اقامت اسماعیل در گیلان مریدان و معتقدان آن خاندان به طور مخفی علاوه بر آذربایجان از اقصی نقاط حتی از آنا تولی و قره داغ به دیدار وی می شتافتند. ۲۵ و پس از درک دیدار این آخرین بازمانده از تبار شیخ صفی الدین که اینک به سن بلوغ رسیده بود و از دانش زمانه نیز بهره‌ای داشت به

ص: ۱۷۱

منزلگاههای خود بازمی گشتند. اسماعیل نیز با بهره‌گیری از محیط مناسب و مساعد لاهیجان در جریان کسب مهارتهای آموزشی و عقیدتی لازم برای ادامه رهبری پیروان خاندان خود قرار داشت . محتمل است که وی در تعلیماتی که در شمال ایران دریافت می کرد ۲۶ و با فراستی که داشت از مضامین فرهنگ و تمدن ایرانی موجود در منطقه بیشترین تأثیر را پذیرفته باشد، چنان که بعدها پس از کسب قدرت سیاسی رفتارهایی از او سر زد، که مؤید این ادعاست . آیا نمی شود برگزیدن عنوان شاه و یا نامگذاری پسرانش به نام های اصیل ایرانی (تهماسب، بهرام و سام)، ارجاسب (القاصب) و دخترانش پری و فرنگیس و یا بهره گیری وی از اهل قلم و هنرمندان ایرانی را از جمله آن تأثیرها برشمرد؟ و البته این غیر از آن است که در برخی تألیفات ضعیف درباره صوفیان، تعصب شیعی شاه اسماعیل به تلقین گیلانیان به او نسبت داده شده است. در حالی که نه تنها سادات آل کیا در تفکر شیعی خود متعصب نبودند بلکه بعدها نیز در خدمات افراطی شاه اسماعیل قرار نگرفتند.

در هر حال اسماعیل را بعد از «انقضای مدت مدید که ... در ولایت لاهیجان اوقات گذرانید ... صواب مقتضی شد که از زوایای غربت بیرون آمده بجانب اردبیل توجه نماید ... این اندیشه را با زمره ای از غازیان اخلاص پیشه در میان نهاد» ۲۷ همانان که حامیان اصلی مجاهدات پدر و پدر بزرگ وی در ابتدای ظهور نهضت قزلباشان بودند . نتیجه این رایزنی ها با توجه به شدت اشتیاق قزلباش ها به قیام، قابل پیش بینی بود. اما سید علی آل کیا که از توطئه دشمنان این خاندان نگران بود یک چند از عزیمت او ممانعت کرد و سرنوشت پدرانش را به یاد وی آورد . ۲۸ اسماعیل پس از چند روز تأمل به احترام وی و آن گاه که از آشفتگی اوضاع آق قویونلوها با خبر شد سید علی کیا را مجاب ساخت تا اجازه دهد لاهیجان را به قصد اردبیل ترک کند . ۲۹ (۹۰۵ ه. ق) وی در نخستین روزهای ورود در میان جمع پیروانش با سپاهی آماده بر دشمنان و کشندگان پدر و پدر بزرگ خود تاخت و آنان را به سختی شکست داد و بر تبریز مسلط شد. اسماعیل پس از فتح تبریز در سال ۹۰۷ هجری خود را شاه نامید و اقدامات زیر را به منصف ظهور رساند : «پیکر میمنت اثر مذهب امامیه را که مدت مدید بواسطه غلبه سیئه در زاویه اختفا مستور و محجوب بود بمرتبه ظهور رسانید و حکم فرمود که در مساجد و معابد محراب اهل سنت را تغییر دهند و مؤذنان در عقب شهادتین کلمه اشهد ان علیا ولی الله گفته و بعد از حی علی الفلاح حی علی خیر العمل ... را تکرار نمایند ... لا جرم ... دین حق و مذهب

ص: ۱۷۲

اثنی عشر رواج و رونق گرفت « ۳۰ حمایت مشتاقانه شیعیان از این اقدامات موجب رونق هرچه بیشتر کار وی بود . همان‌طور که پشتیبانی سادات و علمای شیعی نیز می‌توانست بر اقتدار شاه اسماعیل بیافزاید . چرا که آنان علی‌القاعده می‌بایست تشکیل یک دولت قدرتمند شیعی به علاوه یکپارچگی و اقتدار ایران در برابر حملات مهاجمان سنی مذهب را آرزو کنند. این که به حمایت تلویحی سید نور الله مرعشی شوشتری از شاه اسماعیل صفوی در حمله وی به مشعشعیان خوزستان اشاره کرده‌اند قول چندان ناصوابی به نظر نمی‌رسد. اگرچه کسروی برخلاف این، نظر دیگری دارد . ۳۱ سید نور الله یا میر نور الله اول فرزند سید محمد شاه فرزند مبارز الدین منده فرزند جمال الدین حسین فرزند میر نجم الدین محمود مرعشی است و این میر نجم الدین محمود دیر زمانی پیش از این در آغاز ایام نشوونمای سادات مرعشی در طبرستان در سده هشتم هجری به شوشتر آمده بود . ۳۲ مهاجرت وی به شوشتر یک اتفاق ساده نبود، چه روحیات وی خلاف این را ثابت می‌کند. ضمن آن‌که شوشتر از دیرباز مأمن علما و رجال صاحب علم و کمالی بود که در پی آرامش بودند. ۳۳ یرنجم الدین محمود در حقیقت نخستین فرد از سادات مرعشی مازندران و از نسل علی المرعشی است که باب علم را مستقل از حکومت بنیاد گذاشت . مقام علمی و تقوای وی چنان مورد توجه مردم شوشتر قرار گرفت که عضد الدوله حاکم شهر را به ق رابت و وصلت با وی نیازمند ساخت . وی دختر خویش را به زوجیت میر نجم الدین درآورد. وقتی این حاکم درگذشت میر نجم الدین و فرزندانش که به ثروت های موروئی دست یافته بودند بیش از پیش در ترویج تشیع کوشیدند. ۳۴

پس از آن‌که مشعشعیان منسوب به امام موسی کاظم (ع) در خوزستان ظاهر شدند، ۳۵ فرزندان میر نجم الدین علیرغم رفتار و رویه متعادلشان، در آن دیار قرار نیافتند و به شیراز و سپس از آن جا به هند مهاجرت کردند . چه مشعشعیان با عقاید و اعمال افراطی خویش نه تنها در مردم منطقه بلکه در میان سرزمین‌های همجوار در قلمرو حکومت دولت عثمانی نیز حساسیت منفی برمی‌انگیختند. از جمله آن مهاجران سید محمد شاه پدر میر نور الله اول معاصر سید محمد مشعشی و شاه اسماعیل صفوی بود.

برخی منابع نوشته‌اند این سید نور الله فرزند سید محمد، بعدها از سوی شاه اسماعیل به عنوان سفیر به دربار شیبیک خان ازبک فرستاده شد. ۳۶ اگرچه وی همواره مورد توجه و لطف و عنایت شاه اسماعیل قرار داشت . اما سفیر شاه اسماعیل به سوی شیبیک خان، قاضی

ص: ۱۷۳

ضیاء الدین نور الله مرعشی قزوینی بود، نه قاضی نور الله شوشتری . سید نور الله اول در سال ۹۲۵ هجری قمری درگذشت و از او آثاری چون حدّ باب استرلاب، " شرح زیچ جدید " و کتاب‌هایی در طب با توجه به آب و هوای خوزستان بر جای مانده است.

با این اختصار که در حقیقت بیان یک ارتباط ظاهرا کم‌رنگ تاریخی میان سادات مرعشی طبرستان و خوزستان است، باز می‌گردیم به ادامه بحث فصل گذشته که ملاقات سید شمس الدین حاکم آمل و ساری با شاه اسماعیل صفوی است . اگرچه تا شروع این بخش از کتاب و مطالعات پی‌آمد آن از ارتباط نزدیک سادات مرعشی شوشتری و سادات مرعشی طبرستانی اطلاعات افزون‌تری به دست نیآورده‌ایم اما حرکت سید شمس الدین به سوی آذربایجان به قصد دیدار با شاه

اسماعیل، این گمان را برمی انگیزد که وی می بایست از نهضت صوفیان شیخ صفی الدین اردبیلی از طریق سادات آل کیای گیلان اطلاعاتی کسب کرده، حرکت وی به سوی شاه اسماعیل به تشویق آنان بوده باشد.

تنها منبعی که توانست در این باره به مؤلف کمک نماید تاریخ خاندان مرعشی مازندران تألیف میر تیمور است، که در این رابطه تاریخ سادات مرعشی طبرستان را پیش و پس از صفویان بهم پیوند داده است. میر تیمور، خرسندی شاه اسماعیل را از دیدار سید شمس الدین مورد تأیید قرار داده است.

شاه اسماعیل «منشور سلطنت ممالک مازندران و توابع به او ارزان ی داشت» ۳۷ این گزارش بیان گر آن است که شاه اسماعیل نه تنها از سادات مرعشی و اوضاع مازندران بی خبر نبود بلکه در پی آن بود که از این فرصت به دست آمده در بسط قدرت خویش بهره برداری کند. اگرچه اتخاذ شیوه نزدیکی به حکومت صفویان از سوی سادات نیز می تواند بیان گر تمایل آنان به قطع وابستگی از تیموریان و پیوستن به دولتی خودی باشد. نکته ای که به نظر می رسد مقبول اقشار گوناگون مازندرانی نیز بود «سایر رعایا و عجزه، مرفه الحال و فارغ البال از تفرقه و دغدغه و تشویش لشکر بیگانه مؤتمن و مطمئن گشتند و اوقات می گذرانیدند». ۳۸ همان گونه که اشاره شد این نوع حرکت ها در آغاز کار شاه اسماعیل که در پی کسب اقتدار کامل بر ایران زمین بود برای این رهبر صوفیان سلاح بر دست نیز ضروری می نمود. چنان که جهت قدردانی از سادات مرعشی به سید شمس الدین حاکم مازندران لقب خانی اعطا کرد. ۳۹ اقدام دیگو شاه اسماعیل که دلیل توجه وی به مازندران است، در زمستان سال ۹۱۷ هجری اتفاق

ص: ۱۷۴

۵

فتاد. زمانی که شاه اسماعیل با جمعیتی کثیر از سپاهیان به قم آمد و تتی چند از سردارانش را به ری و اطراف آن فرستاد تا حضور شاه را در منطقه اعلام کنند. میر حسین کیای چلاوی حاکم استوناوند ۴۰ در درگیری شدید با یکی از فرماندهان لشکر شاه اسماعیل به نام الیاس بیک او را به اسارت گرفت و سپس به قتل رساند. ۴۱

گریختگان لشکر الیاس بیک این خبر را به شاه رساندند، شاه اسماعیل فرمان داد تا قلعه مذکور را فتح کنند. وی شدت عصبانیت خویش را چنین خشمگینانه نمایش می دهد: «اگر به خون او، من کیا حسین را نسوزانم ... از اولاد شیخ صفی نباشم» ۴۲

میر حسین چلاوی که به حمایت های سلطان حسین میرزا گورکانی دلخوش بود قلعه استوناوند را مرکز دفاع خود قرار داد. نبرد برای فتح این قلعه طولانی شد و قزلباشان نتوانستند به کمترین توفیقی در گشایش آن دست یابند. به ناچار شاه اسماعیل خود قدم در میدان کارزار نهاده و وقتی خبر ورود شاه به مازندران به سید شمس الدین رسید وی «با سه هزار سوار و پیاده به عزم بساط بوسی و جنگ قلعه روانه اردوی معلی گردید». ۴۳ همان گونه که اشاره شد، شاه اسماعیل نتوانست رضایت خود از دیدار سید شمس الدین، آن هم در آن موقعیت را آشکارا بیان نکند. سید شمس الدین نیز جهت

° محمد، مصطفی، مرعشیان در تاریخ ایران، ۱ جلد، نشر رسانش - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

ابراز شایستگی‌هایش به شاه، شوق بسیاری از خود نشان می‌داد. وی که از راه‌های نفوذ به قلعه آگاهی‌هایی داشت، دو راه «یکی راه آن قلعه مسنود کردن، دیگر ابواب صلح مفتوح ساختن» ۴۴ را به شاه پیشنهاد کرد.

نکته‌ای که ما را به صحت این گزارش‌ها معتقد می‌سازد، تأیید مشکل شاه اسماعیل در تسخیر این قلعه به قلم مؤلف عالم‌آرای عباسی و متوسل شدن وی به توجیهاتی چون الهام غیبی است. ۴۵ چرا که با گزارش وی در این باره قابل تطبیق است. «و چون شاه ... در فکر بود که گرفتن قلعه مشکل گردیده و چون شب بر سر دست آمده در واقعه دید که نور پاک حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نمودار شد گفت: ای فرزند فردا برخیز و از هر جا که نشان خط سبز به نظرت آید بفرما تا آن جا را بکنند و آب را بگردانند از پای قلعه تا مردم قلعه از کمی آب به امان آمده او را گرفته به خدمت تو بیاورند» ۴۶ اگرچه بیان این نوع الهامات از امام علی (ع) که خود از بستن آب بر سپاه معاویه رضایت نمی‌داد چندان باورکردنی به نظر نمی‌رسد.

اقدام سید شمس الدین در بهره‌گیری از یک شخص فیروزکوهی که به کلیه راه‌های ورودی

ص: ۱۷۵

آب و علوفه قلعه آگاهی داشت، با وعده پرداخت مال و نهایتاً مسدود کردن راه‌های ورودی قلعه قابل توجیه است. «اهل قلعه مضطرب گشته، دانستند که این تدبیر متین از نتایج افکار والی مازندران است که ایشان بلد این بلادند و مردم را با ایشان نفور نیست بلکه رغبت تمام می‌نمایند. در خفیه کس به خدمت میر شمس الدین خان فرستاده پیغام داد که ما و شما همسایه و از یک ولایتیم و هرگز در خدمت کاری تقصیر نمودیم و قلعه استوانوند کلید مازندران بلکه دار المرز است. اگر لشکر بیگانه این را تسخیر کند عنقریب به ولایت دار المرز مستولی شده به کارکنان خود سپارد عجب از آن عالیجاه که فکر مآل ننموده و متوجه این قضیه نشده و به اهانت و خذلان ما سعی می‌نماید». ۴۷

به نظر می‌رسد میر حسین چلاوی از پیشینه ارتباط سید شمس الدین خان و شاه اسماعیل صف‌وی هیچ‌گونه اطلاعی نداشت که چنین اندیشه و توقعی در سر می‌پروراند.

سید شمس الدین خان در پاسخ، او را به صلح و امان مطمئن ساخت. قلعه‌نشینان که دو سال و اندی مقاومت کرده بودند، «رفتند به خدمت کیاحسین که فکر ما را بکن که آب نیست، او گفت چه فکر کنیم؟ روز دویم او را گرفته از قلعه بیرون آوردند». ۴۸ مؤلف گمنام عالم‌آرای صفوی بی‌آن‌که به مساعدت‌های سید شمس الدین و موقعیت وی اشاره کند این‌گونه مذاکره‌ها را تأیید می‌نماید. این مؤلف دستور تخریب قلعه توسط شاه اسماعیل را با قتل بسیاری از مردم غیر شیعه توأمان گزارش کرده اما توضیح نداده است که آن غیر شیعیان چه کسانی بودند و چه مذهبی داشتند؟! سپس «اهالی قلعه و قریه پای قلعه را کوچانیده، متفرق ساختند». ۴۹

شاه اسماعیل حتی به امانی که به میرحسین چلاوی داده بود وفادار نماند و سه روز بعد میرحسین کیای بیچاره را در قفسی محبوس کرده «به بالای شتری بستند و هرروز زحمتی تازه و مشقتی بی اندازه می‌رسانیدند و عاقبت به نحوی که الیاس بیک را به قتل رسانیده بود قصاص کردند». ۵۰

مؤلف عالم آرای صفوی در این باره، موضوع خودکشی میر حسین چلاوی را مطرح کرده است اما سوزاندن جسد وی به فرمان شاه اسماعیل که در گزارش وی آمده، ۵۱ باور آن را مشکل می سازد. پس از این پیروزی شاه اسماعیل «مجددا منشور ولایت مازندران را مقید به لغت نامه ... به مهر مهر آثار مزین گردانیده با خلعت گرانمایه از تاج مرصع و جیقه و کمر خنجر و شمشیر و اسب و زین و لجام کلهم مرصع با پوشیدنی شاهانه» ۵۲ به نام سید شمس الدین

ص: ۱۷۶

صادر کرد. وی این بار هم با تکیه بر حمایت شاه اسماعیل و اقتداری بیش از گذشته به قلمرو خود بازگشت و مورد استقبال شایسته اهالی مازندران قرار گرفت. وی در پاسخ به استقبال کنندگان همه آنان را «به قدر پایه نوازش نمود». ۵۳ این گونه داد و دهش ریشه دار در تاریخ ایران ۵۴ می توانست آثار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کوتاه مدت مثبتی در پی داشته باشد. که میر تیمور به آن اشاره دارد.

در آن ایام ایالت مازندران بغایت آباد گشته، مردم از بلاد بعیده به آن جا درآمده، متوطن می شدند. سرپاهی و رعیت شاد و آباد بودند. ۵۵

تا آن که حاکم در اواخر عمر به بیماری سختی دچار شد و طبیبان در علاج او درماندند.

وی که از ادامه حیات خویش ناامید شده بود، جهت تنظیم و تدوین وصیت نامه ای جامع با امرا و ارکان دولت و اعیان ولایت به گفتگو نشست. او میرعلی حاکم آمل را نیز به جمع مشاوران خود فراخواند. سید شمس الدین خان علیرغم علاقه ای که به میر علی آمل داشت و به توانایی او در اداره حکومت آگاه بود، گرایش افراطی به فرزندش میر کمال الدین را پنهان نمی کرد و این موجب شک و دودلی وی در گزینش جانشینی شایسته و سپردن زمام امور مازندران به میر علی بود. در میان مشاوران وی نیز دو دیدگاه وجود داشت بیشترین آنان را نظر این بود که چون میر کمال الدین با روحیه خاصی که دارد نخواهد توانست از پس تمشیت امور مازندران برآید، او را حکومت آمل بس است. اینان صراحتا میر علی را بر میر کمال الدین فرزند میر شمس الدین ترجیح می دادند. در مقابل آقا رستم روزافزون فرمانده صاحب نفوذ میر شمس الدین به دلیل آن که میرعلی را مانع توسعه نفوذ خود می دید ولایتعهدی میرکمال الدین را تبلیغ می کرد. مخالفان او را خائن و نمک به حرام می خواندند که قصد دارد دولت را از خاندان میر شمس الدین خارج کند. ۵۶ این در حالی بود که میر شمس الدین با تمام علاقه ای که به فرزند خود داشت نظر آقا رستم را به طور کامل نمی پذیرفت و اما و اگر می آورد. نکته جالب این که وی تأکید داشت «امور سلطنت مثل میراث نیست که فرزند از برادر اولی باشد». ۵۷

آیا مقصود او در این عبارت همان رجحان موقع و مقام و شایستگی در برابر وابستگی بلافضل بود. اصلی شیعی که یک چند در میان بنیانگذاران سلسله های صوفی مرسوم بود اما پس از آن تغییر ماهوی داد. در هر حال آن چه که در عمل به ثمر نشست نفوذ کلام و اعمال

ص: ۱۷۷

قدرت آقا رستم در جا انداختن اصل جانشینی پسر بعد از پدر بود که میر شمس الدین را ظاهرا به نادیده گرفتن عقیده خود وادار ساخت تا آن که میر کمال الدین را به عنوان ولیعهد خود معرفی کرد و دستور داد تا از مردم برای او بیعت

بگیرند. سید علی نیز علیرغم میل باطنی اش و بدان که به سن و سال و توانایی و تجربه از میر کمال الدین برتری داشت و از مقاصد آقا رستم نیز آگاه بود، دم برنیاورد و بر ولایتعهدی میر کمال الدین صحه گذاشت، لیکن هنوز نگران بود.

وی حتی در لحظات آخر عمر نیز نگرانی خود را از عاقبت این انتخاب پنهان نمی کرد، مطالعه وصایا و نصایح او به میر علی که در حقیقت نوعی استدعا و درخواست بود معرف این قضیه است. وی در آخرین لحظات عمر در حالی که میر علی را در خلوت خاص خود ملاقات کرده بود؛ «دست میر کمال الدین را گرفته به او سپرده، فرمود: که التماس من آن است که او را فرزند خود دانسته، ابواب محبت و شفقت درباره او مفتوح ساخته او را ضایع نگذاری ... تو برادر بزرگ و مخدوم و جای پدر اوپی و او برادر کوچک و فرزند تست. او را به تو سپردم و ترا به خدای عز و جل، باید که طریق موافقت مسلوک داشته اعداء را شادمان از مخالفت هم نکنید و با مردم، سلهی و رعیت به لطف و مرحمت و عدل و داد سلوک نمائید و ارکان دولت و اعیان حضرت این سلسله علیه را مکرم دارید». ۵۸

همان طور که اشاره شد میر علی به حکومت بر قلمرو جدیدش که از «بارفروش ده، از حدّ بالا تجن که اول شهر گنج افروز است تا آمل» ۵۹ رضایت داد.

آنچه که سید شمس الدین علیرغم آن همه تأکید در نظر نمی آورد و یا لااقل نمی خواست که به آن توجه کند نقش و نفوذ آقا رستم در حوادث بود. چه میر شمس الدین، «جمع معاریف و مشاهیر از سپاهی و غیره» ۶۰ را به جهت نظارت و قضاوت بر هرگونه اختلاف و خروج از بیعت تعیین کرد. تا «هرکس خلاف این کند ... در قتل او سعی نمایند که مفسد دین و دولت است». ۶۱ چندی پس از درگذشت میر شمس الدین (۹۰۸ ه. ق)، میر کمال الدین به عنوان جانشین از قبل تعیین شده، بر مسند حکومت مازندران نشست. حکم سلطنت او را به درخواست وی و همراه با «تحف و هدایا و مال مقرری» ۶۲ به شاه اسماعیل رساندند. شاه نیز حکومت او را تجدید و تنفیذ کرد، همان گونه که حکومت بارفروش ده را به اسم میر علی و به شرط اطاعت از میر کمال الدین صادر نمود.

از فحوای کلام برخی مؤلفان به ویژه مؤلف تاریخ خاندان مرعشی، چنین برمی آید که شاه

ص: ۱۷۸

اسماعیل هرازگاه به تغییر دار السلطنه از تبریز به ایالتی میان آذربایجان و هرات تمایل نشان می داد و درباره آن پرس و جو می کرد. وی حتی گاه، نیم نگاهی به ولایت دارالمرز داشت. اما مشاوران صریح اللهجه او به عرض می رساندند که «اگر نواب اشرف دارالمرز خواهد قزوین جهت پایتخت انساب است». ۶۳ از این اشاره درگذریم و بپردازیم به اوضاع مازندران پس از فرامین صادره از سوی شاه اسماعیل.

سه سال و اندی پس از درگذشت میر شمس الدین، آقا رستم آرام آرام مقاصد خود را نمایان ساخت. چه «هرکس را که از ارباب دول که یک جهت نمی دانست معزول ساخت. کارها به معتمدان خود داد و با اطراف و اکناف با مردم اعیان طریق اتحاد پیموده و ... اکثر قلاع را به امینان خود سپرد». ۶۴ میر کمال الدین که به لحاظ بی تجربگی و ساده لوحی، خیلی دیر از مقاصد آقا رستم آگاه شد در ابراز مخالفت با وی ناتوان ماند، چرا که غفلت های پیشین، باعث شده بود «اکثر اهل، در خانه هوادار آقا رستم بودند». ۶۵

به علت همین نفوذ بود که هیچ حرکتی از سوی میر کمال الدین نمی‌توانست از چشم آقا رستم مخفی بماند، چنان‌که وقتی اخبار برخی عکس‌العمل‌های میر کمال الدین به اطلاع آقا رستم رسید وی به شدت عکس‌العمل نشان داد و دادگاهی که بیشتر اعضای آن از طرفدارانش بود تشکیل داده، میر کمال الدین را به جرم توطئه قتل خود به مرگ محکوم کرد و بی‌فوت وقت نیز حکم را اجرا نمود. (۹۱۲ هجری) رابینو بی‌هیچ اشاره‌ای به دادگاه، قتل را تأیید کرده است. ۶۶ آیا به راستی آن روز که سیّد شمس الدین، محکمه‌ای برای محاکمه بیعت شکنان تشکیل داده بود، تشکیل چنین دادگاهی را علیه فرزند خود پیش‌بینی می‌کرد؟

بعید به نظر می‌رسد که آقا رستم در قبال قتل میر کمال الدین با هیچ گونه اعتراضی روبرو نشده باشد. از شواهد و قرائن برمی‌آید که مردم از خواص و عوام از میر کمال الدین راضی بودند چه او «با خلق به عدل و انصاف سلوک می‌نمود» ۶۷ و مردم به او لقب عادل داده بودند. ۶۸

پس از آن بلافاصله آقا رستم با مصادره تمامی اموال و خزاین «خود را والی بالاستقلال مازندران دانسته سکه و خطبه روان کرد». ۶۹ و جهت تأیید حکومت خود، روی از دار السلطنه تبریز - که حامی سادات مرعشی بودند - به درگاه شیبیک خان اوزبک گردانید و اطاعت و بندگی خویش را به او اعلام کرد. سپس برادر خود سهراب روزافزون را با تحف و هدایا به درگاه شیبیک خان فرستاده، اظهار اطاعت و انقیاد کرد، شیبیک خان نیز «عمل او را مستحسن

ص: ۱۷۹

شمرده به عداوت که با سادات ... می‌باشد او را ... به حکم حکومت و خلعت نوازش فرمود « ۷۰ و فراتر از این حتی «احکام به امرای خراسان و آن حوالی نوشته بود که هرگاه او مدد طلبد او را مدد نمایند». ۷۱

پس از آن آقا رستم یک چند قدرتمندانه بر مازندران حکومت کرد و از موضع اقتدار و غدر با گیلانیان ارتباط داشت. برنامه بعدی آقا رستم دفع خطر میر علی آملی بود که از ابتدا با او دشمنی داشت. از آن‌جا که وی نمی‌توانست با شیوه قهرآمیز با میر علی درافتد، لاجرم با میر عبد‌الکریم وصلت خانوادگی برقرار کرد و سپس او را به نبرد میرعلی فرستاد.

میر عبد‌الکریم اگرچه یک چند از آقا رستم فریب خورد اما از آن‌جا که آقا رستم در سپردن نگهبان و ریاست قلعه فیروزکوه اعتنایی به او نکرده بود، از ادامه همکاری با آقا رستم بازماند و دیگر بار به گیلان بازگشت. میر علی که از پیش چنین حرکاتی را از آقا رستم انتظار می‌کشید به اخبار یکه‌تازیهای آقا رستم و گرایش او به ازبکان به ویژه پس از آن‌که اخبار «اتحاد میر عبد‌الکریم با رستم روزافزون و نسبت پیوند با یکدیگر و عهد و میثاق رسید بسیار دلگیر و محزون شد». ۷۲

وی پس از چندی که اخبار جدا شدن میر عبد‌الکریم از آقا رستم را شنید، با سپاهی مجهز به ساری حمله کرد. نبرد با رجزخوانی دوطرف آغاز شد تا آن‌که پایداری لشکریان میر علی، آقا رستم را وادار به شکست کرد و میر علی «به مسند حکومت نشست و سکه و خطبه به نام نامی خود روان ساخت و به اطراف و اکناف کسان معتبر فرستاده به ضبط مملکت قیام نمود.

اکثر معارف و اعیان را که رستم از راه برده بود مستمال ساخته از جرایم ایشان درگذشت «۷۳ از آن سو آقا رستم گریخته از معرکه جنگ، با رسیدن قوای کمکی ازبکان دیگر بار به ساری بازگشت . میر علی ساری را ترک کرد و در حوالی آن موضع گرفت . میر عبد الکریم که در گیلان بود و از مشغول بودن میر علی در ساری باخبر شد، با طرفداران خود به آمل آمد و شهر را تصرف کرد . سپس بین او و میر علی که درگیر جنگ با آقا رستم بود فرستادگانی رد و بدل شد، چنان که حاصل کار اتحاد آن دو، مقابله مشترک با آقا رستم بود . آنان طی نبردی هماهنگ بر سپاهیان آقا رستم تاختند اما در اثنای آن میر عبد الکریم که نگران نیروهای کمکی ازبکان بود با آقا رستم از در سازش درآمد و میر علی را نیز با خود موافق ساخت . صلح نامه ای به این مضمون نوشتند . «آمل را تا کرم رود و ساسی کلام، میر عبد الکریم برداشت، و بارفروش ده را

ص: ۱۸۰

تا تالار میر علی و رستم به ساری درآمد «۷۴ اما این صلح نمی توانست پایدار بماند، چه رستم هنوز بر اطاعت ازبکان استوار بود . سادات بر این اندیشه شدند که فرستاده ای نزد شاه اسماعیل بفرستند و او را از اخبار مازندران و طغیان آقا رستم مطلع و به دفع خطر وی وادار سازند . به نظر می رسد شاه اسماعیل از اوضاع مازندران چندان هم بی خبر نبود، چه پیش از این، وقتی در سفر جنگی جهت از بین بردن شاهی بیگی خان از آقا رستم همراهی طلبید با این پاسخ وی روبرو شد که «دست من است و دامن دولت شاهی بیک خان و با پادشاه ایران هیچ آشنایی نداریم «۷۵ با این سابقه شاه اسماعیل «... ملتمس سادات را مبذول داشتند فرمودند که در وقت مراجعت آن چه مطلب ایشان باشد به فعل آورده خواهد شد «۷۶ سپس برای نشان دادن یک ضربه شست با رها کردن آب سد طبیعی دریوک به سوی آمل آن شهر را به جرم گرایش برخی مازندرانیان به رستم ویران کرد . اگرچه در اصل چنین اقدامی، تردید وجود دارد اما به فرض صحت این اقدام نیز در آن مرحله نه تنها گره ای از کار سادات نگشود بلکه از نفوذ و اقتدار آنان کاست . ۷۷ البته دیری نپائید که شاه اسماعیل پس از پیروزی بر شیبک خان ازبک و به قتل رساندن او متوجه مازندران شد (۹۱۹ هجری)

وی دست بریده شیبک خان ازبک را به یکی از فرماندهان سپاهش به نام میرزا محمد طالش سپرد که آن را «در دامن آقا رستم اندازد و بگوید که شاه می فرماید که تو به ما عرض نمودی که دست من است و دولت شاهی بیگی و چون دست تو به دامن او نرسید حال دست شاهی بیگ خان است و دامن تو «۷۸ آورده اند که وقتی میرزا محمد دست بریده شیبک خان را در جلسه ای بر دامن آقا رستم انداخت وی که آن را از انگشتی شاهی بیک شناخت در دم جان سپرد ۷۹ و در پی آن نبرد متحدانه سادات با جانشین وی محمد، مجالی برای عرض اندام روزافزونیان نداد . بدین ترتیب «میر عبد الکریم پس از مرگ رستم روزافزون ... بمدد ملک بهمن لاریجانی، محمد روزافزون را از مازندران بیرون کرد «۸۰ محمد روزافزون که «بخت خود را خفته و ملک و دولت از دست به دست رفته دریافت . از آن حیث که سلاطین زاده و وارث ملک نبود رعایا و رعیت بدو رغبت نمی نمودند و تابع او نمی شدند و بر او گرد نمی آمدند»، ۸۱ بنابراین وی به رویه ای خلاف رفتار پدر متوسل شد . وی فرستاده ای با تحف و هدایای گران قیمت به تختگاه شاه اسماعیل فرستاد و از میر عبد الکریم شکایت کرد . از آن سو نیز میر عبد الکریم جهت دستیابی به قلمرو آباء و اجدادی، خود را به درگاه شاه اسماعیل رساند

ص: ۱۸۱

تا مگو «با ابطال مدعای آقا محمد - روزافزون - کوششی نماید و بی سرانجامی نکشد و در سلطنت شریک پیدا نشود». ۸۲ اقدام آقا محمد بی تأثیر نبود، چه «از شاه فرمانی مبنی بر تقسیم مازندران بین خود و عبد الکریم دریافت» ۸۳ بدین ترتیب وی حداقل به قلمرو پدر خود دست یافت. میر عبد الکریم که از دستور شاه اسماعیل ناراضی بود، خطاب به شاه اظهار کرد «رستم ساری را که مقر سلطنت آباء و اجداد ما بوده به غلبه تصرف نموده بود و الحال در تحت تصرف من و مسکن من است و آمل و آن طرف از ابن عم من است از زمان سابق الی الآن متصرف است. اگر من مسکن خود به او گذارم جلای وطن نموده، به کجا روم». ۸۴

آقا محمد روزافزون جهت خنثی کردن دفاعیات حریف، حيله ای دیگر اندیشید. وی قبول کرد، مبلغ سی هزار تومان «از سنوات سابقه به خزانه رساند و هرسال مبلغ هفت هزار تومان در نصف مازندران تسلیم ارباب حوالات نماید». ۸۵ میر عبد الکریم نیز به پرداخت حداقل مبلغ هفت هزار تومان تن درداد و از آن حکم، اعلام رضایت کرد. اگرچه وی آگاه بود که آقا محمد به چه انگیزه‌ای دست به این حاتم‌بخشی زده است. «آقا محمد از واهمه آن که مبدا بالکله بی‌دخل شود این نقش بر آب زد، اما محال است که این صورت پذیرد». ۸۶ شاه اسماعیل از آقا محمد که اینک شریک سادات در حکومت مازندران شده بود حمایت می‌کرد چرا که «حضرات عالیات امرای پادشاهی به کثرت خزائن و دفاين طرفین علم الیقین داشتند و حصول آن را نقد خود می‌داشتند، تنازع مدعیان را غنیمت شمردند». ۸۷ آیا ممکن است این عکس‌العمل شاه اسماعیل در برابر اخبار مربوط به ارتباط احتمالی سلطان سلیم عثمانی با آقا محمد باشد ۸۸ اگرچه این قول، ضمن آن که چندان موثق به نظر نمی‌رسد، ارتباط احتمالی سلطان سلیم با غیر قزلباشان را کاملاً رد نمی‌کند. این‌گونه تعهدها که جنبه اقتصادی داشت قابل دریافت از مردم مازندران نبود چرا که آنان در پی این‌گونه درگیری‌ها امنیت خاطر و زراعت و کسب و کار خود را از دست می‌دادند و ممر درآمدی نداشتند تا به این‌گونه حاتم‌بخشی‌ها پاسخ گویند. بدین ترتیب «چون این تقبل فوق طوق مردم مازندران بود اکثر مردم فرار نموده در جنگل‌ها به سر می‌بردند». ۸۹ در حالی که با تعهدات متقابل آقا محمد و میر عبد الکریم مازندران به دو نیمه تقسیم شده بود. لاهیجی مؤلف تاریخ خانی پس از این دیگر از مازندران اخباری گزارش نکرد. بنابراین نگارنده به ناچار با محور قرار دادن تألیف میر تیمور و تطبیق و مقایسه آن با برخی اشارات مؤلفان دیگر، کار را ادامه داده است. از طرفی میر علی حاکم

ص: ۱۸۲

بارفروشه و آمل نیز که با این قرار و تعهد ارضی و مالی کلاً مخالف بود و وارد چنین معامله ای نشده بود، نهایتاً رضایت داد کمتر از آن مبلغی که دو حاکم دیگر مازندران به آن متعهد شده بودند به خزانه شاهی بپردازد. این دست به دست شدن و تعلل در پرداختها باعث شد که فرستاده مخصوص شاه اسماعیل «میر عبد الکریم و آقا محمد خان را برداشته با مبلغ مزبور به درگاه جهان پناه رسانید. فرمان اعلی نافذ شد که حکام مزبور ... را به طریق حبس در اردوی معلی نگاه داشتند که شاید وجه تقبل را مهم‌سازی نمایند». ۹۰

و این مقارن ایامی بود که شاه اسماعیل در تدارک سفر جنگی به سوی عراق بود. وقتی میر علی حاکم آمل از این اخبار مطلع شد با جمع آوردن سپاهی عظیم از موافقان، پس از پیش پا برداشتن موانعی که سهراب روزافزون برادر آقا محمد ایجاد کرده بود ساری را فتح کرد.

آن‌گاه نمایندگان به سوی شاه اسماعیل فرستاد و تعهداتی را پذیرفت. شاه نیز حکومت مازندران را با لقب خانی برای وی صادر کرد «میر علی خان استقبال حکم و خلعت نموده، به مسرت تمام مخلع گشته به مسند خانی سرفراز گردید.

جميع مازندران را تحت تصرف آورده بی منازعتی حکومت می نمود و رعایا و سپاهی را حال خوش بود «۹۱ میر عبد الکریم و آقا محمد روزافزون که در زندان شاه اسماعیل از اخبار مطلع شدند از فرصت به دست آمده در اثر بیماری شدید شاه اسماعیل سود جسته، از زندان گریختند. آنان با جمع آوردن هواداران خود از شرق و غرب مازندران متوجه ساری شدند.

«میر علی خان بعد از استماع خبر فرار ایشان خواست که به اردوی معلی، کس روانه نماید که بیماری نواب همایون شایع شد و میر عبد الکریم و آقا محمد، ایلچی فرستاده در صلح زدند مشروط بر آن که برادرانه مملکت مازندران را قسمت نموده هرکدام طرفی حساب شوند و در هرکار به صلاح هم بوده بیگانه را راه ندهند «۹۲ این مواد با استقبال تمامی سپاهیان سه جناح درگیر روبرو شد و میان فریقین صلح برقرار گردید و «میر علی نیز به ناچار رضا داده، عهد و پیمان در میان آورده ولایت تقسیم نموده هرکس به ملک خود رفتند» ۹۳

این صلح چندان پایدار نماند، چه میر عبد الکریم و آقا محمد برخلاف مواد صلح نامه و در پی ناکامی در اقدام به دستگیری میر علی خان به قلمرو او تجاوز کردند. میر علی خود را به قلعه ای رساند و پناه گرفت. «میر عبد الکریم به آمل رفته و آن جا را تصرف نموده به یکی از معتمدان خود سپرده و آقا محمد، بالاتجن و بابل کنار و شیرگاه را تصرف نموده به ملازمان

ص: ۱۸۳

خود داد» ۹۴ میر علی خان که از یکسو در مذاکره با آنان به نتیجه نرسید و از سوی دیگر نبرد همزمان با آن دو را در توان خود نمی دید، به اردوی شاه اسماعیل پناه برد، تا مگر شاه را علیه گریختگان از زندان او تحریک کند و به پشتیبانی خود وادار سازد. اما از بخت بد و نهایتاً از تقدیر نیکوی او در این زمان شاه اسماعیل درگیر نبردی سنگین با عثمانی ها بود. چه سلطان سلیم اول که داعیه فرمانروایی بر جهان اسلام را داشت و دولت شیعه مذهب صفوی را مانع جدی بر سر راه می دید، به بهانه هایی چون فعالیت مریدان صفویه در قلمرو او و پشتیبانی شاه اسماعیل از مخالفانش به آذربایجان حمله کرد. نبرد معروف چالدران با حمله سلطان سلیم اول عثمانی که به طور جنون آمیزی نسبت به ایرانیان شیعه مذهب کینه توزی می کرد، ۹۵ علیرغم رشادتهای شاه و سپاهیان که با شمشیر زنجیرهای توپ خانه عثمانی را دریده بودند به شکست سپاهیان ایران انجامید. ۹۶ (۹۲۰ هجری). میر تیمور این امر را چنین گزارش می دهد:

در آن جنگ قیامت اثر، میر علی خان ملازم رکاب ظفر انتساب بود و هم چنان شاهنشاه مرتضوی قطع زنجیره بند عراده نموده در نظر همایون چند تن از دلیران روم را به خاک انداخت، چنانچه مورد تحسین گردید. بعد از مراجعت سلطان روم و آن سپاه شوم، شاه عالم پناه در تعظیم و تکریم میر علی خان نهایت توجه مرعی داشت. سلطنت کل ولایت مازندران را به او مفوض گردانیده در این باب حکم همایون را به قید لعنت به او مؤکد گردانید. ۹۷

با صدور این فرمان میر علی دیگر بار حکومت مازندران را به دست آورد. مورخان از این مقطع تاریخ مازندران در دوره حکومت میر علی خان اشاره روشنی ندارند. به نظر می رسد وی از ۹۲۰ الی ۹۲۴ ه. ق به دفع مدعیان حکومت مازندران یعنی میر عبد الکریم و آقا محمد «در سنه اربع و عشرين و تسعمائه به ساری درآمد و خطبه خواند و سکه زده از توجه جميع ولایت ضبط نموده سال به سال مقرری به خزانه عامره می رسانید» ۹۸

میر عبد الکریم و آقا محمد نیز به جنگل های هزارجریب و سوادکوه گریختند و هراز چند گاهی حملاتی ایذایی می نمودند که قوای دفاعی میر علی خان آنان را دفع می کرد.

میر علی خان پس از این حدود، چهار سال حکومت بی دغدغه داشت تا آن که در اثر بیماری سختی در قریه بندپی مازندران درگذشت. (۹۲۷ هجری) وی که جانشینی از خود به جا

ص: ۱۸۴

نگذاشته بود، زمینه را برای ظاهر شدن دوباره میر عبد الکریم و آقا محمد سابق الذکر فراهم کرد. چه آنان پس از او دیگر بار مازندران را صحنه تاخت و تاز خود ساختند. شاه اسماعیل به سردارانش دورمیش خان و زی نل خان شاملو دستور داد تا اوضاع مازندران را به سامان درآورند.

آنان که نخست دستگیری آقا محمد را در برنامه کار خود قرار داده بودند، قلعه کلیس پناهگاه آقا محمد را محاصره کردند، پس از سه روز در قلعه گشوده شد و آقا محمد امان یافت و کلیه خزائن و ذخایر قلعه را در اختیار فاتحان قرار گرفت. میر عبد الکریم که پیش از این به اردوگاه شاه فرستاده شده بود. پس از شکست چالدران مورد عفو قرار گرفت. پس از او آقا محمد نیز بخشیده شد. میر عبد الکریم که با پذیرش خراج مازندران توانست نظر شاه اسماعیل را جلب کند، اجازه بازگشت به مازندران را نیز به دست آورد. بعدها که آقا محمد در زمره سپاهیان شاه قرار گرفت، همواره از میر عبد الکریم شکوه و بدگویی می کرد. البته وساطت نمایندگان شاه نیز ادامه داشت، آنان به تقسیم املاک مازندران میان آنان اقدام می کردند و از آنان جهت واریز به خزانه شاهی تعهد می گرفتند. ۹۹ این قرارها برجا بود تا آن که؛

آقا محمد از پایه سریر اعلی فرار نموده به مازندران شتافت و قلاع سوادکوه را قایم نموده قلعه اولاد و کلیس که در نهایت استحکام بودند به غرور تمام تجهیز نموده به لشکر و آلات حرب و آذوقه معمور ساخت. ۱۰۰

شاه اسماعیل به چوه سلطان فرمان داد تا با سپاهی به معاونت لشکریان میر عبد الکریم، آقا محمد روزافزون را دستگیر و به دار السلطنه بیاورند. آقا محمد پس از یک چند مقاومت سرسختانه دستگیر شده، وی را به دار السلطنه منتقل کردند. شاه اسماعیل اگرچه او را در ظاهر مورد عفو قرار داد اما در واقع او را در تبریز تحت نظر خود گرفت. بدین ترتیب میر عبد الکریم ثانی به طور مستقل بر کل مازندران حکومت می کرد. آقا محمد در پی آن که سال ها در دار السلطنه تحت نظر قرار داشت، پس از مرگ شاه اسماعیل (۱۹ رجب ۹۳۰ هجری) که در حقیقت زود هنگام و از آثار تأثیرات شکست او در چالدران بود، ۱۰۱ به وساطت و درخواست دورمیش خان از پیشگاه شاه تهماسب صفوی آزاد شد. این دوره، دوره استیلای مجدد سران قزلباش بر اوضاع دار السلطنه بود، چه شاه جوان در وضعی نبود که بتواند بر آنان مسلط شود. به همین خاطر «شاه، علی بیگ - ملازم دورمیش خان - را همراه او نمودند که سوادکوه و بعضی محال را حسب الحکم اعلی به مومی الیه گذارند». ۱۰۲

ص: ۱۸۵

میر عبد الکریم که می خواست با حکومت مستقل نفسی تازه کند، در برابر وضعیت جدید سر اطاعت فرود آورد. اطاعتی که نمی توانست چندان پایدار بماند، چه آقا محمد که از اوضاع آشفته دار السلطنه آگاه بود پس از اندک زمانی سر از

ربقه اطاعت برتافت و به جنگ با میر عبد الکریم پرداخت. وی در این نبردها از میر عبد الکریم به شدت شکست خورد و به سوادکوه گریخت. ۱۰۳

میر عبد الکریم سه سال پس از جلوس شاه تهماسب بر تخت سلطنت، جان به جان آفرین تسلیم نمود. (۹۳۲ هجری) او را سه پسر بود که ۱۰۴ بزرگترین آنان میر سلطان محمود نام داشت که نمی دانیم چرا رابینو او را شوشتری نامیده است. ۱۰۵ در هر حال پس از درگذشت پدر، جمعی میر سلطان را به جانشینی پدر برگزیدند و سکه و خطبه به نام او جاری کردند. در حالی که برخی پیرامون برادر وی میرشاهی گرد آمده بودند. فوت ناپهنگام میر سلطان محمود به غائله ای که نزدیک بود بر سر جانشینی پدر برپا شود خاتمه داد و میرشاهی بدون رقیب، حاکم کل مازندران شد. وی از ابتدا با آقا محمد روزافزون در گیرودار بود، اما آقا محمد که هنوز اندیشه حکومت بر کل مازندران را در سر داشت طی نبردهایی چند با میر شاهی توانست او را شکست دهد.

توسل میرشاهی به شاه تهماسب جوان که خود درگیر آشفتگی های دربار بود، برای وی ثمری در بر نداشت. چرا که در آغاز سلطنت این پادشاه خردسال، قزلباشان یک بار دیگر سر برآوردند و اوضاع را به بی نظمی و آشفتگی کشانیدند، چنان که همسایگان همواره مترصد نیز، به فکر تجاوز به ایران افتادند. ۱۰۶ این در حالی است که ملا شیخ علی گیلانی اعتقاد دارد که میر شاهی بن میر عبد الکریم از درگاه شاه تهماسب دست خالی برگشته بود، چه وی با «احکام حکومت معاودت نمود و در اثنای راه فی سنه تسع و ثلثین و تسعماء در دماوند مظفر بیگ ترکمان - ملازم آقا محمد روزافزون - وی را به قتل رسانید». ۱۰۷ پس از این واقعه یک بار دیگر مازندران چون دیگر نقاط ایران دچار آشفتگی شد در حالی که چنین به نظر می رسد که محمد روزافزون پس از یک دوره پرکشمکش، اینک بی رقیب بر مازندران مسلط شده و توانسته علیرغم خونریزی های بسیار کارهای خیر نیز انجام دهد. ۱۰۸ اما دیری نپایید که این حرکت های گریز از مرکز، با به سن رشد رسیدن شاه تهماسب به پایان رسید. چه وی توانست دولت صفویه را تثبیت کند و از آشوب برهاند و در نبردهایی ازبکان را بر جای خود بنشاند و با

ص: ۱۸۶

عقد صلح آماسیه (۹۶۲ ه. ق) با سلطان سلیمان قانونی، آرامشی در مرزهای غربی ایجاد کند. ۱۰۹ وی پایتخت را از تبریز به قزوین انتقال داد. این تغییر پیش از این در ذهن شاه اسماعیل خطور کرده بود، چ را که تبریز در تیرس حملات و تجاوزهای مکرر عثمانی قرار داشت و از نقاط مرکزی و شمالشرق کشور نیز دور بود. پس از تسلط کامل شاه تهماسب بر کشور، مازندران نیز بالتبع می توانست دورانی از آرامش را تجربه کند. شاه تهماسب دورمیش خان را برای دستگیری محمد روزافزون به مازندران فرستاد. پس از یک چند مقاومت، محمد روزافزون شکست خورد و به عمق جنگل گریخت تا آن که در سال ۹۳۹ هجری قمری درگذشت. نبرد بازماندگان وی بر سر جانشینی با یکدیگر از اهمیت چندانی برخوردار نیست چرا که درگیری برجسته ترین آنان یعنی فرامرز و سهراب به مرگ فرامرز منجر شد و این در حالی بود که میر عبد الله بن میر سلطان محمود بن میر عبد الکریم که با حمایت محمد روزافزون بخشی از مازندران را در تصرف داشت از موقعیت بهتری برخوردار بود. ۱۱۰

مقارن همین ایام میر سلطان مراد، پسر میر شاهی بن عبد الکریم که از تهدیدها و توطئه های آقا محمد رهیده بود و در پناه سادات گیلان به امنیت روزگار می گذرانید خود را به مازندران رساند تا مگر بهره ای از آب و ملک آن دیار به او برسد. وی ملک کیومرث لاریجانی را نیز به عنوان حامی همراه خود داشت.

میر عبد الله که از آمدن پسرعمویش میر سلطان مراد ناراضی بود، تلاش کرد تا ملک کیومرث را از حمایت سلطان مراد بازدارد و به اردوی خود جلب کند. میر سلطان مراد که با از دست دادن ملک کیومرث خود را تنها یافته بود از گیلانیان امداد طلبید. از گیلان نیروی کمکی به او نرسید، وی شکست خورد و از صحنه نبرد گریخت. ظاهراً در زمانی که سلطان مراد در استرآباد در خفا روزگار می گذراند به وساطت والی گیلان یعنی احمد خان که عمه اش در حباله نکاح میر سلطان مراد بود به فرمان شاه تهماسب به حکومت مازندران با میر عبد الله شریک شد. ۱۱۱ رابینو علت گرایش دولت صفوی به میر سلطان مراد را در نارضایتی مردم از میر عبد الله و بی نظمی وی در پرداخت خراج به خزانه دولت می داند. ۱۱۲

با این همه میر سلطان مراد نتوانست به مازندران وارد شود و سهم خویش از حکومت مازندران را دریافت کند. . عدم توانایی وی به هر دلیل، چه به قول رابینو، دسایس و تحریکات

ص: ۱۸۷

مدام میر عبد الله خان ۱۱۳ و یا بقول میر تیمور تغل حاکم استرآباد در حمایت از او بوده باشد، ۱۱۴ او را به تختگاه شاه تهماسب کشاند. بدین ترتیب هم خاطر بازماندگان روزافزونیان و هم میر عبد الله از وی آسوده شد.

میر عبد الله پس از چندی سهراب روز افزونیه را نیز شکست داد. چنانکه «... به ساری رسیده ... به تخت سلطانی و کامرانی متمکن گردید و خطبه و سکه روان ساخته به لقب خانی سرافراز گردیده، عمال و کارکنان را به جهت ضبط مملکت و حقوق دیوانی تعیین نمود». ۱۱۵

بدین ترتیب حکومت روزافزونیان نیز که پیش از این با مرگ آقا محمد دچار بتلازل جدی شده بود، به پایان رسید. ادامه دشمنی میر سلطان مراد با میر عبد الله خان، او را چنان خشمگین می ساخت که دست به اعمال تند می زد. از جمله بر میر زین العابدین بن علی خان، والی سابق ساری «که اب الملوک این سلسله علیه است و او به میر علی خان بزرگ معروف و مشهور است در مازندران» ۱۱۶ با همه زهد و تقوا و اصل و نسب نیز رحم نیاورد و وی را به قتل رساند.

از میر عبد الله خان که همشیره میر زین العابدین را در زوجیت خود داشت دختری متولد شد به نام خیر النساء بیگم که به زوجیت شاه محمد خدا بنده درآمد و از اوست که شاه عباس اول متولد شد. چنانکه در جای مناسب خود به آن خواهیم پرداخت. البته نفوذ مرعشیان در دستگاه حکومت صفویان فراتر از این هاست، چه همان طور که در صفحات پیشین اشاره شد شاه اسماعیل به مرعشیان شوشتر که از نسل میر نجم الدین محمود بودند عنایت خاصی داشت. از جمله افراد برجسته این خاندان در این دوره سید شمس الدین بن میر زین الدین علی بن سید محمد شاه بن مبارز الدین ابن جمال الدین بن میر نجم الدین، مشهور به میرزا شاهمیر بود که در علوم عقلی و فنون نقلی مهارت داشت. وی شاگرد محقق ثانی " شیخ علی عبد العال " بود و مدتی صدرات شاه تهماسب اول صفوی را نیز بر عهده داشت. ۱۱۷ منبعی دیگر از او به عنوان فرمانده سپاه شاه عباس اول در فتح ایروان نام برده است. ۱۱۸ از میرزا شاهمیر دو پسر باقی ماند به نامهای میر سید علی و میر عبد الوهاب. میر سید علی که مقام صدارت را به نیابت از پدر اداره می کرد، در پی سفری به مشهد به اتفاق ابراهیم میرزا پسر شاه تهماسب از آن مقام استعفا کرد و تولیت آستان قدس رضوی را پذیرفت و تا پایان عمر در آن مقام ماند. توجه و خدمات وی به عمران و آبادانی شوشتر شهرت دارد. ۱۱۹ میر عبد الوهاب

دیگر فرزند میرزا شاهمیر در عهد شاه تهماسب مدتها حکومت دزفول را بر عهده داشت. ۱۲۰ با این اشاره که در حقیقت نگاهی اجمالی است، به چگونگی نفوذ سادات از شمال و جنوب ایران در دولت صفویان، باز می گردیم به قتل میر زین العابدین که پایان ماجرا نبود. چه میر قوام الدین برادر میر زین العابدین م قتل که فردی عاقبت اندیش بود از درگیری با میر عبد الله خان به بهانه خونخواهی برادر طفره رفت و به رستمدر مهاجرت کرد. در حقیقت وی در پی فرصتی بود که قصاص خون برادر طلبید. ازدواج وی با وابستگان حکام رستمدر نیز بی حکمت و مصلحت نبود، میر قوام الدین در رستمدر به مدت هفت یا دوازده سال در گوشه گیری و عبادت به سر برد. با این همه اقامت وی در رستمدر میر عبد الله را می رنجاند. چه بسا زوجه میر عبد الله که خواهر میر زین العابدین مقتول و میر قوام الدین پناه جسته به رستمدر بود، عکس العمل های تنیدی از خود نشان می داد که میر عبد الله را از وضع موجود نگران می ساخت.

قتل میر عبد الکریم فرزند میر قوام الدین در قلمرو میر عبد الله حتی اگر در بازی چوگان اتفاق افتاده باشد بر نفرت عمومی از میر عبد الله خان افزود و موجب شدت عمل وی شد. این شدت عمل بر خشم اعیان و اشراف و سپاهیان و دیگوارقشار مردم افزود. ۱۲۱ چنین اقداماتی از سوی میر عبد الله به علاوه تعلل وی در ارسال به موقع مقرری به دربار شاه تهماسب، توانست موجب نارضایتی محصلان مالیاتی شود. شاه نیز از آن چه که در مازندران اتفاق می افتاد با خبر شد، جهت اطمینان از صحت اخبار، شاهی معتبر چون شیخ علاء الدوله آملی را به حضور طلبید. پس از آن چون از صحت اخبار واصله مطمئن شد، دستور داد دو سیّد را به حضور وی آورند. آن گاه میان آنان چنین امر کرد که مازندران را میر سلطان و میر قوام الدین به شراکت اداره کنند. میر قوام الدین پیشنهادی چنین ارائه داد که:

اگر نواب اشرف حکومت را بالکله به او ارزانی فرمایند شاید که استقلال به هم رسانند و از عهده این دو بیرون آید. بنده را ملک موروثی هست اگر الطاف شاهانه بود هر دو امضاء فرمایند تا حکام را در آن دخلی نباشد. ۱۲۲

با این پیشنهاد میر قوام الدین موقعیت خود را نزد شاه تهماسب مستحکم ساخت و مقرب درگاه وی شد. بدین ترتیب مأموران شاه فرمان یافتند تا ملک از میر عبد الله خان انتزاع نموده به میر سلطان مراد خان بسپارند. مقاومت میر عبد الله در عدم پرداخت وجوه نیز بیهوده بود. وی چاره نداشت جز آن که به حضور شاه تهماسب برود، شاه او را پذیرفت و در حالی که بمانند یک

میهمان با او رفتار کرد، خشم خود را از تعلل های وی در ارسال وجوّهات مالیاتی پنهان نساخت. میر عبد الله خان این بار و محتملا با راهنمایی دیوانیان سعی کرد تا نظر شاه را جهت گرفتن فرصتی دیگر جلب کند تا مگر بتواند در ارسال مال و وجوّهات جبران مافات نماید با آن که آنان، امیری نیز با وی همراه کردند. عبد الله خان به محض ورود به مازندران تحت تأثیر حال و هوای آن دیار از انجام تعهداتی که داده بود سرباز زد و گریخت. با دو گزارش که حاکی از کشته شدن میر عبد الله خان است، می توان کار وی را در این زمان پایان یافته تلقی کرد.

میر تیمور قتل وی را با هماهنگی میر سلطان مراد و به طرز مشکوک گزارش کرده است. ۱۲۳ در حالی که ملا شیخ علی گیلانی در تألیف خود تاریخ مازندران قتل میر عبد الله را به هجوم «ارباب مازندران به قصاص اقوام خود که وی کشته بود» نسبت داده است. ۱۲۴ با مرگ میر عبد الله، میر سلطان مراد صاحب اختیار سراسر مازندران شد «و بدون رقیب به

حکومت پرداخت». ۱۲۵ شاه تهماسب ظاهرا از قتل میر عبد الله ناخرسند بود. بنابراین میر سلطان مراد با ارسال دارائی‌های میر عبد الله و خانواده اش به درگاه شاه سعی کرد تا وی را از عکس العمل باز دارد و تحریکات احتمالی برخی درباریان را خنثی سازد. از جمله افراد خانواده میر عبد الله، خیر النساء بیگم سابق الذکر بود که ذکر نام وی به فخر النساء بیگم در برخی کتب به نظر می‌رسد اشتباه و یا در پی آمدن وی به دربار شاه تهماسب باشد. ۱۲۶ نامه درخواست میر قوام الدین، برادر همسر میر عبد الله خان به شاه تهماسب درباره خیر النساء بیگم چنان سوزناک بود که با توجه به اعتبار و قرب میر قوام الدین می‌توان آن را به عنوان عاملی مؤثر در رفتار بعدی شاه تهماسب به شمار آورد: ... التماس آن‌که نواب همایون نظر عاطفت درباره آن سیده صالحه نجیبه دریغ نداشته یتیم نوازانه در یتیم بحر سیادت را مورد عنایات شاهانه ساخته و به آن چه لایق این سلسله بوده باشد سرافراز بسازند جهت رضای رسول الله و ائمه معصومین و بندگان را ممنون آن رعایت گردانیده سرافراز نمایند. ۱۲۷

برای میر سلطان مراد هم ظاهرا چاره ای نماند جز آن که «اظهار یک جهتی و نیکوخدمتی در باب فرستادن مهد علیا» ۱۲۸ نماید. شاه متأثر از متن نامه فوق و با مصلحت اندیشی، این دختر را به ازدواج فرزند خود محمد میرزا درآورد. با آغاز این پیوند و درآمیختگی خونی و بالطبیعه سیاسی، علیرغم ناخوشایند بودن آن برای برخی سادات و امرای صفوی، تاریخ

ص: ۱۹۰

مرعشیان وارد مرحله دیگری از گذار خود شد، چرا که سادات مرعشی را فراتر از مازندران مطرح ساخت و در مقابل سیادت صفویان را پررنگ‌تر می‌نمود.

البته آن ناخرسندیها هم چندان دور از واقعیت نبود. حوادثی که در آینده در مازندران اتفاق افتاد تا حد قابل ملاحظه ای پیش‌بینی امرایی چون، ملک کیومرث لاریجانی را مورد تأیید قرار می‌دهد. چه وی واقع بینانه پیش‌بینی کرده بود «عنقریب آن مخدره را به یکی از اولاد خود داده فرزندی به هم خواهد رسید که دعوی وراثت مازن دران بلکه کل دار المرز نموده جمیع را متصرف شود». ۱۲۹

از جمله شواهد تحقق این پیش‌بینی، ورود عبد الکریم یکی از پسران میر عبد الله از قزوین به مازندران بود که تهدیدی برای حکومت میر سلطان مراد بحساب می‌آمد. حمایت سادات از وی این استنباط را تقویت می‌کند که حرکت میر عبد الکریم با مجوز شاه تهماسب صورت گرفته باشد. و این امر وقتی کاملاً محقق شد که میر عبد الکریم، پیکری به سوی میر قوام الدین و میر علی، فرزند وی فرستاد و از آنان کمک خواست. بدین ترتیب همه چیز فراهم شد تا میر عبد الکریم بتواند بر میر سلطان مراد پیروز شود. مقاومت‌های میر سلطان مراد هم دیگر فایده ای نداشت، چه وی علیرغم محبوبیت‌اش در ساری، مجبور بود در برابر تهاجم لشکریان میر عبد الکریم و رستم‌داریان شهر را ترک کند و به هزارجریب بگریزد.

استقرار میر عبد الکریم نمونه بارزی از سیاست‌های صفویان در مازندران بود. اگرچه این میر عبد الکریم را نیز چندی بعد ظاهرا به دلیل «بدسلوکی و مردم‌آزاری» که موجب کدورت خاطر شاه تهماسب بود از فرمانداری مازندران معزول ساخته، به قزوین آوردند. وی همان‌جا به وسیله تریاک، خود را مسموم کرد (۹۷۲ ه. ق). پس از او برادرش میر عزیز

جان نیز که نتوانست با صفویان از در سازش درآید، معزول و زندانی شد. ۱۳۰ بدین ترتیب دیگر بار موقعیت میر سلطان مراد، بیش از پیش مستحکم گردید. میر سلطان مراد علیرغم یک چند تلاش میر عزیز، برادر میر عبد الکریم متوفی توانست با تکیه بر لشکریان خود و با توسل به روابط نزدیک با درلبو صفوی موقعیت خود را حفظ کند. علت این امر را میر تیمور «مراسلات متواتره و هدایای متکاثره» ۱۳۱ می‌داند. در پی آن وصلت خانوادگی نیز به وجود آمده، شاه تهماسب همشیره زاده خود به نام ماه پرور خانم، دختر حاکم شروان را به ازدواج میر سلطان مراد خان درآورده، وی را با تشریفات بسیار به مازندران فرستاد. شیفتگی

ص: ۱۹۱

میر سلطان مراد خان درآورده، وی را با تشریفات بسیار به مازندران فرستاد. شیفتگی میر سلطان مراد خان به این زن یک چند او را از حسادت همسر دیگر و غوغای مخالفان غافل ساخت. چنان که متفقا شکایت وی به شاه تهماسب رسانیدند. پس از آن سلطان مراد نیز با قبول تعهداتی شبیه آن چه که بدانها اشاره شد فرمان تقسیم قدرت در مازندران را پذیرفت و این آغاز آشفتگی در حکومت وی در میان مخالفان و موافقان گوناگون از لشکریان قزلباش و غیر قزلباش گرفته، تا سادات و غیر سادات شد. این درگیری‌ها که به نظر می‌رسد سرنخ آن در دربار شاه تهماسب و رقابت‌های زنانه بود، ۱۳۲ از میر سلطان مراد خان، آدمی ساخت صرفا ناظر بر کشت و کشتارهای طرفداران و مخالفان خود. وی علیرغم تمهیداتی که به آن اشاره رفت چنین سرنوشتی را برای خود پیش بینی نکرده بود. هر چند به نظر می‌رسد، هیچ یک از سادات، چون او پای صفویان را به مازندران و کشاکش‌های خانوادگی بر سر آب و ملک موروثی باز نکرده است. وی ظاهرا پس از درگذشت همسر محبوبش ماه پرور خانم، چنان پریشان حال شد که از او جز گزارشی از دیدار با پسرش میرزا خان ارائه نشده است. میر سلطان مراد در تاریخی نزدیک به زمان فوت شاه تهماسب (۹۸۴ ه. ق) درگذشت. ۱۳۳ (۹۸۳ ه. ق) برخی این تاریخ را تاریخ تسلط صفویان بر مازندران و پایان سلطه مرعشیان بر مازندران دانسته‌اند. ۱۳۴ پس از او میر سلطان محمود، پسر میر سلطان مراد با بهره‌گیری از درگذشت شاه و خروج سلطان حسن میرزا صفوی از مازندران با همدستی شمس الدین دیو بر مازندران مسلط شد. این شمس الدین دیو، فرزند "میرک دیو" رئیس دودمان و دستیار سلطان حسن میرزا صفوی بود که به دلیل توسعه نفوذ خاندان دیو به فرمان این شاهزاده به قتل رسید.

شمس الدین در این زمان که اوضاع مازندران آشفته بود موقعیت را مغتنم شمرده با انگیزه خونخواهی پدر با میر محمود بن میر سلطان مراد همراهی و همداستانی نشان داد و در این گیرودار خاندان دیو نیز او را حمایت کردند. ۱۳۵ این خاندان از این پس از چنان نفوذی در مازندران برخوردار شدند که شاه عباس، جهت قطع این نفوذ یکی از سرداران نامی خود به نام فرهاد خان را در رأس قزلباشان به سوادکوه که تحت سلطه الوندیو بود، فرستاد.

از نکات جالب اوایل حکومت میر محمود، رفتار نیکو با زندانیان عصر پدرش بود. همانان که همواره کینه میر سلطان مراد در دل می‌پروراندند و منتظر فرصت جبران مافات بودند. ۱۳۶ از جمله آنان سید مرتضی و سید خطیر را می‌توان نام برد که چون توطئه آنان افشا شد با عذرخواهی مورد عفو قرار گرفتند. اما زمینه‌های تفرقه و تشتت در شرق و غرب مازندران

ص: ۱۹۲

هم‌چنان باقی بود. او نیز درمانده «از عهده نسرق و ضبط و وضع بیرون نمی آمد. اگر در مجلسی در باب امری حکم مشخصی می‌فرمود باز در خلوت خدمه و زیردستان آن را برهم زده به نقیض آن امر می فرمود. لهذا اختلال در احوال ملک و سپاهی و رعیت ظهور یافته از هرطرف حوادث سانح می‌شد». ۱۳۷

در این‌جا فرصت مناسبی است تا کمی به مرعشیان قزوین که از موقعیت خاصی در عصر شاه تهماسب برخوردار بودند بپردازیم. البته مرعشیان قزوین در عصر پادشاهی شاه اسماعیل نیز از توجه وی برخوردار بودند، فی‌المثل قاضی ضیاء الدین نور الله مرعشی قزوینی از سوی وی به سفارت، نزد شیبیک خان ازبک فرستاده شد. ۱۳۸ و در عصر شاه تهماسب طی سال‌های ۹۳۲ الی ۹۴۴ ه. ق بارها افراد برجسته‌ای از این خاندان که نیای آنان شریف معین الدین فغفور، فرزند شمس الدین محمد است به مقام تولیت آستانه شاهزاده حسین، فرزند امام علی بن موسی الرضا (ع) رسیدند. ۱۳۹

برخی ریشه سادات مرعشی را در اصل از قزوین می‌دانند که قول صحیحی نیست چه در شرح حال سادات مهاجر به سایر نقاط ایران از مازندران به عنوان مبدأ حرکت یاد شده است، همان گونه که مرعشیان اصفهان در اصل از مازندران بودند. ۱۴۰ چنان‌که فی‌المثل در مورد هجرت سید علی از مازندران به کرمان نوشته اند، وی که «حدود ۱۲۰۰ هجری قمری به کرمان مهاجرت کرد پس از مدتی به درخواست مردم بهرام آباد رفسنجان بدان دیار رفت و ماندگار شد». ۱۴۱ مرعشیان «کرمان و رفسنجان از فرزندان این مرد عالم هستند». ۱۴۲ همان‌گونه که پیش از این‌ها مرعشیان دماوند نیز از مازندران به آن دیار رفته بودند. اولین فرد از آنان که به دماوند آمد میر خلیل الله عموی میرگته میر بود. از این نسل جلال پاشا (پورشاهمیر) صاحب گراور فرامین و اسناد مرعشیان دماوند است که در این باره صمیمانه معین مؤلف بود. پس از درگذشت شاه تهماسب شاه اسماعیل دوم بر تخت نشست «صفر یا به قولی جمادی الاول ۹۸۴ ه. ق». وی که سال‌ها در زندان پدر به سر برده بود، چنان در پیچ و خم رقابت های داخلی گرفتار شد که نه تنها دست خود به خون بسیاری از مخالفان آلوده ساخت، بلکه «با هواداران خودش نیز رفتار خصمانه‌ای در پیش گرفت. او بسیاری کسان را که تنها جرمشان تصدی مقامات مهم در زمان پدرش بود اعدام می کرد ... هر شاهزاده از خاندان سلطنتی را که تصور می‌رفت مرکز توطئه علیه او شود، کشت یا کور کرد. قزلباش‌ها که دریافتند

ص: ۱۹۳

او آن فرمانروایی نیست که امید داشتند در صدد توطئه برای کشتنش برآمدند». ۱۴۳

این شاه که در اعتقادات شیعی نیز دچار اختلال بود، زمینه توجیه قتل خود را از پیش فراهم کرده بود. ۱۴۴ درباره قتل او به مجوز مجتهد کرکی عالم شیعی آن روزگار نیز اشاره شده است. ۱۴۵ پس از قتل شاه اسماعیل دوم که عمر سلطنت وی بیش از یک سال نبود، (جمادی الاول ۹۸۴ تا رمضان ۹۸۵ ه. ق) محمد میرزای نایینا، تنها شاهزاده رهیده از سوء قصدهای شاه اسماعیل دوم در بیست و پنج رمضان همان سال به شاهی رسید. ۱۴۶ در این موقعیت بسیار مناسب، خیر النساء بیگم دختر میر عبد الله خان همسر شاه محمد، توانایی خود را در مدار امور سلطنت به رأس و تدبیر مردانه به منصه ظهور رساند. چرا که نایینایی شاه چهل و شش ساله، موجب دخالت همسر وی در امور سلطنت شد. خاصه آن‌که شاه محمد خاطر زن خود فخر النساء بیگم را رعایت می کرد. وی نیز که خود «زنی غیور و قدرت طلب بود»، ۱۴۷ در کار چندان جسورانه عمل می نمود که «هیچ مہمی بی امر و اشاره علیه او فیصله نمی یافت». ۱۴۸ این حضور مقتدرانه مسلما ناخوشنودی قزلباشان را در پی داشت، دیری نپائید که به دشمنی عمیقی تبدیل شد. «از آرزوهای مهد علیا انتقام

گرفتن از مردی بود که پدرش را در مازندران به قتل رسانده بود و اراضی خاندانش را در آن ناحیه مصادره کرده بود». ۱۴۹

اما او اینک میر سلطان مراد را در دسترس نداشت که از وی انتقام بگیرد، بنابراین کینه فرزند وی میر محمود یا میرزا خان را در دل داشت. اخباری که از مازندران به دار السلطنه قزوین می رسید، حاکی از «احوال مازندران و هرج و مرج آن و بی‌نظمی میرزا خان و استخلاصی میر علی خان و بی توجهی میرزا خان با او» ۱۵۰ بود. میر علی خان پسر میر قوام الدین و در واقع پسر دایی خیر النساء بیگم بود. وی که به حکم شاه به قزوین فراخوانده شده بود، در مسیر مقاصد فخر النساء به فرمانداری مازندران منصوب شد. استقبال رسمی از علی خان چنان که میر تیمور وصف کرده است، بیانگر جدی بودن دخالت همسر شاه در امور مازندران است. بنابراین قول راویان در قزوین نیز شاه محمد از وی استقبال کرد. رابینو در کتاب خود می‌آورد: از راه رسیدگان از میان دو صف استقبال‌کننده به شهر آذین بسته شده وارد شدند.

تمامی شاهزادگان و خوانین و ارکان دولت و محرمان بارگاه و حتی احمد خان والی گیلان، ۱۵۱ شاه را در این مراسم رسمی مشایعت می‌کردند. یک شب پس از آن مراسم شکوهمند میر علی به دیدار شاه شتافت و اوضاع مازندران را به شاه گزارش کرد. شش ماه پس از آن - «به سعی

ص: ۱۹۴

نواب خورشید احتجاب و والده معظمه او « ۱۵۲ - این میر علی به همراهی سرداران قزلباش به نام های پیر محمد خان استاجلو و اسکندر سلطان علی خلیفه با بیست هزار سوار به سوی مازندران حرکت کرد. بهانه این لشکرکشی ظاهرا امتناع میر سلطان محمود از رفتن به پایتخت به دعوت مهد علیا بود. ۱۵۳ این عظیم‌ترین و جدی‌ترین حمایت صفویان از یک مرعشی بود.

میر علی خان از راه دماوند وارد مازندران شد. «حاکم آن جا به خدمت شتافته خدمات لایق به ظهور رسانیده و سادات آبسرد - مرعشیان دماوند - که حسب الحکم مقرر شده بود ... که در غلامی میر علی خان بوده در خدمت کاری تقصیر و تهاون جایز ندارند» ۱۵۴

این گزارش مستند میر تیمور بیان گر آن است که مرعشیان پیش از میر علی خان در دماوند مستقر بودند و بالطبع صاحب خدم و حشم و دفتر و دیوان در آن دیار. میر علی خان از بابل رود به بعد با مقاومت لشکریان میر محمود روبرو شد. نبردهای متعدد همراه با رجزخوانی لشکریان و چکاچک شمشیرها و گلوله های آتشین موجب کشته شدن بسیاری از فرماندهان دو لشکر شد. شب هنگام که نایره نبرد به خاموشی می‌نهاد، سپاهیان نبرد دیگری را با دمیدن شیپور جنگ صبحگاهی انتظار می‌کشیدند.

پایداری سپه میر علی خان افزون تر از میر خان بود، چه حيله های جنگی وی دیگر کارآیی نداشت. علم سپاه مازندران برافتاد و سپاهیان ساری رو به هزیمت نهاده، میرزا خان به قلعه فیروزجاه پناه برد. ۱۵۵ مقاومت در آن قلعه چندان به درازا کشید که میر علی خان را به استفاده از توپخانه وادار ساخت. این در حالی بود که فرماندهان محلی این شیوه را نمی‌پذیرفتند و حيله های جنگی خود را کاراتر می‌دیدند.

سران قزلباش و در رأس آنان پسر محمد خان استاجلو از قزوین کمک طلبید. رابینو نوشته است:

پس از آن که نیروهای کمکی ملکه به فرماندهی (پیره محمد خان) و (قورخمس خان) شاملو، کاری از پیش نبردند شاهرخ خان سردار که از بزرگان دربار صفوی بوده از طرف ملکه بمدد سپاهیان اعزامی به مازندران فرستاده شد. ۱۵۶

این فرمانده نیز نتوانست گره‌ای از کار جنگ بگشاید، تا آن که حيله‌ای اندیشیدند که مجاری آب قلعه را ببندد و در حال با طرح دوستی شاهرخ خان با میرزا خان و تعهد امان دادن

ص: ۱۹۵

به وی، او را به تسلیم وادار سازند. میرزا خان با سوگند میر علی خان به قرآن و میثاق وی بر کلام الله از قلعه خارج شد. از جمله نکات جالب گزارش شده پس از فتح قلعه موجود «کتاب‌خانه مملو از کتب نفیس که میر سلطان مراد خان تحصیل نمود» است. ۱۵۷ آنان این مجموعه را به قزوین فرستادند. این‌گونه گزارش‌ها در منابع تاریخی مورد مطالعه مؤلف بسیار کم دیده شده است، چنان که آگاهی از چگونگی وضعیت فعالیت های آموزشی - دینی سادات مرعشی مازندران را با مشکل مواجه کرده است. اما از همین اشارات نیز می توان نشانی از بر پا بودن درس و بحث در آن دیار دید. این که چرا آن همه کتاب نفیس را میر سلطان مراد خان در شمار دارائی های نقدی و جنسی خود در یک قلعه ذخیره کرده بود؟ آیا بدین موجب بوده که در هر نزاع خانوادگی کتاب خانه‌ها نیز دستخوش آتش جنگ می شد؟ به نظر می‌رسد چنین بوده باشد، چرا که اهل علم و حکمت و فقه را، کمتر در کار حل و عقد مشکلات آن دوران ملاحظه می‌کنیم و از مراکز علمی مشابه شوشتر و اصفهان و شیراز نیز در مازندران خبری نداریم. در هرحال میر علی خان، میرزا خان را که «پس از دریافت امان‌نامه رسمی، موافقت کرد به قزوین بیاید»، ۱۵۸ به سوی دار السلطنه فرستاد. سرانجام وی در راه قزوین به قتل رسید.

همان‌گونه که شواهد تاریخی نشان می دهد قتل میرزا خان با توجه به تعهد قزلباشان و میر علی خان به او، که در امان خواهد بود مسئله برانگیز شد. ظاهراً مهد علیا خود از تعهد قزلباش‌ها ناخشنود بود.

چون لشکر به یک فرسنگی قزوین رسید ملکه سی نفر از ملازمان خود را نزد امرا فرستاد و فرمان داد که سلطان محمود را به ایشان بپارند که به پایتخت بیاورند. امرا در ابتدا راضی به تسلیم سلطان محمود نشده ولی بالاخره در اثر پافشاری زیادی که از طرف ملازمان ملکه می‌شد ناچار سلطان محمود را به آن‌ها تسلیم کردند. ۱۵۹

همان‌گونه که پیش‌بینی شده بود، این گروه طبق طرحی از پیش تعیین شده میرزا خان را به قتل رساندند تا دل پرکینه اهل حرم، بدین کار آرام گیرد و لابد شاه نیز به این امر رضایت داده بود!! ... زامباور تاریخ مرگ وی را ۱۰۰۵ هجری قمری نوشته است که چون بسیاری از استنادهای وی، صحیح به نظر نمی رسد. ۱۶۰ چرا که این اتفاق می‌بایست اندکی قبل از مرگ مهد علیا و پیش از روی کار آمدن شاه عباس و حدوداً در سال ۹۸۸ هجری اتفاق افتاده باشد.

ص: ۱۹۶

رابینو، برجسته ترین بازمانده میر محمود خان را میرمراد نامیده است که در ۹۹۰ هجری قمری در مازندران حکومت کرد. ۱۶۱ در حالی که پیش از وی، میر سلطان محمد برادرش به دست طرفداران مهد علیا کشته شده بود. ۱۶۲ میر

تیمور می نویسد؛ از میرزا خان دو پسر به نام های میر موسی و میر تیمور باقی ماند که آن دو را به شیراز فرستادند . پس از چندی آن دو از حبس گریختند . میر تیمور در راه گریز جان سپرد . در حالی که میر موسی توانست خود را به هندوستان برساند و در دربار بابریان هند چون بسیاری از ایرانیان از جایگاه شایسته ای برخوردار شود. ۱۶۳ ارتباط سیاسی و فرهنگی ایران و هند در عصر صفویان ۱۶۴ به ویژه پس از پناه آوردن همایون شاه بابر به دربار شاه تهماسب اول و حمایت وی از آن شاه بی تاج و تخت و دستیابی دیگر بار این شاه به تاج و تخت، ۱۶۵ موضوع جالب توجهی است که به لحاظ کلیت آن در محدوده این کتاب نمی گنجد. اما جاذبه ها و زمینه هایی که پیامد و نتیجه آن بود، ۱۶۶ سادات مرعشی را نیز متأثر ساخت، چنان که آنان نیز از آن برخوردار شدند . هرچند به مهاجرت این گروه در آن دوران باید از زاویه دیگری، متفاوت با دیگر مهاجرت ها، نگریست.

مهاجرت عالم برجسته شیعی سید نور الله شوشتری به آن دیار و کسب مقام عالی قضاوت در لاهور از جمله مباحثی است که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

اینک باز می گردیم به میر علی خان حاکم مازندران که عمر حکومت وی علیرغم حمایت دولت مرکزی و رفتار دیندارانه توأم با بذل و بخشش شاهانه اش با سر بر آوردن سرداران قزلباش و توطئه عظیم هجوم آنان به حرم شاه محمد و قتل همسر وی چندان پایدار نبود.

درباره علل قتل مهد علیا موارد بسیاری بر شمرده اند که مهمترین آن عبارتست از این که:

... مهد علیا ... علیرغم کوری شوهر و خردسالی شاهزادگان می خواست زمام امور را در دست خویش نگهدارد و در این راه بسیار سختگیر و سرسخت و غیور و متعصب و بی گذشت بود. در مقابل، سران قزلباش هم نه تنها نمی خواستند قدرت خود را از دست بدهند و در مقابل کسی آن هم یک زن سر به اطاعت فرود آورند بلکه کوری شاه را فرصتی برای ابراز استقلال طلبی و خیره سری خود می دیدند و تنها مانع این امر مهد علیا بود. ۱۶۷

پس از آن دار السلطنه دچار آشوب شد . آن اوضاع آشفته تا برآمدن عباس میرزا به تخت شاهی و برکنار کردن پدر و سپردن پدربان به تیغ آبدار ادامه یافت، چنان که در مازندران نه

ص: ۱۹۷

همانند گیلان که در آن احمد خان اعلام استقلال کرده بود، ۱۶۸ انعکاس دیگری داشت. عباس میرزای ولیعهد در سال ۹۹۶ هجری قمری قبل از هر حرکتی از نزدیکان خویش کمک طلبید تا با اطمینان به پایتخت حمله کند . در آرشیو خانوادگی مرعشیان در تهران، فرمانی موجود است که متعلق به سال ۹۹۵ هجری یعنی یک سال قبل از این تاریخ می باشد که به عنوان میر میران ملک دماوند که از مرعشیان و از وابستگان و محرمان بود صادر شده است . طی این فرمان عباس میرزا از وی خواسته تا در مسیر عبور وی از حدود دماوند به سوی اردوی شاه محمد با تمامی سپاهیان و تجهیزات خود به او بپیوندد. ۱۶۹ این امر بیان گر ارتباط پیشین و سازمان یافته عباس میرزا با حامیان خود است . این گزارش میر تیمور نیز با همه شرح و تفصیل نمی تواند دور از واقعیت باشد که : «چون خبر کدورت اثر مصیبت ثمر به والی مازندران رسید یکپهفته با لباس ماتم گرفته، صدقات و خیرات بسیار به مستحقین رسانید. هر یوم هزار دینار از طعام

و حلوا به حفاظ و عجزه و مساکین خیر می کردند. بعد از یک هفته لباس ماتم بیرون آمد چهل یوم اسباب عیش مسدود ساخت». ۱۷۰

میر علی خان هنوز به دار السلطنه و جریان امور امیدوار بود که با وسوسه سران و فرماندهان لشکر که از او خواستند در برابر حرکات ایدایی قزلباش ها در مازندران بایستند و با آنان درافتاده، ری و دماوند را فتح کند پاسخی چنین به دنبال آورد:

اگر قزلباش از غایت قساوت قلب و خذلان دست تعدی به خاندان ولی نعمت دراز کرده اهل بیت او را بی جهتی مشروع به قتل رسانیدند. امید است که جبار منتقم ... از اولاد ایشان کسی را توفیق استقلال کلی دهد تا کینه والده و جده خود را از آن فرقه متغلبه بخواهد. ۱۷۱

پیش بینی ناپایدار بودن اوضاع آشفته پایتخت گرچه برخی را از میر علی خان ناامید می ساخت اما ثبات قدم وی در حفظ ارتباط با مرکزیت نظام صفوی، وقتی آشکار شد که عباس میرزای رهیده از خطر مرگ، ابتدا در مشهد بر تخت نشست (۹۹۴ ه. ق) و دو سال بعد با همراهان و حامیان خود در پی یک فرصت به دست آمده «در قزوین به دولت خانه وارد شد» ۱۷۲ (ذیقعه ۹۹۶ ه. ق).

شاه عباس کلیه امور دولت را در دست گرفت و برای خود وکالت دیوان اعلی تعیین نمود و در حالی که شاه سلطان محمد در خارج از قزوین اردو زده بود، سربازان او را تنها گذاشته،

ص: ۱۹۸

فردی و جمعی، پنهان و آشکار خود را در قزوین به شاه جدید می رسانند و اعلام اطاعت می کردند. تا آن که شاه سلطان محمد نیز تصمیم گرفت به قزوین برود. «عباس میرزا پدر را بوسیده، برادر را در آغوش گرفت، پادشاه از دیدار پسر اظهار مسرت کرد و خود را از سلطنت خلع نموده فرق فرقدسای همایون اعلی را به تاج و هاج شاهی آراست». ۱۷۳ و از همین زمان است که وی شاه عباس نامیده شد.

شاه عباس از آن پس پدر را با سوء ظن بسیار تحت نظر قرار داد تا این که در سال ۱۰۰۴ هجری قمری که عمر وی بسر آمده حتی نتوانست بدون اجازه شاه از حرمسرا خارج شود.

مرگ ناپهنگام میر علی خان قبل از آن که آثار اقتدار شاه عباس به مازندران برسد آن دیار را به دلیل زیاده خواهی های ملک به من رستم داری و دیگر سرداران میر علی خان دچار آشوب کرده، به ویژه ساری دستخوش هرج و مرج شد. گرچه نوشته اند که پس از مرگ میر علی خان، الوند دیو و سید مظفر مرتضی مازندران را میان خود تقسیم کرده بودند. ۱۷۴ لیکن از متن نامه ای که به نام میر حسین خان از بنی اعمام صادر شده می توان دریافت که شاه عباس در جریان کم و کیف اوضاع مازندران قرار داشت. ۱۷۵ چه پس از آن بود که شاه چنین فرمان داد که جمعی از عساکر به سوی مازندران بروند و در پی آن احکامی دایر بر همکاری امرا و اشراف مازندران و سایر مردم صادر شد. مأمور اجرای آن فرمان میر حسین خان بود که از شاه عباس خلعت حکومت مازندران را دریافت کرده، در فیروزکوه سهراب دیو به لشکریان وی پیوست. ساری به آسانی فتح شد اما در اطراف و اکناف، برخی از سرداران با تکیه بر غنایم به دست آمده و

با وعده اعطای استقلال در املاک شخصی موروثی و غیر موروثی، برخی از صاحبان آب و ملک را فریفته در برابر حاکم جدید به مقاومت فراخواندند. به نظر می‌رسد، این مقاومت‌ها چندان جدی بود که میر حسین خان به ناچار از بدعت آنان در مازندران که از آن بوی مخالفت دینی به مشام می‌رسد، سخن به میان آورده است. وی ضمن باخبر کردن شاه عباس از اوضاع جاری، از شاه نیز درخواست کمک کرد. ۱۷۶ سپس خود در پی کسب خبر از مخفی گاه‌های سرداران یاغی مازندران بر آنان تاخت. با آن‌که آن حمله صبحگاهان به وقت نماز بود انتظار میر حسین خان برآورده نشد، چه وی نه تنها نتوانست یاغیان را برای همیشه در هم کو بد بلکه در این شبیخون سردار وفادار خویش سهراب دیو را نیز از دست داد. پس از آن فاتحان تا توانستند به لشکریان میر حسین خان تاختند و آن را تارومار کردند. مدتی گذشت تا نیروهای

ص: ۱۹۹

کمکی شاه عباس از راه رسیدند. ورود این سپاه به فیروزکوه همراه با ارسال نامه تهدیدآمیز به یاغیان، در آنان اختلاف نظر پدید آورد تا جایی که یک‌چند آنان را به جان هم انداخت.

همان‌گونه که بارها اشاره شد حاصل این درگیری‌ها جز آن‌که بیچارگان را بیچاره‌تر سازد و از حیز انتفاع و زندگی بخور و نمیر روزمره بیاندازد چیز دیگری به همراه نداشت، اگرچه اعیان و اشراف را نیز یک چند عیش منقص می‌شد. در این گیرودار میر حسین خان و سپاهیان کمکی شاه عباس، به حيله‌ای که همانا اظهار ندامت تری چند از یاغیان بود، غافلگیر شده، میر حسین خان به اسارت و ساری به تصرف آنان درآمد.

میر حسین خان پس از یک سال حبس به دست یکی از سرداران به نام الوند دیو به قتل رسید. به راستی چرا شاه عباس با وجود آگاهی‌هایی که از اوضاع مازندران داشت اقدامی مشابه گیلان در این سرزمین انجام نداد چرا که وی با مشاهده قیام‌هایی مشابه مازندران در گیلان وقتی «همه نوع کوشش در الحاق گیلان به قلمرو سلطنتی» ۱۷۷ را مؤثر ندید فرمان الحاق گیلان با قوه قهریه را صادر کرد و دیری نپائید که گیلان به قلمرو صفویان پیوست و سلسله سادات ملاطی برافتاد. ۱۷۸ (۱۰۰۰ ه. ق)

بالاخره شاه عباس در سفری به سوی خراسان، به قصد سرکوب ازبکان، چندی در دماوند اردو زد. میر شاه میر، حاکم دماوند به حضور شاه رسیده، اظهار اطاعت نمود. وی فرزند میر میران ملک دماوند بود که دو فرمان خطاب به وی در سال‌های ۱۰۳۸ و ۱۰۵۱ به نامش صادر شده است. در جلد دوم منتظم ناصری به این فرامین اشاره شده است. ۱۷۹ محصلان مالیاتی شاه نیز از این فرصت بهره بردند و به دماوند درآمدند ... ملوک رستم‌دار و نور و کجور از ترس هیبت حضور شاه در منطقه، ضمن اعلام اطاعت هریک فرزندی از فرزندان خویش را با جماعتی از تفنگ‌چیان و سوارکاران با مبلغی پول تقدیم کردند. ۱۸۰

ظاهراً پس از این سفر جنگی شاه عباس، سادات میر بزرگی به چنان پراکن دگی دچار شدند که کسی از آنان را یارای ادعای حکومت بر مازندران نبود. ۱۸۱ شاه عباس نیز دیگر تمایلی جدی به آنان نشان نداد. پس از آن حتی برخی از سادات تحت نظر وی قرار گرفتند ۱۸۲ و برخی نیز با دیده اغماض و چه بسا با نظر لطف و عنایت الله وردی خان حاکم فارس به هردوستان مهاجرت کردند. ۱۸۳ در این دوره در برخی موارد شدت عمل فرماندهان شاه گاه حیات سادات مرعشی را به خطر می‌انداخت چنان‌که آورده‌اند:

در سنه احدی عشر و الف سادات را در آمل به نشتر ظلم نابینا ساختند. ۱۸۴

از جمله اینان میر قوام الدین، فرزند میر علی خان پسر دایی شاه عباس بود. بنابر برخی اقوال میر شاه میر سابق الذکر که در صفحات آینده نیز به او اشاره خواهد شد، فرزند همین میر قوام الدین نابیناست. میر قوام الدین بعداً به تحریک برادرش میر حسن به قتل رسید. بعدها فرزندان همان میر قوام الدین مقتول به نام‌های میر شاهمیر و میر تیمور و میر زین العابدین مورد محبت شاه عباس قرار گرفتند. اخبار بدرفتاری با سادات مرعشی در حرم شاهی عکس العمل‌های تندی از سوی زنان حرم در پی داشت. آن جزع و فزع زنان که در حقیقت صدای هضم و به عبارتی درآمیختن سادات در دولت صفویان بود، شاه عباس را تحت تأثیر قرار داد و یک چند از شدت عمل او کاست. سیاست شاه عباس پس از آن با سادات از موضع جذب و دفع و درشتی و نرمی بود. ۱۸۵ ظاهراً در همین ایام است که وی دامنه اصلاحات خود را به مازندران کشانید؛ از جمله توجه وی به ده طاهونه سر، موطن سادات بابلکانی است (۱۰۲۱ ه. ق). وی دستور داد آن را آباد سازند. این ده از رهگذر بنای ساختمان‌های عمومی و ایوانی که در آن ساخته شد اشرف مازندران نام گرفت. توسعه این شهر شاه عباس را به این فکر انداخت که خانواده‌هایی از ارامنه و گرجی از قفقاز به اشرف البلاد کوچ دهد. ۱۸۶ بدین ترتیب شاه عباس غیر از اصفهان استراحت‌گاهی دیگر بر سر راه خراسان برای خود بنا نمود.

از دیگر نقاط مازندران که مورد توجه شاه عباس اول قرار گرفت، مامطیر بود. تغییر نام این منطقه در ابتدای کار سادات مرعشی به بارفروش ده بیان گر موقعیت تجاری آن است. وی در این ده به اصلاحاتی چند فرمان داد «به فرمان وی خیابان‌های وسیع و سنگفرش شده و بر تعداد دکاکین بازار افزوده گردید. میدانچه و دریاچه‌ای در جنوب بارفروش ده احداث و در میان دریاچه جزیره‌ای ایجاد و در آن جزیره دیوانخانه، کاخ‌های بیرونی و درونی، عمارات، باغ‌ها، گرمابه ساخته و پرداخته بودند که تا دوره ناصر الدین شاه آباد بود». ۱۸۷

پس از آن بارفروش ده به بارفروش شهرت یافت. از دیگر شهرهای مازندران که مورد توجه شاه عباس قرار گرفت، ساری بود. طرح و احداث راه شوسه استرآباد - ساری - آمل، از جمله آثار این اقدامات است. شهر آمل نیز به دلیل آن‌که زادگاه سید قوام الدین مرعشی و مادر شاه عباس مهد علیا فخر النساء بیگم دختر میر عبد الله خان والی مازندران از نبیره‌های سید قوام الدین (میر بزرگ) بود مورد توجه این شاه و جانشینان وی قرار گرفت. شباهت

شهرسازی مناطق قدیمی آمل به ویژه در منطقه چهارسوق و پائین بازار و پل دوازده چشمه این شهر که با زیبایی شگفت‌انگیزی دو ساحل رود هراز را به یکدیگر پیوند داده است، نقش سی و سه پل بر زاینده رود را تداعی می‌کند. پل دوازده چشمه آمل اینک با قدمتی بیش از چهارصد سال در برابر پل معلق یا پل نوساخته آلمانی‌ها در زمان سلطنت رضا شاه، نمادی از اندیشه و توان بالای ایرانیان در امر سازندگی است. مقبره میر بزرگ نیز بارها از عصر شاه عباس به بعد به طرز باشکوهی بازسازی و تعمیر شد. شاه عباس همگام با این اصلاحات تنی چند از سادات مرعشی را با اختیاراتی در حد ملک‌داری املاک موروثی به مازندران فرستاد. در حالی‌که پس از این نیز آنان بر سر تصاحب املاک مزروعی با یکدیگر به نزاع می پرداختند، تا آن‌که رأی تقسیم زمین میان آنان از پایتخت صادر شد. آخرین فرد از سادات میر قوامی که نفوذ فوق‌العاده‌ای در مازندران داشت، «خلیفه سلطان علاء الدین سید حسین بن میرزا رفیع الدین

محمد است که در سال ۱۰۱۶ یکی از دختران شاه عباس آغا بیگم نام را تزویج و در تاریخ ۱۰۳۳ به وزارت خاصه وی رسید، تا تاریخ ۱۰۴۲ در سر کار بود». ۱۸۸

پس از مرگ شاه عباس در سال ۱۰۳۸ ه. ق، میر شاهمیر نامی از آن خاندان در مازندران قدرتی فراهم آورد. بنابر برخی اقوال وی فرزند میر میران، فرزند سید مطهر ملک دماوند بود و همان گونه که پیش از این اشاره رفت به دستور شاه عباس در فتح قزوین به سال ۹۹۵ ه. ق به او پیوست.

نوه و جانشین شاه عباس یعنی شاه صفی نیز به میر شاهمیر تمایل و توجه داشت. تا آنجا که دستور داد «تیول ایشان را به دستور سابق مقرر داشتند». ۱۸۹ در حقیقت وی فرمان شاه عباس را تنفیذ کرد. (۱۰۳۸) درباره شاه صفی نیز نوشته‌اند که زمانی وی بر شاهزادگان صفوی خشم گرفت و وزیر خود خلیفه سلطان سابق الذکر را به قم تبعید کرد. ۱۹۰ خلیفه سلطان که شاعری دانشمند و سیاستمدار بود، پسری داشت سید مرتضی نام که از محدثان و فقهای عصر شاه عباس دوم پسر و جانشین شاه صفی بود و دختر وی را به زوجیت داشت. ۱۹۱ شاه صفوی، وقتی میرزا تقی اعتماد الدوله وزیر خود را به قتل رساند منصب وزارت را دیگرار به خلیفه سلطان سپرد. (۱۰۵۵ ه. ق) رابینو تاریخ مرگ وی را که در بازگشت از سفر قندهار به بهشهر اتفاق افتاد، تاریخ انقراض دودمان سادات مرعشی می داند. ۱۹۲ (۱۰۶۴ ه. ق). متن دستخط شاه عباس دوم در ۱۰۶۹ در طلب ورثه میر شاهمیر نزد رعایای کن و سولقان به

ص: ۲۰۲

تهممورت بیگ داروغه الکای شهریار که کن و سولقان تابع آن بودند به رؤیت مؤلف رسیده است. ۱۹۳

در این ایام نیز سادات از سعایت حاسدان در امان نبودند. نکته مهم در سخن چینی‌ها این بود که اگر اینان قدرت یابند و جمعیتی به دور آنان جمع آید، دیگر بار ادعای سلطنت خواهند کرد. از نسل همین سادات اند کسانی که در کرمان و اصفهان و شیراز پرچم علم برافراشتند و سعی در این راه را به تلاش در دستیابی مجدد به امارت و دارایی موروثی خویش مرجح داشتند و باب جدیدی در تاریخ سادات مرعشی گشودند. از جمله اینان میر قوام الدین و میر عیسی، فرزندان "میر شاهمیر" و میرزا ابراهیم فرزند "میر تیمور" اند که وی در شیراز به کسب معارف مشغول بود و پس از آن که به زیارت خانه خدا مشرف شد، در اصفهان به تحصیلات خود ادامه داد، چنان که از نوادر زمان خویش گردید و دیگر میرزا معصوم است که به هندوستان مهاجرت کرد. ۱۹۴ در حالی که دیرزمانی پیش از این و در آغازین ایام نشو و نمای سادات در طبرستان، زمانی که میر نجم الدین محمود آملی در سده هشتم هجری به شوشتر مهاجرت کرد، مقام علمی و تقوایی وی موجب شد آن شهر که روزگاری مأمن علمای دوران بود، به شهری بیش از پیش دست یابد.

همان گونه که پیش از این به اختصار اشاره شد فرزندان میر نجم الدین در آن شهر در تبلیغ و ترویج مذهب شیعه تلاش بسیار از خود نشان دادند. پس از آن که مشعشعیان در خوزستان ظاهر شدند و موجب نابسامانی در آن دیار. فرزندان میر نجم الدین علیرغم رعایت ملاحظاتی، ۱۹۵ دچار سختی فراوان شده جمعی از آنان به شیراز و هندوستان مهاجرت کردند. ۱۹۶ از جمله مشهورترین بازماندگان میر نجم الدین محمود، سید نور الله بن میر شریف الدین بن میر نور الله شوشتری است. وی که در ۹۵۶ ه. ق، در شوشتر متولد شد.

کتاب اربعه و اصول علم کلام را نزد پدر آموخت و از سایر استادان آن شهر نیز بهره‌ها گرفت.

سپس جهت تکمیل تحصیلات به مشهد مهاجرت کرده، (۹۷۹ ه. ق) در محضر علامه عبد الواحد شوشتری حاضر شد و پس از گذشت دوازده سال اقامت در مشهد به هندوستان مهاجرت کرد. (۹۹۳ ه. ق) درباره علت مهاجرت وی به هندوستان اطلاعات دقیقی در دست نیست، اما ظاهراً این مهاجرت نیز با آن چه که مربوط به سیر مهاجرت ایرانیان به هندوستان عصر صفوی است مرتبط است. اگرچه به حوادث و فتنه‌های زمانه که وی را به ترک دیار وادار

ص: ۲۰۳

ساخت نیز اشاره شده است. ۱۹۷ سید نور الله در دربار اکبر شاه بایری به چنان ارج و قربی رسید که این شاه وی را به امر قضاوت شهر لاهور منصوب کرد، (۱۱۱۲ ه. ق) چنان‌که به قاضی القضاة لاهور شهرت یافت. علیرغم این شغل مهم و حساس، محضر علمی وی زبانزد خاص و عام بود. قاضی نور الله شوشتری در پی شدت بخشیدن به دفاعیات خود از تشیع در عهد جهانگیر شاه به سعایت تنی چند از بدخواهان و حسودان در هفتاد سالگی به شهادت رسید. ۱۹۸ (۱۰۱۹ ه. ق) وی بیش از یک صد اثر ارزشمند در فقه و اصول و تاریخ، نظم و نثر فارسی و عربی از خود به یادگار گذاشته است. حضور این عالم شیعی در هندوستان موجب تربیت شاگردان بسیار و ترویج تشیع در آن سرزمین پهن‌آور شد. قاضی نور الله در سرودن شعر عربی و فارسی دارای طبع روان و از فنون نظم کاملاً آگاه بود. وی دیوان بزرگی دارد و نوری تخلص می‌کرده، ۱۹۹ در نثر عربی و فارسی نیز با مضامین عالی و اشارات و کنایات جالب توجه هر خواننده را بخود جلب می‌کند. مدفن وی در اکبرآباد (آگره)، زیارتگاه مسلمانان و هندوهای آن دیار بوده است. ۲۰۰ قاضی نور الله را پنج پسر بود که همگی آنان از فضایل عصر خود و بعضی از آنان صاحب تألیفات ارزنده بودند. برجسته‌ترین آنان سید علاء الملک فرزند سوم قاضی نور الله است که چنان مورد توجه شاه جهان بایری قرار گرفت که وی را برای معلمی فرزند خود محمد شجاع برگزید. ۲۰۱ علاوه بر این تنی چند از شاگردان فرزندان قاضی نور الله که به ایران آمدند اطلاعات زیادی از محضر درس آنان نقل کرده‌اند. ۲۰۲

اگرچه بی‌مناسبت نبود که در این جا از مرعشیان قزوین و رفسنجان و کرمان نیز سخنی به میان آید. اما از آن جا که ممکن است این فاصله در بیان مطالب عصر صفویان گسستگی نامناسبی ایجاد کند به ادامه آن می‌پردازیم تا در فرصتی مناسب ناگفته‌های دیگر بیان شود.

همان‌گونه که اشاره شد، پس از شاه عباس اول جانشین وی شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ ه. ق) علیرغم ناتوانی و غفلت، از آرامش و ثبات به ارث برده، بهره می‌برد، در حالی‌که در حفظ قلمرو شرقی و غربی مملکت دچار مشکل بود، چه در عصر وی قندهار به تصرف دولت هندوستان و بغداد به تصرف عثمانی‌ها درآمد.

شاه عباس دوم جانشین شاه صفی (۱۰۷۷-۱۰۵۲ ه. ق) با اجرای اصلاحاتی چند توانست چندی آرامش و رفاه عصر شاه عباس اول را تداعی کرده، قندهار را به ایران بازگرداند. پس از او شاه سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷ ه. ق) بی‌خبر از امور کشوری و لشکری بر تخت سلطنت

ص: ۲۰۴

نشست. در عصر وی خواجه سراپان و زنان حرم، یک‌ه تاز میدان شدند. کشور در ناامنی فرو رفت تا آن که شاه سلطان حسین پسر و جانشین وی بر سر کار آمد. در دوران پادشاهی وی انحطاط و انقراض صفویان مجال بروز یافت. (۱۱۳۵-۱۱۰۵ ه. ق)

هرچند مورخان از رأفت و دیانت شاه سلطان حسین و در افتادن وی با گرایش های صوفیانه نوشته اند، اما هرگز او را با آخرین پادشاه مقتدر صفویان یعنی شاه عباس دوم قابل مقایسه نمی دانند. این پادشاه صفوی نه تنها نقاط ضعف گذشتگان را استمرار بخشید بلکه به آفات گذشته از جمله اختلاف میان درباریان و سپاهیان و بالا گرفتن تفرقه های مذهبی نیز بیش از پیش مجال بروز و ظهور داد.

موضوع شورش های ضد صفوی در عصر این پادشاه و مهمترین آن ها شورش افغان های غلزائی قندهار در ۱۱۳۴ ه. ق در حقیقت سر برآوردن دمل چرکین حاصل از سوخت و ساز نامناسب درونی بود، که بالاخره موجب انقراض این سلسله شد. چنان که سال ها پیش از این سفیر روسیه در دربار صفوی ان چنین عاقبتی را پیش بینی کرده بود. ۲۰۳ این مسئله چنین آغاز شد که میرویس رئیس قبیله غلزایی که از شکایت خود از گرگین خان حاکم قندهار نزد شاه سلطان حسین به نتیجه مطلوب نرسیده بود به طور پنهانی به تحریک افغانه علیه میرویس پرداخت. وی با جمعی که به گرد او جمع شدند بر گرگین خان شورش کرد و پس از غلبه بر وی اعلام استقلال نمود. (۱۱۲۲ ه. ق) عکس العمل شاه سلطان حسین این بود که خسرو میرزا برادرزاده گرگین خان را با لقب سپهسالار و سردار به مقابله افغان های شورشی فرستاد.

خسرو میرزا نیز نتوانست کاری از پیش ببرد و در این راه کشته شد. ۲۰۴ شاه با خبر کشته شدن خسرو میرزا به شدت نگران شد و محمد زمان خان قورچی باشی را با سپاهی مجهز با همراهی لشکر خراسان و استرآباد به فتح قندهار فرستاد. با درگذشت این سردار قبل از رسیدن به قندهار، میرویس کاملاً بر قندهار مسلط شد، این موجب شد که افغان های بیشتری به دور وی جمع شوند. میرویس با ارسال تحف و هدایایی چند به سوی پادشاه هندوستان خود را تحت الحمایه وی اعلام کرد. زمانی که میرویس درگذشت (۱۱۲۹ ه. ق) فرزندش محمود، زمام امور افغان های شورشی را به دست گرفت. مقارن این ایام اختلافات درباریان به آن حد شدت یافت که سلطان حسین، وزیر باتدبیر خود فتحعلی خان داغستانی و برادر وی لطفعلی خان را که از سرداران شاه بود از کار برکنار کرد، در حالی که آنان در تدارک مقابله با

ص: ۲۰۵

افغان ها بودند. بدین ترتیب موقعیت خوبی برای محمود فراهم شد تا فارغ البال و با آرامش خاطر از راه کرمان به سوی اصفهان بتازد. نبرد گلون آباد و شکست سپاهیان شاه سلطان حسین خیلی زودتر از آن چه که شورشیان انتظار داشتند ضعف بنیه دفاعی صفویان را آگاه ساخت، چنان که به زودی اصفهان محاصره شد. محاصره شهر با بستن راه های ورود آذوقه به آن توأم بود که موجب قحطی و مرگ و میر مردم از گرسنگی شد، شهری که پیش از این نصف جهانش می خواندند به شهر مردگان تبدیل شد. به راستی آن مقاومت های مردمی در برابر حملات مهاجمان خارجی نظیر ازبکان و عثمانی چه شد؟ بر سر عوامل انگیزنده آن حماسه آفرینی ها و حماسه آفرینان چه آمده بود؟ به نظر می رسد متنی از مجمع التواریخ میرزا محمد خلیل مرعشی بتواند پاسخگوی این پرسش های اساسی باشد. وی از قول یکی از آمران به معروف و ناهی از منکر عصر خود نوشته است: «جهاد امری است واجب و احادیث و آیات متکثره منتظراره در تحریض و تأکید آن وارد شده و آن که پادشاهی عبارت از ترحم و اشفاق و غیرت و حمیت دین است و پادشاه و امرا همه در این زمان بسبب تن پروری و راحت طلبی دست از فضیلت این امر برداشته اند و همیشه مشغول به فسق و فجور و شناع و قبایح اند و بی خبری از احوال رعایا و زیردستان را شیوه و شعار خود نمود ه اند چنان که مثل شیر غازی خان اوزبک ملعون از بلاد خراسان مشقت هزار کس از اناث و ذکور و فرقه شیعیان از صلحا و عباد و مؤمنین و زهاد و سادات اسیر نموده، هیچ یک را از شاه و امرا و سپاه درد دین و غیرت پیرامون خاطر نگذاشت که این نفوس محترم را از دست این

فرقه رهاصب بی دین ظالم خلاص نماید و علما نیز مهر سکوت بر لب گذاشته مطلق در مجلس پادشاه و امرا سخنانی که موجب تنبیه و آگاهی ایشان باشد هرگز بر زبان نیاوردند این معنی چگونه با دینداری و ایمان جمع می شود». ۲۰۵

اخراج این آمر به معروف و ناهی از منکر یعنی شیخ بهاء الدین استیری از اصفهان و میخ کوبیدن بر سر وی، خود شاهی بر مدعای او بود. از متن فرمانی به دستخط و مهور به مهر شاه سلطان حسین که در ربیع الاول ۱۱۳۰ هجری، خطاب به میرزا محمد هاشم مین باشی دماوندی، از مرعشیان دماوند که به او امر شد تا جوانان کارآمدی برگزیند که بتوانند با افغان‌های شورشی مهاجم مقابله کنند، می توان اضطرابی را که در آن زمان بر شاه مستولی شد را دریافت. این فرمان به رؤیت نگارنده نیز رسیده است. ۲۰۶ اینک پس از اشاره به تنی چند از رجال مؤثر خاندان مرعشی در دربار شاه حسین موضوع را ادامه می‌دهیم.

ص: ۲۰۶

۶

علاوه بر برخی از فرزندان سلطان العلمای سابق الذکر که همگی در اصفهان محضر درس و بحث داشتند برخی دیگر نیز در دربار شاه سلطان حسین از نفوذ قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند از آن جمله‌اند میرزا محمد بن میرزا، محمد نصیر بن میرزا، سید حسن بن سلطان العلمای مرعشی فقید که یک چند صدارت شاه سلطان حسین را بر عهده داشت و یا میرزا ابوالقاسم ابن الثواب المیرزا محمد داود، متولی روضه رضویه که در سال ۱۱۳۶ هجری قمری در مقابله با هجوم افغان‌ها به قتل رسید. ۲۰۷ آیا با وجود چنین شخصیت‌هایی، سادات در صفویان ...

مستحیل شده بودند، چنان که در اصلاح اوضاع زمانه و یا لااقل در ابراز نارضایتی از وضع موجود از خود هیچ گونه واکنشی نشان نمی‌دادند؟

در پاسخ به این پرسش در تاریخ آمده است: «سقوط اصفهان و تغلب غلزائیان قندهار برای آن ها که عرق مذهبی شدیدی داشتند تحمل ناپذیر می نمود». ۲۰۸ از شاخص ترین افراد در میان این ناراضیان سید احمد بن ابوالقاسم از نوادگان میرزا داود، متولی آستانه رضوی متوفی به سال ۱۱۲۱ ه. ق بود که نسب وی «ابا به میر قوام الدین الشهیر به میر بزرگ والی ولایت مازندران و اما به شاه عباس ماضی منتهی است». ۲۰۹ پدرش ابوالقاسم از وصلت میرزا داود و شهربانو بیگم بزرگترین دختر شاه سلیمان بدنیا آمده بود. وی در هنگام نبرد تدافعی با مهاجمان افغانی در کنار و شاهد قتل پدرش بود. ۲۱۰ چندی پس از آن که تهماسب دوم فرزند شاه سلطان حسین که از محاصره اصفهان جان سالم بدر برده بود ۲۱۱ و به اتفاق میرزا محمد علی و میرزا زین العابدین دیگر فرزندان میرزا ابوالقاسم عازم قزوین بود تا پندار خویش در استمرار فرمانروایی خاندان خود را در آن شهر اعلام کند، سید احمد از برادران جدا شده،

به جانب ابرقو رفت و در آن حدود رقم مجهولی به مهر شاه تهماسب در خصوص اختیاری فارس و کرمان به اسم خود ساخته و اعزه و اعیان نواحی فارس از لوطی و اوباش بر سر او مجتمع گشتند. ۲۱۲

^۶ محمد، مصطفی، مرعشیان در تاریخ ایران، ۱ جلد، نشر رسانش - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه. ش.

سید احمد با گرد آوردن سپاهی از نقاط مختلف فارس خود را در اوایل سال ۱۱۳۷ هجری به جهرم رساند و در حالی که مردم این شهر در آمادگی کامل دفاعی بسر می بردند از وی استقبال کردند. جهرم به زودی به محاصره کامل افغان ها درآمد و تلاش سید احمد خان چندان که باید به نتیجه نرسید. از بخت خوش وی، در این ایام محمود افغان به دست عموزاده خود اشرف در رجب همان سال به قتل رسید و این واقعه از شدت فشار افغان ها کاسته، موجب

ص: ۲۰۷

رونق کار سید احمد خان شد، (رمضان ۱۱۳۷ ه. ق) چنان که از اطراف و اکناف صدها نفر به او پیوستند. بدین ترتیب در دل مردم مرعوب منطقه و بزرگان و اعیان، دیگر بار نور امید به مقاومت پیروزمندانه افروخته شد. سید احمد خان توانست با آن جمعیت انبوه محاصره جهرم را درهم شکند و به لار وارد شود. به نظر می رسد در این دیار چندان که باید مورد استقبال قرار نگرفت. این عدم استقبال از دو سو بود، از سوی مردمی که به اعتقاد میرزا محمد خلیل مرعشی به دلیل آن که از اهل سنت و جماعت بودند و با افغان ها هم کیش و مذهب و موافق ۲۱۳ و از سوی شاه وردی خان حاکم منصوب شاه تهماسب دوم که به نظر می رسد چندان از حرکت های سید احمد راضی نبود. شکایت شاه وردی خان از سید احمد می تواند به نوعی مدعای فوق را تأیید کند. پس از آن سید احمد خان به سوی کرمان حرکت کرد.

(۱۱۳۸ ه. ق) در آن شهر نیز وی و سپاهیان با مقاومت ولی محمد خان شاملو دیگر حاکم منصوب تهماسب دوم روبرو شدند. سید احمد خان مرکز عملیات خویش را در کرمان قرار داد.

محمد کاظم مروی در عالم آرای نادری خویش از نبردی خبر می دهد که سید احمد خان در فسا با زبردست خان افغان داشت. مروی بر خلاف میرزا محمد خلیل مرعشی بی هیچ توجیهی ادعای پادشاهی سید احمد خان در این شهر را انعکاس داده است و وقتی این خبر به اشرف افغان رسید که

شخصی از اولاد صفویه به هم رسیده ادعای سلطنت دارد و به قدرتی هزار کس و چند نفر سرداران صاحب تمکین در گرد او جمع آمد، ۲۱۴

به سرکوب وی مصمم شد. بدین ترتیب سید احمد خان خود را در دو جبهه درگیر ساخت و این خود یکی از عوامل ناکامی وی شد. سعی او در جذب سرداران تهماسب دوم و سپردن مقام و منصب به آنان با القابی چون اعتماد الدوله و دیوان بیگی ۲۱۵ بر ظن و گمان تهماسب می افزود. وی پس از استقرار کارگزارانش در کرمان به عزم تسخیر شیراز به سوی آن شهر حرکت کرد. (۱۱۳۹ ه. ق) جمع آمدن مردانی که بی شک به انگیزه های گوناگون از جمله دفع افغان به دور او جمع آمده بودند، موجب شد تا از طریق نیریز و شبانکاره و داراب و فسا و سروستان به سوی شیراز حرکت کند و در چهار فوسنگی شیراز در شرایطی بسیار سخت در کمین افغان ها گرفتار آید.

سید احمد خان با از دست دادن شمار بسیاری از سپاهیان خود به دشواری توانست از آن

ص: ۲۰۸

مهلکه رهیده، به کرمان عقب نشینی کند. اما اوضاع کرمان هم چندان رضایت بخش نبود. چه اشرف افغان لشکریان خود را جهت مقابله با سید احمد خان، از پیش به سوی آن شهر فرستاده بود.

نبرد سنگین اطراف کرمان به شکست سید احمد خان انجامیده، او را زنده دستگیر کرده به درگاه اشرف افغان بردند . اشرف از شدت خشم دستور داد در میدان نقش جهان سر از تن سید احمد جدا کردند . (۱۱۴۰ هـ . ق) میرزا محمد خلیل با شرح و بسطی افزون تر از دیگران، این نبردها را گزارش گونه آورده است . سعی او بر این است تا به خواننده القا نماید که سید احمد در این اندیشه بود که چگونه می توان از دام افغان ها به رهد و تمایل تهماسب دوم را نیز به سوی خود جلب کند . اما فرصت برای تحقق چنین اندیشه ای بسیار کم بود . تحلیلی بر قیام وی خواندنی است :

قیام سید احمد شاید در واقع یک جنبش ملی به مفهوم آن روز بتواند تلقی شود .

برخی او را در ردیف جلال الدین خوارزمشاه و بلکه مهمتر از بهرام چوبینه نام برده اند، ولی محرز است که اگر رشادت اولی را هم داشته از خردمندی و پختگی دومی قدری دور بوده است . ۲۱۶

این در حالی است که برخلاف وی نادر توانسته بود در جنگ های محلی خراسان موفقیت هایی کسب کند و شهرتی به دست آورد . وی در لشکرکشی تهماسب دوم به خراسان نسبت به او اظهار اطاعت کرد و وارد سپاه وی شده ب ود . تهماسب پس از آن که توانست با یاری نادر، مشهد را تصرف کند، این سردار را وکیل الدوله و تهماسب قلی خان نامید . بعدها نیز نادر در مهماندوست دامغان (ربیع الاول ۱۱۴۲ هـ . ق)، مورچه خورت اصفهان (ربیع الثانی ۱۱۴۲ هـ . ق) و زرقان فارس افغان ها را شکست داده، از اصفهان بیرون کرد و جهت نبرد با عثمانی ها اعلام آمادگی نمود . بدین ترتیب علیرغم حضور فعال مردان بسیار در صحنه های گوناگون کارزار با افغان ها که برخی از آنان حتی از اصل و نسب صفویان و وابستگان آنان دور و صرفا در پی کسب قدرت در آن آشفته بازار بودند، آن که توانست با هوشیاری و تیزهوشی خاصی سرآمد دیگر سرداران زمان خود باشد و با نزدیک کردن خود به تهماسب دوم شاه بی تخت و تاج صفوی، آینده خویش را رقم زند، نادر افشار بود . زیرا برخلاف آنچه که تهماسب دوم از آن نگران بود که مبادا افراد وابسته به خاندان صفوی چون سید احمد خان

ص: ۲۰۹

آینده شاهی او را به خطر اندازند، این نادر بود که تهماسب را به خطر انداخت، چرا که وی از عثمانی ها شکست خورد و شرایط آنان را پذیرفت . پس از آن نادر در ربیع الاول ۱۱۴۵ هـ . ق اعلام کرد که تهماسب شایستگی فرمانروایی بر ایران را از دست داده است و در حقیقت وی را از سلطنت خلع کرد . ۲۱۷ آن گاه با معرفی یکی از بازماندگان خاندان صفوی با لقب شاه عباس سوم به عنوان شاه که طفل خردسالی بیش نبود قدرت را به طور کامل در دست گرفت .

به نظر می رسد برگزیدن فرزند خردسال تهماسب دوم به منظور پر کردن جای خالی شاه مخلوع جهت دفع خطر مدعیان سلطنت بوده باشد . چنان که وقتی نادر زمینه پذیرش مردمی خویش را پس از تلاش های ارزشمند در دفع بیگانگان مناسب دید، شورای مغان را تشکیل داد . وی در همین شورا پس از آن که شرطهای خویش را از سوی حاضران که متشکل از نمایندگان و برگزیدگان روحانی و لشکریان و زمین داران و سران قبایل و سفرای چند دولت بودند پذیرفته دید، پادشاهی ایران را پذیرفت . ۲۱۸ نگاهی به شرطهای نادر می تواند زمینه ادامه بحث را فراهم کند . موروثی کردن سلطنت در خاندانش که با عدم حمایت قبایل و زمین داران و مأموران کشوری از خاندان صفوی ارتباط داشت، پایان بخشیدن به اختلافات مذهبی با عثمانی ها که می توانست مدعیان طرفداری از صفویان را محدودتر سازد، و یا مانع بروز تشنج در بین آنان به دلیل مصادره اوقاف مذهبی تحت نفوذ سادات که در مالکیت ها تشنج ایجاد کرده بود باشد، اگرچه

این اقدام برای تأمین هزینه های جنگی نادر ضروری به نظر می رسید، اما شیوه سربازگیری وی از جوانان شهر و روستا که به رکود اقتصادی انجامید ۲۱۹ و شدت عمل در دریافت مالیات ها، زمینه اعتراض هایی از سوی بازماندگان خاندان صفوی در دستگاه نادری را فراهم کرد. ۲۲۰ مهمتر از موارد فوق تحت نظر گرفتن بازماندگان صفوی در این دوره است. از جمله زیر نظر داشتن میرزا سید محمد داود، فرزند میرزا عبد الله، فرزند میرزا شفیع که زمانی مستوفی کل موقوفات ممالک ایران بود. به نظر می رسد نادر از وی که مادرش شهربانو سلطان بیگم، دختر شاه سلیمان صفوی و پدرش به سادات مرعشی مازندران انتساب داشت، ۲۲۱ نگران بود. این سید محمد داود با اصل و نسبی که به آن اشاره شد نمونه ای از شخصیت های صاحب نفوذ معنوی صفوی در عصر پادشاهی نادر و پس از آن بود که توانست از یک فرصت به دست آمده یک چند شاهرخ میرزا نوه نادر فرزند رضا قلی را از تخت سلطنت براند و با عنوان شاه سلیمان ثانی زمام امور کشور را در

ص: ۲۱۰

دست گیرد. (بیستم محرم الحرام ۱۱۶۴) اما دولت وی حتی اگر نخواهیم به عدم تمایل جدی اش به پادشاهی و یا اشتباه محاسبه طرفداران وی در میزان نفوذ افشاریان در خراسان اشاره کنیم، بدایلی از جمله تفاوت عصر وی با عصر شاه اسماعیل اول و شاه عباس اول دولتی مستعجل بود. ۲۲۲ (ربیع الثانی ۱۱۶۴ ه. ق) مدت سلطنت شاه سلیمان ثانی را چهل روز نوشته اند. ۲۲۳

پس از قتل نادر شاه، کریم خان زند و متحدانش در اتحادی سه گانه چاره ای ندیدند جز آن که پادشاهی فردی از خاندان صفوی به نام اسماعیل سوم را در میان شروط آن اتحاد بگنجاند. این اسماعیل همان ابو تراب پسر میرزا سید مرتضی خلیفه سلطانی است که نسب وی به خاندان سادات مرعشی مازندران می رسد. ۲۲۴ اگرچه عاقبت اسماعیل سوم، حبس و پناه بردن به قاجاریان و سرانجام مرگ بود. (۱۱۷۷ ه. ق) اما سی سال بعد، پس از آن که کریم خان با عنوان وکیل الرعایا به فرمانروایی خویش در ۱۱۶۷ ه. ق بر ایران رسمیت بخشید، علائم دیگری از نفوذ سادات آشکار شد.

پس از درگذشت کریم خان و پیش از آن که آقا محمد خان نیز از دربار وی بگریزد، آثار دیگری از آن علائم نمایان شد. این که آقا محمد خان چگونه در حالی که در خارج از شیراز بسر می برد از مرگ کریم خان باخبر شد، شاید بتوان گفت که وی با برخی از افراد صاحب نفوذ دربار کریم خان از جمله سادات مرعشی ارتباط پنهانی داشته است. یک چند توجه به ایل قاجار در دوره کوتاه پادشاهی شاه سلیمان ثانی ۲۲۵ و یا واگذاری برخی مناصب خاص در ابتدای کار و حتی بعدها پس از تثبیت قاجاریه در حالی که بازماندگان و منسوبین صفویه می توانستند برای قاجاریان خطر بالفعل باشند، مؤید این مدعاست. از جمله، میر عبد الله خان مرعشی از تفنگ داران کریم خان بعدها در شمار فرماندهان نظامی آقا محمد خان قرار گرفت. متن دو فرمان آقا محمد خان خطاب به اشرف خان دماوندی ۲۲۶ طی جنگ های ایران و روسیه در دوران فتحعلی شاه قاجار در پی تجاوز ارتش روسیه تزاری در تعقیب بخشی از سیاست توسعه طلبی ارضی خود به ایران بیان گر این مدعاست، سید اشرف خان پسر میر عبد الله خان پسر میر اشرف خان پسر میران مرعشی دماوندی که از افاضل و شعرا نیز بود در نبردهای دفاعی قفقاز جان باخت، ۲۲۷ و فرامینی از مظفر الدین شاه قاجار به شاهمیر خان و نصب وی بر حکومت دماوند (۱۳۱۶ ه. ق) و نیابت حکومت به عبد الحسین خان و فرمانی دیگر به

ص: ۲۱۱

اسد الله خان مرعشی برادر شاهمیر خان آخرین حاکم دماوند در عصر قاجاریه به عنوان فرماندهی فوج دماوند و همین‌طور فرمان مشابهی از محمد علی شاه که همگی در آرشیو خانوادگی خاندان مرعشی موجود است، ۲۲۸ می‌تواند بیان‌گر نقش سادات مرعشی در روی کار آمدن و تثبیت قاجاریان باشد. به نظر می‌رسد مرعشیان در جریان نهضت مشروطه علی‌القاعده از پذیرش آن سر باز زدند و با مشروطه مشروعه موافق بودند و با شیخ فضل الله نوری ارتباط داشتند.

در عصر پهلوی اول علیرغم تمایل رضا شاه در بهره‌گیری از سادات مرعشی، آنان را با وی سر سازگاری نبود و در دستگاه وی مقام و منصبی نگرفتند. شاید بی‌اعتنایی بعدی رضا شاه به آنان، علاوه بر سیاست تمرکزگرایی وی، چشمداشت به املاک پراکنده و وسیع این خاندان به ویژه در دماوند و نقاطی از مازندران چون آمل، لاریجان و محمودآباد مربوط باشد، چرا که این املاک وسیع و حاصل‌خیز می‌توانست رضا شاه را وسوسه کند. اما از آن‌جا که در عصر پهلوی دوم و تاکنون هنوز بسیاری از مرعشیان املاک خود را در تصرف داشته، در منازل قدیمی و پدری خویش سکونت دارند، می‌توان حدس زد که در این باره تعدی خاصی از سوی رضا شاه به آنان صورت نگرفته باشد. اما در هر حال رضا شاه که با برکناری قاجاریان به سلطنت دست یافته بود، از ورود خاندان‌های پیوسته به قاجاریان و پست‌ها و مناصب بالای حکومتی آنان تمایل نشان نمی‌داد اگر این موضوع را با اعتقاد مذهبی و احترام آنان نزد مردم توأم کنیم، درک موضوع آسانتر به نظر می‌رسد. پس از آن نیز تلاش تنی چند از مرعشیان دماوند، جهت راه‌یابی به مجلس با توفیق همراه نبود. به این ترتیب به نظر می‌رسد پس از سید احمد شاه و شاه سلیمان ثانی باید آخرین فرد از سادات مرعشی را که داعیه حکومت و سلطنت داشت شاه اسماعیل سوم دانست. چرا که دیگر کسی از آن خاندان را داعیه‌ای چنین در سر نیامد. اگرچه کاروان پرجمعیت و پراکنده بازماندگان این خاندان اصیل و ریشه‌دار، در زمینه‌های گوناگون علمی، نظامی و اقتصادی در وجوه ملک‌داری و تجارت به راه خود ادامه داده، خود را به تاریخ معاصر ایران رسانده‌اند. از جمله در این دوران علاوه بر آیت‌العلظمی مرعشی نجفی (ره) که شرح آن گذشت، آیت‌ال... سید حسن مرعشی از مرعشیان شوشتر به عضویت شورای عالی قضایی جمهوری اسلامی ایران و محمد حسین مرعشی از مرعشیان رفسنجان قائم مقام یکی از احزاب صاحب نفوذ کشور بوده است.

ص: ۲۱۲

پی‌نوشت‌های فصل ششم

(۱) - شعبانی، رضا، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، ص ۲۳۶.

(۲) - مزای، میشل، پیدایش دولت صفوی، صص ۴۵-۴۶.

(۳) - همان، صص ۴۸-۴۶.

(۴) - کسروی، احمد، تاریخ پانصد ساله خوزستان، شرح و بسط و تحلیل حکومت خان‌خانی را می‌توان به خوبی در کتاب تاریخ و عقاید اسماعیلیه تألیف دکتر دفتری خواند.

(۵) - حافظ ابرو، زبدة التواریخ، زیرنویس، ص ۷۲۹.

(۶) - خواندمیر، تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، ص ۲۱.

(۷) و

(۸) - سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، صص ۸ و ۹، البته یورت تنها به معنای چراگاه قبیله‌ای نیست.

(۹) - زبدة التواریخ همان صص ۷۲۸-۷۲۷ و دکتر دفتری در اثرش به نام تاریخ عقاید اسماعیلیه، صص ۸-۵۲۵، درباره تأثیر طریقه‌های صوفیانه در کاستن از فاصله میان تشیع و توسعه تشیع با جهت‌گیری سیاسی اشارات جالبی دارد.

(۱۰) - سیوری، همان، ص ۹.

(۱۱) - خواندمیر، همان، ص ۲۱.

(۱۲) - حافظ ابرو، همان، ص ۷۲۹.

(۱۳) - مزای، میشل، همان، صص ۱۲۶-۱۲۳، کسروی، همان، ص ۴۵، اصفهانی عمادالدین، حسین، تاریخ مفصل اسلام و ایران، صص ۹۶۰-۹۹۸ و شکوری، ابو الفضل، جریان‌شناسی تاریخ‌نگاریها در ایران معاصر، ص ۲۲۵، دو منبع اخیر در سادات بودن صفویان تأکید دارند، در حالی‌که دفتری، همان، ص ۵۲۹ تأکید دارد «شیخ صفی‌الدین ...

سنی بود و مذهب شافعی داشت».

(۱۴) - خواندمیر، همان، ص ۲۸.

(۱۵) و

(۱۶) - امیر محمود، خواندمیر، همان، ص ۳۳ و تاریخ خانی، همان، ص ۱۰۲.

(۱۷) - حسینی استرآلبدی، سید حسین بن مرتضی، از شیخ صفی تا شاه صفی، ص ۲۷.

(۱۸) - دایی سلطان علی، ابراهیم میرزا، اسماعیل و سلیمان میرزا فرزندان شیخ حیدر بود.

(۱۹) - امیر محمود، خواندمیر، همان، ص ۳۴.

(۲۰) - شکری، ید الله، عالم آرام صفوی، مقدمه، ص ۳۳.

(۲۱) و

(۲۲) - همان، ص ۳۸ و تاریخ خانی، همان، صص ۱۰۳-۱۰۲.

(۲۳) و

(۲۴) - شکری، همان، ص ۳۷، تاریخ خانی، همان، ص ۱۰۳.

(۲۵) - هیئتس، همان، صص ۱۲۵-۱۲۳ و سیوری، همان، ص ۲۰، تاریخ خانی، همان، ص ۱۰۴.

(۲۶) - روملو، حسن بیک، احسن التواریخ، ص ۱۳.

ص: ۲۱۳

(۲۷) - خواندمیر، همان، ص ۴۳.

(۲۸) - سیوری، همان، ص ۲۲.

(۲۹) - مزای، همان، ص ۱۴۶ و سکری، همان، صص ۷۳ و ۱۱۱ و ۱۱۳.

(۳۰) - امیر محمود، خواندمیر، همان، صص ۶۶-۶۵ و حسینی استرآبادی، همان، ص ۳۵.

(۳۱) - کسروی، احمد، تاریخ پانصد ساله خوزستان، صص ۴۸ و ۴۶.

(۳۲) - قاضی نور الله شوشتری، احقاق الحق، ص فح، مقدمه و پیوست شماره ۳ و ۴ و ۶.

(۳۳) - همان، ص ۱۱۳.

(۳۴) - مرعشی، علی اکبر، شجره خاندان مرعشی، صص ۴۴ و ۴۳.

(۳۵) - مزای، همان، ص ۷۱، شوشتری، قاضی نور الله، مجالس المومنین، ص ۳۹۵.

(۳۶) - شوشتری، قاضی نور الله، احقاق الحق ص ۱۰۹.

(۳۷) و

(۳۸) و

(۳۹) - میر تیمور، تاریخ خاندان مرعشی مازندران، ص ۶۲.

(۴۰) - دژاستوناوند در دامنه کوه دماوند و در دامنه فیروزکوه در ۱۲ فرسنگی ری واقع بود در کنار دربند خزر که در حال حاضر از مسیر دره ای که قلعه در ارتفاعات سمت چپ آن قرار دارد راه آهن تهران شمال می گذرد. قلعه ای که

سابقه‌ای روشن از عصر عباسیان دارد اگرچه آن را به پیش از اسلام نیز نسبت داده اند. این قلعه بارها تخریب و سپس آباد شد.

اعتماد السلطنه، التدوین، صص ۱۷۲-۱۷۳.

(۴۱) و

(۴۲)- شکری، همان، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۹۳.

(۴۳)- میر تیمور، همان، ص ۶۴.

(۴۴)- همان، ص ۶۵.

(۴۵) و

(۴۶)- شکری، همان، صص ۹۸-۹۵.

(۴۷)- میر تیمور، همان، ص ۶۶.

(۴۸)- شکری، همان، ص ۹۸.

(۴۹)- میر تیمور، همان‌جا.

(۵۰)- همان، صص ۶۷-۶۶.

(۵۱)- شکری، همان، ص ۹۹.

(۵۲) و

(۵۳)- میر تیمور، همان، ص ۶۸.

(۵۴)- شعبانی، همان، ص ۱۹۲.

(۵۵)- میر تیمور، همان‌جا.

(۵۶) و

(۵۷)- همان، صص ۷۰-۶۹.

ص: ۲۱۴

(۵۸) و

(۵۹) و

(۶۰) و

(۶۱) - همان، ص ۷۱ - ۷۰.

(۶۲) - همان، ص ۷۲.

(۶۳) - همان، ص ۷۳.

(۶۴) و

(۶۵) - همان، ص ۷۵.

(۶۶) - رابینو، همان، ص ۲۶.

(۶۷) و

(۶۸) - همان، ص ۷۲.

(۶۹) - همان، ص ۷۶، این که میر تیمور از سکه مازندران نقل می کند تا این مرحله مطالعه نتوانستم نمونه ای از آن بیابم و یا مطلبی درخور در این باره بخوانم، اما به نظر می رسد که چنین سکه هایی مشابه سکه های عصر مغول و یا طغاتی مور در آمل دارای مضامین شیعی وجود داشت . به ویژه آن که پس از نهضت سربداران نمونه هایی از این سکه ها دیده شد تا چه برسد به این دوره که مقارن تثبیت صفویان است . جان ماسون اسمیت در عروج و خروج سربداران صص ۵ - ۶۸۴ به این مطلب اشاره هایی دارد، هم چنین ستوده، منوچهر، همان، جلد سوم، ص ۱۹ و صص ۶۱۰ - ۶۰۸ که می توانند راهگشا باشند.

(۷۰) و

(۷۱) و

(۷۲) و

(۷۳) - همان، صص ۷۷ - ۷۶، تاریخ خانی، ص ۲۴۰، نیز به ارتباط نه چندان آشکار وی با سلطان سلیم اشاره دارد.

(۷۴) - همان، ص ۸۳.

(۷۵) - شکری، ص ۳۲۱.

(۷۶) و

(۷۷) - همان، صص ۸۴ و ۸۵.

(۷۸) - شکری، همان، ص ۳۲۲، اسکندر بیک ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، جلد اول، ص ۳۸، ۱۳۱۴ ش.

(۷۹) - گیلانی، ملا شیخ علی، همان، ص ۶۱.

(۸۰) - شایان، همان، ص ۲۴۳، تاریخ خانی، همان، صص ۳۷۹ و ۳۷۵.

(۸۱) - علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی، تاریخ خانی، ص ۳۷۹.

(۸۲) - همان، ص ۳۸۰.

(۸۳) - شایان، همان، ص ۲۴۳ و تاریخ خانی، همان، ص ۳۷۹.

(۸۴) و

(۸۵) - میر تیمور، همان، ص ۹۰.

(۸۶) - همان، ص ۹۱ - ۹۰.

(۸۷) - لاهیجی، تاریخ خانی، همان، ص ۳۸۰.

(۸۸) - دکتر پارسادوست، همان، صص ۵۵۱ - ۵۵۰ و ص ۹۱ از تاریخ خانی نیز می‌توان چنین اشاره‌ای را استنباط کرد.

لاهیجی، تاریخ خانی، ص ۲۴۰.

ص: ۲۱۵

(۸۹) و

(۹۰) - میر تیمور، همان، ص ۹۱.

(۹۱) - همان، ص ۹۳.

(۹۲) و

(۹۳) - همان، ص ۹۵.

(۹۴) - همان، ص ۹۷.

(۹۵) - جعفریان، همان، ص ۷۷۰.

(۹۶) - خواندمیر، امیر محمود، همان، صص ۸۷ - ۸۵.

(۹۷) - میر تیمور، ص ۹۸.

(۹۸) - همان، ص ۹۹.

(۹۹) - پارسادوست، همان، ص ۵۷۶.

(۱۰۰) - همان، ص ۱۰۶.

(۱۰۱) - خواندمیر، امیر محمود، همان، صص ۱۲۰ - ۱۱۹.

(۱۰۲) و

(۱۰۳) - میر تیمور، همان، ص ۱۰۷.

(۱۰۴) - میر تیمور، فرزندان میر عبد الکریم را به نام های میر سلطان محمود، میر شاهی و میر تیمور معرفی کرده است که میر تیمور همان است که در شیراز درگذشت و پسری به نام میر عبد الکریم داشت که به هندوستان رفت و در بارگاه جلال الدین اکبر در لاهور مقام و منزلتی یافت. میر تیمور، همان، ص ۱۰۹ و پیوست شماره ۷ و ۸.

(۱۰۵) - رابینو، همان، ص ۲۹.

(۱۰۶) - سیوری، همان، صص ۵۰ و ۴۶.

(۱۰۷) - ملا شیخ علی، گیلانی، همان، ص ۵۹.

(۱۰۸) - همان، ص ۶۲.

(۱۰۹) - سیوری، همان، ص ۵۶.

(۱۱۰) و

(۱۱۱) - شایان، همان، ص ۲۴۴ «این میر عبد الله خان پسر میر سلطان محمود پسر میر عبد الکریم - معروف به خان کوچک که سیده خیر النساء بیگم عیال سلطان محمد خداپنده و مادر شاه عباس اول دختر او بوده است» و ملا شیخ

علی گیلانی، همان، ص ۵۹ و رابینو، دودمان علوی در مازندران، این تقسیم ملک میان میر عبد الله و میر سلطان مراد را به فرمان سلطان محمد صفوی می‌داند که صحیح به نظر نمی‌رسد. همان، ص ۹۸.

(۱۱۲) و

(۱۱۳) - رابینو، همان، ص ۳۰.

(۱۱۴) - میر تیمور، همان، ص ۱۲۳.

(۱۱۵) - همان، ص ۱۲۵.

(۱۱۶) - همان، ص ۱۳۱.

ص: ۲۱۶

(۱۱۷) - شکری، همان، و غفاری، قاضی احمد، در فردوس، ص ۲۱.

(۱۱۸) - شوشتری، قاضی نور الله، مقدمه احقاق الحق، ص ۱۴۵.

(۱۱۹) - مرعشی، سید علی اکبر، شجره خاندان مرعشی، ص ۱۸۹.

(۱۲۰) - غفاری، قاضی احمد، همان، ص ۲۲.

(۱۲۱) - میر تیمور، همان، ص ۱۳۶.

(۱۲۲) - همان، ص ۱۴۱.

(۱۲۳) - میر تیمور، همان، صص ۱۵۱ - ۱۴۹.

(۱۲۴) - ملا شیخ علی، گیلانی، همان، ص ۶۰.

(۱۲۵) - رابینو، همان، ص ۳۰.

(۱۲۶) - اسکندر بیک ترکمان، عالم‌آرای عباسی، جلد اول، ص ۱۷۴.

(۱۲۷) و

(۱۲۸) - میر تیمور، همان، ص ۱۵۷.

(۱۲۹) - میر تیمور، همان، ص ۱۵۹.

(۱۳۰) - رایینو، دودمان علوی مازندران، صص ۹۸-۹۹.

(۱۳۱) - میر تیمور، همان، ص ۱۷۳.

(۱۳۲) - همان، ص ۱۸۴ و شایان، همان، ص ۲۴۵.

(۱۳۳) - گیلانی، ملا شیخ علی، همان، ص ۹۵.

(۱۳۴) - شوشتری، قاضی نور الله، احقاق الحق، مقدمه، ص فکز ۱۲۷.

(۱۳۵) - رایینو، دودمان علوی مازندران، صص ۹۹-۱۰۰.

(۱۳۶) - میر تیمور، همان، ص ۱۹۹.

(۱۳۷) - همان، ص ۲۰۰.

(۱۳۸) - مرعشی، علی اکبر، تاریخ خاندان مرعشی، صص ۲۲۹-۲۳۰.

(۱۳۹) - همان، ص ۲۳۰.

(۱۴۰) - همان، ص ۱۴۲.

(۱۴۱) و

(۱۴۲) - همان، ص ۱۹۲.

(۱۴۳) و

(۱۴۴) - سیوری، همان، ص ۶۰ و ر. ک به دفتری، همان، ص ۵۳۷ که به تلاش بیهوده شاه اسماعیل دوم جهت روی کار آوردن تسنن اشاره دارد.

(۱۴۵) - جعفریان، رسول، همان، ص ۷۶۰.

(۱۴۶) - نوایی، عبد الحسین، شاه عباس، جلد اول، ص ۵ و ۴.

ص: ۲۱۷

(۱۴۷) و

(۱۴۸) - نوایی، همان، ص ۵.

(۱۴۹) - سیوری، همان، ص ۶۲.

(۱۵۰) - میر تیمور، همان، ص ۲۱۰.

(۱۵۱) - به نظر رایینو در ولایات دارالمرز، ص ۲۷، این والی پیش از ارتباط با صفویان زیدی مذهب بود و پس از آن به شیعی دوازده امامی روی آورد.

(۱۵۲) - میر تیمور، همان، ص ۲۱۶.

(۱۵۳) - رایینو، دودمان علوی، در مازندران صص ۱۰۱ - ۱۱۰.

(۱۵۴) - میر تیمور، همان، ص ۲۱۷.

(۱۵۵) و

(۱۵۶) - همان، ص ۲۳۰، رایینو قلعه فیروزجاه را محل پناه میر خان نام برده است. دودمان علوی مازندران، ص ۱۰۱.

(۱۵۷) - میر تیمور، همان، ص ۲۵۵، اسنادی خطی دلالت بر این گونه استنادهای میر تیمور را در آرشیو خانوادگی آقای جلال پاشا دیده‌ام.

(۱۵۸) - سیوری، همان، ص ۶۲.

(۱۵۹) - رایینو، همان، صص ۱۰۱ - ۱۰۲.

(۱۶۰) - زامباور، نسب‌نامه خلفا و شهر یاران، ص ۲۹۴.

(۱۶۱) و

(۱۶۲) - رایینو، سلسله مرعشیه مازندران، ص ۳۱، همین مؤلف در دودمان علوی مازندران، ص ۱۰۲.

(۱۶۳) - میر تیمور، همان، ص ۲۵۷.

(۱۶۴) - خواندمیر، امیر محمود، همان، صص ۲۲۰ - ۲۰۹.

(۱۶۵) و

(۱۶۶) - سیوری، همان، ص ۶۳.

(۱۶۷) - نوایی، همان، ص ۱۲.

(۱۶۸) - رایینو، ولایات دارالمرز گیلان، ص ۵۰۹.

(۱۶۹) - فلسفی، نصرالله، نیز به این فرمان اشاره دارد: شاه عباس ۱۸۰ و تصویر شماره یک و متن فرمان پیوستی. برخی از این فرامین در موزه ملک تهران در معرض دید عمومی قرار گرفت.

(۱۷۰) - میر تیمور، همان، ص ۲۷۰.

(۱۷۱) - همان، ص ۲۷۱.

(۱۷۲) - دکتر نوایی، همان، ص ۲۶.

(۱۷۳) - همان، صص ۲۶ - ۲۷.

(۱۷۴) - رایینو، سلسله مرعشیه مازندران، ص ۳۳.

(۱۷۵) - میر تیمور، همان، ص ۲۸۲.

ص: ۲۱۸

۷

(۱۷۶) - میر تیمور، همان، ص ۲۹۶.

(۱۷۷) و

(۱۷۸) - رایینو، همان، صص ۵۱۳ - ۵۱۴.

(۱۷۹) - اعتماد السلطنه، منتظم ناصری، جلد ۲، ص ۸۸۲ و ۸۸۱ و تصاویر و فرمان شماره ۳.

(۱۸۰) - میر تیمور، همان، ص ۳۲۰ - ۳۱۸.

(۱۸۱) - شایان، همان، ص ۲۳۶. دکتر دفتری در تاریخ و عقاید اسماعیلیه اشاره دارد طی سال های ۱۰۰۰ الی ۱۰۰۶ هجری با استقرار صفویان در زمان شاه عباس، نزاریان نیز نفوذ و اهمیت خود را از دست دادند. همان، ص ۵۱۵.

(۱۸۲) - میر تیمور، همان، ص ۳۴۵.

- (۱۸۳) - اعتماد السلطنه، التدوین، ص ۲۹۵.
- (۱۸۴) - میر تیمور، همان، ص ۳۵۷.
- (۱۸۵) - زامباور، همان، ص ۲۹۴.
- (۱۸۶) - گیلانی، ملا شیخ علی، همان، ص ۹۷ و سیوری، همان، ص ۸۳.
- (۱۸۷) - همان، ص ۴۱.
- (۱۸۸) - رایینو، دودمان علوی در مازندران، ص ۱۰۲.
- (۱۸۹) - میر تیمور، همان، ص ۳۹۲.
- (۱۹۰) - رایینو، همان، ص ۱۰۳.
- (۱۹۱) - شوشتری، قاضی نور الله، احقاق الحق، ص ۱۵۴.
- (۱۹۲) - رایینو، همان، ص ۱۰۳.
- (۱۹۳) - فرمان و تصویر شماره ۴.
- (۱۹۴) - میر تیمور، همان، صص ۴۰۴ - ۴۰۵.
- (۱۹۵) - کسروی، احمد، تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۴۸.
- (۱۹۶) - همان، ص ۷۱.
- (۱۹۷) - حکیم سید محمد تقی، زندگینامه قاضی نور الله شوشتری، ص ۵.
- (۱۹۸) - شوشتری، قاضی نور الله، مقدمه احقاق الحق، صص ۱۶۰ - ۱۵۸ و هالیستر، جان نورمن، تشیع در هند، ص ۱۵۸.
- (۱۹۹) - حکیم، همان ص ۸.
- (۲۰۰) - همان، ص ۵.
- (۲۰۱) - مقدمه احقاق الحق، ص ۱۱۱.
- (۲۰۲) - همان، ص ۱۱۲.

(۲۰۳) - سیوری، همان، ص ۱۱۰.

ص: ۲۱۹

(۲۰۴) - میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، صص ۱۷ - ۸.

(۲۰۵) - همان، ص ۲۵.

(۲۰۶) - متن فرمان و تصویر شماره ۵.

(۲۰۷) - میرزا محمد خلیل مرعشی، همان، ذیل صفحه ۷۵ به قلم آیت الله مرعشی نجفی.

(۲۰۸) - شعبانی، رضا، تاریخ اجتماعی افشاریه، جلد اول، ص ۱۶.

(۲۰۹) - به تأیید آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی ذیل صفحه ۷۵ همان منبع.

(۲۱۰) - مقدمه احقاق الحق قاضی نور الله، ص ۱۴۳ و میرزا محمد خلیل، همان، ص ۶۱.

(۲۱۱) - آیا او نیز با دادن رشوه به مقامات افغان جان بدر برد، چنان که سیوری درباره برخی خارجی‌ان مقیم اصفهان اشاره می‌کند؟ همان، ص ۱۱۱.

(۲۱۲) - مروی وزیر مرد، محمد کاظم، عالم‌آرای نادری، جلد اول، ص ۴۹.

(۲۱۳) - میرزا محمد خلیل، همان، ص ۲۲۰.

(۲۱۴) - مروی، محمد کاظم، همان، صص ۵۲ - ۴۹.

(۲۱۵) - میرزا محمد خلیل، همان، ص ۷۰.

(۲۱۶) - شعبانی، رضا، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، جلد اول، ص ۲۲۰.

(۲۱۷) - همان، ص ۷۹.

(۲۱۸) - همان، صص ۸۹ - ۸۵.

(۲۱۹) - همان، صص ۳۸۸ - ۳۸۷.

(۲۲۰) - شعبانی، همان صص ۲۶۷ - ۲۶۶ و در یادداشت‌های آقای محمد رضا مرعشی نوه میر عبد الغفور هم‌چنین آمده است: وی که از جمله مسئولان مالیاتی عصر نادر بود از شدت اصرار و فشار نادر تاب مقاومت نیاورد و دست به

خودکشی زد. این میر عبد الغفور جدّ میرزا علینقی نماینده مردم دماوند در مجلس اول شورای ملی و پدر بزرگ دکتر صدر الدین مرعشی است. (یادداشت‌های خانوادگی) به نقل از آقای جلال پاشا (پور شاهیمر).

(۲۲۱)- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، همان، ص ۹۵ و احقاق الحق، همان، ص ۱۴۲.

(۲۲۲)- همان، ص ۱۱۴.

(۲۲۳)- شعبانی، رضا، همان، ص ۱۵۶.

(۲۲۴)- همان، ص ۱۴۴، آیت الله سید شهاب الدین مرعشی (ره) مادر وی را دختر شاه سلطان سلیمان صفوی شناخته است و این برخلاف نوشته تاریخ منتظم ناصری است که اسحاق میرزا را شاه اسماعیل سوم نامیده است. همان که به اشرف خان دماوندی (از سردارای فتحعلی شاه) سپرده بودند. این اسحاق میرزا در واقع برادر شاه اسماعیل سوم بود. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به بامداد، مهدی، شرح رجال ایران، جلد اول، ص ۱۱۱.

ص: ۲۲۰

(۲۲۵)- همان، ص ۱۴۹.

(۲۲۶)- کتاب‌خانه و آرشیو خانوادگی آقای جلال پاشا (پورشاهیمر) در تهران.

در شرح رجال بامداد جلد ۲ ص ۲۹۳ می‌خوانیم، عبد اله خان دماوندی در رکاب کریم خان وکیل از مازندران به شیراز رفت و مدتها رئیس تفنگ‌داران او بود. در ایامی که آقا محمد خان قاجار در شیراز متوقف و زیر نظر بود، عبد اله خان با او آشنایی و ارتباط داشت. به همین مناسبت هنگامی که آقا محمد خان از شکار به شهر بازمی‌گشت عبد اله خان که رئیس نگهبانان دروازه بود او را از حال احتضار کریم خان آگاه نمود و آقا محمد خان که صلاح خود ندانست به شهر وارد شود، آن شب را در خارج از شهر شیراز گذراند (۱۳ صفر ۱۱۹۳ ه. ق) این عبد اله خان تا سال ۱۱۹۶ با امیر محمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی (جدّ امیر فیروزکوهی شاعر معاصر) در شیراز بود، لیکن بعد از این سال هر دو سردار خود را به مازندران رسانیدند و به آقا محمد خان پیوستند. عبد اله خان، پدر اشرف خان دماوندی بود. بنابراین خاندان مرعشی به حضور خود در فعل و انفعالات حکومتی ادامه می‌دادند و واگذاری تیول دماوند به اشرف خان گواهی است بر ادامه نفوذ این خاندان در حکومت قاجاریه (فرامین ۱۱۹۹ و ۱۲۰۱ ه. ق).

(۲۲۷)- احقاق الحق، همان، ص ۱۵۳- مآثر السلطانیه عبد الرزاق دنبلی در چند مرد اشاراتی به این‌گونه فرامین دارد.

سید اشرف خان پسر میر عبد اله خان پسر میر اشرف خان پسر میرزا محمد هاشم خان پسر میر محمد اشرف خان پسر امیر شاهیمر پسر میر میران الحسینی گتمیری المرعشی پسر میر گته میر پسر میر عبد اله خان مرعشی است. این میر عبد اله همان پدر خیر النساء بیگم همسر سلطان محمد خدا بنده و مادر شاه عباس اول بود. بنابراین میر گته میر دایی شاه عباس و میر میران ملک دماوند پسر دایی شاه عباس اول بود.

پس از قتل مشکوک شیخ حسن جوری شاگرد و جانشین شیخ خلیفه مازندرانی، (۷۴۳ ه. ق)، سید قوام الدین مرعشی پی گیر قیام آنان در مازندران شد. این درویش عالم به فقه و معارف دینی روزگار خویش، توانست با بهره گیری از موقعیت سیاسی - مذهبی منطقه، از جمله تضاد حکام محلی با یکدیگر و رواج تفکر شیعی و یا لاقفل غیر سنی و اندیشه ظلم ستیز مردم، پیروانی از میان درویشان تهی دست و از دنیا بریده به دست و خود جمع آورد و آن گاه که روستائیان و پیشه ورانی که در پی تحصیل حقوق از دست رفته خود به آنان پیوستند، زمینه قیامی مردمی با شعارهای پرجاذبه فتوت و عدالت خواهی فراهم شد. پیوستن برجسته ترین حاکم محلی از دودمان های ریشه دار منطقه به نام کیا افراسیاب چلاوی نئی به انگیزه بهره گیری از دستاوردهای این نهضت مردمی به آنان را، می توان از توفیقات سید قوام الدین دانست.

بهره گیری جهت دار سید قوام الدین از این نوع گرایش های صرفا سیاسی خللی در مسیر حرکت وی ایجاد نکرد، چرا که سادات و دراویش طرفدار آنان هوشیارانه توانستند ض من بهره گیری از زمینه های سیاسی موجود از پس پیامدهای احتمالی آن نیز بر آیند. قتل کیا افراسیاب چلاوی بیان گر آن است که سید قوام الدین توانست بر حکام وابسته به دودمان های قدیمی در آن دیار پیروز شود. بدین ترتیب وی توانست حکومتی بر بنیادهای مشترک دینی و ملاحظاتی محلی در آمل پی افکند. (۷۶۰ ه. ق) بیست سال رهبری و هدایت توأمان سیاسی و مذهبی سید قوام الدین بر فرزندان و درویشان و طرفدارانش، زمینه گسترش قلمرو وی را در تمامی مازندران و سپس استرآباد در پی آورد. در حالی که می توان ادعا کرد آل کیای گیلان نیز ظاهرا اندیشه سید قوام الدین را پذیرفته بودند و از وی به رغبت تمام تبعیت می کردند. استقرار

حکومتی شیعی با صبغه اثنی عشری در مازندران ضمن تداعی روزگار حکومت علویان توانست با بهره مندی از وحدت رویه کارگزاران، یکچند به بی نظمی و اغتشاش در آن دیار پایان دهد.

محرومان منطقه آراء و عقاید و توصیه های سید قوام الدین را که از سوی پیروان وی تبلیغ می شد، چون مرحمی بر زخمهای کهنه خویش احساس می کردند و به امید استقرار عدالتی که سال ها در جستجوی آن بودند از آن اوامر و احکام فرمانبرداری می نمودند. این نیز خود از عوامل توسعه حکومت وی بود.

در حالی که حکومت سید قوام الدین در مازندران دوران تثبیت خود را پشت سر می گذاشت نیم نگاهی نیز به آن سوی البرز داشت، مرعشیان علیرغم ادعای شیعه دوازده امامی اقدام فرهنگی، اقتصادی آرمان گرایانه حساسیت برانگیزی از خود نشان ندادند. چنان که به نظر می رسد سادات از اجرای اصلاحاتی که از آن بوی بدعتی عرفی به مشام برسد نیز خودداری می کردند، مبدا که دچار مشکلات پیش بینی نشده ای شوند. این ملاحظات از ابتدا مانع هرگونه دگرگونی عمیق اجتماعی، اقتصادی در مازندران از سوی مرعشیان بود.

برگزیدن سید کمال الدین یکی از فرزندان ارشد سید قوام الدین از سوی وی به جانشینی به معنی گزینش نوع حکومت دودمانی بود که مردم منطقه و حتی دیگر مناطق ایران آن روزگار با آن آشنا بودند و به آن خو گرفته بودند. با درگذشت سید قوام الدین (۷۸۱ ه. ق) و توزیع حکومت مناطق مختلف مازندران میان پسران وی به زعامت سید کمال الدین، آنچه که رهبر فقید مرعشیان توصیه کرده بود مبنای کار سادات و درویشان قرار گرفت.

سادات که از پیش بی دغدغه خاطر چشم به آن سوی البرز و فتح قزوین دوخته بودند، توانستند آن شهر را یک چند در شمار قلمرو خود درآورند. بیش از یک دهه اوضاع بر وفق مراد سید کمال الدین و برادران وی گذشت، تا آن که تیمور لنگ که هیچ نیرویی را یارای مقاومت در برابر او نبود با آگاهی از اوضاع داخلی مرعشیان به مازندران یورش برد.

(۷۹۵ ه. ق)

شکست سادات در نبرد تدافعی ماهانه سر و تبعید رهبران مرعشی به ماوراء النهر، شکاف و فترتی عمیق در استمرار حکومت آنان به وجود آورد. بدین ترتیب به نظر می رسد مناسب ترین فرصت برای گسترش حکومتی دینی، سیاسی متکی بر اندیشه های شیعه دوازده امامی، چنان که خاطره حکومت علویان و یا دست کم آل بویه را تجدید کند، از دست رفت. اگرچه مورخان با تکیه بر اعتراف تیمور به آن چه که وی از خزاین ماهانه سر به دست آورده بود به عدول مرعشیان از اندیشه های آرمان گرایانه و درویش پروری و طرفداری از مظلومان اشاره

ص: ۲۲۳

کرده اند. اما به نظر می رسد استقرار سالیان دراز حکومت سلاطین محلی زمین دار و صاحب اقطاع پیش از برآمدن مرعشیان که بر طبقات و اقشار و اصناف گوناگون چون زمین داران، کشاورزان و پیشه وران و ماهیگیران و کارگران مسلط بودند و ضرورت حفظ دیوانسالاری مبتنی بر اقطاع را در اداره امور منطقه بر سادات از دید آنان دور مانده است. چرا که چنان دیوان رو به گسترش، بی پشتوانه و حمایت حکومتی قادر نبود به امر کشت و برداشت و تجارت غلات و برنج و مرکبات و پنبه و به ویژه ابریشم سامان شایسته دهد. دریافت مالیات های ارضی از همان املاک و عوارض از تاجران ابریشم بی شک پشتوانه جمع آوری سربازان به منظور دفاع از قلمرو حکومتی و به بیگاری گرفتن کارگران و کشاورزان در ادامه احداث ابنیه شخصی و عمومی و دولتی امری ضروری می نمود. چنان که مورخان عصر تیموری با ملاحظه افراط و تفریطشان، به سادگی توانستند بازماندگان سید قوام الدین را به دنیاگرایی متهم سازند.

در هر حال تیمور با برانداختن حکومت نسل اول سادات مرعشی مانع بزرگی در سیر طبیعی آن حکومت به وجود آورد. سال ها بعد که نسل دوم، یعنی نوادگان سید قوام الدین بنابر وصیت تیمور و با اذن و اجازه شاهرخ از ماوراء النهر به قلمرو پیشین پدران خویش بازگشتند و مورد استقبال مردم قرار گرفتند (۸۰۷ ه. ق) نه تنها دیگر از آن حکومت یکپارچه توأم با امنیت و آرامش خبری نشد بلکه نزاع بر سر آب و ملک موروثی در اثر نبود یک رهبری مقتدر دینی، سیاسی آنان را به چنان تفرقه ای دچار ساخت که چاره ای نماند جز آن که هریک از مدعیان جهت تحکیم و تثبیت موقعیت خود به این علی آن حاکم قدرتمند از شاهرخ گرفته تا حکام قراقویونلو و آق قویونلو و بالاخره صفویان متوسل و حتی وابسته شوند. ظهور دولت شاه اسماعیل صفوی (۹۳۰ - ۹۰۶ ه. ق) که خود از طریقتی صوفیانه نشأت گرفته بود و بهره گیری وی از آگاهی هایی که از یک چند اقامت خویش در گیلان در پناه سادات آل کیا از موقعیت مذهبی، سیاسی منطقه به دست آورده بود و متقابلاً نیاز سادات به پیوستن به یک حکومت مقتدر و درک این تمایل از سوی شاه اسماعیل، تحوّل دیگری در تاریخ سیاسی مرعشیان پدید آورد و زمینه ساز یک درهم آمیختن تدریجی و مسالمت جویانه شد. درهم

آمیختگی که از پیوند خانوادگی صفویان با سادات مرعشی در عصر شاه تهماسب اول (۹۸۴ - ۹۳۰ ه. ق) از طریق ازدواج محمد میرزا فرزند وی با خیر النساء بیگم دختر میر عبد الله خان والی مازندران به وجود آمد، به ظهور سادات مرعشی - صفوی انجامید که شاه عباس اول فرزند شاه سلطان م حمد از آن سیده شجاع مازندرانی مظهر عینی آن است . این همبستگی قومی و سیاسی در اجرای تدابیر شاه عباس اول در ایجاد نظم و امنیت و بازسازی دستگاه مالی و اقتصادی کشور

ص: ۲۲۴

کوچکترین خللی ایجاد نکرد . چرا که وی علیرغم اظهار نارضایتی برخی سران خاندان های محلی، قزلباشان و برخی زنان حرم شاهی به اصل جریان درآمیختن سادات مرعشی در دودمان صفوی، توانست آن را به سرانجام نیکویی برساند، که حداقل ثمره آن غیر از استقرار آرامش در مازندران، می تواند پررنگ تر نمودن صبغه سیادت صفویان باشد . سیاست جذب و دفع شاه عباس نسبت به سادات مرعشی با چنان مهارتی اجرا شد که پس از آن مرعشیان نیز خود را دیگر جدا از صفویان به حساب نمی آوردند. مقاومت سید احمد خان یکی از نوادگان شاه عباس اول در برابر شورشیان افغانی و جان باختن وی بر سر احیای آن دولت (۱۱۴۰ ه. ق) می تواند بیان گر این ادعا باشد. این رخدادی اتفاقی و منحصر به فرد نبود، چرا که سال ها پس از آن نیز از آن خاندان، شخصی به نام سید محمد از نوادگان شاه سلیمان صفوی به خلع شاهرخ نوه نادر شاه اقدام کرد. وی توانست یک چند به نام شاه سلیمان ثانی در مشهد مرکز حکومت افشاریان بر تخت سلطنت بنشیند. (۱۱۶۳ ه. ق)

علیرغم ناکامی های متعدد، بازماندگان صفوی در احیای حکومت آباء و اجدادی خویش و در پی پایان قطعی عمر حکومت صفویان از فعالیت های قابل ملاحظه سادات مرعشی - صفوی در دستگاه کریم خان زند چنین برمی آید که بعید است آنان در ابتدای روی کار آمدن قاجاریان و طی تثبیت آن در عصر سلطنت فتحعلی شاه نقش هایی ایفا نکرده باشند. شرکت و دفاع تا مرز جانبازی در برابر تجاوزهای روسیه به شمال غربی ایران و گماردن تتی چند از آنان به حکومت دماوند نمونه هایی از آن است . به نظر می رسد در جریان انقلاب مشروطه آنان در دعوای مشروطه طلبان و مشروعه خواهان بی طرف نماندند و گمان آن که در شمار مشروعه خواهان بوده باشند بیشتر است . در زمان تأسیس حکومت پهلوی از مرعشیان علیرغم اعمال محدودیت ها، فعالیت سیاسی - مذهبی کم و بیش قابل ملاحظه ای دیده شده است، اما تکاپوهای مذهبی و علمی و اجتماعی و اقتصادی برجستگان این خاندان در نقاط مختلف ایران و جهان نمودی غیر قابل انکار داشته است.

سرآمد نخبگان این خاندان در دوران معاصر مرحوم آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (ره) از مرعشیان آذربایجان (۱۴۱۸ - ۱۳۱۸ ه. ق) است که کتابخانه بزرگی از ایشان با سیصد هزار جلد کتاب نفیس شامل بیست و پنج هزار جلد کتاب خطی که در نوع خود بی نظیر است در شهر قم به یادگار مانده است.

ص: ۲۲۵

فهرست منابع

۱- آزند، یعقوب، قیام مرعشیان، ۱۳۲۵ ش.

۲- آژند، یعقوب، رساله دکتری (پایان نامه) به شماره ۹۵۵- ق ۶۵۱۲ پ- ر گروه آموزشی تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران ۳- ۱۳۶۲ ش.

۳- آملی، اولیاء الله، تاریخ رویان، به تصحیح منوچهر ستوده، ۱۳۴۸.

۴- آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، ۱۳۶۶.

۵- ابن اثیر، عزّ الدین علی، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابو القاسم حالت، ۱۳۵۵ ش.

۶- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان جلد اول به تصحیح عباس اقبال ۱۳۶۶.

۷- ابن خلدون، عبد الرحمن، ۱۴۱۳ ه. ق. مقدمه دار الکتب العلمیه بیروت، لبنان ۱۹۹۲ م.

۸- ابن خلدون، عبد الرحمن، العبر ترجمه عبد المحمد آیتی، جلد چهارم، چاپ اول، ۱۳۶۸.

۹- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، تاریخ الفخر فی الآداب السلطانیه و الدولة الاسلامیه، بیروت . ابن طقطقی محمد بن علی بن طباطبا، تاریخ فخری در آداب ملک داری و دولت های اسلامی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران ۱۳۵۸.

۱۰- ابن عربشاه، زندگی شگفت آور تیمور یا عجایب المقدور فی اخبار تیمور ، ترجمه محمد علی نجانی، چاپ پنجم، ۱۳۷۳ ش.

۱۱- ترکمان، اسکندریک، عالم آرای عباسی، تصحیح شاهرودی، چاپ دوم، ۱۳۶۴ ش.

ص: ۲۲۶

۱۲- اسمیت، جان ماسون، خروج و عروج سربداران، ترجمه یعقوب آژند، ۱۳۶۱ ش.

۱۳- اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، جلد اول، ترجمه جواد فلاطوری، چاپ چهارم، ۱۳۷۳ ش.

۱۴- اشپولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میر آفتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۵ ش.

۱۵- اصفهانی، ابو الفرج، مقاتل الطالبین، ترجمه هاشم رسولی محلاتی به تصحیح علی اکبر غفاری

۱۶- اصفهانی، عماد الدین حسین، تاریخ مفصل اسلام و ایران بعد از اسلام، چاپ پنجم، پائیز ۱۳۶۲ ش.

۱۷- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، تاریخ طبرستان (التدوین فی احوال جبال شروین)، با تعلیقات میترا مهرآبادی، ۱۳۷۳ ش.

۱۸- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول، ۱۳۵۶ ش.

- ۱۹- امیری، منوچهر، سفرنامه وزیران در ایران، ۱۳۴۹ ش.
 - ۲۰- بامداد، مهدی، شرح رجال ایران، جلد ۲، ۱۳۶۳ ش.
 - ۲۱- براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه و حواشی علی اکبر حکمت، جلد سوم، ۱۳۵۷ ش.
 - ۲۲- برزگر، اردشیر ۱۳۲۹ ش تاریخ تبرستان پیش از اسلام چاپ تابستان
 - ۲۳- برزگر اردشیر، تاریخ تبرستان پس از اسلام، تهران، ۱۳۳۴ ش
 - ۲۴- بیات، عزیز الله، کلیات تاریخ ایران، ۱۳۷۰ ش.
 - ۲۵- بیانی، شیرین، تاریخ مغول در ایران، ۱۳۵۳.
 - ۲۶- پارسادوست، منوچهر، شاه اسماعیل اول، ۱۳۷۵ ش.
 - ۲۷- پطروشفسکی ای. پ، نهضت سربداران خراسان، ترجمه کریم کشاورز، چاپ سوم، ۱۳۵۱ ش.
 - ۲۸- پطروشفسکی ای. پ، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، چاپ چهارم، ۱۳۵۴ ش.
 - ۲۹- پیرنیا حسن، اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، چاپ چهارم، ۱۳۷۵ ش.
 - ۳۰- پیگولو وسکایا. ن و دیگران، تاریخ ایران از دوران باستان، ترجمه کریم کشاورز، چاپ چهارم، ۱۳۵۴ ش.
- ص: ۲۲۷
- ۳۱- پیگولو وسکایا. ن، آیویاکووسکی، ای. پ پطروشفسکی، آ. م بلینسکی، ل و استرویدا، تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ ش.
 - ۳۲- جی آویل و ...، تاریخ ایران کمبریج، جلد پنجم، ترجمه حسن انوشه، ۱۳۶۶ ش.
 - ۳۳- نویسندگان روسی، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه کیخسرو کشاورز، ۱۳۵۹ ش.
 - ۳۴- مؤلف گمنام، تاریخ عالم آرای صفوی، به کوشش ید ا ... شکری، تهران، ۱۳۶۳ ش.
 - ۳۵- تکمیل همایون، ناصر، مقاله پایگیری نظام قزلباش و نقش قاجار با مجموعه مقالات تاریخ مقام ایران، کتاب پنجم، ۱۳۷۲ ش.
 - ۳۶- جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم، چاپ دوم، ۱۳۶۸ ش.
 - ۳۴- جعفریان، رسول، نقش شیعیان در سقوط عباسیان کیهان اندیشه، ۲۳ فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۸ ش.

- ۳۵- جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، جلد دوم، ۱۳۷۵ ش.
- ۳۶- جوینی، عطا ملک علاء الدین بهاء الدین محمد بن شمس الدین محمد، تاریخ جهانگشای جوینی، به تصحیح محمد بن عبد الوهاب قزوینی، نوبت چهارم، ۱۳۷۰ ش.
- ۳۷- حافظ ابرو، زبدة التواریخ، به تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، دو جلد، ۱۳۷۲ ش.
- ۳۸- حجازی کناری، سید حسن، یادگارهای دینی و تاریخی و باستانی مازندران، ۱۳۷۲ ش.
- ۳۹- حسینی استرآبادی، سید حسن بن مرتضی، از شیخ صفی تا شاه صفی، چاپ اول، ۱۳۶۴ ش.
- ۴۰- حسینی شوشتری مرعشی، علاء الملک، فردوس در تاریخ شوشتر، به تصحیح میر جلال الدین حسینی ارموی (محدث)، ۱۳۵۲ ش.
- ۴۱- حقیقت، عبد الرفیع، تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبش های ایرانیان در قرن هشتم هجری، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.
- ۴۲- خوافی، فصیح الدین احمد ابن جلال الدین محمد، مجمل فصیحی، به تصحیح محمد فرّخ، مشهد، ۱۲۳۹ ش.
- ۴۳- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر جلد ۳، چاپ سوم، ۱۳۶۲ ش.
- ۴۴- دارن، برنهارد، تهاجم روسای قدیم به طبرستان، ناشر آکادمی علمی امپراطوری در
ص: ۲۲۸
سن پترزبورگ، چاپ اول ۱۸۵۷ م، تجدید چاپ؛ احمد مهرداد، ۱۳۵۹ ش.
- ۴۵- دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای ۱۳۵۹ ش.
- ۴۶- دانشگاه تهران، اطلس تاریخی، ۱۳۵۰ ش.
- ۴۷- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، ۱۳۶۵ ش.
- ۴۸- دینوری، احمد بن ابی داود، اخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود دامغانی، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- ۴۹- رایینو ه. ل، دودمان علوی در مازندران، ترجمه سید محمد طاهری شهاب، ۱۳۱۹ ش.
- ۵۰- رایینو ه. ل، سلسله مرعشیه مازندران، (۷۶۰ هجری تا ۹۹۰ هجری)، (۱۵۸۲ م)، ترجمه ضیاء الدین دهشیری، مجله ژورنال آسیایی ژوئیه - سپتامبر ۱۹۳۶ م.

- ۵۱- رابینو ه. ل، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- ۵۲- رابینو ه. ل، ولایات دارالمرزگیلان، ترجمه جعفری خمایی زاده، رشت، چاپ چهارم، ۱۳۷۴ ش.
- ۵۳- رشید الدین، فضل الله، جامع التواریخ در سنه ۷۰۴ هجری قمری، جلد اول، به کوشش بهمن کریمی، ۱۳۳۸ ش.
- ۵۴- رفیعی، امیر تیمور، سیاست مذهبی امیر تیمور گورکانی، پژوهش نامه دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
- ۵۵- روزنتال، فرانتس، تاریخ تاریخننگاری در اسلام، ترجمه اسد الله آزاد، ۱۳۶۶ ش.
- ۵۶- روملو حسن بیک، احسن التواریخ، تصحیح دکتر عبد الحسین نوایی، ۱۳۶۶ ش.
- ۵۷- زامباور، نسب نامه خلف و شهریاران سیر تاریخی حوادث اسلام، ترجمه محمد جواد مشکور، ۱۳۵۶ ش.
- ۵۸- زرین کوب، عبد الحسین، تاریخ مردم ایران (۲)، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- ۵۹- زرین کوب، عبد الحسین، بامداد اسلام، تهران، ۱۳۵۵ ش.
- ۶۰- زرین کوب، عبد الحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- ۶۱- ستوده، منوچهر، درویشان مازندران، نشریه گروه آموزش تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، جلد ۱، شماره ۲. ۱۳۵۶ ش.
- ص: ۲۲۹
- ۶۲- ستوده، منوچهر، از آستارا تا استارباد، پنج جلد، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ش.
- ۶۳- سمرقندی، امیر دولتشاه بن علاء الدوله بختیشاه الغازی، تذکره الشعراء، به همت محمد رمضانی، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- ۶۴- سمرقندی، کمال الدین عبد الرزاق، مطلع سعدین مجمع بحرین، به اهتمام دکتر عبد الحسین نوایی، دو جلد، ۱۳۵۳ ش.
- ۶۵- سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.
- ۶۶- شامی، فضیلت، تاریخ زندیه در قرن دوم و سوم هجری، ترجمه سید مرتضی تقفی و علی اکبر مهدی پور، ۱۳۶۷ ش.
- ۶۷- شامی، نظام الدین، ظفرنامه (تاریخ فتوحات امیر تیمور گورکانی)، به کوشش پناهی سمنانی ۱۳۶۳ ش.
- ۶۸- شایان، عباس، مازندران، چاپ سوم، ۱۳۶۴ ش.

۶۹- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، مجمع الانساب، به تصحیح میر هاشم محدث، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۶ ش.

۷۰- شعبانی، رضا، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، چاپ چهارم، ۱۳۷۴ ش.

۷۱- شعبانی، رضا، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، دو جلد، چاپ دوم، ۱۳۶۹ ش.

۷۲- شکری، یدالله، تاریخ عالم‌آرای صفوی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.

۷۳- شکوری، ابو الفضل، جریان‌شناسی تاریخ‌نگاری‌ها در ایران معاصر، ۱۳۷۳ ش.

۷۴- شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، با تعلیقات آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی، ۱۳۶۵ ش.

۷۵- شهرستانی، سید محمد علی، سربداران خراسان و مازندران، ۱۳۷۵ ش.

۷۶- شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، چاپ بیست و یکم، ۱۳۷۶ ش.

۷۷- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد سه، بخش اول، تهران، ۱۳۵۸ ش.

۷۸- صفا، ذبیح‌الله، گنجینه سخن، جلد ششم، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۰ ش.

۷۹- طبری، محمد جریر، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابو القاسم پاینده، ۱۳۵۴ ش.

۷۹- عمید زنجانی، عباسعلی، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، چاپ دوم، ۱۳۶۸ ش.

ص: ۲۳۰

۸۰- غفاری کاشانی، قاضی احمد بن محمد، تاریخ نگارستان، به تصحیح مدرس گیلانی، تهران، ۱۳۴۰ ش.

۸۱- غفاری کاشانی، قاضی احمد بن محمد، تاریخ جهان‌آرا، تهران، ۱۳۳۹ ش.

۸۲- فقیهی، علی اصغر، آل بویه نخستین سلسله قدرتمند شیعه، چاپ سوم، ۱۳۶۶ ش.

۸۳- فلسفی، نصرالله، شاه عباس، چاپ دوم، ۱۳۶۴ ش.

۸۴- قمی، حاج شیخ عباس، گزیده مفاتیح الجنان، چاپ سوم، ۱۳۶۶ ش.

۸۵- کسروی، احمد، تواریخ طبرستان مقدمه بر کتاب تاریخ طبرستان میر ظهیر الدین، چاپ دوم، ۱۳۶۱ ش.

۸۶- کسروی، احمد، تاریخ پانصد ساله خوزستان، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.

۸۷- کیایی، محسن، تاریخ خانقاه در ایران، تهران، ۱۳۶۹ ش.

- ۸۸- گیلانی، ملا شیخ علی، تاریخ مازندران، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، ۱۳۵۲ ش.
- ۸۹- لاهیجی، علی بن شمس الدین بن حاجی حسین، تاریخ خانی، تصحیح دکتر منوچهر ستوده ۱۳۵۲ ش.
- ۹۰- لمتون، ا. ن. ک. س، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، چاپ سوم، ۱۳۶۳ ش.
- ۹۱- لمتون، ا. ن. ک. س، گذری کوتاه بر جامعه اسلامی ایران، ترجمه یعقوب آژند، ۱۳۶۰ ش.
- ۹۲- لمتون، ا. ن. ک. س، ر. کدی، ک. کاهن، تاریخ‌نگاری در ایران مجموع مقالات، ترجمه یعقوب آژند، ۱۳۶۰ ش.
- ۹۳- لوئیس، برنارد، فدائیان اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- ۹۴- لوئیس، برنارد. ماسینیون، لویی، اسماعیلیان در تاریخ، ترجمه یعقوب آژند، چاپ دوم، ۱۳۶۸ ش.
- ۹۵- مادلونگ، ویلفرد، متونی جدید درباره اخبار رهبران زیدی طبرستان دیلمان و گیلان، مجلد تاریخ و فرهنگ معاصر ۲، شماره ۵، ۱۳۷۱ ش.
- ۹۶- مدرس تبریزی، محمد علی، ریحانة الادب، جلد ۴، ۱۳۷۴ ش.
- ۹۷- مرتضوی، منوچهر، مسائل عصر ایلخانان، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ش.
- ۹۸- مرعشی، سید ظهیر الدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۱۳۴۸ ش.
- ص: ۲۳۱
- ۹۹- مرعشی، سید ظهیر الدین بن نصیر الدین، تاریخ گیلان و دیلمستان، به تصحیح منوچهر ستوده، چاپ دوم، ۱۳۶۱ ش.
- ۱۰۰- مرعشی، سید علی اکبر، خاندان مرعشی در ایران، ۱۳۷۶ ش.
- ۱۰۱- مرعشی، سید علی اکبر، شجره خاندان مرعشی، جلد نخست شوشتر و رفسنجان، ۱۳۶۲ ش.
- ۱۰۲- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، مجمع التواریخ در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد، به تصحیح یح محرم عباس اقبال، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- ۱۰۳- مرعشی نجفی، آیت الله سید شهاب الدین، مقدمه برگزیده مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی، چاپ سوم، ۱۳۶۶ ش.
- ۱۰۴- مرعشی نجفی، آیت الله سید شهاب الدین، تعلیقات بر کتاب احقاق الحق، قاضی نور الله شوشتری، ۱۳۶۵ ش.

۱۰۵- مرعشی نجفی، آیت الله سید شهاب الدین، مقدمه بر رساله اسدیّه، تألیف عبیدلی سبزواری، مترجم سید عباس اهری ۱۳۹۴-۱۳۹۳ هجری، ۱۳۵۲ ش.

۱۰۶- مرعشی، میر تیمور، تاریخ خاندان مرعشی در مازندران، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، ۱۳۵۶ ش.

۱۰۷- مروی وزیر مرد، محمد کاظم، عالم آرای نادری، جلد اول، به تصحیح دکتر محمد امین ریاحی، ۱۳۶۴ ش.

۱۰۸- مزاوی، میشل، پیدایش صفوی، ترجمه دکتر یعقوب آژند، چاپ دوم، ۱۳۶۸ ش.

۱۰۹- مسعودی، ابو الحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابو القاسم پاینده، ۱۳۴۴ ش.

۱۱۰- مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، چاپ دوازدهم، ۱۳۴۴ ش.

۱۱۱- معین، محمد، فرهنگ فارسی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۱۱۲- مهجوری، اسماعیل، تاریخ مازندران، جلد اول، ساری، ۱۳۴۲ ش.

۱۱۳- میرخواند، سید محمد بن سید برهان الدین خواندشاه، تاریخ روضة الصفا، ۱۳۳۹ ش.

۱۱۴- ناطق، هما، سومین کنگره تحقیقات ایرانی، جلد ۲، تهران، ۱۳۵۱ ش.

۱۱۵- نوایی، عبد الحسین، شاه اسماعیل صفوی، ۱۳۴۷ ش.

ص: ۲۳۲

۱۱۶- هالیستر، جان نورمن، تشیع در هند، ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدنی، ۱۳۷۳ ش.

۱۱۷- هینتس، والتر، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاوس جهاننداری، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۱ ش.

۱۱۸- یزدی، شرف الدین علی، ظفرنامه، به اهتمام محمد عباسی، جلد یک، تهران، ۱۳۳۶ ش.

۱۱۹- یعقوبی، ابی واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، دو جلد، ۱۳۴۷ ش.

ص: ۲۳۳

پیوست‌ها

ص: ۲۳۵

پیوست شماره ۱

ص: ۲۳۶

پیوست شماره ۲

ص: ۲۳۷

پیوست شماره ۳

ص: ۲۳۸

پیوست شماره ۴

ص: ۲۳۹

پیوست شماره ۵

ص: ۲۴۰

پیوست شماره ۶

ص: ۲۴۱

پیوست شماره ۷

شجره نسب خاندان سادات مرعشی طبرستان اصلاح شده زامباور، نسب نامه خلفا و شهریاران و سیر تاریخی حوادث اسلام

ص: ۲۴۲

پیوست شماره ۸

به نظر می رسد این شجره نامه تا پدر سید قوام الدین را نشان می دهد که به گفته آقای جلال پاشا (پورشاهمیر) مستند به نامه ای از آیت الله مرعشی نجفی (ره) به ایشان است.

ص: ۲۴۳

پیوست شماره ۹

مأخوذ از: ید الله شکری تاریخ عالم آرای صفوی ۲۸-۲۷

ص: ۲۴۴

^۸ (۱) - این شجره نامه برابر نسخه ای است که نزد آقای جلال پاشا (پورشاهمیر) موجود است.

^۹ (۱) - میر ظهیر الدین مرعشی، تاریخ طبرستان رویان و مازندران. در این شجره نامه افتادگی وجود دارد.

پیوست شماره ۱۰

ص: ۲۴۵

پیوست شماره ۱۰

ص: ۲۴۶

پیوست شماره ۱۰^{۱۱} ادامه پیوست شماره ۷

ص: ۲۴۷

پیوست شماره ۱۲

ص: ۲۴۸

پیوست شماره ۱۲

ص: ۲۴۹

ادامه پیوست شماره ۱۲

ص: ۲۵۰

ادامه پیوست شماره ۱۲

ص: ۲۵۱

پیوست شماره ۱۳

مهر - بنده شاه ولایت عباس ۹۹۶

فرمان همایون شد آن که سیادت و رفعت پناه عزت و تعالی دستگاه میر میران ملک دماوند به همه ابواب مستظهر و مستمال و مستوثق و امیدوار بوده به همه جهت حقیقت اخلاص و یک جهتی و دولت خواهی او را به موقف عرض اشرف رسانیده انشاء الله به نوعی او را ترتیب و رعایت خواهیم فرمود که محسود امثال و اقران باشد . به طوری که روز بروز در مراسم جان نثاری افزوده مستعد استقبال مرکب همایون باشد در همین چند روز رایات ظفر آیات عز و جاه و جلال بدانصوب می رسد سرکار هم به زودی زود خود را بشرف رکاب بوسی رسانیده مشمول عاطفت گردیده شهر شعبان المعظم ۹۹۵

حاشیه -

سعادت پناهی بابا بیک

مهر حاشیه - مسوده نواب همایون ۹۹۶

^{۱۱} (۱) - به استناد مدارك آرشیو خانوادگی آقای جلال پاشا پور شامیر

ذو القدر قورچی - خاصه

پشت فرمان - مهر مرشد قلیخان

- خود را فرستادیم که -

توجه نواب همایون ما را

بایشان برساند و چون اردوی

کیهان پوی به آن حدود برسد ایشان

را به استقبال آورده شود.

(غلام شاه مردان مرشد قلیخان بن شاهقلی)

ص: ۲۵۲

پیوست شماره ۱۴

تنفیذ شاه صفی بر فرمان قبلی شاه عباس اول (۱۰۵۱ ه. ق) مهر شاه عباس اول (بنده شاه ولایت عباس)

فرمان همایون شد آنکه چون از تصدیع مستوفیان عظام معلوم و مستفاد شد که مبل غ دو تومان و چهار هزار و نهصد و هشتاد و یک دینار از بابت مالوجهات و وجوهات محال مذکور ذیل بموجب پروانچه نواب گیتیستان فردوسی مکانی که بتاریخ شهر محرم الحرام سنه ۱۰۳۶ صادر شد و بسیورغال سیادت و نقابت پناهین.

مردانک جمارود باسم سید مطهر و برادران ...

کمال الدین زاهد واقع در سید آباد جمارود مطهر واقع در همد جمارود

بابت سه دو دانگ با باغ قراردادی عهده برادران امهای سید مطهر

سه دو دانگ

وجوهات و رسم

مردانک جمارود به اسم سید مطهر و برادران

مقرب و معالی دستگاهین نقاوتی السادات العظام امیر شاهمیر و امیر زین ال عابدین برادر او و اولاد سیادت پناه مرحوم میر میران و سیادت پناه میر گنه میر برادرزاده میر خلیل الله دماوندی مقرر و تأیید و برقرار است و در تیولات سادات

مذکور استدعای حکم امضاء نمودند و چون تحقیق سیورغالات ممالک محروسه بعهدہ سیادت و صدارت پناه هدایت و نجات دستگاه حقایق و معارف آگاه اسلام و اسلامیان ملذی و صہبا السیادہ و الصدارہ میرزا حبیب الہ صدر

ص: ۲۵۳

۱۱

ممالک محروسہ شدہ و مشار الیہ تصدیق نمود کہ از تاریخ جلوس بہ سیورغال سیادت پناہین میر شاہمیر و میر زین العابدین برادر او و ولدان مرحوم میر میران و ا ولاد مرحوم میر گنہ میر برادرزادہ میر خلیل اللہ مقرر شود بنابر شفقت شاہانہ دربارہ سادات مذکور از تاریخ جلوس اشرف بسیورغال ابدی و احسان سرمدی ایشان حسب الظہر شفقت و مرحمت فرمودہ ارزانی داشتیم حکام و داروغگان و کلانتران و کخدایان و متصدیان مہمات دیوانی دماون د حسب المسطور مقررہ ... مالوجہات و وجوہات و افراعات حکمی و غیر حکمی از شاوری و پیشکش و مدد خرج و سلامی و عیدی و نوروزی و شتلان بہا و کندلک و داروغگی و دوشتک وزیر وکیل و فرع و طرح و دست انداز و ... روچماق ... مزاحمت بحال سادات مذکورہ و محال سیورغال ایشان نن مایند ... و تعرض بحال برزگران، چوپانان و کارکنان ایشان سیما عنایت مساعد و بابا الیاس و خضر شاہ و اولاد و علی حکالی و اولاد و سلیمان درزی و اولاد و حسین خان و ملازمان ایشان کہ در احکام شاہ جنت مکان و نواب گیتی ستان قید شدہ و می باشد و قضایائی کہ در میانہ ایشان سانح شود سوی قصد خون بدیشان رد نمائید کہ غوررسی نمود تفصیر نمایند . مستوفیان عظام گرام دیوان اعلیٰ رقم این عارفہ را دربارہ سادات عظام مذکورہ فوق انعام مخلص بر دوام دانستہ از شائبہ تغییر و تبدیل مصون و محررس شناسند.

در این باب ... پروانچہ بتوشیح منیع رفیع اشرف اقدس ارفع رسید اعتبار و اعتماد نمائید . امضاء حبیب اللہ جمادی الاول سنہ احدی و خمس بعد الف من الہجرت النبویہ

ص: ۲۵۴

پیوست شماره ۱۵

متن مهر (غلام شاہ ولایت صفی)

فرمان ہمایون شد آن کہ در اینوقت بنابر عنایت بہ یغایت شاہانہ و شفقت و مرحمت بی نہایت پادشاہانہ دربارہ سیادت و نقابت پناہ رفعت و معالی دستگاه نظام الایالہ داعی میر شاہمیر مین باشی از بنہ ہفتماہہ پارس ٹیل مبلغ ... از بابت مالوجہات و وجوہات محال مذکور ضمن موضوع اعمال دماوند و توابع کہ بہ تیول سیادت و نجات پناہ مشار الیہ مقرر بودہ بار سوم دا روغگی محال ملکی او حسب الظہر بسیورغال ابدی و احسان سرمدی حسب الامر شفقت و مرحمت فرمودہ ارزانی داشتیم . مستوفیان عظام کرام دیوان اعلیٰ رقم این عطیہ را در دفاتر خود ثبت نمودہ تغییر و تبدیل بقواعد آن را ندهند و این عارفہ را دربارہ مشار الیہم الغام مخلص بر دوام دانستہ رعایای محال مذکور مشار الیہ را صاحب سیورغال خود دانستہ سال بسال مالوجہات و حقوق دیوانی خود را کہ متوجہ ایشان بودہ است رعایت کنند.

^{۱۱} مجد، مصطفی، مرعشیان در تاریخ ایران، ۱ جلد، نشر رسانش - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

تاریخ فرمان ۱۰۳۸ هجری قمری

ص: ۲۵۵

پیوست شماره ۱۶

فرمان شاه عباس دوم ۱۰۶۹

حکم جهانمطاع شد آن که رفعت و معالی پناه طهمورث بیک داروغه الکاء شهریار در حضور حاکم الکاء شهریار و کلانتر الکاء ری بجهت رسیده و آن چه طلب ورثه مرحوم میر شاهمیر مین باشی از وجوه تیولات سنوات ایام مرقومی اعلی والد ایشان نزد رعایای کن و سولقان نقدی بقرار خاطر ایشان مساجی و حسابی وصول بوده تسلیم م شار الیه و احقاق حق شود ... جمادی الاول ۱۰۶۹

عرضه داشت بندگان کمترین ورثه میر شاهمیر مین باشی دماوندی به شرف عرض می رسانند که الکاء کن و سولقان و توابع قبل از این به تیول والد فقیران بوده و مبلغی از بابت مالوجهات و وجوهات سنوات قبل از این تیول در نزد رعایا بقیست و در مهم سازی تعلل می نماید استدعا بر این که به صدقه فرق مبارک اشرف اقدس ارفع، همیون نموده حکم عدالت بعهده طهمورث بیک داروغه شهریار و کلانتر الکاء ری که به حقیقت رسیده که چه مبلغ در نزد رعایا باقی مانده است عنایت فرمایند که وجه مزبور را بوصول رسانیده و عاید فقیران سازند که عند الله و عند رسول الله ضایع نخواهد شد امر اعلی

حاشیه - حکم اشرف ... باسم حاکم شهریار و کلانتر الکاء ری ...

امضاء مصطفی قلی

ص: ۲۵۶

پیوست شماره ۱۷

مهر شاه سلطان حسین صفوی

حکم جهانمطاع شد آن که رفعت متعالی پناه میرزا محمد هاشم مین باشی دماوندی و رفعت پناهان اماموردی بیک و رستم بیک مین باشیان لواسانی بر مضمون رقم اشرف مطلع گردند هریک کسر بلوک خود را نسبت بسال اعلی که از قرار همکار لشکریان بدینموجب سردار و بمحصلی رفعت و معالی پناه محمد صالح بیک

میرزا محمد هاشم مین باشی دماوندی

اماموردی بیک مین باشی لواسانی

رستم بیک مین باشی ایضا

یوزباشی جلو و امداد و اعانت حکام و وزراء و عمال هر محل محال مذکور ذیل که همیشه لشکریان بلوکات مزبور

میرزا محمد هاشم مین‌باشی زان با توابع

اماموردی بیک مین‌باشی

رستم‌بیک مین‌باشی ... بلوک اماموردی بیک ایضا

از محال مذکور گرفته می شد و جوانان کارآمد قدر انداز که استطاعت و قابلیت ملازمت سرکار خاصه شریف را داشته باشند به زودی انتخاب و درست و در رکاب ظفر انتساب حاضر سازند که بعد از ملاحظه ایشان آن جماعت را در تحت بلوکات ایشان ملازم و مواجب از قرار دستور اعلی و اوسط در وجه ایشان مرحمت و مقرر فرمائیم که ارقام ملازمت ایشان شرف صدور یافته تسلیم آن جماعت شود و در این باب قدغن و اهتمام تمام لازم دانسته مسامحه و

ص: ۲۵۷

اهمال نوزند که اگر به زودی کسر بلوکات خود را به نهج^{۱۲} مقرر درست و حاضر نسازند مورد بازخواست خواهند گردید حکام و وزرا و عمال محال مذکورهای فوق حسب المسطور مقرر دانسته امداد و اعانتی که لازم باشد در باب درست کردن کسر بلوکات مذکورها درباره مین‌باشیان مزبورها بعمل آورده کوتاهی نوزند و به زودی کسر بلوکات مذکور را جوانان کارآمد بشرح فوق از محال مذبور ها انتخاب و درست و روانه نمایند . و مسامحه و اهمال نوزند رفعت و معالی پناه محمد صالح بیک مشار الیه محصل امر مذکور بوده محصلی و قدغن و اهتمام تمام نماید که مین باشیان مزبورها به زودی زود به نهج مقرر عمل و حکام و عمال هر محل در آن باب امداد اعانت و اهتمام بع مل آورده مسامحه و اهمال نوزند و مجال کوتاهی به ایشان ندهد و لوازم محصلی به عمل آورده و همگی قدغن تمام در این باب لازم دانسته از فرموده تخلف نوزند و در عهده شناسند.

ربیع الثانی سنه ۱۱۳۰

ص: ۲۵۸

پیوست شماره ۱۸

فرمان آقا محمد خان در ابتدای دستیابی به سلطنت ۱۲۰۱ ه. ق در مورد اشرف خان دماوندی

حکم شد آن که بنابر وفور الطاف خسروانه درباره عالیجاه معلی جایگاه اخلاص و عقیدت آگاه اشرف خان دماوندی از ابتداء بذرافکن سنه آتیه قوس موضوع بر قریه آبسرد و سایر مزارع مفصله متعلقه قریه مزبور را به عالیجاه مشار الیه بصرحه تیول مرحمت و عنایت فرمودیم متصرف گردیده ... آیش و زراعت نموده از هر جهت مرفوع و تقسیم شد و از قراری که نقدی و جنسی قریه و زارع مزبورها را عالیجاهان مستوفیان عظام بنابر حسب مشخص

آبسرد - زان - شاه‌خواران - اهران

^{۱۲} (۱) - راه روشنی مذکوره فوق مزبوره

نموده‌اند موضوع فرمودیم که هر ساله موازی چهل خروار به سرکار عظمت مدار داده که احدی را بغله حوالجاتی اعم از نقدی و جنسی دخل و تصرفی نبوده باشد . عالیجاهان مستوفیان من الوجوه نیازی بر نقدی و جنسی و سایر صورتها قریتین مزبور و مزارع متعلقه فوق را در حواله جات معاف دارند عالیجاه اخلاص آگاه عبد الله خان حافظ محال دماوند و کدخدایان و مباشرین ... قریه آبسرد و مزارع مفصله را متعلق به عالیجاه مشار الیه دانسته بعد الیوم به هیچ وجه من الوجوه متعرض نشوند حسب المقرر معمول دانسته مسامحه و تخلف نورزند در عهده شناسند.

ص: ۲۵۹

تصویری از آیت الله سید حسن مرعشی از مرعشیان شوشتر و مؤلف و دکتر محمد رضا مرعشی از مرعشیان آمل

تصویری از مرحوم حاج حسین مرعشی از مرعشیان شوشتر و دکتر محمد رضا مرعشی از مرعشیان آمل و مؤلف

تصویری از مؤلف و آقای جلال پاشا (پورشاهمیر) از مرعشیان دماوند و دکتر علی اکبر مرعشی از مرعشیان شوشتر

ص: ۲۶۱

نمایه

نمایه نام‌ها

آ

آباقا خان، ۵۹

آدم، ۹

آزند یعقوب، ۳۸، ۴۲، ۶۷، ۱۲۷، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱

آغا بیگم، ۲۰۱

آقا رستم (روزافزون)، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰

آقا محمد خان، ۲۱۰

آقا محمد خان قاجار، ۲۱۹، ۲۵۷

آقا محمد روزافزون، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴

آق قویونلو، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۲۳

آل افراسیاب، ۶۰

آل باوند، ۲۲، ۵۹، ۶۰، ۷۶، ۸۴

آل بویه، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۶، ۲۲۲، ۲۳۰

آل زیار، ۲۲، ۵۴

آل سامان، ۱۴

آل طاهر، ۱۴

آل مظفر، ۱۱۴

آملی امیر علی، ۶۳، ۱۱۰، ۱۵۸

آملی، اولیاء اللہ، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۶۶، ۶۷، ۲۲۵

آملی سیّد اسد اللہ، ۱۵۱، ۱۵۲

آملی سید علی، ۲۸، ۸۷، ۹۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۱

آملی شیخ علاء الدولہ، ۱۸۸

ص: ۲۶۲

آملی، میر حسن، ۱۵۵

آملی میر علی، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳

آملی میر نجم الدین محمود، ۷۱، ۱۷۲، ۱۸۷، ۲۰۲

آیت اللہ سید شہاب الدین مرعشی نجفی، ۱۳، ۳۶، ۴۲، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴

آیت اللہ مرعشی نجفی، ۹، ۱۰، ۳۳، ۳۵، ۷۱، ۹۴، ۲۱۸

آی تیمور، ۷۲

ابراہیم پسر شاہرخ، ۲۷

ابراہیم (شیخ شاہ)، ۱۶۹

ابراہیم میرزا، ۱۸۷، ۲۱۲

ابن اسفندیار، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۶۶، ۲۲۵

ابن بابویه، ۵۴

ابن عربشاه، ۳۰، ۱۲۳، ۱۲۸، ۲۲۵

ابن علقمی، ۵۴، ۵۹

ابو القاسم حمزه، ۷۱

ابو بکر، ۴۵

ابو تراب، ۲۱۰

ابو سعید (بهادر خان)، ۲۶، ۶۰، ۶۳، ۱۵۰، ۱۶۹

ابو سلمه، ۴۸

ابو علی میکال، ۵۱

ابو محمد حسن، ۷۱

ابو مسلم، ۴۸

ابی الحسن علی المرعشی، ۷۱

اتابکان، ۵۷، ۱۱۱

احمد (بویه)، ۵۴

احمد خان، ۱۲، ۲۵، ۳۵، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۴

احمد رضا متولی، ۱۰

اخشید، ۴۸

ارامنه، ۲۰۰

ارجاسب، ۱۷۱

اردبیلی شیخ صفی الدین، ۲۸، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۲۱۲

ارغون شاه جانی قربانی، ۵۹، ۶۳

ازبکان، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۵

اسپهید شرف الملوک باوند، ۶۰

اسپهید ویشناسب باوند، ۲۴

استاجلو، ۱۶۹

استرآباد، ۱۱، ۳۹، ۵۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۲۱

استرآبادی امیر ولی، ۸۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳

استرآبادی (میرزا مهدی خان)، ۳۴، ۳۵

استیری شیخ بهاء الدین، ۲۰۵

اسفار بن شیرویه، ۵۲

اسکندر بیگ ترکمان، ۴۱

اسکندر بیگ منشی، ۳۶

اسکندر چلاوی (شیخی)، ۲۹، ۷۹، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳

ص: ۲۶۳

اسکندر روزافزون، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳

اسکندر سلطان علی خلیفه، ۱۹۴

اسماعیل رضوانی، ۹

اسماعیل سامانی، ۵۱

اسماعیل فرزند امام صادق (ع)، ۶۲

اسماعیل میرزا، ۲۵، ۳۲، ۱۵۸، ۱۷۰

اسماعیلیان، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۶۶، ۱۲۰، ۲۳۱

اشراقی، ۹

اشرف افغان، ۲۰۷، ۲۰۸

اشرف خان دماوندی، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۵۷

اصفهانى، عماد الدين حسين، ۲۲۶

اعتماد السلطنه (محمد حسن خان)، ۳۶، ۹۷، ۹۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۶

افراسياب چلاوى، ۱۱، ۲۳، ۲۹، ۶۴، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۲۲۱

افشار، ۱۶۹

افشاريان، ۲۱۰، ۲۲۴

افشاريه، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۹

افشين، ۴۸، ۵۰، ۶۶

اقبال آشتياني، عباس، ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۶۷، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۱

اکبر شاه بابرى، ۳۲، ۲۰۳

الب ارسلان، ۵۵

البرم، ۴۸

الجاتيوي، ۶۰

السمرقندی، ۲۹

الغ بيک، ۳۰

القادر بالله، ۵۳

الله وردى خان، ۲۰۰

المستعصم بالله، ۵۸

المقنع، ۴۸

الناصر لدين الله، ۵۷

الوند ديو، ۱۹۸

الياس بيک، ۱۷۴، ۱۷۵

امام جعفر صادق (ع)، ۴۸، ۶۲

امام حسن عسکری (ع)، ۷۱

امام حسين (ع)، ۴۶

امام سجاد (ع)، ۶۲، ۷۲، ۸۷

امام علی بن ابی طالب (ع)، ۴۶

امام علی بن الحسين (ع)، ۴۷، ۷۱، ۲۳۵

امام علی بن الحسين (ع)، ۴۷، ۲۳۵

امام علی بن موسى الرضا (ع)، ۴۹، ۱۹۲

امام علی (ع)، ۱۷۴

امام موسى کاظم (ع)، ۱۷۲

امير تیمور گورکانی، ۲۲۹

امير حسن بيک، ۱۵۱

امير سليمان شاه، ۱۳۳

امير شبلی (هندو)، ۱۵۰

امير شيخ علی هندو، ۱۱۰

امیر هندو، ۱۴۵

امیری، منوچهر، ۲۲۶

امین، ۴۹

ص: ۲۶۴

انوشیروان، ۵۴

اورنگ زیپ، ۳۳

اوزون حسن، ۱۷۰

اوکتای قاآن، ۵۸

اوکیتو گرگوز، ۵۸

ایلکانی سلطان حسین، ۹۲

ب

بابر پسر بایسنقر، ۱۴۸

بابکی، ۵۰، ۶۶

بابلکانی سید شمس الدین، ۱۴۹

بابلکانی سید عزیز، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۷

بابلکانی سید هیبت الله، ۱۵۱، ۱۵۲

باذان، ۴۶

باشتینی عبد الرزاق، ۶۳

باوندیان، ۲۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸

بایزید عثمانی، ۱۲۳

بایسنقر میرزا، ۲۸

براون، ادوارد، ۲۲۶

برزگر، اردشیر، ۳۸، ۹۶، ۱۲۷، ۲۲۶

برکیارق، ۵۵

برمکیان، ۴۸

برنهارد دارن، ۳۸، ۲۲۸

بکر بن وائل، ۴۵

بکر بیک موصولو، ۱۵۸

بویه ماهیگیر، ۵۳

بهادر خان، ۲۶

بهاء الدین صعلوک، ۵۸

بهرام، ۱۷۱

بهرام پسر اسکندر روزافزون، ۱۴۳

بهرام چوبینه، ۲۰۸

بهرام روزافزون، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹

بیات، ۹

بیات، عزیز الله، ۴۲، ۲۲۶

بیات (قبیله)، ۱۶۹

بیانی، شیرین، ۲۲۶

بیستونیان، ۸۶

پادوسبانان، ۲۴

پارسادوست، منوچهر، ۲۲۶

پازواری، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۶۳

پری، ۱۷۱

پطروشفسکی، ۴۰، ۴۲، ۶۸، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۲۲۶

پور شاهمیر، ۹، ۲۱۹، ۲۲۰

پولاد قبا، ۶۴، ۱۱۰

پهلوی، ۲۱۱

پیامبر اسلام (ص)، ۴۵، ۴۶، ۱۲۰

پیرک پادشاه، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۱

پیرنیا، حسن، ۲۲۷

پیره محمد خان، ۱۹۴

پیگو لوسکایا، ۴۰، ۲۲۷

ت

تاج الدوله زیار، ۱۱۵

ص: ۲۶۵

تبشین، ۵۹

ترکمان (حسین بیک)، ۱۵۷

تکش، ۵۷

توسی، خواجه نصیر الدین، ۵۹

تهماسب، ۱۷۱

تھماسب اول، ۱۲، ۳۳، ۳۵، ۴۲، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۲۳

تھمورث بیک، ۲۰۲

تیمور گورگانی، ۱۱۱

تیمور لنگ، ۱۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۹۲

ج

جعفریان، رسول، ۳۸، ۶۶، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۷

جلال الدولہ، ۶۴

جلال الدین خوارزمشاه، ۵۸، ۲۰۸

جلال پاشا، ۹، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۶

جمال احمد اجل، ۶۳

جمال الدین حسین، ۱۷۲

جمال الدین رویانی، ۲۴

جمشید قارن، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۶۱

جنتیمور، ۵۸

جنید، ۲۵، ۲۸، ۱۵۸، ۱۶۹

جوری، شیخ حسن، ۶۳، ۷۲، ۷۳، ۸۲، ۹۶، ۲۲۱

جوینی، عطا ملک، ۶۷، ۲۲۷

چ

چلاوی کیا اسکندر، ۱۲۳

چلاوی کیا افراسیاب، ۲۳، ۲۹، ۶۳، ۶۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹

چلاوی میر حسین کیا، ۱۲۴، ۱۷۴، ۱۷۵

چنگیز خان، ۱۱۱

ح

حاجی خلیفه، ۲۴

حافظ ابرو، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۶۱، ۲۱۲، ۲۲۷

حسام الدوله اردشیر، ۵۷

حسن بن زید، ۵۰، ۵۱

حسن بن قاسم، ۵۲

حسن بیگ روملو، ۴۱، ۲۱۳، ۲۲۹

حسینی استرآبادی، سید حسین بن مرتضی، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۷

حقیقت عبد الرفیع، ۳۸، ۲۲۸

حکومت پهلوی، ۱۳، ۲۲۴

حمزه خارجی، ۴۹

حیدر، ۲۵

خ

خسرو پرویز، ۴۶

خسرو میرزا، ۲۰۴

خلعتیری، ۹

خلیفه سلطان، ۳۹، ۲۰۱، ۲۰۲

خلیفه القائم، ۵۵

خواجہ امیر علی مؤید، ۱۱۴

خواجہ حبیب اللہ، ۳۱

ص: ۲۶۶

خواجہ رشید الدین فضل اللہ ہمدانی، ۲۶، ۲۷، ۵۹

خواجہ شمس الدین علی، ۷۲، ۷۴، ۱۷۷

خواجہ علی، ۱۱۷، ۱۵۸، ۱۶۹

خواجہ غیاث الدین، ۲۶، ۶۰

خواجہ نظام الملک، ۵۵

خوافی (فصیح الدین جلال الدین محمد)، ۲۸، ۲۲۸

خواندمیر، ۳۱، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳،

۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۷

خورشاه، ۵۸

خیر النساء بیگم (فخر النساء) (مہد علیا)، ۱۲، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۱۵، ۲۲۳

د

دابوہیان، ۲۴

داود میرزا، ۳۴

درویشان مازندران، ۳۷، ۴۲، ۱۲۸، ۱۶۱، ۲۲۸

دلشاد آغ، ۱۱۳

دماوندی اشرف خان، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۵۷

دوانیقی منصور، ۴۸

دورمیش خان، ۳۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶

دولت ساسانیان، ۴۵

دولتشاه سمرقندی، ۳۴

دهخدا، ۳۵، ۹۷، ۹۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۲۷

دیلمی عضد الدوله (فناخسرو)، ۵۳، ۵۴، ۱۷۲

دیلمی مجد الدوله، ۵۳

دینوری، احمد بن ابی داود، ۶۵، ۶۶، ۲۲۸

ذ

ذکاء یحیی، ۴۲

ذو القدر، ۱۶۹، ۲۴۹

ر

رابینو، هیاسیون لویی، ۳۹، ۴۲، ۹۷، ۹۸، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۷

رستم بیک آق قویونلو، ۱۵۸، ۱۷۰

رستم بیک مین باشی، ۲۵۵

رستم بیک مین باشیان لواسانی، ۲۵۵

رستم داریان، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۱۵۱، ۱۹۰

رستم روزافزون، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰

رستم شمس الملوک، ۵۷

رشانقه، ۱۲۰، ۱۲۷

رضا شاه، ۲۰۱، ۲۱۱

رضا قلی، ۲۱۰

رفیعی، امیر تیمور، ۱۲۷، ۲۲۸

رکابی سید عز الدین، ۱۲۳

رکن الدین خورشاه، ۵۸

ص: ۲۶۷

رکن الدین کیخسرو باوند، ۵۹

روملو، ۴۱، ۱۶۹

زامباور، ۱۹۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۴۱

زید (فرزند امام سجاد (ع))، ۶۲

زینل خان شاملو، ۱۸۴

س

سادات آل کیا، ۱۶، ۲۵، ۳۲، ۳۹، ۴۰، ۸۸، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۲۳

سادات پازواری، ۱۵۰

سادات مشعشی، ۳۲

سام، ۱۷۱

سامانیان، ۱۶، ۵۱، ۵۲، ۵۳

سامانی نصر بن احمد، ۵۲، ۵۳

ستوده، منوچهر، ۳۷، ۴۲، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۲۷، ۱۶۱، ۲۱۴، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲

سریداری وجیه الدین مسعود، ۲۴، ۶۳، ۷۲، ۷۴، ۸۲

سعد الدوله طوس، ۹۰، ۱۱۵، ۱۲۲

سفاح، ۴۸

سگزی، عبد الله، ۵۱

سلجوقیان، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰

سلطان ابو سعید تیموری، ۱۵۰

سلطان حسین میرزا گورکانی، ۱۷۴

سلطان سلیم، ۱۸۱، ۱۸۳، ۲۱۴

سلطان علی، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۴، ۲۱۲

سلطان غیاث الدین، ۵۶

سلطان محمد خدابنده، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۴۳

سلطان محمد خوارزمشاه، ۵۷، ۵۸

سلطان محمود، ۵۶، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۵، ۲۴۱

سلطان محمود سلجوقی، ۵۶

سلطان محمود غزنوی، ۵۳

سلطان مراد خان، ۳۲، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۵

سلطان مسعود، ۵۳، ۵۴

سلیم اول، ۱۸۳

سمرقند، ۳۰، ۳۴، ۶۷، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۵، ۲۲۹

سمرقندی امیر دولتشاه بن علاء الملک بختیشاه الغازی، ۲۹، ۶۷، ۲۲۹

سمرقندی کمال الدین عبد الرزاق، ۲۹، ۹۵، ۱۲۶، ۲۲۸

سنجر، ۵۶

سوغندی، سید عز الدین، ۱۱، ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۴۲، ۷۳، ۷۴، ۹۶

سهراب دیو، ۱۹۸، ۱۹۹

سهراب روزافزون، ۱۷۸، ۱۸۲

سید احمد بن ابو القاسم، ۲۰۶

سید احمد شاه، ۲۱۱

سید اشرف الدین، ۹۳

سید برکه، ۱۱۴

سید خطیر، ۱۹۲

سید رضی الدین، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۳،

ص: ۲۶۸

۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۹

سید رضی کیا، ۱۳۲، ۱۳۷

سید زین العابدین، ۱۵۰، ۱۵۱

سید زین العابدین حسینی پازواری، ۱۴۵

سید شمس الدین، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸

سید ظهیر الدین، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۶۶، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳،

۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱،

۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۳۱

سید عبد الکریم، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰

سید عبد الکریم بن سید عبد الله، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۰

سید عبد الله، ۱۵۰

سید عز الدین سوغندی، ۳۴، ۷۳

سید علاء الملک حسینی شوشتری، ۳۳، ۲۰۳، ۲۲۸

سید علی آمل، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲

سیّد علی (ساری)، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۱

سیّد علی کیا، ۱۱۰، ۱۳۶

سید علی کیا (امیر علی کیا)، ۳۲، ۸۷

سید عماد، ۱۱۰

سید غیاث الدین، ۱۳۳، ۱۳۹

سیّد فخر الدین، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۲

سید قوام الدین بن سید رضی الدین (سید قوام الدین دوم)، ۱۴۳، ۱۶۱

سیّد کمال الدین، ۲۸، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۲۲۲

سیّد محمد مشعشعی، ۱۷۲

سیّد مرتضیٰ، ۲۸، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۹۲، ۲۱۰

سید مرتضیٰ ثقفی، ۲۲۹

سید مطهر، ۲۴۶، ۲۵۱

سید مظفر، ۱۹۸

سید ناصر کیا بن امیر سید محمد، ۱۴۴

سیّد نصیر الدین، ۹۳، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۱

سیّد نور الله مرعشی شوشتری، ۱۷۲

سید نور الله (میر نور الله)، ۱۷۲، ۲۰۲

سید هادی کیا، ۹۳، ۱۲۴

سیمجور، ۵۲

سیوری، راجر، ۴۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۹

ص: ۲۶۹

ش

شاملو، ۱۶۹، ۱۹۵

شامی فضیلت، ۲۲۹

شامی نظام الدین، ۲۲۹

شاه اسماعیل، ۱۵، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷

شاه اسماعیل دوم، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۶

شاه اسماعیل سوم، ۳۵، ۲۱۱

شاه اسماعیل صفوی، ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۷، ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۲۳

شاه تهماسب اول (صفوی)، ۱۲، ۳۳، ۳۵، ۴۲، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۲۳

شاه جهان بابری، ۲۰۳

شاهرخ تیموری، ۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۷

شاهرخ نوه نادر شاه، ۱۲، ۲۲۴

شاهزاده حسین، ۱۹۲

شاه سلطان حسین، ۳۵، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶

شاه سلطان حسین صفوی، ۳۴، ۳۵

شاه سلیمان ثانی (سید محمد)، ۳۵، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۴

شاه سلیمان صفوی، ۱۲، ۲۱۰، ۲۲۴

شاه شجاع، ۳۳، ۹۲، ۱۱۴

شاه صفی، ۳۴، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۵۱

شاه عباس اول، ۳۳، ۳۴، ۹۴، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۵۱

شاه عباس دوم، ۳۴، ۲۰۲، ۲۰۴

شاه عباس سوم، ۲۰۹

شاه غازی، ۲۳

شاه غازی بن زیاد بن کیخسرو، ۲۳

شاه محمد خدابنده، ۱۲، ۱۸۷

شاهمیر خان، ۲۱۱، ۲۴۶

شاهوردی خان، ۲۰۷

شاهی بیگی خان، ۱۸۰

شایان، عباس، ۳۸، ۳۹، ۱۶۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۹

شبانکاره‌ای (محمد بن علی بن محمد)، ۲۶، ۹۶، ۲۲۸

شرف الدین علی یزدی، ۲۷، ۲۹، ۳۵، ۱۲۱

شرف الملوک (باوند)، ۶۰، ۶۳

شروانشاهیان، ۱۶۹

شریف معین الدین فغفور، ۱۹۲

شعبانی، رضا، ۹

شمس الدین دیو، ۱۹۱

شمس الدین غوری، ۱۳۱، ۱۶۱

شمس الدین محمد، ۶۷، ۱۹۲، ۲۲۷

شمس الملوک محمد بن اردشیر، ۵۸

شوشتری، سید نور الله، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۴۲، ۹۵، ۹۷، ۱۷۳، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۱

شوشتری، عبد الواحد، ۲۰۳

شوشتری، مرعشی، ۳۳، ۱۷۲

شهربانو (سلطان بیگم)، ۲۰۶، ۲۱۰

شهرستانی (آیت الله)، ۹۴

ص: ۲۷۰

شهرستانی، سید محمد علی، ۳۸، ۲۳۰

شهریار بن شروین، ۵۳

شیبک خان ازبک، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۲

شیخ جنید، ۱۶۹

شیخ حیدر، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۱۲

شیخ خلیفه مازندرانی، ۶۲، ۷۲، ۷۷، ۸۲، ۲۲۱

شیخ زاهد گیلانی، ۱۶۸، ۱۷۰

شیخ فضل الله نوری، ۲۱۱

شیخ مفید، ۵۴

شیر غازی خان اوزبک، ۲۰۵

ص

صادق فرزند سید علی، ۷۲

صباح، حسن، ۵۵

صدر الدین، ۱۶۸

صدر الدین مرعشی، ۲۱۹

صفا، ذبیح الله، ۳۵، ۲۳۰

ض

ضماندار کیا حسن، ۹۲

ط

طالش میرزا محمد، ۱۸۰

طاهر بن الحسین، ۴۹

طاهر ذو الیمینین، ۴۹

طبری، ۲۳

طبری، محمد جریر، ۶۵، ۶۶، ۲۳۰

طغا تیمور، ۱۱۰

طغا تیمور خان، ۶۳، ۱۱۰، ۲۱۴

طغرل سلجوقی، ۵۵

طوس ملک، ۱۱۲

ع

عباس بن عبد المطلب، ۴۷

عبد الحسین خان، ۲۱۱، ۲۴۶

عبد الرزاق بشتینی، ۶۳

عبد العال، ۱۸۷

عبد الکریم، ۲۵، ۱۴۴

عبد الله بن طاهر، ۵۰، ۵۱

عثمان بن عفان، ۴۶

عثمانی، ۱۲۳، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹

عزّ الدین سوغندی، ۳۴، ۷۳

عضد الدوله، ۵۳

علاء الدوله تکش، ۵۷

علاء الدوله حسن، ۵۷

علی المرعشی، ۷۱، ۷۲، ۱۷۲

علی بن ابی طالب (ع)، ۷۱

علی بن شمس الدین، ۲۵، ۲۱۴، ۲۳۰

علی بویه، ۵۴

علی خلیفه، ۱۹۴

علی عبد العال، ۱۸۷

علی علاء الدوله، ۵۶، ۵۹

علی (عموی سفاح)، ۴۸

علی فرزند بویه ماهیگیر، ۵۳

عمر بن خطاب ۴۵

عمرو لیث، ۵۱

ص: ۲۷۱

عمید زنجانی، عباسعلی، ۳۸، ۹۵، ۲۲۹

غ

غازان خان، ۵۹، ۶۲

غازی رستم، ۵۶

غزها، ۵۶

غفاری، علی اکبر، ۲۲۶

غفاری، قاضی احمد، ۲۱۶

غفاری کاشانی، احمد، ۳۱، ۲۳۰

غیاث الدین سلجوقی (محمد غیاث الدین)، ۲۶، ۵۵

ف

فتحعلی خان داغستانی، ۲۰۵

فخر الدوله حسن، ۲۳، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۱۶۱

فخر النساء بیگم، ۱۸۹

فرامرز، ۱۸۶

فرنگیس، ۱۷۱

فرهاد خان، ۱۹۱

ق

قابوس بن وشمگیر، ۵۳

قاجار، ۱۲، ۱۶۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۷

قارن، ۵۷، ۵۸

قاضی ضیاء الدین، ۱۷۲، ۱۹۲

قانونی (سلطان سلیمان)، ۱۸۶

قتلغ ترکان آغا، ۱۱۳

قراختایان، ۵۶

قراطوغان، ۹۳، ۱۴۸

قراقویونلو، ۹۲، ۱۶۷، ۲۲۳

قرا یوسف میرزا جهانشاه، ۱۴۷

قفقاز، ۲۰۰

قوام الدین مرعشی، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۲۹، ۶۴، ۷۱، ۸۲، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۴۳

قورچی‌باشی محمد زمان خان، ۲۰۴

قورخمس خان، ۱۹۴

ک

کارکیا امیر سید محمد، ۱۴۱

کارکیا سلطان محمد، ۱۵۱

کارکیا میرزا سید علی، ۲۵، ۱۵۸، ۱۶۲

کارکیا میرزا سید محمد، ۲۴

کبودجامه نصرت الدین، ۵۷، ۵۸

کریم خان زند، ۲۱۰، ۲۲۴

کسروی، احمد، ۳۶، ۴۲، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۲، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۳۰^{۱۲}

کلو اسفندیار، ۷۲

کیائیان بیستون، ۸۶

کیائیان هزار اسبی، ۹۲، ۱۰۹

کیا احمد جلال، ۷۷

^{۱۲} مجد، مصطفی، مرعشیان در تاریخ ایران، ۱ جلد، نشر رسانش - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.

کیا اسکندر سیاوش، ۶۴، ۸۵، ۸۶

کیا جلال، ۶۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸

کیا جلالیان، ۶۴، ۲۸۳، ۸۴

کیا حسن فخر الدولہ، ۷۴

کیا حسن کیا بیستون، ۸۶

ص: ۲۷۲

کیافر افراسیاب چلاوی، ۱۱

کیا وشتاسف، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۶۱

کینخواریہ، ۶۰

گ

گاوبارہ، ۲۳، ۱۱۲

گرجی، ۲۰۰

گرگین خان، ۲۰۴

گیخاتو، ۵۹

گیلانی (ملا شیخ علی)، ۳۴، ۲۱۵

ل

لاریجانی ملک بہمن، ۱۸۰

لاریجانی ملک کیومرث، ۱۸۶، ۱۹۰

لاہیجی، ۱۸۱، ۲۱۴

لاہیجی علی بن شمس الدین بن حاجی حسین، ۲۵، ۱۶۴، ۲۱۴، ۲۳۰

لطفعلی خان، ۲۰۵

مازندرانی شیخ خلیفه، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۷۷، ۸۲، ۲۲۱

مازیار بن قارن، ۵۰

ماکان بن کاکي، ۵۲، ۵۳

ماه‌پرور خانم، ۱۹۱

مأمون، ۴۹، ۵۰

مبارز الدین منده، ۱۷۲

مثنی بن حارثه شیبانی، ۴۵

مجتهد کرکی، ۱۹۳

محمد بن ابراهیم علوی، ۵۰

محمد بن زید، ۵۱

محمد بن طاهر، ۵۰

محمد بن عبد الله بن طاهر، ۵۱

محمد بن علی بن محمد شبانکاره‌ای، ۲۶

محمد بن قاسم علوی، ۵۰

محمد حسین اقبال، ۲۲۸

محمد خان استاجلو، ۱۹۴

محمد خان شاملو، ۲۰۷

محمد خداپنده، ۵۹

محمد خوافی، ۲۸

محمد داود متولی، ۲۰۶

محمد دیو، ۱۵۵

محمد شبانکاره‌ای، ۲۶

محمد شجاع، ۳۳، ۲۰۳

محمد علی شاه، ۲۱۱

محمد علی نجانی، ۲۲۵

محمد میرزا، ۲۲۳

محمود افغان، ۲۰۷

محمود سلجوقی، ۵۶

محمود غزنوی، ۵۳

مختار بن ابی عبیده، ۴۶

مدرس تبریزی، محمد علی، ۲۳۱

مرداویج، ۵۲، ۵۳، ۵۴

مرعشی آیت الله سید حسن، ۹

مرعشی اسد الله خان، ۲۱۱

مرعشی سید علی اکبر (هوشنگ)، ۳۷، ۹۶، ۲۳۰

ص: ۲۷۳

مرعشی سید قوام الدین (میر بزرگ)، ۱۱، ۱۲، ۲۵، ۷۱، ۹۴

مرعشی سید کمال الدین، ۱۲، ۱۱۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶

مرعشی صفوی میرزا محمد خلیل، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۲۳۱

مرعشی، علی اکبر، ۹، ۳۷

مرعشی محمد حسین، ۲۱۲

مرعشی، محمد رضا، ۹

مرعشی میر تیمور، ۳۴، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۲

مرعشی، میر ظهیر الدین، ۲۳، ۲۴، ۳۸، ۴۲، ۲۳۰

مرعشی، میر عبد الله خان، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵

مرعشی، میر نجم الدین محمود، ۷۱، ۱۷۲، ۱۸۷، ۲۰۲

مرعشی نجفی، آیت الله شهاب الدین، ۱۳، ۳۶، ۴۲، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۱

مروان حمار، ۴۸

مروی، محمد کاظم، ۳۵، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۳۱

مزاوی، میشل، ۴۰، ۱۲۶، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۲

مستعین، ۵۱

مشعشعیان، ۳۷، ۱۶۷، ۱۷۲، ۲۰۲

مشعشعی، سید محمد، ۱۷۲

مصعب پوشنجی، ۴۹

مظفر الدین شاه، ۲۱۱

مظفر بیگ ترکمان، ۱۸۵

معاویه، ۱۷۴

معتز، ۵۱

معتصم، ۴۹، ۵۰

معتد، ۵۱، ۱۷۸، ۱۸۲

معین الدین، ۱۹۲

مغولان، ۲۱، ۲۳، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۱۴۰، ۱۶۷، ۱۶۸

ملک بهمن رستم‌داری، ۱۹۸

ملک رحیم، ۵۵

ملکشاه، ۵۵

ملک طوس، ۱۱۳

ملک قباد، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۸، ۱۲۰

ملک کیومرث رستم‌داری، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۶

منصور حلاج، ۲۸

منگوقاآن، ۵۸

منوچهر پسر قابوس، ۵۳

موفور، ۱۵۴، ۱۵۸

مولانا عماد الدین، ۱۱۶

مہجوری، اسماعیل، ۳۸، ۶۷، ۲۳۲

مہدی‌پور، علی اکبر، ۲۲۹

میر اشرف خان، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۴۶

میر بزرگ، ۲۵، ۳۳، ۷۱، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۰۶، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۳

ص: ۲۷۴

میر حسین پازواری، ۱۵۴

میر حسین خان از بنی اعمام میر علی خان حاکم اصفهان، ۱۹۸

میر خلیل الله، ۱۹۲، ۲۵۲

میر خواند سید محمد بن سید برهان الدین خاوند شاه، ۳۰، ۳۱، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۶۱، ۱۶۳، ۲۳۲

میرزا ابو القاسم ابن النواب المیرزا محمد داود، ۲۰۶

میرزا جهان شاه، ۱۴۷

میرزا خان، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶

میرزا داود، ۲۰۶

میرزا سید محمد داود، ۲۰۹

میرزا سید مرتضی خلیفه سلطانی، ۲۱۰

میرزا شاهمیر، ۱۸۷، ۱۸۸

میرزا علی، ۲۴، ۲۵، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۰

میرزا علی سلطان، ۱۵۷

میرزا علینقی، ۲۱۹

میرزا معصوم، ۲۰۲

میر سلطان محمود، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۵

میر سلطان مراد پسر شاهی بن عبد الکریم، ۱۸۵، ۱۸۶

میر شاه میر، ۱۹۹

میر شاهمیر مین‌باشی، ۲۵۳، ۲۵۴

میر شاهی، ۱۸۵، ۲۱۵، ۲۴۱

میر شمس الدین، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸

میر ظهیر الدین مرعشی، ۴۲، ۲۳۶

میر عبد الکویم، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۱۵

میر عبد الکریم ثالث، ۲۴۱

میر عبد الکریم دوم، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹

میر عبد الوهاب، ۱۸۷، ۱۸۸

میر عبد اله خان مرعشی، ۱۲، ۲۲۰

میر عزیز جان، ۱۹۰

میر علی خان، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰

میر عیسی، ۲۰۲

میر قوام الدین، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۳۸

میر گنہ میر، ۲۲۰، ۲۴۱، ۲۵۲

میر مراد، ۱۹۶

میر موسی، ۱۹۶

میر میران الحسینی گتمیری المرعشی، ۲۲۰

میر میران مرعشی دماوندی، ۲۱۱

میر میران ملک دماوند، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۲۰، ۲۴۹

میرویس، ۲۰۴، ۲۰۵

مین باشی میرزا محمد هاشم، ۲۵۵

ن

نادر افشار، ۲۰۹

ص: ۲۷۵

نادر (شاه)، ۱۲، ۳۴، ۳۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۲

ناصر الحق، ۱۳۵

ناصر الدين شاه، ۹۶

ناصر كبير، ۵۱، ۵۲، ۷۲

نصر بن سيار، ۴۷، ۴۸

نظام الدين شامي، ۲۶، ۲۷، ۱۲۱

نوايي، ۹، ۱۲۶، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۳۲

نوايي، عبد الحسين، ۲۱۶، ۲۲۹

نوايي، عليشير، ۳۰

و

وجيه الدين مسعود، ۷۲، ۸۲

وحيد مازندراني، غلامعلي، ۲۲۸

وشمگير، ۵۳

وليد بن يزيد بن عبد الملك، ۴۷

وليد دوم، ۴۷

ولي محمد خان شاملو، ۲۰۷

ويشتاسب، ۲۴

ه

هارون، ۴۸، ۴۹

هشام، ۴۷

هلاکو خان، ۵۴، ۵۸

همداني (خواجه رشيد الدين فضل الله)، ۲۶، ۲۷، ۵۹

هینتس، والتر، ۴۱، ۱۶۴، ۲۱۳، ۲۳۲

ی

یحییٰ فرزند زید، ۴۷

یعقوب لیث صفار، ۵۱

ص: ۲۷۶

نمایه جاها

آ

آبدان، ۹۰

آبسرد، ۱۹۴، ۲۵۷

آبسکون، ۵۸

آذربایجان، ۱۳، ۴۱، ۵۰، ۶۶، ۹۲، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۲۴

آستان قدس رضوی، ۱۰، ۱۸۷

آسیای صغیر، ۱۱۱

آسیای مرکزی، ۱۱۱

آفریقا، ۳۳، ۷۲

آماسیه، ۱۸۶

آمل در اکثر صفحات، ۲۵۷

آناتولی، ۱۶۹، ۱۷۰

ا

اردبیل، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱

استرآباد، ۱۱، ۳۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۲۱

استولوند، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۱۳

اصطخر، ۱۷۰

اصفهان، ۳۳، ۵۲، ۵۵، ۷۱، ۱۱۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۹

اکبرآباد (آگره)، ۲۰۳

البرز، ۱۲، ۵۵، ۶۲، ۹۱، ۹۲، ۲۲۲

الموت، ۵۵، ۵۸، ۱۰۹

اندونزی، ۷۲

ایران در اکثر صفحات، ۲۵۷

ص: ۲۷۷

ب

بابلرود، ۱۹۴

بابلکنار، ۱۸۲

بازان، ۴۶

بارفروش، بارفروشده، ۸۳، ۹۳، ۹۴، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۰۰، ۲۰۱

بالاتجن، ۱۸۲

بذ، ۵۰

بغداد، ۲۶، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۲۰۴

بندی، ۱۸۳

بهشهر، ۲۰۲

ت

تبریز، ۳۳، ۳۶، ۴۲، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۳۱، ۲۳۲

تمیشه، ۱۱۰، ۱۲۶

تنکابن، ۱۲۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵

توس، ۴۷، ۴۹

تهران، ۳۶، ۴۲، ۷۱، ۱۹۷، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲

ج

جاجرم، ۵۶

جسر، ۴۵

جلولا، ۴۵

جور، ۶۳

جهرم، ۲۰۷

جیحون، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۲

چ

چالدران، ۱۸۳، ۱۸۴

ح

حیره، ۴۵

خ

خراسان، ۱۱، ۱۵، ۲۲، ۲۴، ۲۹، ۳۱، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۶، ۹۴، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۴۸، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۳۰

خوارزم، ۵۶، ۱۲۲

خوزستان، ۵۴، ۷۱، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۰۲

د

داراب، ۲۰۸

دامغان، ۵۲، ۵۶

دریوک، ۱۸۰

دزفول، ۱۸۸

دماوند، ۶۴، ۷۱، ۱۱۰، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۳

دمشق، ۳۰، ۴۷

دندانقان، ۵۴

دیلا رستاق، ۹۱

ص: ۲۷۸

دیلمستان، ۲۵، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۴۱، ۱۶۲، ۲۳۱

ر

رانکو، ۱۴۱

رستمدر، ۷۹، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۵

۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۸۸

رفسنجان، ۳۳، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۳۱

رود هراز، ۲۰۱

روسیه، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۴

روم، ۴۵، ۱۸۳

روم شرقی، ۵۵

ری، ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۷۲، ۹۲، ۱۳۳، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۹۷، ۲۱۳، ۲۴۲، ۲۵۴

ز

زاغ سرای، ۱۴۲

زاوه، ۶۳

زاینده رود، ۲۰۱

زرقان فارس، ۲۰۸

زنجان، ۱۱۱

زنگبار، ۳۳

س

ساری، ۲۸، ۵۷، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۳۲، ۲۴۳

ساسی کلام، ۱۷۹

سبزوار، ۴۲، ۶۲، ۶۳، ۹۵، ۲۳۲

سروستان، ۲۰۸

سلطانیه، ۶۰

سمرقند، ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۶۷، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۵، ۲۲۹

سناباد، ۴۹

سوریه، ۱۶۹

سولقان، ۲۰۲، ۲۵۴

سیستان، ۵۱

ش

شام، ۳۳، ۵۵، ۷۱، ۱۲۳

شیانکاره، ۲۰۸

شروان، ۱۹۱

شوشتر، ۳۳، ۷۱، ۱۷۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۱۲

شیراز، ۳۳، ۷۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۹

شیرگاه، ۹۶، ۱۸۲

ص: ۲۷۹

شیروان، ۵۴، ۱۱۱

ط

طالقان، ۹۱، ۹۲، ۱۰۹

طاهونہسر، ۲۰۰

طبرستان، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۳، ۳۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۷۲، ۷۸، ۸۰، ۱۱۰

طوالش، ۱۷۰

ع

عراق، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۳، ۹۲، ۱۱۵، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۸۲

ف

فارس، ۵۴، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۷

فرنگیس (دهکده)، ۱۲۷

فسا، ۲۰۷، ۲۰۸

فلسطين، ۵۵

فیروزکوه، ۶۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۱۰۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۷۹، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۳

ق

قادیسیه، ۴۵

قزوین، ۱۲، ۳۳، ۹۲، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۶۲، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۲۲

قصران، ۹۱

قفقاز، ۲۰۰، ۲۱۱

قلعه اولاد، ۱۸۴

قلعه کلیس، ۱۸۴

قم، ۱۳، ۳۶، ۷۱، ۱۵۸، ۱۷۴، ۲۰۱، ۲۲۴

قندهار، ۳۴، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶

قوس، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۵، ۲۲۹

ک

کاشغر، ۱۲۲

کجور، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۷، ۹۸، ۱۰۹، ۱۹۹

کرمان، ۱۱۱، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸

کرم رود، ۱۷۹

کسکر، ۱۷۰

کلار، ۹۰، ۹۸

کلارستاق، ۹۰، ۹۸

کن، ۲۰۲، ۲۵۴

گ

گرجستان، ۱۱۱

گران، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۳، ۱۱۱

گلون آباد، ۲۰۵

گنج افروز، ۱۷۷

گیلان، ۱۱، ۱۵، ۲۴، ۲۵، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۶۲، ۶۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۱

ص: ۲۸۰

ل

لار، ۹۱، ۹۸، ۲۰۷

لارستان، ۱۱۱

لاریجان، ۶۴، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۲۱۱

لاهور، ۳۲، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۱۵

لاهیجان، ۲۴، ۴۱، ۱۰۴، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۷۰، ۱۷۱

لپور، ۸۶، ۱۰۴، ۱۴۰

لرستان، ۱۱۱

م

مازندران، در اکثر صفحات، ۲۵۷

مامطیر، ۸۳، ۹۷، ۲۰۰

ماوراء النهر، ۱۲، ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۵۵، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۲۲۲، ۲۲۳

ماهانه سر، ۱۲، ۹۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۵، ۲۲۲

محمودآباد، ۱۲۷، ۲۱۱

مدینه، ۴۵

مرزناک، ۱۴۵

مرو، ۴۹، ۵۶

مشهد، ۷۲، ۱۳۵، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۲۴، ۲۲۸

مشهدسر، ۱۶۳

مشهد میریزرگ، ۹۴

مغان، ۲۰۹

مغولستان، ۵۸، ۵۹

مورچه خورت اصفهان، ۲۰۸

مهماندوست دامغان، ۲۰۸

میراندشت، ۸۹، ۱۰۴

ن

نجف اشرف، ۷۲

نمارستاق، ۹۱، ۹۸

نور، ۹۱، ۱۰۴، ۱۹۹

نیریز، ۲۰۸

نیشابور، ۴۷، ۵۵

و

واتاشان، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲

وازیدمال، ۱۴۲

ه

هرات، ۲۱، ۲۸، ۳۱، ۷۹، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۷۸

هرسی، ۹۰

هزارجریب، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۸۳، ۱۹۰

هند، هندوستان، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۷۲، ۱۷۲، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۳۲

ی

یزد، ۱۱۱

ص: ۲۸۱

۱۴

نمایه کتاب‌ها

ا

احقاق الحق و ازهاق الباطل، ۳۳، ۹۵

از شیخ صفی تا شاه صفی، ۲۱۲، ۲۲۸

التدوین فی احوال جبال شروین، ۳۶، ۹۷، ۹۸، ۱۲۶، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۶

ایران عصر صفوی، ۴۱، ۲۱۲، ۲۲۹

ب

باوندنامه، ۲۳

پ

پیدایش دولت صفوی، ۴۰، ۱۲۶، ۲۱۲

ت

تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ۹۵، ۹۹، ۱۶۴، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۹

تاریخ الرسل و الملوك، ۲۳

تاریخ ایران، ۳۵، ۴۰، ۴۲، ۶۵، ۶۶، ۲۲۶، ۲۲۷

تاریخ ایران بعد از اسلام، ۱۴، ۲۲۹

تاریخ ایران کمبریج، ۶۷، ۲۲۷

تاریخ پانصدساله خوزستان، ۳۷، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۳۰

تاریخ تشیع در ایران، ۳۸، ۶۶، ۲۲۷

تاریخ جنبش سریداران و دیگر جنبش‌های ایرانیان، ۳۸، ۲۲۸

تاریخ جهان‌آرا، ۳۲، ۲۳۰

تاریخ خاندان مرعشی، ۳۴، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۳۲

تاریخ خانی، ۲۵، ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۱۲، ۲۱۳

ص: ۲۸۲

۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۰

تاریخ روضة الصفا، ۳۰، ۳۱، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۶۱، ۲۳۲

تاریخ رویان، ۲۳، ۶۶، ۶۷، ۲۲۵

تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، ۲۱۲

تاریخ طبرستان، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۸، ۴۲، ۶۶، ۱۳۴، ۱۶۲

تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ۲۴، ۳۶، ۴۲، ۶۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۳۱

تاریخ گیلان و دیلمستان، ۲۵، ۱۰۴، ۱۶۲، ۲۳۱

تاریخ مازندران، ۳۳، ۳۸، ۶۷، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۹، ۲۳۰، ۲۳۲

تاریخ نگارستان، ۳۱، ۳۲، ۲۳۰

تذكرة الشعراء، ۲۹، ۶۷، ۹۵، ۱۲۷

تشکیل دولت ملی در ایران، ۴۱، ۱۶۴، ۲۳۲

تفحصی در تاریخ سربداران خراسان و مازندران، ۳۸

تواریخ طبرستان و یادداشت‌های ما، ۳۶

ج

جامع التواریخ، ۲۷، ۲۲۸

جهانگشای جوینی، ۳۰، ۲۲۷

جهانگشای نادری، ۳۴، ۳۵

حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ۳۱، ۳۳، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۶۱، ۲۲۸

خ

خاندان مرعشی در ایران، ۳۷، ۹۶، ۲۳۰

د

دودمان علویان مازندران، ۳۹

ر

ریحانة الادب، ۳۵، ۲۳۱

ز

زبدة التواریخ، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۱۲۸، ۱۶۱، ۲۲۷

س

سفرنامه مازندران و استرآباد، ۳۹، ۲۲۸

سلسله مرعشیه مازندران، ۳۹، ۴۲، ۱۶۳، ۲۱۷، ۲۲۸

ش

شجره خاندان مرعشی، ۳۷، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۳۱

ظ

ظفرنامه، ۲۷، ۳۵، ۱۱۳، ۲۳۲

ظفرنامه تیموری، ۲۹

ظفرنامه شامی، ۲۶، ۲۷، ۱۲۶، ۲۲۹

ع

عالم آرای صفوی، ۱۷۵

عالم آرای عباسی، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۱۴، ۲۱۶

ص: ۲۸۳

عالم آرای نادری، ۳۵، ۲۰۷، ۲۱۹

عجایب المقدور، ۱۲۴، ۲۲۵

عقد السحر و قلائد الدرّ، ۲۳

ف

فردوس در تاریخ شوشتر، ۳۳، ۲۲۸

ک

کشف الظنون، ۲۴

ل

لغت نامه دهخدا، ۳۵، ۹۷، ۹۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۲۸

م

مالک و زارع، ۴۱، ۱۰۴، ۲۳۱

مجالس المؤمنین، ۳۲، ۹۶، ۹۸، ۲۳۰

مجمع الانساب، ۲۶، ۹۶، ۲۲۹

مجمع التواریخ، ۳۵، ۴۲، ۲۰۵، ۲۳۱

مجله فصیحی، ۲۸، ۲۲۸

ن

نهضت سربلاران خراسان، ۴۰، ۴۲، ۶۸، ۹۸، ۲۲۶

ص: ۲۸۶

۱۵

^{۱۵} مجده، مصطفی، مرعشیان در تاریخ ایران، ۱ جلد، نشر رسانش - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ه.ش.